

هو اعيلم

جلد نهم

از قیمت

امام شناسی

(غدير: ۲- آية تبليغ- حديث ولايت)

تأليف

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

قدس الله نفعه الزكية

الحسين

هو الغزیز

امام شناسی

بحث‌های تفسیری فلسفی روایتی تاریخی اجتماعی
در باره امامت و ولایت بطور کلی ؛ در باره امامت
و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه معصومین سلام

علیهم اجمعین

بالخصوص

درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات
داره از خاصه و عامه ؛ و اجابت حلی و نقضی

در پیو امون ولایت

لمؤلفه الحقیق

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنده

هُوَ الْعَلِيمُ

دورهٔ علوم و معارف اسلام

جلد پنجم

از قیمت

آمام شناسی

شامل مطالب :

- ۱ - استدلال‌ها و استنباط‌ها به حدیث غدیر (حدیث ولایت)
- ۲ - شان نزول آیهٔ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ؛ وَآيَةٌ نَّامُطِرُ عَلَيْنَا حِجَابًا
مِنَ السَّمَاءِ إِذْ أَتَيْنَا بِعَذَابٍ لِّمَن كَفَرَ، در بارهٔ انکار کنندگان حدیث غدیر .
- ۳ - عید غدیر، عید نزول اسلام و روز تهنیت است .
- ۴ - بحامهٔ جنت رسول خدا صلی بر علیه و آله و سلم . بر سر امیر المؤمنین علیه السلام
در روز عید غدیر .

درس صد و بیست و یکم تا
درس صد و سی و پنجم

فہرست

أهمّ مطالب و عناوين برگزیده

جلد نهم امام شناسی (غدیر : ۴ - احتجاج به حدیث غدیر - عید غدیر)

- ۱ - احتجاج‌ها و استشهداها به حدیث غدیر (حدیث ولایت)
- ۲ - مجلس پرأهمیّت مأمون با علمای عامّه دربارهٔ أميرالمؤمنين عليه السلام
- ۳ - نزول آیه سَأَلَ سَأَلٌ ... دربارهٔ منکر حدیث غدیر
- ۴ - نزاع شیعه با عامّه در اصول شریعت است
- ۵ - پاسخ به إشکالات ابن تیمیّه در شأن نزول آیه سَأَلَ سَأَلٌ ...
- ۶ - عید غدیر أعظم و أشرف أعیاد اسلام و روز نزول همهٔ خیرات و برکات و روز تهنیت است
- ۷ - معنای عید در لغت و در اصطلاح مردم
- ۸ - روز غدیر در نزد رسول خدا و جمیع امامان ، عید است ائمهٔ شیعه و شیعیان آنرا زنده نگه می‌دارند
- ۹ - تهنیت و بیعت شیخین با أميرالمؤمنين عليه السلام به ولایت و امامت
- ۱۰ - روایات وارده در أفضلیّت عید غدیر و أعمال آن
- ۱۱ - عمامه بستن رسول خدا بر سر أميرالمؤمنين علیهما الصلوة والسلام در روز عید غدیر
- ۱۲ - بهترین لباس آنستکه انسان را از خدا به غیر مشغول نکند
- ۱۳ - تأسی به رسول الله صلی الله علیه و آله در همهٔ جهات - و منجمله در لباس - موجب نجات ، و تقلید از کفار موجب خواری و ذلت است
- ۱۴ - روایات وارده در فضیلت‌ها و آثار عمامه بر سر بستن و اینکه عمامه ، تاج عزّت است

فهرست امام شناسی جلد (۹)

درس صدویست و یکم تا صدویست و هفتم

۹ - ۱۲۰

استدلال‌ها و استشهداها به حدیث غدیر (حدیث ولایت)

شامل مطالب:

- ۱۰ اشعار ابن مکی نیلی مؤدب در وصف امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۱۴ اشعار مهیار دیلمی درباره بیعت غدیر
- ۱۶ احتجاج‌ها به حدیث غدیر در برابر منکران و اعتراف ایشان
- ۱۸ احتجاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در نزد ابوبکر
- ۲۲ احتجاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در روز شوری
- ۲۸ روایت یوسف بن حاتم شامی در احتجاج به حدیث غدیر در شوری
- ۳۲ احتجاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در مسجد رسول الله
- ۳۶ احتجاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بیان کیفیت خطبه رسول خدا حدیث غدیر را
- ۳۸ احتجاج به حدیث غدیر و اقرار صحابه در زمان عثمان
- ۴۲ احتجاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در رحبه کوفه
- ۴۴ نام اصحاب رسول خدا که در رحبه شهادت به حدیث غدیر دادند
- ۴۶ تعداد گواهان حدیث غدیر در رحبه
- ۴۸ روایت «فرأند السَّمطین» در احتجاج به حدیث غدیر در رحبه
- ۵۰ روایت أحمد حنبل در احتجاج به حدیث غدیر در رحبه
- ۵۲ روایت نسائی در احتجاج به حدیث غدیر در رحبه
- ۵۴ روایت ابن اثیر در «أسد الغابة» درباره احتجاج به حدیث غدیر در رحبه
- ۵۶ روایت ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» درباره احتجاج به حدیث غدیر
- ۵۸ روایت خطیب خوارزم و بیان معنی مناشده
- ۶۰ احتجاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در واقعه جمل

- منصرف شدن زبیر از جنگ و کشته شدن او غیلةً
 ۶۴
 استشهاد أبوأیوب انصاری و همراهان او به حدیث غدیر
 ۶۶
 استشهاد دوازده نفر از صحابه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر
 ۶۸
 نامه معاویه به همراهی ابوهریره و ابودردآء به امیرالمؤمنین در صفین
 ۷۰
 پاسخ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به سؤال‌های معاویه
 ۷۴
 گواهی پیک‌های معاویه به انصاف امیرالمؤمنین علیه السلام
 ۷۵
 استشهاد امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر در صفین
 ۸۰
 احتجاج فاطمه زهرا سلام الله علیها و حضرت امام حسن به حدیث غدیر
 ۸۲
 احتجاج سیدالشهداء علیه السلام در منی به حدیث غدیر
 ۸۴
 احتجاج عبدالله بن جعفر با معاویه به حدیث غدیر
 ۸۸
 احتجاج و استدلال عبدالله بن جعفر که اکثریت مردم در جهالتند
 ۹۲
 احتجاج اصبغ بن نباته در حضور معاویه به حدیث غدیر
 ۹۴
 احتجاج دارمیة حجونیة به حدیث غدیر در برابر معاویه
 ۹۶
 مجلس پر اهمیت مأمون با علمای عامه درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
 ۹۸
 احتجاج مأمون به اینکه علی علیه السلام افضل افراد امت است
 ۱۰۲
 احتجاج مأمون در افضلیت علی علیه السلام به سوره هل آتی
 ۱۰۶
 استدلال مأمون بر اینکه مصاحبت در غار موجب فضیلت نیست
 ۱۰۸
 احتجاج مأمون به خوانیدن امیرالمؤمنین در فراش رسول خدا و به حدیث غدیر
 ۱۱۲
 استدلال مأمون به حدیث منزله برای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام
 ۱۱۴
 دستور مأمون به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام
 ۱۱۶
 پاسخ مأمون به نامه بنی عباس و استشهاد به حدیث غدیر
 ۱۱۸
 اشعار صاحب بن عبّاد در توسّل به حضرات معصومین علیهم السلام
 ۱۲۰

درس صد و بیست و هشتم تا صد و سی ام

۱۲۳-۱۸۵

نزول آیه سأل سائل، درباره منکر حدیث غدیر

شامل مطالب:

- اشعار ابوالعلی و ابوالفرج در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
 ۱۲۴
 اشعار ابن رومی درباره حدیث غدیر
 ۱۲۶
 روایت ثعلبی در تفسیر «کشف و بیان» در شأن نزول آیه سأل سائل
 ۱۲۸
 روایت ابوالفتح رازی و کلمات شیرین و مسجّع او در ولایت
 ۱۳۰
 اشعار عونى و روایت ابوالقاسم حَسْكَانى در آیه سأل سائل
 ۱۳۲
 گفتار ابوالسعود در شأن نزول آیه سأل سائل
 ۱۳۴

- ۱۳۸ ابن تیمیّه، واقعه نزول عذاب را إنکار دارد
- ۱۴۰ در علوم نادره دهر: علامه حلی رضوان الله علیه
- ۱۴۲ همت و کوشش علامه حلی، در تشیید مذهب شیعه
- ۱۴۶ حسد ابن تیمیّه، بر علامه حلی رضوان الله علیه
- ۱۴۸ نزاع شیعه با عامه، در اصول شریعت است
- ۱۵۰ عامه با علم و وجدان، پیروی از خلفاء جور می‌کنند
- ۱۵۲ اعیان علماء عامه، آیه سأل سائل را درباره منکر علی آورده‌اند
- ۱۵۴ ابطح، اختصاص به مکه ندارد
- ۱۵۶ بیان أهل لغت در ابطح که هر مکان مسیل گسترده با شن و رمل است
- ۱۶۰ ابن تیمیّه در معنای ابطح، اعمال غرض کرده است
- ۱۶۲ ممکن است آیات اول سورة معارج، مدتیّه باشد
- ۱۶۴ آیه: و إذ قالوا اللهمّ نمی‌تواند گفتار یک بت پرست باشد
- ۱۶۶ در صورت تداوم مخالفت، بر قوم پیغمبر نیز مانند اقوام قبل عذاب نازل می‌شد
- ۱۶۸ دستور رسول خدا به قتل صبر برای سه تن از اسرای جنگ بذر
- ۱۷۰ نفرین پیامبر درباره دو پسر ابولهب
- ۱۷۴ قیاس قضیه حارث با أصحاب فیل، مع الفارق است
- ۱۷۶ عامه و أهل سنت، وهابی‌ها را لعنت می‌کنند
- ۱۷۸ تمام کتب رجال و تراجم، غشری از اسامی صحابه را نیآورده‌اند
- ۱۸۰ صحابه پیامبر از یکصد هزار تن بیشتر بوده‌اند
- ۱۸۲ اشکال به شیخ محمد عبده در بازگو کردن اشکالات ابن تیمیّه
- درس صدوسی و یکم تا صدوسی و چهارم**
- عید غدیر، عید بزرگ اسلام، و روز تهنیت است**
- شامل مطالب:**
- ۱۹۰ روز غدیر خم، روز عید است
- ۱۹۴ خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در فضیلت غدیر
- ۱۹۸ آیات بشنوی گردی، درباره عید غدیر
- ۲۰۰ معنای عید در لغت و در اصطلاح مردم
- ۲۰۲ سید ابن طاوس (ره) روز بلوغ فرزند خود را عید می‌گیرد
- ۲۰۴ معنای عید فطر و عید قربان
- ۲۰۶ عید غدیر، افضل اعیاد است
- ۲۰۸ ائمه شیعه و شیعیان، عید غدیر را زنده نگه میدارند
- ۲۱۰ عید غدیر، در نزد سائر مسلمین از عامه

۲۱۲	شاهان باید به عوض تاجگذاری، عید غدیر را عید کنند
۲۱۴	مصافقه و بیعت با مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر
۲۱۶	بیعت ابوبکر و عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت
۲۱۸	تهنیت و تسلیم شیخین با امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت
۲۲۰	تهنیت عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیرخَمّ
۲۲۲	عمر و ابوبکر معنای ولایت را همان امامت فهمیده‌اند ولیکن از این حقیقت عدول کرده‌اند
۲۲۴	تحلیل شیعه از یکایک عمل صحابه
۲۲۶	بحث سید ابن طاوس ، با فقیه سنی مذهب در حرم کاظمین علیهما السلام
۲۳۰	بیان سید ابن طاوس در موارد مختلفی که صحابه مخالف رسول الله کرده‌اند
۲۳۲	توبه فقیه سنی از متابعت خلفاء و رجوع به امامت ائمه علیهم السلام
۲۳۴	بیان ابن طاوس در علت افضلیت عید غدیر بر سائر اعیاد
۲۳۶	خطبه ابوالهیثم ابن تیهان در علت حسد قریش با امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۳۸	روز غدیر در نزد حضرت رسول الله و جمیع امامان علیهم السلام عید است
۲۴۰	روایات وارده در افضلیت عید غدیر
۲۴۲	ثواب عمل خیر در روز غدیر معادل ثواب هشتاد ماه است
۲۴۴	عید غدیر، روز نزول جمیع خیرات و برکات است
۲۴۶	امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، مجموعه اسلام است
۲۵۰	عظمت روز غدیر ، و ثواب روزه در آن عید
۲۵۲	روایت جمیری در عظمت عید غدیر، و نماز وارد در آن
۲۵۴	نماز و دعای وارد در روز عید غدیر
۲۵۶	دعا و روزه و زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در عید غدیر
۲۵۸	زیارت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر
۲۶۰	ثواب افطار دادن ، در روز عید غدیر
۲۶۲	ذهبی و ابن کثیر ، ثواب روزه عید غدیر را منکرند
۲۶۴	فتاوی و قضاوت‌های عامه چون برای حفظ مذهب خودشان است حجّت نیست
۲۶۶	تمام ثواب‌ها و پاداش‌ها ، تفضّل و احسان است
۲۶۸	حدیث قدسی در آثار نوافل
	درس صد و سی و پنجم
۲۷۳-۲۹۳	عامه بستن رسول خدا بر سر امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام در روز عید غدیر شامل مطالب

- لباس أهل بهشت، حریر سبز فام است ۲۷۴
- بهترین لباس آنستکه انسان را از خدا به غیر خدا مشغول نکند ۲۷۶
- تأسی به رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم موجب نجات است ۲۷۸
- کلاه و لباس مسلمین باید مثل رسول خدا باشد ۲۸۰
- أنواع کلاه و عمامه رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم ۲۸۴
- عمامه ، تاج عزت است ۲۸۶
- رسول خدا بر سر أميرالمؤمنين عليهما السلام در روز عيد غدیر عمامه می‌بندند ۲۸۸
- عمامه، تاج ملائکه و تاج عرب است ۲۹۰
- روایات وارده در فضیلت عمامه بر سر نهادن ۲۹۲

درس صد و بیست و یکم تا صد و بیست و هفتم

استدلال‌ها و استشهادها به حدیث غدیر (حدیث ولایت)

درس صدو بیست و یکم تا صد و بیست و هفتم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ وَلَعْنَةَ اللّٰهِ

عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ، مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ

الدِّیْنِ؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.

قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيْمَ عَلٰی قَوْمِهِ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ

عَلِيْمٌ.^۱

«و اینست حجّت و برهان ما، که آن را به ابراهیم دادیم تا بر دلیل قومش

فائق آید. ما هر کس را که بخوایم به درجات و مراتب رفعت می دهیم، بدرستی که

پروردگار تو حکیم و علیم است.»

قَمْرٌ اَقَامَ قِيَامَتِي بِقَوَامِهِ	لِمَ لَا يَجُودُ لِمُهْجَتِي بِذِمَامِهِ؟ ^۱
مَلَكُتُهُ كَبِدِي فَاَتَلَفَ مُهْجَتِي	بِجَمَالِ بَهْجَتِهِ وَ حُسْنِ كَلَامِهِ ^۲
وَ بِمَبَسَمِ عَذْبٍ كَأَنَّ رُضَابَهُ	شَهْدٌ مُذَابٌ فِي عَبِيرِ مُدَامِهِ ^۳
وَ بِنَاظِرِ غَنَجٍ وَ طَرْفِ اُخْوَرٍ	يُصْمِي الْقُلُوبَ اِذَا رَنَّا بِسِهَامِهِ ^۴
وَ كَأَنَّ حُطَّ عِذَارِهِ فِي حُسْنِهِ	شَمْسٌ تَجَلَّتْ وَهِيَ تَحْتَ لِثَامِهِ ^۵
فَالصُّبْحُ يُسْفِرُ مِنْ ضِيَاءِ جَبِينِهِ	وَ اللَّيْلُ يُقْبِلُ مِنْ اَثِيثِ ظَلَامِهِ ^۶
وَ الطُّبَى لَيْسَ لِحَاظِهِ كَلِحَاظِهِ	وَ الْغُصْنُ لَيْسَ قَوَامُهُ كَقَوَامِهِ ^۷
قَمْرٌ كَأَنَّ الْحُسْنَ يَعْشِقُ بَعْضُهُ	بَعْضًا فَسَاعَدَهُ عَلٰی قَسَامِهِ ^۸

۱- آیه هشتاد و سوم از سوره انعام: ششمین سوره از قرآن کریم

- فَالْحُسْنُ مِنْ تِلْقَائِهِ وَوَرَائِهِ وَبِمِينِهِ وَشَمَالِهِ وَأَمَامِهِ ۹
وَيَكَادُ مِنْ تَرْفٍ لِدِقَّةِ خَصْرِهِ يَنْقَدُّ بِالْأَرْدَافِ عِنْدَ قِيَامِهِ ۱۰
- ۱- آن ماهی که بواسطه زیبائی آندام و حسن قامت خود، قیامت مرا بر پا کرده است؛ چرا به حق خود و به حرمت خود، این فعل پسندیده را برای روح من و جان من نمی کند؟
- ۲- من جگر خود را به او سپردم و او با جمال بهجت و شادابی و سرور و تازگی چهره اش و نیکوئی گفتارش خون دل مرا ریخت.
- ۳- و نیز با دندان های ثنایای دلنشین و خوشایندی که گویا با آب دهانش همچون منظره عسل تصفیه نشده را که با مخلوط شرابش ذوب شده، و بهم درآمیخته بود، حکایت می کرد؛
- ۴- و با دیدگان پرکرشمه و ناز و چشمان سیاهی که سیاهیش در سپیدیش می درخشید، چون به نگاه مداوم نظر می کرد، دلها را با تیرهای مژگان خود، به دام خود می انداخت.
- ۵- و گویا که خط عذار و موئی که بر محاذات گوشش روئیده است؛ در زیبائی و جمال چهره و سیمای او، خورشید طالع و متجلی است که در زیر حجاب لثام و نقاب، درآمده است.
- ۶- و بنابراین صبح که طلوع می کند و در افق، پرده از رخ برمی گیرد، از نور رخشان پیشانی اوست. و شب تار که روی می آورد، از سیاهی و مشکینی موهای فراوان و پرپشت سیه فام اوست.
- ۷- نگاه چشمان زیبای آهوی وحشی، همانند نگاه چشمان زیبای او نیست؛ و نیکوئی و اعتدال شاخه نیکوی درخت، همانند نیکوئی و اعتدال قامت رعناى او نیست.
- ۸- ماهی است که از شدت زیبائی، گویا هر جزو از اجزاء او، عاشق یکدیگرند و بعضی از آن بر بعض دیگر عشق می بازند. و بنابراین، این حسن و

زیبائی بر قسمت کننده او را به اجزاء و اعضاء معاونت دارد.

۹- و بنابراین، حسن و زیبایی از مواجهه با او، و از پشت سرش، و از سمت راستش، و از سمت چپش، و از طرف جلو و مقابلش، و از همه اطراف و جوانب اوست.

۱۰- و از شدت تَعْم و ناز پروردگی، آنقدر کمر باریک شده است که گویا چون بخواهد برپا بایستد استخوان‌های خاصره‌اش بشکنند.»

این ابیات از ابن مکی نیلی متوفی در سنه ۵۶۵ هجری است. سعید بن احمد بن مکی نیلی مؤدب از اعلام شیعه و شعرای عالی مقام وراقی کلام و متفانی در محبت و ولایت عترت طاهره و اهل بیت رسول الله است، و درباره غدیر گوید:

بِحَيْدَرَةٍ وُوصِيَ وَلَمْ يَسْكُنِ الرَّمْسَا ۱	أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا
وَيَتْلُو الَّذِي فِيهِ وَقَدْ هَمَسُوا هَمْسَا ۲	وَقَالَ لَهُمْ وَالْقَوْمُ فِي حُمِّ حَضْرٍ
نَصِيرِي وَمِثْلُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ۳	عَلَى كَزْرِي مِنْ قَمِيصِي وَإِنَّهُ
إِلَى اللَّهِ وَالْمَعْصُومُ يَلْحَسُهُ لِحْسَا ۴	أَلَمْ تُبْصِرُوا الثُّغْبَانَ مُسْتَشْفِعًا بِهِ
تَعَشَّرَمَ فِي الْأَمْلَاكِ فَاسْتَوْجَبَ الْحَبْسَا ۵	فَعَادَ كَطَاوُوسٍ يَطِيرُ كَأَنَّهُ
أَمَا رَدَّ عَيْنًا بَعْدَ مَا طَمَسَتْ طَمْسَا ۶	أَمَا رَدَّ كَفَّ الْعَبْدِ بَعْدَ انْقِطَاعِهَا

۱- آیا شما نمی‌دانید که پیامبر: محمد، هنوز نمرده بود و در میان قبر

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۲۴

۲- «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۵۷. و در مناقب بیست پنجم را تَعَشَّرَمَ با غین معجمه آورده است. و در «الغدیر» ج ۴، ص ۳۹۲ که این ابیات را از «مناقب» نقل کرده است نیز با غین معجمه آورده است. ولیکن این لغت اصلاً در کتب لغت (أقرب الموارد، صحاح اللغة، لسان العرب، مجمع البحرين) یافت نشد. فلماذا باید گفت: یا تَعَشَّرَمَ بوده است که به معنای ستم کردن است و یا تَعَشَّرَمَ بوده است که به معنای چیزی را به قهر گرفتن است، و تصحیف شده است. و أقرب آنستکه بگوئیم: تَعَشَّرَمَ با عین مهمله است؛ و عَشَّرَمَ همانطور که فیروز آبادی در «قاموس اللغة» ذکر کرده است به معنای خشن و درشت و سخت است فعلیهذا باید گفت: که تَعَشَّرَمَ از آن گرفته شده است؛ یعنی تصلب و استعلا پیدا کرد.

- ساکن نگشته بود که درباره حیدر وصیت کرد؟! ۱-
 ۲- و به مردم گفت: در حالیکه قوم قریش در غدیر خم همگی حاضر بودند و پیامبر می خواند آنچه را که درباره او بود؛ و در حالیکه قوم با یکدیگر به پنهانی سخن می گفتند و اظهار آراء خود را نمی کردند:
 ۳- علی بن ابیطالب، آن قدر به من نزدیک است که همانند تکمه من است که در پیراهن من است، و او نصیر و یاور من است، و مثال او با من مثال هارون وصی حضرت موسی است نسبت به موسای پیغمبر.
 ۴- آیا شما ندیدید آن مار عظیم را که نزد علی آمد و علی را شفیع خود در نزد خداوند قرار داد، استشفاع می نمود، و آن حیوان معصوم زبان خود را درآورده و به علی می مالید و می لیسید.
 ۵- و به برکت شفاعت آنحضرت به مقام اولیّه خود برگشت و همانند طاووس زیبایی پرواز کرد. گویا او در میان پادشاهان استعلا و بلندپروازی کرده بود و بدینجهت مستحقّ حبس گردیده بود.^۱
 ۶- آیا علی آن دست را بعد از جدا شدنش رد نکرد و به جای خود متصل

۱- واین داستان را ابن حمّاد، بنابر نقل ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱، ص ۴۵۷ در ابیات

خود ذکر کرده است:

وَمَنْ نَاجَاهُ تُعْبَانُ عَظِيمٌ	بِبَابِ الظُّهْرِ أَلْقَيْتَهُ السَّحَابُ
رَأَى النَّاسَ فَانْحَقَلُوا بِرُغْبٍ	وَأَعْلَقَتِ الْمَسَالِكُ وَالرَّحَابُ
فَلَمَّا لُنْ دَنَا مِنْهُ عَلِيٌّ	تَدَانِي النَّاسُ وَأَنْحَشَدَ الْحُبَابُ
فَكَلَّمَهُ عَلِيٌّ مَسْنَطِيلاً	فَأَقْبَلَ لَا يَخَافُ وَلَا يَهَابُ
وَرَنَّا رَنَةً وَأَنْسَابَ فِيهِ	يَقُولُ وَقَدْ تَسْتَرَهُ الثِّيَابُ
أَنَا مَلِكٌ مُسِحَّتٌ وَأَنْتَ مَوْلَى	دُعَاؤِكَ لِي مَنَنْتَ بِهِ عُجَابُ
أَتَيْتُكَ تَائِباً فَاشْفَعْ إِلَى مَنْ	إِلَيْهِ مِنْ جِنَايَتِي الْمَنَابُ
فَأَقْبَلَ دَاعِيّاً وَأَتَى أَخُوهُ	يُؤْمِنُ فِي الدُّعَاءِ لَهُ انْسِكَابُ
فَلَمَّا أَنْ أُجِيبَ أَظَلَّ يَغْلُو	كَمَا يَغْلُو لَدَى الْجَوِّ الْعُقَابُ
تَبَّشَهُ بِرِيَشِ طَاوُوسٍ عَلَيْهِ	جَوَاهِرُزْ أَنْهَا الثَّبِيرُ الْمُذَابُ
يَقُولُ لَقَدْ نَجَوْتُ بِأَهْلِ بَيْتِ	بِهِمْ يُصَلِّي لَطَى وَبِهِمْ يُثَابُ

نمود؟! و آیا آن چشم را پس از آنکه نورش رفته بود و نابینا شده بود، بازنگردانید و بینا نکرد؟! و

و صاحب بن عبّاد گوید:

الَّذِي كَفَّلَهُ صَغِيرًا وَرَبَّاهُ
وَعَلَى كَيْفِهِ رَقَاهُ وَ سَاهَمَهُ
وَقَامَ بِالْعَدِيرِ وَ نَادَاهُ
وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ
أَلَّهُمْ وَالْ مَنْ وَالَاهُ
وَبِالْعِلْمِ وَ بِالْحِكْمَةِ غَدَاهُ ١
فِي الْمَسْجِدِ وَ سَاوَاهُ ٢
وَرَفَعَ ضَبْعَهُ وَ أَعْلَاهُ ٣
مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ٤
وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ٥

۱- «علی آن کسی است که پیغمبر در دوران کودکی کفیل او بوده و تربیتش نمود و به علم و حکمت او را غذا داد.

۲- و در فتح مکه بر روی دوش خودش او را بلند کرد و در مسجد خودش او را سهیم کرده و با خود مساوی قرار داد.

۳- و در روز غدیر خم او را بر روی دست بلند کرده و ندا درداد در حالیکه بازویش را برافراشته بود؛

۴- و گفت: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست.

۵- بار پروردگارا، صاحب اختیار آنکس باش که علی را صاحب اختیار خود داند، و دشمن آنکس باش که علی را دشمن دارد.»

و مهیار دیلمی^۲ گوید:

۱- «مناقب» ج ۱، ص ۵۳۰.

۲- أبوالحسن مهیار بن مرزویه دیلمی بغدادی از بزرگترین رجال ادب و عربیت است و از جهت اتقان از شعرای درجه یک به شمار می‌رود. بزرگان علم و ادب از محضر او استفاده می‌کردند زیرا که او بزرگترین رایت ادب عرب را در بین مشرق و مغرب بلند کرد. مهیار از بزرگان عالم تشیع است و در اشعار خود با حجت و برهان و استدلال متین پیش می‌رود. و از مهمترین ارکان شعر علوی و مؤید مذهب در زمان خود به شمار می‌رود.

مهیار اصلاً مجوسی و ایرانی الأصل بوده و همانطور که سابقاً ذکر کردیم بنا به گفته عبدالجلیل قزوینی در کتاب «التنض» از اولاد انوشیروان عادل بوده است. مهیار به دست سید رضی اسلام آورد و

وَ أَسْأَلُهُمْ يَوْمَ حُمٍّ بَعْدَ مَا عَقَدُوا لَهُ الْوِلَايَةَ لِمَ خَانُوا وَلِمَ خَلَعُوا ١
 قَوْلٌ صَحِيحٌ وَ نِيَّاتٌ بِهَا دَغَلٌ لَا يَنْفَعُ السَّيْفَ صَقْلٌ تَحْتَهُ طَبْحٌ ٢
 إِنْكَارُهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَهَا بَعْدَ اعْتِرَافِهِمْ عَارٍ بِهِ أَدْرَعُوا ٣
 وَ نَكْثُهُمْ يَكُ مَيْلًا عَنُ وَصِيَّتِهِ شَرَعٌ لَعَمْرُكَ تَانَ بَعْدَ مَا شَرَعُوا ٤

۱- « و من از ایشان می پرسم که: در روز غدیر خم که پیمان ولایت را با علی بستند، چرا آنها خیانت کردند؟ و چرا آن قائد را قبول نکردند و محور ولایت را تغییر دادند؟

۲- گفتارشان در آن روز صحیح بود، ولی در نیت‌هایشان فساد و خرابی بود البته صیقل به شمشیر کار نمی‌کند و فائده‌ای نمی‌بخشد آنجا که شمشیر را زنگار فرا گرفته است.

۳- ای امیرمؤمنان، انکار ایشان ولایت تو را پس از آنکه اعتراف کرده بودند، همچون جامه ننگی بود که پوشیدند، و اعتراف آنها چون زرهی بود که در تن خود کرده و روی عیوب خود را می‌خواستند با آن بپوشانند.

۴- و شکستن ایشان وصیت رسول خدا را درباره تو بواسطه انحراف و میلی بود که در آنها پدیدار شد سوگند به جان تو، دین و شریعت تازه‌ای بود که برای خود

←

زیر نظر او تعلیم و تربیت شد و در شعر و آدب آنچه را که در توان داشت از استاد خود آموخت؛ و در ۲۵ جمادی الآخره سنه ۴۲۸ رحلت کرد. و عجیب آنستکه مهبیار با آنکه پارسی زبان و ایرانی بود چنان در عربیت استاد شد که شعرای عرب، اشعار خود را بر او عرضه می‌داشتند و تصحیح می‌کردند، و بزرگان از شعرای عربیت بر استادی او صححه گذارده‌اند. مهبیار از شعرای عصر خود برتری جست و کسی با او هم میزان نبود. آری کسیکه همچون مهبیار به دنبال ولای اهل بیت باشد و از آثار دو سید بزرگوار چون سید رضی و سید مرتضی استفاده و آثار شیخ مفید را دنبال کند عجب نیست که به درجه اعلای از دین و عقل و شرع و ادب برسد و سرآمد روزگار شده و زبانزد خاص و عام گردد. در «الغدیر» ج ۴، از ص ۲۳۲ تا ص ۲۶۱ درباره مهبیار دیلمی بحث کرده و چندین قصیده چه غدیریّه و چه در مدح اهل بیت علیهم السلام و چه در مراثی آنها آورده است. و نیز در ص ۲۵۶ مرثیه‌ای را که در وفات شیخ مفید: ابن المعلم محمد بن محمد بن نعمان متوفی در سنه ۴۱۳ سروده است، ذکر کرده است. این قصیده ۹۱ بیت است.

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۵۳۰.

ساختند پس از آنکه رسول خدا برای ایشان شریعت آورد.»

ابن شهر آشوب گوید: صاحب «جمهرة» در باب خاء و میم گفته است که: حُمّ موضعی است که در آنجا پیامبر ﷺ نصّ بر ولایت علی علیه السلام کرد. و این داستان را عمرو بنُ اُبی ربیعَة در مفاخرت خود آورده است، و حَسَّانُ بنُ ثابت در شعر خود ذکر کرده است.

و در روایتی از حضرت باقر علیه السلام وارد است که: قَالَ: لَمَّا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ حُمِّ غَدِيرٍ بَيْنَ أَلْفٍ وَ تَلَاثِمِائَةِ رَجُلٍ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. الخبر.

«فرمودند: چون رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم در بین یکهزار و سیصد مرد گفت: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست...» تا آخر حدیث. وَعَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نُعْطِي حُقُوقَ النَّاسِ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ، وَمَا أُعْطِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقَّهُ بِشَهَادَةِ عَشْرِ آلَافِ نَفْسٍ - يَعْنِي الْغَدِيرَ - .^۱

«و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرموده است: ما حقوق مردم را به شهادت دو شاهد می‌دهیم؛ ولیکن حق امیرالمؤمنین به شهادت ده هزار نفر یعنی مجتتمعان در روز غدیر داده نشد.»

باری، اینک بحث ما در احتجاج‌هایی است که در پیرامون حدیث غدیر که به حدیث ولایت مشهور است، تحقّق پذیرفته است، یعنی استدلال‌ها و استشهادهایی که به حدیث ولایت نموده‌اند. و این البته خود مستقلاً سند مهمّی، چه از جهت ورود و چه از جهت دلالت، برای حدیث غدیر است.

ما در جلد سوّم از «امام شناسی» ضمن مجلس چهلم تا چهل و پنجم که از آیه تطهیر بحث می‌نمودیم، از جمله مطالب، فصلی درباره احتجاج‌ها به آیه تطهیر آورده شد که در آن مبین شد کسانی که از زمان رسول خدا تا سایر زمان‌ها به این آیه درباره طهارت خصوص اهل بیت علیهم السلام که عبارتند از مُحَمَّد، عَلِيّ،

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۵۲۹.

فَاطِمَه، حَسَن و حُسَيْن^۱ استدلال کرده‌اند چه کسانی بوده‌اند؟ و احتجاجی همچون احتجاج رسول الله و امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و بسیاری از صحابه و تابعین، خود مدرک عظیمی برای مفاد و مدلول آیه تطهیر است. و علماء و بزرگان نیز همانند مجلسی رضوان الله علیه و شیخ طبرسی صاحب «احتجاج» فصل مستقّلی در احتجاج‌ها دارند. و علامه امینی هم در کتاب ارزشمند و نفیس «الغدیر» در ج ۱، از ص ۱۵۹ تا ص ۲۱۳ در بیست و دو مورد که به حدیث غدیر احتجاج و استدلال شده است، از طرّقی که در نزد عامّه مقبول است و از کتابهائی که در نزد آنها مسلم است ذکر کرده است؛ ولیکن ما در اینجا به چند احتجاج مهمّ که در کتب شیعه و عامّه آمده است اکتفا می‌کنیم، و امید است به حول و قوه الهی موجب ارشاد و هدایت برادران سنی ما گردد.

حدیث ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ از صدر اوّل اسلام و در قرون اوّل تا این زمان از اصول مُسَلَّمه بوده است. موالیان و شیعیان به آن در بحث و مناظره پناه می‌بردند، و دشمنان و معاندان را یارای انکار در صدور آن نبوده است، و به استشهاد و استدلال به این حدیث، مجادله‌ها و مخاصمه‌ها پایان می‌پذیرفته است. و به همین جهت می‌بینیم که: احتجاج‌ها به این حدیث از بدو امر بسیار بوده است و در میان صحابه و تابعین رواج داشته و در عهد خلافت امیر مؤمنان علیه السلام و پیش از آن و بعد از آن، احتجاج به این حدیث، شایع و ذایع بوده است. و تا امروز که در احتجاج‌ها مشاهده می‌کنیم: این حدیث در عنوان استدلال‌ها و در مطلع استشهادها، همچون خورشید طالع از پس اُفق درخشش دارد و پرتو می‌افکند.

آنچه تاریخ نشان می‌دهد و لکن احتجاجی که به این حدیث شد، از خود

۱- ما در آن بحث آورده‌ایم که: روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه از طریق شیعه و چه از عامّه، وارد شده است؛ أصحاب کساء را که آیه تطهیر برای خصوص آنها وارد شده است، منحصر در پنج تن می‌داند. ولیکن به ضمیمه اجماع قطعی و مناط کلی، و روایات متواتره، همه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را فرا می‌گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد در حضور جمعیت در وقتی که از دستگاه ابوبکر و عمر آنحضرت را برای بیعت به مسجد آوردند، صورت گرفته است. و سپس احتجاج‌های دیگری تحقق یافته و تاریخ ذکر کرده است.

احتجاج اول: در کتاب «سُلَیْم بن قَیْس هِلَالی کوفی»^۱ است که چون قضایا و وقایع پس از رحلت رسول خدا را شرح می‌دهد و داستان بیعت ابوبکر را بیان می‌کند، شرح مفصّل به مسجد بردن امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر می‌کند تا می‌رسد به اینجا که: چون علی علیه السلام را به نزد ابوبکر آوردند و علی

۱- سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است و در حدود سنه ۹۰ فوت کرده است از نقطه نظر جلالیت و وثاقت و ورع در بین اصحاب تراجم و رجال شیعه و عامه جای تردید نیست، همگی او را به عظمت و عدالت و زهد توصیف می‌کنند. کتابی دارد که به نام «کتاب سلیم» معروف و در بین اعظام مشهور است و بزرگان از شیعه و عامه از کتاب او روایت می‌کنند. از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: مَنْ لَمْ یَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَ مَحَبَّتِنَا كِتَابُ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ فَلَيْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا شَيْءٌ وَ لَا یَعْلَمُ مِنْ أَسْبَابِنَا شَيْئاً وَ هُوَ أَبْجَدُ الشَّيْعَةِ، وَ هُوَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

سلیم در این کتاب خود، بلاواسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام و از سلمان و مقداد و ابوذر و نظائرهم از اصحاب رسول خدا روایت می‌کند، و روایاتی را که از یکی از اصحاب نقل کرده است به نظر دیگران رسانیده و آنها نیز صحه گذارده‌اند. سلیم علاوه بر حضرت امیرالمؤمنین، حضرت امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر علیهم السلام را ادراک کرده است و در سفری که به مدینه نمود این احادیث را به نظر حضرت سجاد رسانیده و گواهی برصحت آنها را گرفته است. و چون حجاج بن یوسف ثقفی به عراق آمد و او را تعقیب کرد و او فرار کرد و به ابان بن ابی عیاش وارد شد و ابان او را پناه داد و در منزل او بود تا وفات یافت. سلیم کتاب خود را به ابان می‌دهد و به او اجازه روایت می‌دهد که به ثقات از شیعه و حفاظ روایت کند. فلذا تمام روایاتی را که ابان از سلیم روایت می‌کند از این کتاب است. کتاب سلیم از مهمترین اصول شیعه محسوب و در عصرهای قدیم کتاب او مورد اعتماد در بین محدثین شیعه و عامه بوده است.

بسیاری از قدماء اصحاب در کتب خود مثل کتاب «اثبات الرجعة» و «احتجاج» و «عیون المعجزات» و «من لایحضره الفقیه» و «بصائر الدرجات» و «کافی» و «خصال» و «تفسیر فرات بن ابراهیم»، و «تفسیر محمد بن عباس بن ماهیار» و «الدر النظیم فی مناقب الائمه الّهامیم» از سلیم نقل

می گفت: سوگند به خدا اگر شمشیرم در دستم بود می دانستید که شما هیچ یاری دست‌رسی به من را نداشتید! سوگند به خدا که من خودم را در جهاد با شما ملامت نمی‌کنم، و اگر متمکن بودم که چهل نفر را با خودم همدست کنم تمام جمعیت شما را می‌گسستم و متفرق می‌نمودم. ولیکن خداوند لعنت کند قومی را که با من بیعت کردند و پس از آن دست از یاری من برداشتند. و چون ابوبکر چشمش به علی افتاد، فریاد زد: او را رها کنید!

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا تَوَبَّيْتُمْ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ! بَأَى حَقٍّ وَبَأَى مُنْزَلَةٍ دَعَوْتَ النَّاسَ إِلَيَّ بِيَعَتِكَ؟! أَلَمْ تُبَايِعْنِي بِالْأَمْسِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِ



کرده‌اند با سندهای متعدد، و از اعظام عامه مثل حاکم حسانی در «شواهد التنزیل» و امام حموی در «فرائد السمطين» و سید علی شهاب الدین همدانی در «مودة القربی» و قندوزی حنفی در «ینایع المودة» و غیر از ایشان از کتاب «سلیم» روایت کرده‌اند.

درباره این کتاب محمدبن اسحق وراق معروف به ابن ندیم در کتاب «فهرست» خود ص ۲۷۵ طبع دانشگاه طهران گوید: «سلیم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که چون حجاج او را طلب کرد که بکشد فرار کرده و به ابان بن ابی عیاش پناه برده و چون وفاتش رسید، به ابان گفت: تو بر من حق داری، و ای پسر برادر من اینک مرگ من فرا رسیده است. از جریان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین و چنان شد! و به ابان کتابی را داد که همان کتاب سلیم بن قیس هلالی مشهور است. ابان این کتاب را از سلیم روایت می‌کند و غیر از آن را روایت نمی‌کند. و سلیم پیرمردی بود که نور از چهره او ساطع بود؛ و اولین کتابی که برای شیعه ظهور کرد کتاب سلیم بن قیس هلالی بود». انتهى.

و مسعودی در کتاب «التبیه و الإشراف» ص ۱۹۸ و ۱۹۹ گوید: و قطعیه یعنی کسانی که به امامت موسی بن جعفر توقّف نکرده و از آن گذشته‌اند دوازده امام قائلند. و اصل ایشان در حصر امامان در این عدد، روایتی است که سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود که ابان بن ابی عیاش از او روایت می‌کند روایت کرده است؛ و آن روایت اینست که: پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: أَنْتَ وَأَنَا عَشْرَ مِنْ وَلَدِكَ أُمَّةٌ الْحَقُّ. و این حدیث را غیر از سلیم کسی دیگر روایت نکرده است. و امام ایشان که انتظار ظهورش را دارند در این زمان که همزمان با کتابت این کتاب است (التبیه و الإشراف) محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم أجمعین است. و قاضی بدرالدین سبکی در کتاب خود «محاسن الوسائل فی معرفة الأوائل» گوید: و این کتابی که برای شیعه تصنیف شد کتاب «سلیم بن قیس هلالی» بوده است. انتهى.

الله ﷺ؟!؟

«پس علی علیه السلام گفت: ای ابابکر چقدر زود شما را در استیلاء غدوانی بر رسول خدا سرعت کردید! و چه به سرعت ظلم و ستم خود را بر رسول خدا فرو ریختید! به کدام حق و به کدام منزله و درجه، تو مردم را به بیعت خودت دعوت می‌کنی؟! آیا تو دیروز با من به ولایت من، به امر خدا و امر رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر بیعت نکرده‌ای؟!»

- و این گفتار حضرت در حالی بود که قُنُذُ - لعنه الله - فاطمه سلام الله علیها را که می‌خواست بین او و بین شوهرش فاصله شود و ممانعت از بردن به مسجد کند با شلاق تازیانه زده بود. و عمر به قُنُذُ پیام فرستاده بود که: اگر فاطمه بین تو و علی حائل شد، او را بزن! و قنوذ فاطمه را به چهار چوب در خانه‌اش زد و او را دور کرد و فشار داد و استخوان پهلویش را شکست، و فاطمه از شکم خود جنینی را سقط کرد. و از این به بعد فاطمه مریض و بستری شد تا اینکه از دنیا رفت شهیدهٔ مظلومهٔ صلی الله علیها.

و چون علی را به نزد ابوبکر رساندند، عمر او را زجر نموده و گفت: بیعت کن و دست از این اباطیل بردار! علی گفت: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟! گفتند: می‌کشیم تو را از روی ذلت و مسکنت و حقارت! حضرت فرمود: در اینصورت بندهٔ خدا، و برادر رسول خدا را کشته‌اید! ابوبکر گفت: اما بندهٔ خدا را قبول داریم؛ و اما برادر رسول خدا را، ما به این امر اقرار نداریم.

قَالَ: أَتَجِدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ آخَى بَيْنِي وَبَيْنَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَأَعَادَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ عَلِيُّ عليه السلام فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَسَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ كَذًا وَكَذَا؟ فَلَمْ يَدَعْ عليه السلام شَيْئًا قَالَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِلَانِيَةً لِلْعَامَّةِ إِلَّا ذَكَرَهُمْ إِيَّاهُ!

قَالُوا: نَعَمْ! فَلَمَّا تَخَوَّفَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَنْصُرَهُ النَّاسُ وَأَنْ يَمْنَعُوهُ، بَادَرَهُمْ فَقَالَ: كُلُّ مَا قُلْتُمْ حَقٌّ قَدْ سَمِعْنَا بِأَذَانِنَا وَوَعْتَهُ قُلُوبُنَا وَ لَكِنْ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ بَعْدَ هَذَا: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اصْطَفَاءِ اللَّهِ وَ أَكْرَمَتَا وَ احْتَارَ لَنَا الْآخِرَةُ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ

اللَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَالْخِلاَفَةَ.

«علیؑ گفت: آیا شما انکار می کنید که رسول خدا ﷺ بین من و بین خودش عقد اُخوَّت بست؟! ابوبکر گفت: آری انکار می کنیم! و حضرت سه بار این گفتار را برای ابوبکر تکرار کردند.

و سپس علیؑ رو کردند به مردم و گفتند: ای جماعت مسلمین و مهاجرین و أنصار؛ شما را به خداوند سوگند می دهیم آیا شما شنیدید که: رسول خدا ﷺ در روز غدیر خمّ چنین و چنان گفت. و حضرت هیچیک از مناقب و گفتاری را که رسول خدا درباره او در روز غدیر فرموده بود، رها نکرد مگر آنکه همه را به آن جمعیت مستمع تذکر داد و یادآوری نمود.

همه گفتند: آری. در اینحال چون ابوبکر ترسید که مردم او را یاری کنند و از او پیروی نمایند و از او دفاع کنند، مبادرت کرده گفت: آنچه را که می گوئی حقّ است؛ ما از رسول خدا با گوش های خود شنیده ایم و دل های ما آنرا پذیرفته و حفظ کرده است. ولیکن پس از این از رسول خدا شنیدیم که می گفت: ما اهل بیتی هستیم که: خداوند ما را برگزیده است و ما را گرامی داشته است و برای ما آخرت را بر دنیا اختیار کرده است، و خداوند هیچوقت ستمش بر آن قرار نگرفته است که برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را جمع کند.»

علیؑ به او گفتند: آیا از اصحاب رسول خدا ﷺ غیر از تو کسی هست که در این مطلب با تو گواه باشد؟!

عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست می گوید، من هم از رسول خدا شنیدم، همانچه را که ابوبکر گفت. و ابوعبیده و سالم مؤلی ابی حذیفه و معاذ بن جبَل هم گفتند: ما به همین نهج از رسول خدا شنیده ایم.

فَقَالَ عَلِيُّؑ : لَقَدْ وَفَيْتُمْ بِصَحِيفَتِكُمُ الَّتِي تَعَاقَدْتُمْ عَلَيْهَا فِي الْكُعْبَةِ لِئِنْ قَتَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَوْ مَاتَ لَتَرْوُنَّ هَذَا الْأَمْرَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ - الحديث. ^۱

«در اینحال علیؑ فرمود: آری سوگند به خدا که شما به صحیفه و نامه ای

۱- «کتاب سلیم» ص ۸۵ و ۸۶.

که در کعبه نوشتید و با یکدیگر هم پیمان شدید که اگر خدا محمد را بکشد و یا محمد بمیرد، ما امر ولایت را از اهل بیت او برمی گردانیم، وفا کرده‌اید!»

احتجاج دوم: در روز شورائی است که عمر برای تعیین خلیفه پس از خود

ترتیب داد:

ابن شهر آشوب در «مناقب» گوید: این مطلب، اجماعی است که روز هجدهم از ماه ذوالحجّه روز غدیر خم است و پیامبر امر کرد که ندا کنند: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، و گفتم: مَنْ لَوْلَى بَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ. و سپس دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادٍ مَنْ عَادَاهُ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. و مؤکد این مطلب آنستکه: أمير المؤمنين عليه السلام در يوم الدار (روز شوری) بدان استشهد کردند چون فضائل خود را می شمردند گفتند: آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا درباره او گفته باشد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟ گفتند: نه. و همگی به این فضیلت و منقبت اعتراف کردند و ایشان جمهور اصحاب بودند.^۱

أَحْطَبُ حُطَبَاءِ حَوَارِزْمٍ: مُوقَّقُ بْنُ أَحْمَدَ در کتاب «مناقب» خود از أبو نَجِيبِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ هَمْدَانِي مَرُوزِي با دو سند، یکی از حافظ ابوعلی حسن بن أحمد، و دیگری از حافظ سلیمان بن محمد روایت می کند، و هر دو سند را متصلأ به أبو طَفَيْلٍ: عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ می رساند که: قَالَ: كُنْتُ عَلَى الْبَابِ يَوْمَ الشُّورَى مَعَ عَلِيٍّ فِي الْبَيْتِ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَهُمْ: لِأَحْتَجِّنَّ عَلَيْكُمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّتُكُمْ وَلَا عَجَمِيَّتُكُمْ تَعْيِيرَ ذَلِكَ! ثُمَّ قَالَ: أَنْشِدْكُمْ اللَّهُ أَيُّهَا النَّفَرُ جَمِيعاً أَفِيكُمْ أَحَدٌ وَحَدَّ اللَّهُ قَبْلِي؟! قَالُوا: لَا!

قَالَ: فَأَنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ مِنْكُمْ أَحَدٌ لَهُ نُحٌ مِثْلُ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا!

قَالَ: فَأَنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي حَمْرَةَ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدِ رَسُولِهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا!

قَالَ: فَأَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَةٌ مِثْلُ زَوْجَتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

قَالَ: أَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ سِبْطَانٌ مِثْلُ سِبْطِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

قَالَ: فَأَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ تَأْجَى رَسُولَ اللَّهِ مَرَّاتٍ قَدَّمَ بَيْنَ يَدَيَّ نَجْوَاهُ صَدَقَةً قَبْلِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

قَالَ: فَأَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاحْذُلْ مَنْ حَذَلَهُ؛ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا - الْحَدِيثُ مَفْصَلًا^۱.

«أبوطفیل گوید: من در روز شوری با علی علیه السلام که در خانه برای شوری حضور پیدا کرده بودند بردر خانه بودم، و شنیدم که علی به ایشان می گفت: من با شما احتجاجی می کنم که نه عربی شما و نه عجمی شما قدرت بر تغییر آن را نداشته باشد! و پس از آن فرمود: من با سوگند به خدا، ای نفراتی که در اینجا هستید از همه شما می پرسم: آیا در میان شما یکنفر هست که خدا را قبل از من به توحید شناخته باشد و گواهی بر توحید داده باشد؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می پرسم: آیا از شما کسی هست که برادری مثل جعفر داشته باشد که با فرشتگان در بهشت پرواز کند؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می پرسم: آیا از شما کسی هست که عمویی مانند حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا و سید و سالار شهیدان داشته باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می پرسم: آیا در میان شما کسی هست که زوجه ای داشته باشد همانند زوجه من: فاطمه دختر محمد، سیده زنان اهل

۱- «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی، ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷، و طبع حرفی، ص ۲۲۱ و ص ۲۲۲

و «الغدیر» ج ۱، ص ۱۵۹ و ص ۱۶۰ از «مناقب» خوارزمی.

بهشت، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که دو سِبْط داشته باشد مثل دو سِبْطِ من حسن و حسین، دو سید و سالار جوانان اهل بهشت، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که با رسول خدا نجوی کرده، و به تنهایی سخن گفته باشد و قبل از نجوای خود صدقه داده باشد و این عمل را چندین بار تکرار نموده باشد، پیش از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که درباره او رسول خدا ﷺ گفته باشد: «کسی که من ولیّ و صاحب اختیار او هستم، علی ولیّ و صاحب اختیار اوست. بار پروردگارا! ولایت و صاحب اختیاری کسی را به عهده بگیر که او ولایت و صاحب اختیاری علی را به عهده گرفته است، و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد، و یاری کن هر که را که علی را یاری کند، و ذلیل و خوار گردان کسی را که علی را ذلیل کند. و باید این مطالب و گفتار را شاهدان به غائبان برسانند» غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.» تا آخر این احتجاج که مفصل است و ما در اینجا تا شاهد گفتار را که احتجاج به ولایت باشد ذکر کردیم.

علامه آمینی پس از نقل این احتجاج از خواری می گوید: إمام حَمُوئی در «فرائد السَّمْطِین» در باب ۵۸ از تاج الدین علی بن محبّ بن عبدالله خازن معروف به ابن ساعی، این حدیث را از خواری می با دو سند خود نقل کرده است.^۱

و آنچه ما در «فرائد السَّمْطِین» یافتیم، حدیث مناشده در ایّام خلافت عثمان است که أميرالمؤمنین علیه السلام در مسجد رسول الله در حضور جمعی از قریش که افتخارات خود را بیان می‌کردند، بیان داشته‌اند؛ و حَمُوئی در باب ۵۸ از سِمَطِ

أول روایت کرده است^۱، نه حدیث مناشده در روز شوری، آنهم با سندی دیگر غیر از این سندی که صاحب «الغدیر» آورده است.

فخر رازی در تفسیر خود، اعتراف به احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری به حدیث غدیر نموده است. او در ذیل تفسیر آیه ولایت: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** که شیعه می گوید: درباره امیرالمؤمنین و تصریح آیه به ولایت آن حضرت در موقع بخشیدن انگشتری به فقیر سائل بوده، نازل شده است، می گوید: علی بن ابیطالب به تفسیر قرآن از این جماعت رافضی ها داناتر است، و اگر این آیه دلالت بر امامت او داشت، در محفلی از محافل به آن استشهاد و احتجاج می نمود. و شیعه نمی تواند بگوید: امیرالمؤمنین به جهت تقیه از احتجاج به آن خودداری کرده اند، زیرا شیعه از امیرالمؤمنین نقل می کند که: در روز شوری به حدیث غدیر تمسک کرد، و به خبر مباحله تمسک کرد، و به جمیع مناقب و فضایل خود تمسک کرد، ولی به این آیه در اثبات امامت خود تمسک نکرده است.^۲

و صاحب «الغدیر» این کلام را بعینه و به عین الفاظ آن از طبری در تفسیر خود ج ۳، ص ۴۱۸، نقل می کند.^۳ با آنکه در تفسیر طبری چنین مطلبی ذکر نشده است، و گویا طبری با فخر رازی اشتباه شده است.

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری به حدیث غدیر، همانطور که فخر- رازی گفته است، مسلم است. و أما آنچه درباره آیه ولایت: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** گفته است و در تفسیرش خواسته است با تمام قوا، آیه را از امیرالمؤمنین علیه السلام بگرداند، صحیح نیست. و ما بحمدالله و قوته در جلد پنجم از «امام شناسی» ضمن مجلس هفتاد و دوم تا هفتاد و پنجم، درباره آیه ولایت، و شأن نزول آن درباره امیرالمؤمنین و رد فخر رازی بحث کافی نموده ایم و موارد

۱- «فراند السمطين» ج ۱، باب ۵۸، از ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸.

۲- «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع اول، ج ۳، ص ۶۲۰ و ص ۶۲۱.

۳- «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۲.

احتجاج‌ها و استشهداهای امیرالمؤمنین علیه السلام را به این آیه مبرهن و روشن ساخته‌ایم. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.

ابن ابی الحدید نیز احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام را به حدیث غدیر، در روز شوری در ذیل شرح کلام آنحضرت در «نهج البلاغه» چون اجزاء شوری تصمیم گرفتند که با عثمان بیعت کنند آورده است.

و کلام آنحضرت این است: لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي: وَ وَاللَّهِ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً، الْإِتِمَاسُ لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ، وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زُبْرَجِهِ.^۱

«سوگند به خدا شما دانسته‌اید که من در امر ولایت سزاوارترم به آن از غیر خودم، و سوگند به خدا من خلافت را می‌سپارم هنگامیکه امور مسلمین مقرون به سلامت بوده و از ضرر فتنه محفوظ باشد و جور و ستمی بر کسی وارد نشود مگر بر خود من به تنهایی که امارت را سپرده‌ام. و این تسلیم به جهت طلب کردن پاداش و ثواب و فضل آن است، و به جهت بی‌رغبتی در آنچه شما در آن سبقت می‌جوئید و از یکدیگر پیشی می‌گیرید، از زینت‌های گول زننده و غرور آفرین و خیالی‌های که در امارت و حکومت است، می‌باشد».

ابن ابی الحدید گوید: ما در اینجا آنچه را که از روایات مستفیضه در مناشدۀ آنحضرت با اصحاب شوری وارد شده است و در آن مناشدۀ خصائص و فضائل خود را شمرده و برای آنها و غیر آنها اظهار کرده است، ذکر می‌کنیم، زیرا مردم در این باره روایات زیادی آورده‌اند، و آنچه در نزد ما صحیح است آن است که حقیقت امر، طبق آن تعدیدات طویل نیست، ولیکن امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه عبدالرحمن بن عوف و بقیۀ حاضران با عثمان بیعت کردند و آنحضرت توقف کرد و بیعت نکرد، گفت: إِنَّ لَنَا حَقًّا لِنُعْطَهُ نَأْخُذَهُ وَإِنْ نُمْنَعُهُ تَرْكَبُ أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَ لِنُطَالَّ السُّرَى.^۲

۱- «نهج البلاغه» خطبۀ ۷۲.

۲- سُرى سیر کردن در شب را گویند. و أَعْجَاز جمع عَجْز، آخر چیزی را گویند. و أَعْجَاز ابل یعنی ←

«برای ما حقی است که اگر به ما داده شود، آن را می‌گیریم، و اگر ما از آن منع شویم ما بر مرکب ذلّ و مشقت سوار می‌شویم اگرچه زمان به طول انجامد.»
این جملات را حضرت در گفتاری که أهل سیره ذکر کرده‌اند و ما بعضی از آنرا سابقاً ذکر کرده‌ایم، آورده‌اند.

ثُمَّ قَالَ: أَتُنِيدُكُمْ اللَّهُ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ أَحَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ حَيْثُ أَحَى بَيْنَ بَعْضِ الْمُسْلِمِينَ وَبَعْضِ غَيْرِي؟! فَقَالُوا: لَا.

فَقَالَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ غَيْرِي؟! فَقَالُوا: لَا.

فَقَالَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، غَيْرِي؟! قَالُوا: لَا.

قَالَ: أَفِيكُمْ مَنْ أُوْثِمِنَ عَلَى سُورَةِ بَرَاءَةِ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِثِّي، غَيْرِي؟! قَالُوا: لَا.

قَالَ: أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرُّوا عَنْهُ فِي مَاقِطِ الْحَرْبِ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ، وَمَا فَرَرْتُ قَطُّ؟! قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا؟! قَالُوا: بَلَى.

«و پس از آن فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در هنگامی که میان بعضی از مسلمانان با بعضی دیگر عقد اخوت بست، بین او و خودش عقد اخوت بسته باشد، غیر از من؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که پیامبر درباره او گفته باشد: هر کس من مولی و صاحب اختیار اویم پس این

←

بر روی شتر در سمت آخر آن که به دم که نزدیک است و سوار شدن بر روی آن سخت است. و این مثالی است که در عرب زده می‌شود که ما در پشت طرف مؤخر شتر سوار می‌شویم و تحمل مشقت و خواری را می‌نماییم و اگر چه سیر و حرکت شبانه بر روی شتر به طول انجامد و زحمات و رنج‌های وارده بر ما زیاد گردد.

مرد، مولی و صاحب اختیار اوست، غیر از من؟! گفتند: نه.
و فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر به او گفته باشد: نسبت توبه من همان نسبت هارون پیامبر است با برادرش موسای پیامبر، با این تفاوت که پس از من پیغمبری نخواهد بود غیر از من؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که در فرستادن سوره براءت و قرائت آن برای مشرکان مکه، مورد امانت رسول الله واقع شده باشد و پیغمبر درباره او گفته باشد: این پیام را، هیچکس نمی‌تواند برساند، مگر آنکه خودم باشد و یا مردی از من باشد، غیر از من؟! گفتند: نه.

فرمود: آیا شما نمی‌دانید که اصحاب رسول خدا ﷺ در موارد بسیاری در حال جنگ از جای پیغمبر فرار کردند و از پیغمبر دور شدند، غیر از من که ابداً هیچوقت فرار نکردم؟ گفتند: آری.

فرمود: آیا نمی‌دانید که من اولین کسی هستم که اسلام آورده‌ام؟! گفتند: آری».

و سپس فرمود: پس کدام یک از ما نسبتش به رسول خدا ﷺ نزدیکتر است؟! گفتند: تو. در اینحال عبدالرحمن بن عوف سخن آنحضرت را برید و گفت: يَا عَلِيُّ أَبِي النَّاسِ إِلَّا عَلَى عُثْمَانَ، فَلَا تَجْعَلَنَّ عَلَيَّ نَفْسِكَ سَيِّئًا.

«ای علی مردم نمی‌خواهند بیعت کنند مگر با عثمان؛ و تو راه ضعف و انکسار را بر خودت باز مکن».

حضرت به عبدالرحمن فرمود: ای ابوظلحه، عمر به تو چه دستور داده است؟ گفت: به من دستور داده است که هر کس با ایتلاف و اجتماع جماعت مخالفت کند و آنرا خراب کند، او را بکشم.

و عبدالرحمن گفت: ای علی بیعت کن و گرنه از غیر راه مؤمنین تبعیت و پیروی کرده‌ای! و آنچه که عمر به ما دستور داده است درباره تو تنفیذ می‌نمائیم. حضرت فرمود: لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي تا آخر جملاتی را که نقل

کردیم و سپس دست خود را دراز کرده و با عثمان بیعت کرد.^۱
 و از جمله کسانی که حدیث غدیر را در احتجاج یوم الشُّورای امیرالمؤمنین علیه السلام
 روایت کرده‌اند یوسف بن حاتم شامی در کتاب الدرُّ النُّظیم فی مناقبِ الأئمَّةِ
 اللِّهَامیم^۲ است. او از طریق حافظ ابن مردویه با سند دیگری غیر از دو سند

۱- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید، طبع دار إحياءِ الكتبِ العریبة، ج ۶، ص ۱۶۶ تا ص ۱۶۸. و طبع دار إحياءِ التراثِ العریبی، ج ۲، ص ۶۱.

۲- لَهْمُومُ بر وزن عُصْفُور، مرد جواد و سخی را گویند، و نیز بارانی که دانه‌های درشت داشته باشد، و جمع آنها لَهَامِیم است و لَهَامِیمُ النَّاسِ أَسْخِیَاؤُهُمْ و أَسْخِیَاهُمْ. و دروصفت کتاب «الدرُّ النُّظِیمُ فی مناقبِ الأئمَّةِ اللِّهَامِیمِ» مرحوم علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی رضوان الله علیه استاد حدیث و اجازه حقیر در جلد هشتم «الذریعة» در ص ۸۸ فرموده است: این کتاب از شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی شاگرد محقق حلّی متوفای ۶۷۶ و مُجاز از سید رضی الدین علی بن طاووس حلّی متوفای ۶۶۴ است. و این کتاب در باب خود بسیار جلیل است و در آن از کتاب «مدینة العلم» و کتاب «النبوة» که هر دو از شیخ صدوق بوده و فعلاً موجود نیستند نقل می‌کند، و معلوم می‌شود که نسخه‌ای از این دو کتاب نزد او بوده است. یک نسخه از «الدر النظیم» نزد علامه مجلسی موجود بوده که از آن در «بحار الانوار» نقل می‌کند. و نسخه‌های موجود «الدر النظیم» بنابر اطلاعی که من دارم فقط سه نسخه است که یکی از آنها در کتابخانه کُتبه بود و او را طهرانی در سامراء خرید - الی آخر ماه ذکر درباره دو نسخه دیگر.

أقول: چون مطلب به اینجا رسید داستانی را خوب است ذکر کنیم. گویند از صدر اسلام تا بحال در سیره رسول خدا کتابهای مختلفی نوشته شده است ولی در سیره ائمه دوازده گانه شیعه کمتر کتابی تألیف شده است، و کتاب «الدرُّ النُّظِیمُ فی مناقبِ الأئمَّةِ اللِّهَامِیمِ» از آن کتابهای نادر و نفیس است که در این رشته تحریر شده است. و نسخ این کتاب به تدریج از بین رفته و فقط چند نسخه‌ای از آن در دست است که یکی از آنها متعلق به کتابخانه کُتبه بود که بعد از رحلت آن مرحوم به کتابخانه مرحوم دائی پدر ما: آیه الله علامه آقا میرزا محمد طهرانی - رضوان الله علیه - نزیل و مقیم سامراء منقل شد. دائی زاده پدر ما: حجة الاسلام آقای حاج میرزا ابوالحسن شریف عسکری دام توفیقه برای حقیر نقل کرد که: بعد از ارتحال مرحوم کُتبه می‌خواستند کتابخانه او را حراج کنند. مرحوم پدرم از سامراء مرا برای خریدن بعضی از مخطوطات از جمله همین کتاب به کاظمین فرستاد و فرمود: به هر قیمتی که شده است این کتاب را بخر. من به کاظمین آمدم و در موقع حراج کتابخانه، این کتاب را به قیمت گزافی خریدم و با سایر کتابهای خریداری شده به سامراء آوردم و جزء کتابهای کتابخانه پدرم شد. مدتی زیاد نگذشته بود که یکروز کلیددار حرم عسکریین علیهما السلام که مرد سنی مذهب بود به من گفت: یکی از مستشرقین آمده است و در منزل ما وارد شده که از پدر شما سؤالاتی درباره علوم دارد. شما از پدرت اجازه بگیر تا به

خوارزمی، عین آنچه را که از خوارزمی ذکر کردیم، روایت می‌کند.
او می‌گوید: روایت کرد أبوالمظفر عبدالواحد بن حمد بن محمد بن شیشه
المُقری، از عبدالرزاق بن عَمَرِ طهرانی، از ابوبکر أحمد بن موسی حافظ (ابن

←

خدمتش برسد. من به پدرم مرحوم آیه الله آقامیرزا محمدطهرانی گفتم: پدرم فرمود: مانعی ندارد، هر وقت می‌خواهد بیاید. من به کلیدار گفتم. و فردا صبح آن روز کلیددار در معیت آن مستشرق به منزل پدرم آمد و در کتابخانه پدرم که محل مطالعه و کتابت او بود، وارد شدند و نشستند. و آن مستشرق درباره بعضی از علوم و کتب، مطالبی پرسید و ایشان جواب گفتند، و در آخر الأمر از کتاب «الدرّ النظیم» و مؤلف آن و خصوصیات محتوای آن پرسید و ایشان جواب دادند، و سپس گفت: آیا شما آن کتاب را دارید؟! پدرم فرمود: آری گفت: آیا می‌شود من ببینم؟ فرمود: آری! أبوالحسن برخیز و فلان کتاب را که در فلان نقطه از قفسه فلانی است به ایشان بده! من برخاستم و کتاب را برداشتم و در برابر او گذاردم. او کتاب را برداشت و صفحات آن را به دقت ملاحظه کرد، و کاغذ و جدول کشی شده و صفحات و جلد آن را به دقت دید و سپس کتاب را بست و روی زمین گذارد و گفت: این کتاب را می‌فروشید؟! پدرم فرمود: نه، گفت: من از شما خواهش می‌کنم به هر قیمتی که شده آن را به من بفروشید! پدرم فرمود: نه، نمی‌شود! گفت: شما ملاحظه قیمت آن را نکنید به هر قیمتی که بفرومائید و به هر میزان که بالا باشد، من خریدار این کتابم. پدرم فرمود: این کتابخانه را می‌بیند؛ اگر از فرش تا سقف آنرا از ابریز صافی (طلای خالص) کنید نمی‌فروشم. آن مرد مأیوس شد و برخاست و با کلیددار رفت و من کتاب را برداشته و در جای خود گذاردم. فردای آن روز کلیددار به من گفت: این مرد طالب این کتاب است و از مغرب اروپا برای خرید این کتاب آمده است چون می‌دانسته‌اند که این کتاب جزو مکتبه مرحوم کبه است و اینک به مکتبه آقا میرزا محمد طهرانی انتقال یافته است. لذا با توسط مقامات بغداد یکسره به سامراء آمده و در منزل ما وارد شده است و از من تقاضا کرده است که این کتاب را وساطت نموده و برای او بخرم و مطمئن باشید که هر مقداری که شما بخواهید و بگوئید، او خریدار است. من در جواب کلیددار گفتم: این کتاب، ناموس است ناموس اسلام است. آیا کسی ناموس خود را به اجنبی می‌فروشد؟ آیا شما حاضرید ناموس خود را، زن و حرم خود را بفروشید گرچه به گزاف‌ترین قیمت‌ها باشد؟ گفت: نه. من گفتم: اهمیت این کتاب از ناموس خانوادگی بیشتر است. چون این ناموس دین و شریعت و ناموس اسلام است و کتاب خطی منحصر به فرد است. کلیددار از خریدن این کتاب مأیوس شد و به مستشرق قضیه را گفت. او هم فهمید که پدرم تعصب دین دارد و به هیچ وجه کتاب را نخواهد فروخت فلهاذا از سامراء رفت. من که این گفتگوی خود را با کلیددار برای پدرم بازگو کردم، فرمود: اینک باید جای این کتاب را تغییر داد. آن را در فلان قفسه و فلان نقطه بگذار! چون ایشان جای کتاب را دانسته‌اند و بعید نیست در اوقاتی که به اینجا رفت و آمد است با لطائف الحیلی کتاب سرقت شود.

←

مردویه) از ابوبکر أحمد بن محمد بن اُبی دام،^۱ از منذر بن محمد، از عمویش، از پدرش، از اُبان بن تغلب، از عامر بن وائله که گفت: من در روز شوری، نگهبان در بودم و علی در خانه بود و شنیدم از او که می‌گفت (عین الفاظی را که از خوارزمی آوردیم، تا اینکه گفت) قَالَ: اُنْشِدْكُمْ بِاللَّهِ اَمْرَكُمْ مَنْ نَصَبَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ لِلْوَلَايَةِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللّٰهُمَّ! لَا.^۲

«أمیر المؤمنین گفت: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم، آیا از شما کسی هست که رسول خدا او را در روز غدیر خمّ به ولایت نصب نموده باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

و شیخ طوسی از أحمد بن محمد بن صلت، از احمد بن محمد بن سعید،^۳ از علی بن محمد بن حبیبه کندی، از ابوغیلان: سعد بن طالب شیبانی، از اسحق، از ابوطفیل روایت کرده است که: من در روز شوری در خانه بودم و می‌شنیدم

←

باری بعد از رحلت مرحوم میرزا دائی: آقا میرزا محمد طهرانی، ورثه آن مرحوم تمام کتابهای وی را وقف کردند و مهر وقف بر آنها زدند و اینک همین کتاب با سایر کتب به کاظمین منتقل شده و اداره اوقاف باستان شناسی عراق بر آنها نظارت دارند و از کتب ممنوعه الخروج از کشور عراق شناخته شده است.

۱- در نسخه‌ها اینطور آمده است. ولیکن صحیح آن اُبی دارم است. و او اُبی دارم کوفی است، که تَلْعُكْبَرِي از او در سنه ۳۳۰ حدیث شنیده است و از او اجازه روایتی دارد.

۲- «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۰.

۳- أحمد بن محمد بن سعید همان ابوالعبّاس معروف به ابن عقده است که در حفظ و إتقان و جلالت از اکابر به شمار می‌رود. ترجمه او را در «تنقیح المقال» ذکر کرده است؛ و از ابوالطیب بن هرثمه آورده است که او گفت: در مجلس او بودم و سخن از حدیث به میان آمد و یک مرد هاشمی در پهلوی او نشسته بود، ابن عقده گفت: من سیصد هزار حدیث در شأن اهل بیت دارم و غیر از احادیثی که درباره غیر ایشان روایت می‌کنم؛ و دست خود را به آن هاشمی زد. و از دَارْفُطْنِي نقل کرده است که: اهل کوفه بر این اتفاق دارند که از زمان عبدالله بن مسعود تا زمان ابوالعبّاس ابن عقده حافظتر از او نیامده است. و از شیخ طوسی در «فهرست» و از «رجال نجاشی» نقل کرده است که او شیعه زیدیه جارودیه بوده است و با همین مرام هم مرده است ولی به جهت کثرت حفظ و امانت و صدق و اختلاط با اصحاب ما امامیه، بزرگان ما روایات او را معتبر می‌شمرند، و از او روایت می‌کنند. او کتابهای بسیاری نوشته است و کتاب «مَنْ رَوَى غَدِيرِ حُمٍّ» از جمله کتابهای اوست. او در سنه ۳۳۳ در کوفه وفات کرده است.

علی علیه السلام می‌گفت: **أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ جَمِيعاً هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا.**

«من از شما با سوگند به خدا می‌پرسم از همه شما: آیا در میان شما کسی هست که به هر دو قبله با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز خوانده باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

آنگاه چند فضیلت و منقبت اختصاصی خود را به نحو مناشده ذکر می‌کند تا می‌رسد به اینکه می‌گوید: **أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا.**

و پس از این جمله، فقط دو مناشده به حدیث منزلت و حدیث طَیْر می‌کند.^۱
ابن حَجْر هَيْتَمِي آورده است که: دار قُطْنِي تخریج کرده است که: علی علیه السلام به آن شش نفری که عمر امر ولایت را به طور شوری در میان آنها گذارد، کلام طویلی را بیان کرد، از جمله آنکه: **أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا.**^۲

«من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در بین شما یکنفر هست که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او گفته باشد: ای علی تو قسمت کننده بهشت و جهنمی در روز قیامت، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

و همچنین ابن حَجْر آورده است که: دار قُطْنِي تخریج کرده است که: علی علیه السلام در روز شوری بر اهل آن احتجاج کرد و گفت: **أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الرَّحِمِ مِنِّي، وَ مَنْ جَعَلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَفْسَهُ، وَ أَبْنَاءَهُ أَبْنَاءَهُ، وَ نِسَاءَهُ نِسَاءَهُ، غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا. الْحَدِيثُ.**^۳

«من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در بین شما یکنفر هست که از

۱- «أمالی طوسی» طبع سنگی، ص ۲۱۲. و طبع نجف ص ۳۴۲ و هر دو در مجلس ۱۲ ذکر کرده‌اند.

۲ و ۳- «الصواعق المحرقة» ص ۷۵ و ص ۹۳.

جهت رحم بودن و نَسَب و قرابت به پیامبر، از من نزدیکتر باشد؛ و کسیکه پیغمبر ﷺ او را نفس خود قرار داده باشد، و پسران او را پسران خود، و زنان او را زنان خود قرار داده باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

و همینطور که ملاحظه شد: ابن حَجَر، این دو فقره از مناشده را از دارقُطنی به مناسبت مطلب نقل می‌کند، با تصریح به آنکه مناشده بسیار بوده است و این جملات در ضمن آن بیان شده است.

احتجاج سوم: خطبه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عثمان، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد فرموده‌اند در محضر دویست نفر از مهاجر و أنصار که هر یک فضیلتی برای قریش و أنصار بیان می‌کرده‌اند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن مجمع بوده‌اند می‌خواهند که ایشان هم سخن گویند. آنگاه حضرت مفصلاً مزایا و خصائص اهل بیت و خودشان را بیان می‌کنند، و آن جماعت هم یکایک را تصدیق می‌کنند. از جمله استشهد به حدیث غدیر است.

شیخ الإسلام: إبراهيم بن محمد حَمَوِيّی در «فرائد السمطين» از سید نَسَابَه: جلال الدین عبدالحمید بن فَخَّار بن مَعْد موسوی رحمه‌الله از پدرش: سید شمس الدین فَخَّار موسوی - رحمه‌الله - به اجازه روایتی از شاذان بن جبرئیل قمی، از جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش از ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، از محمد بن حسن، از سَعْد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از عمر بن اُدَیْنَه، از اَبان بن اَبی عیاش، از سُلَیْم بن قَیْس هلالی روایت می‌کند که او می‌گوید: علی علیه السلام را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان خلافت عثمان دیدم، و جماعتی در آنجا با هم گفتگو داشتند و از علم و فقه سخن به میان آمده بود، و از قریش و فضائل آنها و سوابق آنها و هجرت آنها و آنچه را که از فضیلت درباره آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود، مثل اینکه: اُمَّةٌ از قریش هستند، و مثل اینکه: مردم تابع قریش هستند، و قریش اُمَّةٌ عرب است، و قریش را سب نکنید، قدرت یک مرد قرشی به قدر قدرت دو مرد از غیر آنهاست، هر کس قریش را مبعوض دارد، خداوند او را مبعوض دارد، و کسیکه پستی و ذلّت قریش را بخواهد، خداوند او را پست و ذلیل می‌کند، با هم به بحث پرداخته بودند.

و همچنین از انصار و فضائل آنها و سوابق آنها و نصرت آنها، و آنچه را که خداوند در قرآن آنها را ستوده است و آنچه را که پیامبر ﷺ راجع به آنها بیان کرده است، و درباره سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ و غَسِيلِ الْمَلَائِكَةِ (حَنْظَلَةَ) سخن به میان آمده بود، و از بیان هیچیک از آن فضائل دریغ نکرده بودند تا به جائی که هر قبیله‌ای می‌گفت: فلان و فلان از ماست.

و قریش می‌گفت: از ماست رسول خدا ﷺ و از ماست حمزه، و از ماست جعفر، و از ماست عُبَيْدَةَ بْنِ حَرْثٍ و زید بن حارثه و ابوبکر و عَمْرٌ و عُثْمَانُ و أَبُو عُبَيْدَةَ و سَالِمٌ (مولی ابی حذیفه) و ابن عَوْفٍ.

و هیچیک از دو گروه مهاجر و انصار از ذکر یکنفر که دارای سابقه بوده است خودداری نکردند مگر آنکه آنرا نام بردند. و در این حلقه از مجتمعی بیش از دویست نفر بودند که در میان آنها عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ السَّلِيُّ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، طَلْحَةَ، زُبَيْرٌ، مِقْدَادٌ، أَبُو ذَرٍّ، هَاشِمٌ بْنُ عُثْبَةَ، ابْنِ عَمْرِ، حَسَنٌ و حُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ابْنِ عَبَّاسٍ، مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، و عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ حضور داشتند.

و از انصار در این حلقه ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابویوب انصاری، ابوهیثم بن تیهان، محمد بن مسلمة، قیس بن سعد بن عبادة، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن رقم، عبدالله بن ابی لوفی، ابویلی و با او بود پسرش: عبْدُ الرَّحْمَنِ که در کنارش نشسته بود، و جوانی خوش صورت بود که هنوز محاسن درنیاورده بود. و در اینحال ابوالحسن بصری آمد، و با او فرزندش حسن نیز همراه بود. حسن نیز جوانی امرد و خوش صورت و معتدل القامه بود.

سئیم می‌گوید: من به این دو جوان نگاه می‌کردم (عبدالرحمن بن ابی لیلی و حسن بن ابوالحسن) و نفهمیدم کدامیک جمیل‌ترند؟ مگر اینکه حسن جشاش بزرگتر و قامتش بلندتر بود.

و این جماعت سخن را در تعریف قریش و انصار به درازا کشاندند، و این موضوع از صبح تا زوال ظهر طول کشید، و عثمان در خانه‌اش بود و اطلاعی از جریان نداشت، و علی بن ابیطالب ساکت بود و نه او و نه یکنفر از اهل بیت او

سخن نمی گفت.

جماعت حضار رو کردند به امیرالمؤمنین علیه السلام و گفتند: ای ابوالحسن چه مانع شده که هیچ نمی گوئی؟

حضرت فرمود: هر کدام یک از دو طائفه مهاجرین و أنصار فضائلی را ذکر کردند و حق گفتند، و من از شما ای جماعت قریش و أنصار سؤالی دارم و آن اینست که: به واسطه چه کسی خداوند به شما این فضیلت را عنایت کرد؟! آیا به نفوس خودتان و اهل بیوتتان و قوم و طائفه و عشائرتان، یا به غیر شما؟!

گفتند: بلکه بواسطه محمد صلی الله علیه و آله و عشیره او خداوند به ما عنایت کرد نه با نفوس خودمان و عشائرتان، و نه به اهل بیت هایمان!

حضرت فرمود: راست گفتید ای معشر قریش و أنصار! آیا ندانسته اید که آنچه را که به شما رسیده است از خیر دنیا و آخرت بواسطه ما اهل بیت بخصوصه بوده است نه به غیر ما؟ و پسر عموی من: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من با اهل بیت نوری بودیم که در برابر خداوند پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند به چهارده هزار سال حرکت می کرد و لمعان داشت. و چون خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صُلب او قرار داد، و در زمین نازل کرد، و پس از آن، آن نور را در کشتی در صُلب نوح علیه السلام حمل کرد، و سپس آن نور را در صُلب ابراهیم علیه السلام به آتش انداخت. و همینطور خداوند عزوجل پیوسته و بطور مداوم ما را از أصلاب کریمه به أرحام طاهره منتقل کرد، و از أرحام طاهره به أصلاب کریمه از پدران و مادران منتقل کرد، و هیچیک از آنها هیچگاه بر زنا و عمل زشت دیده نشدند.

در اینحال رجال سابقه دار و قدیم الإسلام و اهل بَدْر و اهل أُخْد گفتند: آری!

ما این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم!

و پس از این علی علیه السلام فرمود: من با قسم به خداوند از شما پرسش می کنم: آیا می دانید که خداوند عزوجل در کتاب خودش در بسیاری از آیات، شخص مُقَدَّم و سابقه دار را بر شخص غیرمُقَدَّم و غیرسابقه دار تفضیل داده و برتری بخشیده است، و در این اَمّت در سبقت به سوی خداوند عزوجل و به سوی رسول او هیچکس از من مُقَدَّم نیست؟ گفتند: بار پروردگارا! آری.

حضرت فرمود: من با قسم به خداوند از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید چون آیه: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** (آیه ۱۰، از سوره ۹: توبه) و آیه: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** (آیه ۱۰، از سوره ۵۶: واقعه) فرود آمد، درباره مفاد و تفسیر آن از رسول خدا ﷺ سؤال کردند، رسول خدا فرمود: خداوند این آیات را درباره انبیاء و اوصیای آنها نازل نموده است، و من افضل انبیای خدا و رسل خدا هستم، و علی بن ابیطالب وصی من افضل اوصیای پیامبران است؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

حضرت فرمود: من با قسم به خداوند از شما پرسش می‌کنم: آیا می‌دانید که: چون آیه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** (آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء) و آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** (آیه ۵۵، از سوره ۵: مائده) و آیه: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ** (آیه ۱۶، از سوره ۹: توبه) نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا این آیات اختصاص به بعض مؤمنین دارد و یا شامل جمیع آنها می‌شود؟! در اینحال خداوند پیغمبرش را امر کرد که والیان امر خود را به مردم معرفی کند و بشناساند، و بهمانگونه که نمازشان و زکوتشان و حجشان را تفسیر کرده است امر ولایت را نیز برای ایشان تفسیر کند. و بر این اساس رسول خدا مرا در غدیر خم نصب کرد و خطبه خواند و گفت: خداوند مأموریتی به من داده است که از انجام آن سینه من تنگ شده است: چون پنداشتم که مردم مرا تکذیب می‌کنند. و او مرا بیم داد که یا باید آن مأموریت را به مردم برسانم و یا مرا عذاب می‌کند. فلهمذا امر فرمود تا مردم مجتمع شوند و ندای **الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ** در دادند و خطبه خواند و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا وَلِيُّ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ! فَقُمْتُ. فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ هَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.

«ای مردم آیا می‌دانید که خداوند عزوجل ولی و صاحب اختیار من است، و من ولی و صاحب اختیار مؤمنین هستم، و من به آنها اولویتم از آنها به خودشان

بیشتر است؟! گفتند: آری ای رسول خدا: گفت: ای علی برخیز! و من برخاستم. رسول خدا گفت: هر کس که من مولی و صاحب اختیار امور او هستم، پس علی، این علی مولی و صاحب اختیار امور اوست. بار پروردگارا تو والی و صاحب اختیار کسی باش که او در ولایت و صاحب اختیاری علی است! و تو دشمن بدار کسی را که علی را دشمن داشته است!»

پس سلمان از میان جمعیت برخاست و عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَلَاؤُكُمْ مَاذَا؟! فَقَالَ: وَلَاؤُكُمْ كَوَلَايَتِي، مَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ! «ای رسول خدا این ولایتی که به علی اعطا شده است، چگونه ولایتی است؟ نوعش و خوصیتش کدام است؟ رسول خدا فرمود: ولایتی است همانند ولایت من! هر کس که من نسبت به او، از او به خود او سزاوارترم، پس علی نسبت به او از او به خود او سزاوارتر است.»

و به پیرو این انتصاب، پروردگار تعالی ذکره این آیه را فرستاد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. (آیه ۳، از سوره ۵: مائده) «امروز من برای شما دین شما را کامل کردم، و برای شما نعمتم را تمام نمودم، و پسندیدم که اسلام دین شما باشد!» و چون این آیه آمد پیغمبر ﷺ تکبیر گفت و گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ تَمَامٌ تُبَوَّتِي وَ تَمَامٌ دِينِ اللَّهِ وَ لِيَاةٌ عَلَيَّ بَعْدِي.

«خداوند بزرگتر است از آنکه توصیف شود. تمامیت نبوت من و تمامیت دین خدا، ولایت و امامت و امارت علی است پس از من.» و به دنبال نزول این آیات، ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! این آیات فقط اختصاص به علی دارد؟! پیامبر گفت: بلکه درباره او و درباره اوصیای من است تا روز قیامت! گفتند: ای رسول خدا برای ما بیان کن!

پیامبر گفت: علی است برادر من و وزیر من و وارث من و وصی من و جانشین من در میان امت من و ولی و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من، و پس از او پسر من حسن است، و پس از او حسین، و سپس نه نفر از پسر من حسین، یکی پس از دیگری. قرآن با آنهاست و آنها با قرآن هستند. ایشان از قرآن جدا نمی شوند، و

قرآن هم از ایشان جدا نمی‌شود، تا در روز قیامت در عالم حشر در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

تمام جمعیت گفتند: بار پروردگارا: آری ما اینها را شنیدیم و گواهی می‌دهیم بر آنکه گفتی، بدون کم و بیش. و بعضی گفتند: بیشتر آنچه را که گفتی ما در حفظ داریم نه همه آن را! و این جماعتی که همه آنرا در حفظ دارند اخیار ما و افاضل از ما هستند.

حضرت فرمود: راست گفتید! همه مردم در حفظ مطالب یکسان نیستند. من با سوگند به خدا از شما می‌خواهم که هر کس از شما که تمام این مطالب را از رسول خدا ﷺ شنیده است برخیزد و به آن خبر دهد.

زَيْدُ بْنُ رُقَيْمٍ وَ بَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ وَ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ مِقْدَادُ وَ عَمَّارُ بَرِخَسْتَنْدُ وَ كُنْتُمْ مَا فِي حِفْظِ دَارِيْمٍ كَقَتَارِ بِيْغَمْبِرِ خَدَا ﷺ رَا دَر حَالِيْكَهٖ بَر مَنْبِرِ اِيْسْتَادَهٗ بُوْد وَ تُو دَر كَنَارِشِ اِيْسْتَادَهٗ بُوْدِي وَ مِيْ كَفْت: اَيُّهَا النَّاسُ! خَدَاوَنْد عَزَّوَجَلَّ بَه مَن اَمْر كَرْدَه اِسْت كَه: اِمَامْتَان رَا وَ قَائِم بَه اَمُورْتَان رَا پَس اَز خُودِم، وَ وَصِيَّ خُودِم وَ جَانَشِيْن خُودِم وَ اَن كَس رَا كَه خَدَاوَنْد عَزَّوَجَلَّ بَر مُؤْمِنِيْن دَر كِتَابِ خُودِ وَاجِب كَرْدَه اِسْت اِطَاعَتِ اُو رَا، وَ اِطَاعَتِ اَز اُو رَا مَقْرُون بَه اِطَاعَتِ خُودِش وَ اِطَاعَتِ مَن دَاشْتَه اِسْت وَ شَمَا رَا اَمْر بَه وِلَايَتِ اُو نَمُودَه اِسْت بَرَايِ شَمَا نَصَبِ كَنْم، وَ مَن بَه پَرُورْدِگَارِم اَز تَرَس وَ دَهْشْتِ طَعْنَهٗ اَهْلِ نِفَاقِ وَ تَكْذِيْبِ اَنهَآ رَجُوعِ كَرْدِم، وَ خَدَاوَنْد مَرَا تُوْعِيْدِ كَرْد كَه يَا بَايْدِ تَبْلِيْغِ كَنْم وَ يَا مَرَا عَذَابِ مِيْ كَنْد.

و فرمود: اَيُّهَا النَّاسُ! خَدَاوَنْد دَر كِتَابِش بَه شَمَا اَمْر كَرْدَه اِسْت: نَمَاز بَخُوانِيْد؛ وَ مَن نَمَاز رَا بَرَايِ شَمَا بِيْآن كَرْدِم وَ تُوْضِيْحِ دَادِم. وَ اَمْر كَرْدَه اِسْت بَه زَكَاتِ وَ رُوزَه وَ حُجَّ؛ وَ مَن بَرَايِ شَمَا بِيْآن كَرْدِم وَ تُوْضِيْحِ دَادِم. وَ اَمْر كَرْدَه اِسْت بَه وِلَايَتِ - وَ دَر اِيْنِحَالِ پِيْاْمِبِرِ دَسْتِش رَا بَرِ عَلِيِّ بْنِ اَبِيْطَالِبٍ عليه السلام كَزَاوَرْدَهٗ وَ فَرْمُود - وَ مَن شَمَا رَا گُواهِ مِيْ گِيْرِم كَه وِلَايَتِ اِخْتِصَاصِ بَه اِيْنِ مَرْدِ دَارِد، وَ پَس اَز اُو بَرَايِ دُو پَسْرِش وَ سَپِسِ بَرَايِ اَوْصِيَايِ بَعْدِ اَز اَنهَآ اَز فَرَزَنْدَانِ اَنهَآ كَه مَفَارَقَتِ بَا قُرْآنِ نَدَارَنْد، وَ قُرْآنِ نِيْزِ مَفَارَقَتِ بَا اَنهَآ نَدَارِد تَا دَر رُوزِ قِيَامَتِ دَر كَنَارِ حُوضِ كُوثَرِ بَرِ مَن وَارِدِ شُوَنْد.

أَيُّهَا النَّاسُ: من برای شما پناهگاه و دلیل و هادی و امامتان را بعد از خودم بیان کردم، و اوست برادر من علی بن ابیطالب. و منزله او در میان شما، همین منزله من است در میان شما. دین خودتان را بر دوش او بیفکنید و بدو بسپارید، و در جمیع امورتان از او اطاعت کنید، زیرا که در نزد اوست آنچه را که خداوند از علمش و حکمتش به من تعلیم نموده است. از او بپرسید و از او تعلیم بگیرید و از اوصیای پس از او بپرسید و تعلیم بگیرید، و به آنها چیزی را نیاموزید و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها عقب نیفتید، زیرا که آنها با حق هستند و حق با آنهاست، نه حق از آنها جدا می‌شود و نه آنها از حق جدا می‌شوند. و در اینحال این گویندگان نشستند.

سَلِّمِمْ می‌گوید: در اینحال علی عليه السلام فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! آیا می‌دانید که: خداوند در کتاب خود نازل کرده است: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.** (آیه ۳۳، از سوره ۳۳: احزاب).

«اینست و جز این نیست که: خداوند اراده کرده است از شما اهل بیت، هر گونه پلیدی و رجس را ببرد و شما را تطهیر کند و به طهارت و پاکی علی نحو الإطلاق برساند.»

چون این آیه فرود آمد، رسول خدا، مرا و فاطمه را و دو پسر من حسن و حسین را جمع کرد و پس از آن، کسانی را بر روی ما انداخت و گفت: بار پروردگار من! اینان اهل بیت من هستند و گوشت من هستند، به درد می‌آورد مرا آنچه ایشان را به درد آورد، و آزار می‌دهد مرا آنچه ایشان را آزار می‌دهد، و به حَرَج و تَعَب می‌افکند مرا آنچه ایشان را به حَرَج و تَعَب افکند. پس تو از ایشان رِجس و پلیدی را بزدا و آنان را تطهیر کن تطهیر کردنی.»

أُمَّ سَلَمَةَ گفت: من هم ای رسول خدا با ایشان هستم؟! رسول خدا گفت: تو بر راه خیر و خوبی هستی، ولیکن این آیه درباره من (و درباره دخترم) و درباره برادرم علی بن ابیطالب و درباره دو پسر من و درباره نه فرزند از پسر من حسین بالخصوص نازل شده است، و هیچکس با ما در آن شریک نیست.

حَضْرًا همه گفتند: ما همه شهادت می‌دهیم که اُمّ سَلَمَةَ این داستان را برای

ما گفت و چون از رسول خدا پرسیدیم او هم همانند اُمّ سلمه برای ما بیان کرد. پس علی علیه السلام فرمود: من با قسم به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که خداوند چون فرود آورد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (آیه ۱۱۹، از سوره ۹: توبه) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای خدا را پیشه گیرید و با صادقین بوده باشید»، سلمان پرسید: ای رسول خدا! این آیه عمومیت دارد یا آنکه مخصوص به افرادی است؟! پیغمبر فرمود: اُمّا مؤمنین همه آنها هستند که امر شده‌اند، و اُمّا صادقین، خصوص برادرم علی و اوصیای من پس از علی تا روز قیامت هستند؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

علی علیه السلام گفت: من با قسم به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که: من به رسول خدا در غزوه تبوک گفتم: چرا مرا با خود نمی‌بری و در مدینه گذاشتی؟! فرمود: مدینه در این زمان صلاحیت ندارد مگر آنکه یا من و یا تو باید در آن بوده باشیم، وَأَنْتَ مَعِيَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا إِلَهُهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

علی علیه السلام گفت: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید چون خداوند در سوره حج فرستاد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ. (آیه ۷۷ و ۷۸، از سوره ۲۲: حج) پس سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا این کسانی که تو بر آنان شاهی و ایشان شاهدان بر مردم هستند، کیستند که خداوند آنها را برگزیده است و در دین برای آنها حرجی قرار نداده است و ایشان بر طریقه و ملت ابراهیم هستند؟! گفتند: آری.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از این آیه سیزده مرد را بخصوصه إرادة کرده است نه همه اُمّت را. من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندان من؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

علی علیه السلام گفت: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خطبه برخاست و بعد از آن خطبه‌ای نخواند و آخرین خطبه‌ او بود، و گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ يَفْتَرِقَا فَإِنَّ اللَّطِيفَ (الْحَبِيرَ) أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

و عمر بن خطاب به مشابه مرد غضبناکی برخاست و گفت: آیا مراد از عترت، تمام اهل بیت تو هستند؟! پیامبر فرمود: نه، ولیکن اوصیای من از اهل بیت من هستند: اول ایشان برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه و جانشینم در امتم و ولی و صاحب اختیار هر مؤمن بعد از من، می‌باشد.

علی اول ایشان است، و پس از او پسر حسن، و پس از او پسر حسین، و سپس نه فرزند از فرزند حسین، یکی پس از دیگری می‌آیند و آنها در حوض کوثر بر من وارد می‌شوند. ایشاند شهادی خدا در زمین خدا و حجّت خدا بر خلق خدا و خزانه داران علم خدا و معدن‌های حکمت خدا، کسیکه از آنها پیروی کند از خدا پیروی کرده است، و کسیکه مخالفت آنها را بنماید مخالفت خدا را نموده است؟! همه گفتند: شهادت می‌دهیم که رسول خدا چنین گفت.

و سؤال‌ها و مناشده‌های علی همینطور به طول می‌انجامید، و از هیچ موضعی درباره خود از مناقب و فضایل دریغ نکرد مگر آنکه به آنها احتجاج و مناشده نمود و تا آخرین منقبت خود را بیان کرد و آنچه را که رسول خدا درباره او بسیار می‌فرمود. و آن جمعیت در هر یک از آنها علی را تصدیق می‌کردند و شهادت به حَقَّانیت او می‌دادند.^۱

۱- «فرائد السمطين» ج ۱، باب ۵۸ از سِمَطُ اَوَّل، ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸. و «کتاب سُلَيم» ص ۱۱۱ تا ص ۱۲۴ با تغيير بعض از ألفاظ و اضافة برخی از مواد. و «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۳ تا ص ۱۶۶. و در «غایة المرام» قسمت اول، در زمره احادیث منزلت: أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَنَبِيٍّ بَعْدِي، ص ۱۳۶ و ص ۱۳۷، حدیث چهل و یکم از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است. و نیز در «غایة المرام» ص ۱۳۷ و ص ۱۳۸، در حدیث چهل و دوم، دنباله مناشده حضرت را بعد از کلام طلحه مفضلاً ذکر می‌کند.

احتجاج چهارم: مناشدۀ امیرالمؤمنین علیه السلام در رُحْبَه^۱ است. و این مناشدۀ در بدو خلافت صوری آنحضرت صورت گرفته است. چون در روایت یعلی بن مُرَّة آمده است که: چون امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه وارد شد این احتجاج را نمود، و معلوم است که آنحضرت در سنه ۳۵ وارد کوفه شدند. در ابتدای خلافت آنحضرت چون به ایشان خبر دادند که مردم در آنچه آنحضرت می‌فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر غیر او مقدم داشته است، متهم نموده‌اند و در حقانیت خلافت او نزاع کرده‌اند در مجتمع مردم در رُحْبَه کوفه حضور بهم رسانیده و با مردم به حدیث غدیر بر رد آن مخالفان احتجاج و استشهاد کرد. این احتجاج بسیار مهم است و در روایات مستفیضه وارد شده است، و اعلام و اعظام شیعه و عامه در کتب خود ذکر کرده‌اند و آن را از مسلمیات تاریخ می‌شمرند.

این خطبه حضرت در حضور جمعی از صحابه و تابعین و اصناف مختلف دیگر مردم بوده است. خطبه آنحضرت مفصل است و در آن از ملاحم و اخبار به غیب نیز ذکر شده است.

۱- رُحْبَه قریه‌ای است نزدیک کوفه به فاصله هفت فرسخ که دارای زراعت خوب است و هندوانه‌های بسیار بزرگ آن که بعضی از اوقات به ۲۰ کیلو می‌رسد شهر نجف اشرف را در تابستان اداره می‌کند، و در سابق شهری بوده و اینک خراب شده است، و امیرالمؤمنین علیه السلام در حین ورود به کوفه در «رُحْبَه» این احتجاج را نموده‌اند. و گاهی اوقات به آن «رُحْبَه کوفه» گویند تا از رُحْبَه‌های دیگر امتیاز پیدا کند. در «مراد الاطلاع» ج ۲، ص ۶۰۸ گویند: رُحْبَه به ضم اول و سکون ثانی و باء موخده به سه محل اطلاق می‌شود: ۱- قرب قادسیه به فاصله یک مرحله (دو منزل که هر منزل دو برید و هر برید ۴ فرسخ است) از کوفه در طرف چپ جاده برای مسافرین حج می‌باشد که فعلاً خراب شده است. ۲- قریه‌ای است در صنعاء یمن به فاصله شش میل. و آنجا وادیی است که طُح می‌روید و دارای باغها و قریه‌هاست. ۳- ناحیه‌ای است بین مدینه و شام از وادی القری و درکناب لُجاة از توابع صلُخد، که در آنجا قریه‌ای است که به آن رُحْبَه گویند.

و چون رُحْبَه به معنای مکان وسیع و فضای باز و بدون ساختمان است ممکن است مراد از رُحْبَه فضای باز و وسیع در مسجد کوفه و یا جلوی قصر دارالإماره باشد و احتجاج حضرت در آنجا صورت گرفته باشد، و شاهد این احتمال کلام ابن ابی الحدید است در ج ۱، ص ۳۶۱ از «شرح نهج البلاغه» که از بعضی از مشایخ بغدادی خود نقل کرده است که: ناشد علی علیه السلام فی رُحْبَه القصر أوقالوا برحبة الجامع بالكوفة، اَیکم سمع رسول الله يقول: من کنت مولاةً فعلی مولاة - الحدیث.

ابن ابی الحدید از عثمان بن سعید، از شریک بن عبدالله روایت کرده است که: چون به علی علیه السلام گفتند: مردم آنحضرت را در این سخنش که رسول خدا او را بر غیر او مقدم داشته است، متهم کرده و در تفضیلش بر سایر مردم گفتگو دارند، حضرت فرمود: **أَشْهَدُ اللَّهَ مَنْ بَقِيَ مِمَّنْ لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ سَمِعَ مَقَالَهُ فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ إِلَّا قَامَ فَشَهِدَ بِمَا سَمِعَ!**

فَقَامَ سَيِّئَةٌ مِمَّنْ عَنِ يَمِينِهِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ سَيِّئَةٌ مِمَّنْ عَلَى شِمَالِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ أَيْضاً فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ هُوَ رَافِعٌ بِيَدَيْهِ عَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَآلَهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ اجِبْ مَنْ أَحَبَّهُ وَ ابْغِضْ مَنْ ابْغَضَهُ!

«من با قسم به خداوند از شما می پرسم، از آن کسانی که باقی مانده اند از آن افرادی که رسول خدا را دیده و گفتار او را در روز غدیر خم شنیده اند، که برخیزند و به آنچه شنیده اند شهادت دهند! در اینحال شش نفر از اصحاب رسول خدا که در طرف راست امیرالمؤمنین علیه السلام و شش نفر از اصحاب رسول خدا که در طرف چپ آنحضرت بودند برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالیکه دو دست علی را گرفته بود و بالا برده بود، گفت: هر کس که من مولی و صاحب اختیار او هستم، علی این علی مولی و صاحب اختیار اوست. بار پروردگارا، تو ولایت آن را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن بدار آنکه علی را دشمن دارد، و یاری کن آنکه علی را یاری کند، و مخذول و منکوب فرما آنکه علی را مخذول کند، و دوست بدار آنکه علی را دوست دارد، و مبعوض دار آنکه علی را مبعوض دارد.»

و «سیره حلیه» پس از بیان خطبه رسول الله در غدیر خم، و اعلان به رحلت خویش و شهادت بر توحید و معاد آورده است که: **ثُمَّ حَضَّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ وصَّى بِأَهْلِ بَيْتِهِ. لِيُقَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي**

۱- «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۲۰۹، و طبع دار احیاء الكتب

العربیة، ج ۲، ص ۲۸۸ و ص ۲۸۹.

أَهْلَ بَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ: وَقَالَ فِي حَقِّ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ لَمَّا كَرَّرَ عَلَيْهِمْ: أَلَسْتُ لَوْلَى بَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ - ثَلَاثًا - وَهُمْ يُجِيبُونَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَ سَلَّمَ بِالتَّصَدِيقِ وَ الإِعْتِرَافِ، وَ رَفَعَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَ سَلَّمَ يَدَ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ ابْغِضْ مَنْ ابْغَضَهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اعِنْ مَنْ أَعَانَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ أَدِرْ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.

و در اینجا صاحب «سیره حلبیه» می‌گوید: و این خطبه رسول الله قوی‌ترین دلیلی است که شیعه امامیه و رافضیه به آن تمسک کرده‌اند بر اینکه علی کرم الله وجهه احقّ و اولی است به امامت از یکایک افراد مردم. و گفته‌اند. این نص صریحی است بر خلافت علی که آن را سی نفر از اصحاب رسول خدا شنیده‌اند و به آن گواهی داده‌اند. گفته‌اند: آنچه از ولّاء برای رسول خدا ﷺ است بعینه برای علی کرم الله وجهه ثابت است به دلیل گفتار رسول خدا: أَلَسْتُ لَوْلَى بَكُمْ. آنگاه نیز حلبی گوید: و این حدیث، حدیث صحیح است که با اسانید صحیح و جسان روایت شده است، و به آنانکه در صحّت این حدیث قدح کرده‌اند مانند ابوداؤد و ابوحاتم رازی نباید التفات کرد و نیز گفتار بعضی که گفته‌اند: اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ تا آخر فقرات دعای رسول خدا ساختگی و موضوع است، مردود است، زیرا این فقرات از طرقی وارد شده است که ذهبی بسیاری از آنها را صحیح دانسته است.

و نیز در روایات آمده است که علی کرم الله وجهه به خواندن خطبه برخاست و حمد و ثنای خدای را بجای آورد و سپس گفت: أُنشِدُكَ اللَّهُ مَنْ يُشَدُّ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ إِلَّا قَامَ، وَلَا يَقُومُ رَجُلٌ يَقُولُ: أُبَيِّتُ أَوْ بَلَعِنِي إِلَّا رَجُلٌ سَمِعَتْ أُذُنَاهُ وَ وَعَى قَلْبُهُ.

«من با سوگند به خداوند از تو می‌خواهم: از کسیکه یادش هست آنچه را که در غدیر خم به آن عهد کرده است و وعد داده است که به آنچه از او خواسته شده است عمل کند، آنکه بپاخیزد. و برپا نخیزد مردی که بگوید: به من چنین خبر داده شده است و یا من چنین رسیده است، بلکه کسی برخیزد که با دو گوشش

شنیده و با قلب خود حفظ کرده باشد».

و هفده نفر از اصحاب برخاستند و شهادت دادند. و در روایتی است که سی نفر از اصحاب برخاستند و گواهی دادند، و در «معجم کبیر» شانزده نفر ذکر کرده است، و در روایتی دوازده نفر آمده است.

أمیرالمؤمنین به آن افراد به پا خاسته فرمود: اینک بیاورید آنچه را که شنیده‌اید! و ایشان حدیث غدیر را ذکر کردند. و از جمله آن این فقره بود که: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و در روایتی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ.

و از زید بن أرقم وارد است که گفت: من از کسانی بودم که شهادت بر غدیر را کتمان کردم و در نتیجه خداوند چشم مرا کور کرد. و علی کرم الله وجهه به کسانی که در این محفل کتمان کردند نفرین نمود.^۱

و معلوم است که این حدیثی را که صاحب سیره بدان استدلال می‌کند همان احتجاج أمیرالمؤمنین علیه السلام در رُحبه است. عَلَامَةُ أَمِينِيْ مِنْ كِتَابِ مَعْتَبِرَةٍ عَامَّةٍ، آن صحابی را که شهادت دادند بر بیست و چهار نفر بالغ نموده است، بدین ترتیب:

۱- أَبُو زَيْبِ بْنِ عَوْفِ أَنْصَارِيٍّ.

۲- أَبُو عُمَرَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ مُحْصِنِ أَنْصَارِيٍّ.

۳- أَبُو فُضَالَةَ أَنْصَارِيٍّ که در غزوه بدر حضور داشت و در جنگ صفین در

رکاب أمیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.

۴- أَبُو قُدَامَةَ أَنْصَارِيٍّ که در صفین در رکاب أمیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.

۵- أَبُو لَيْلَى أَنْصَارِيٍّ که گفته شده است در صفین شهید شد. و در بعضی

الفاظ آمده است: أَبُو يَعْلَى أَنْصَارِيٍّ، و او شَدَادِ بْنِ أَوْسِ است که در سنه ۵۸ وفات کرد.

۶- أَبُو هُرَيْرَةَ دَوْسِيٍّ که در سنه ۵۷ و یا ۵۸ و یا ۵۹ فوت کرد.

۷- أَبُو هَيْثَمِ بْنِ تَيْهَانَ که در غزوه بدر حضور داشت و در صفین با

۱- سیره علی بن برهان الدین حلبی شافعی، معروف به «سیره حلبیه» طبع مصر، سنه ۱۳۵۳ هـ،

امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.

۸- ثابت بن ودیعۀ أنصاریّ خزرجیّ مدنیّ.

۹- حُبشیّ بن جُنَادَه سَلُولیّ که در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام حضور

داشت.

۱۰- أَبُو یُؤُوبِ خَالِدِ أَنْصَارِیّ که در غزوه بدر حضور داشت، و در جنگ با

رومیان در سنه ۵۰ و یا ۵۱ و یا ۵۲ شهید شد.

۱۱- خُزَیْمَةُ بن ثابت أنصاریّ ذوالشهادتین که در غزوه بدر حضور داشت و

در صفین با امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.

۱۲- أَبُو شُرَیْحٍ: خُوَیْلِدُ بن عمرو الخُزَاعِیّ که در سنه ۶۸ فوت کرد.

۱۳- زَیْد و یا یزیدُ بن شَرَا حِیلِ أنصاریّ.

۱۴- سَهْلُ بن حُثَیْفِ أنصاریّ لُؤْسِیّ که در غزوه بدر حضور داشت و در سنه

۳۸ فوت کرد.

۱۵- أَبُو سَعِیدِ خُدَریّ: سَعْدُ بن مَالِکِ أنصاریّ که در سنه ۶۳ و یا ۶۴ و یا

۶۵ فوت کرد.

۱۶- أَبُو الْعَبَّاسِ سَهْلُ بن سَعْدِ أنصاریّ که در سنه ۹۱ فوت کرده است.

۱۷- عَامِرُ بن اَبی لَیْلَى.

۱۸- عَبْدُ الرَّحْمَنِ بن عَبْدِ رَبِّ أنصاریّ.

۱۹- عَبْدُ اللَّهِ بن ثابتِ أنصاریّ خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲۰- عُبَیْدُ بن عَازِبِ أنصاریّ از جمله ده نفری است که عمر با عمار بن یاسر

برای دعوت به اسلام به کوفه فرستاد.

۲۱- أَبُو طَرِیفِ عَدِیُّ بن حَاتِمِ الْمُتَوَفَّیّ در سنه ۶۸ که در سنّ یکصد سالگی فوت

کرده است.

۲۲- عَقَبَةُ بن عامرِ جَهَنیّ که در قرب سنه ۶۱ فوت کرده. او از کسانی

است که به معاویه پیوست.

۲۳- نَاجِیَةُ بن عمرو خُزَاعِیّ.

۲۴- نُعْمَانُ بن عجلانِ أنصاریّ، سخنگو و شاعر أنصار.

و سپس گوید: این افراد کسانی هستند که سیر در تاریخ ما را به نام‌های ایشان برای شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حدیث غدیر در روز احتجاج و مناشده در رُحبه، رسانیده است. و امام أحمد حنبل تصریح کرده است که تعداد گواهان در آن روز سی نفر بوده است. و همچنین حافظ هیثمی در «مجمع» خود بدین مقدار تصحیح و تخریج کرده است. و نیز در «تذکره» سبط ابن جوزی ص ۱۷، و «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۶۵، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۳۰۸ همینطور می‌یابیم. و در لفظ اَبی نعیم: فَضْل بن دَکین وارد است که جماعت کثیری پیا خاستند و گواهی دادند.

و باید دانست که تاریخ این مناشده در سنه ۳۵ هجری بوده است که از زمان صدور حدیث غدیر بیش از بیست و پنج سال می‌گذشته است. و معلوم است که در خلال این مدت بسیاری از صحابه که در روز غدیر حضور داشته‌اند فوت کرده‌اند، و جمعی از ایشان در جنگها کشته شده‌اند، و بسیاری از آنها در شهرها پراکنده شده‌اند، و ایضاً شهر کوفه از مجتمع صحابه که شهر مدینه منوره است جدا و منفصل است، و در آنوقت در کوفه از صحابه فقط عده کمی بوده‌اند که به متابعت حق در عهد علوی بدان صوب هجرت نموده‌اند.

و علاوه بر اینها، این داستان از قضایای اتفافی است که بدون سابقه‌ای صورت پذیرفته است، و گرنه ممکن است قاصدین کوفه بسیار و شهود فراوان باشند، و روات این حدیث بسیار باشند. و علاوه بر این از حاضرین برخی گواهی خود را به علت کینه و یا به جهت سفاهت پنهان داشته‌اند چنانچه بعضی از تفصیلات آن خواهد آمد.

و با اینهمه موانع می‌بینیم که روات این حدیث، به این مقدار کثیر بالغ شده‌اند، و چگونه خواهد بود اگر این موانع مرتفع می‌شد. و از اینجا می‌یابیم که شهرت حدیث غدیر و تواتر آن در عصور اولیه چه اندازه بوده است.

و اما اختلاف تعداد شهود، حسب اختلاف احادیث، ممکن است به جهت آن باشد که هر یک از روات، افرادی را که می‌شناخته‌اند یا به او متوجه بوده و یا در پهلوی او نشسته بودند، ذکر کرده باشند، و یا افرادی را که در دو طرف منبر

بوده‌اند و یا در یکطرف آن نام برده‌اند و ملتفت به غیر آنها نشده‌اند. و یا افراد بدّری را که در غزوه بدر بوده‌اند شمرده‌اند، و یا خصوص أنصار را نام برده‌اند، و یا اینکه چون صدای آن شهود برای گواهی بلند شد و چشم‌ها به تماشا خیره شد و گوش‌ها برای استماع و تلقّی مهیّا شد و صدای مختلف از اطراف شنیده شد، همانطور که طبع حال در أمثال این قضیه در مجتمعات حکایت می‌کند بعضی از ذکر بعضی، و افراد دیگری از جماعت دیگری نسیان و غفلت کرده؛ و هر که روایت کرده است خصوص آن افرادی را که در ذهن خود مضبوط داشته است، بیان نموده است.^۱

این اسامی و تعداد شهود بود. و اما راویان این حدیث مناشده را در رُحبه، برای اُجیال و طبقات بعدی چنانچه علامه امینی ضبط کرده‌اند چهار نفر از اصحاب، و چهارده نفر از تابعین می‌باشند که مجموعاً، هجده نفرند.
اما از اصحاب:

۱- حَبَّه بن جَوین عَرَنی أَبُو قَدَامَةَ بَجَلی متوفی در سنه ۷۶ و یا ۷۹.

۲- زَید بن لُرَقَم اَنْصاری.

۳- أَبُو طَفیل : عامر بن وَاثِلَه لَیثی متوفی در سنه ۱۰۰، یا ۱۰۲، یا ۱۰۸،

و یا ۱۱۰.

۴- یَعْلَى بن مُرّه بن وَهَب تَقَفی.

و اما از تابعین:

۱- أَبُو سُلَیْمَان مُؤدِّن.

۲- أَبُو الْقَاسِمِ: أَصْبَعُ بنُ نُبَاتَه.

۳- زَادَان بن عُمَر کِنْدی بَزَّار یا بَزَّاز کوفی.

۴- زَر بن حُبَیْش^۲ اَسَدی، أَبُو مَریم.

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۱۸۴ تا ص ۱۸۶.

۲- با کسر زاء معجمه و تشدید رأء مهمله، و حُبَیْش با تقدیم حاء مهمله بر بَاءِ موَحَّده صِغَة تصغیر

است.

- ۵- زیَاد بن اَبی زَبَاد.
- ۶- زَيْدُ بْنُ يُثْبَعِ هَمْدَانِيٌّ كُوفِيٌّ از كِبَارِ تابعین.
- ۷- سَعِيدُ بْنُ أَبِي حَدَّانٍ وَذِي حَدَّانٍ هَم كُوفِيٌّ گفتند که در سنه ۷۶ فوت کرده است.
- ۸- سَعِيدُ بْنُ وَهَبِ هَمْدَانِيٌّ كُوفِيٌّ که در سنه ۷۶ فوت کرده است.
- ۹- أَبُو عُمَارَةَ عَبْدِ خَيْرِ بْنِ يَزِيدِ هَمْدَانِيٌّ كُوفِيٌّ مُحَضَّرَمِيٌّ از كِبَارِ تابعین.
- ۱۰- عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى که در سنه ۸۲ و یا ۸۳ و یا ۸۶ فوت کرده.
- ۱۱- عَمْرُو ذِي مَرَّةٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كُوفِيٌّ هَمْدَانِيٌّ که در سنه ۱۱۶ فوت کرده.
- ۱۲- عُمَيْرَةُ بْنُ سَعْدِ هَمْدَانِيٌّ كُوفِيٌّ.
- ۱۳- هَانِيٌّ بْنُ هَانِيٍّ هَمْدَانِيٌّ كُوفِيٌّ.
- ۱۴- حَارِثَةُ بْنُ نَصْرٍ.^۱

شیخ الإسلام حَمَوِيُّ با سند متصل خود از سعید بن اَبی حَدَّانٍ، و عمرو ذی مُرٍّ، روایت کرده است که:

قَالَ عَلِيٌّ: أَنْشِدُ اللَّهَ، وَلَا أَنْشِدُ إِلَّا أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعَ خُطْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ. قَالَ: فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا سِتَّةٌ مِنْ قَبْلِ سَعِيدٍ وَسِتَّةٌ مِنْ قَبْلِ عَمْرُو ذِي مَرَّةٍ فَشَهِدُوا: أَتَيْتُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالآهَ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاجِبْ مَنْ أَحَبَّهُ، وَابْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ.^۲

«علیؑ گفت: من با سوگند به خدا می‌خواهم، و با سوگند به خدا فقط از صحابه رسول خدا می‌خواهم که خطبه آنحضرت را در روز غدیر خم شنیده‌اند، بگویند.

دوازده نفر برخاستند، شش نفر از ناحیه سعید بن اَبی حَدَّانٍ و شش نفر از ناحیه عمرو ذی مُرٍّ، و شهادت دادند که ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند که می‌گفت: خداوند! ولایت آن کس را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و

۱- «الغدیر» ج ۱، از ص ۱۶۶ تا ص ۱۸۳ متفرقاً آورده شده است.

۲- «فرائد السَّمطین» ج ۱، سِمَطِ اوَّل، باب دهم ص ۶۸. و معلوم است که در نسخه جمله من كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ افتاده است.

دشمن بدار آن کس که علی را دشمن دارد، و یاری کن آن کس که علی را یاری کند، و دوست بدار آن کس که علی را دوست دارد، و مبعوض بدار آن کس که علی را مبعوض دارد.»

و همچنین حمّوئی با سند دیگر خود متصلاً از سماک بن عیید بن ولید عنسی آورده است که او می‌گوید: من وارد شدم بر عبدالرحمن بن ابی لیلی، و او برای من گفت که من حضور داشتم در رُحبه و دیدم که علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: با سوگند به خداوند من می‌خواهم از مردی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده است و در روز غدیر خم شاهد بوده است که برخیزد! و برنخیزد مگر آن کسیکه قضیه را عیاناً دیده است.

(می‌گوید) دوازده نفر مرد برخاستند و گفتند: ما دیدم و شنیدیم آن وقتی که دست علی را گرفته بود و می‌گفت: **اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ!**^۱

و احمد حنبل در «مسند» خود از علی بن حکیم اودی، از شریک، از ابواسحق، از سعید بن وهب؛ و از زید بن یثیع روایت کرده است که آن دو نفر گفتند: **تَشَدَّ عَلِيُّ النَّاسِ فِي الرَّحْبَةِ: مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ إِلَّا قَامَ! قَالَ: فَقَامَ مِنْ قِبَلِ سَعِيدِ سَيْتَةٍ، وَ مِنْ قِبَلِ زَيْدِ سَيْتَةٍ، فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ: أَلَيْسَ اللَّهُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَىٰ! قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ: اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.**^۲

و با همین سند، ابن کثیر دمشقی با همین الفاظ، از احمد بن حنبل روایت کرده است.^۳

و احمد بن حنبل با سند دیگر از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت می‌کند که:

۱- همان کتاب، ص ۶۹.

۲- «مسند أحمد» ج ۱، ص ۱۱۸. و «بخار الانوار» ج ۹، ص ۲۰۲ از «أمالی شیخ».

۳- «البدایة و النہایة» ج ۵، ص ۲۱۰.

قَالَ: شَهِدْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الرَّحْبَةِ يُنْشِدُ النَّاسَ: أَشْهَدُ اللَّهَ مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، لَمَّا قَامَ فَشَهِدَهُ! قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ بَدْرِيًّا كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَحَدِهِمْ، فَقَالُوا: تَشْهَدُ: أَنَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ: أَلَسْتُ لَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. وَأَزْوَاجِي أُمَّهَاتِهِمْ؟! فَقُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۱

و در این روایت می بینیم که راوی می گوید: دوازده نفر شاهد، همه بدری بودند، یعنی از خصوص صحابه‌ای که فضیلت غزوه بدر را نائل شده بودند. و مثل اینکه همین الآن که دارم من بیان می کنم چشمانم دارد یک نفر از آنها را می بیند، یعنی حتی کیفیت رؤیت و خصوصیت آن نیز مشخص است.

و نیز احمد بن حنبل با سند دیگر از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت می کند که: إِنَّهُ شَهِدَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الرَّحْبَةِ قَالَ: أَشْهَدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ وَشَهِدَهُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ إِلَّا قَامَ! وَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ قَدَرَ رَأَهُ. فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا فَقَالُوا: قَدْ رَأَيْنَاهُ وَسَمِعْنَاهُ حَيْثُ أَحْذَبَ بِيَدِهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِ مَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاحْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ. فَقَامَ إِلَّا ثَلَاثَةٌ لَمْ يَقُومُوا. فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَأَصَابَتْهُمْ دَعْوَتُهُ.^۲

و در این روایت می بینیم که: سه نفر از کسانی که در غدیر حضور داشتند برای ادای شهادت برنخاستند و کتمان کردند، و آنحضرت بر آنها نفرین کرد و نفرین به آنها کاری شد.

۱- «مسند أحمد» ج ۱، ص ۱۱۹ و «البدایة» ج ۵، ص ۲۱۱. و «مجمع الزوائد» ج ۴، ص ۱۰۵ و در آن بدین عبارت آورده است که: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَحَدِهِمْ عَلَيْهِ سِرَاوِيلٌ. یعنی: «گویا من دارم به یکی از آنها که سراویل پوشیده بود نگاه می کنم». و سراویل لباسی است که فقط نصف تحتانی بدن را می پوشاند. و این عبارت، أقرب و أفصح است.

۲- «مسند أحمد» ج ۱، ص ۱۱۹. و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۲۱۱. و مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۲ و ص ۲۰۳ مناشدۀ در رجب را از «أمالی» شیخ طوسی و «بشارة المصطفى» از عمیرة بن سعد از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند.

و نیز أحمد بن حنبل با سند دیگر از ابوظیفیل روایت می‌کند که: علی رضی الله عنه مردم را در رُحبه جمع کرد و سپس به ایشان گفت: من با قَسَم به خدا از هر مرد مسلمانی که از رسول خدا ﷺ شنیده است آنچه را که در روز غدیر خم گفته است می‌خواهم که برخیزد. سی نفر برخاستند. و فضل بن دَکین (أبونعیم) می‌گوید: جماعت کثیری از مردم برخاستند و شهادت دادند، در وقتی که رسول خدا دست علی را گرفته بود و به مردم می‌گفت: أُنْعَلُمُونَ أُتَى لَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. ابوظیفیل راوی این روایت می‌گوید: فَخَرَجْتُ وَكَأَنَّ فِي نَفْسِي شَيْئًا. فَلَقِيْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ فَقُلْتُ لَهُ: إِئْتِي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا. قَالَ: فَمَا تُنْكِرُ؟! قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ يَقُولُ ذَلِكَ لَهُ.^۱

«من از آن محفل خارج شدم و از گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام گویا در نفس من شبهه‌ای بود. زید بن ارقم را ملاقات کردم و به او گفتم: من شنیدم که علی رضی الله عنه چنین و چنان می‌گفت. زید گفت: چرا انکار می‌کنی؟! من خودم از رسول خدا شنیدم که این کلمات را درباره علی می‌گفت.»

باید دانست که زید بن ارقم خودش در آن مجلس از منکرین و کاتمین بوده است؛ فلذا به نفرین حضرت نابینا شد. و خودش می‌گفت: این کوری، دعای علی است که مرا گرفته است. ولی بعد از آن مجلس کراراً و مراراً در اماکن متفاوت خودش برای افرادی که تاریخ ضبط کرده است - و ما در ابحاث خود قدری از آن را آورده‌ایم و خواهیم آورد ان شاء الله تعالی - این حدیث غدیر خم را روایت کرده است.

و هیثمی در «مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ» این حدیث را سنداً و متنأً از أحمد بن حنبل روایت کرده است.^۲

۱- «مسند أحمد» ج ۴، ص ۳۷۰ و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۲۱۱ و ص ۲۱۲.

۲- «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۰۴.

و نسائی در «خصائص» با سند متصل خود از سعد بن وهب روایت کرده است که: قَالَ عَلِيُّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي الرَّحْبَةِ: أَتَشِدُّ بِاللَّهِ مِنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لِيُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَنْ كُنْتُ وَ لِيَّ فَهَذَا وَ لِيَّ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ!

«علی کرّم اللہ و جہہ در رُحْبہ گفت: من با سوگند به خدا می‌خواهم که هر که از رسول خدا این جملات را شنیده است، گواهی دهد. سعید گفت: از نزدیکی من شش نفر برخاستند. و زید بن مُنیع^۱ گفت: از نزدیکی من شش نفر برخاستند و شهادت دادند. و عمرو بن ذی مرّ در روایت خود جمله أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغَضُ مَنْ أَبْغَضَهُ را هم در مناشده و سؤال علی اضافه دارد. و این روایت را اسرائیل، از إسحاق از عمرو بن ذی مرّ روایت می‌کند.^۲

و همچنین نسائی (أحمد بن شعیب) از علی بن محمد بن علی، از خَلْفِ بْنِ تَمِيمٍ، از اسرائیل، از ابواسحق، از عمرو بن ذی مرّ روایت می‌کند که قَالَ: شَهِدْتُ عَلِيًّا بِالرُّحْبَةِ يُشَدُّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ أَيُّكُمْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ مَا قَالَ؟ فَقَامَ أَنَسٌ فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغَضُ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ،^۳ وَ تَفَرِّقْ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَ الْكَافِرِ.^۴

و همچنین نسائی با یک سند متصل روایت می‌کند از عمرو بن سعد، که او شنیده است که علی علیه السلام در رُحْبِه انشاد می‌کرد که: مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، فَقَامَ سِتَّةٌ نَفَرٍ

۱- همان زید بن یثیع است که در نسخه مطبوعه نسائی «زید بن مُنیع» ضبط شده است.

۲- «خصائص مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب» أحمد بن شعیب نسائی متوفی در سنه ۳۰۳،

طبع مطبعة تقدم، قاهره، ص ۲۶.

۳- ظاهراً در اینجا افتادگی دارد.

۴- «خصائص نسائی» ص ۲۶ و ص ۲۷.

فَشْهَدُوا.^۱ و نیز با سند دیگر از سعید بن وهب و یزید بن یثیع.^۲ و با سند دیگر از زید بن یثیع^۳ همین مضمون از حدیث را روایت کرده است.

ابن اثیر جزری در «أسد الغابة» در ترجمه احوال عبدالرحمن بن عبد رب انصاری آورده است که: حافظ ابن عقده با سند متصل خود از اصبع بن نباته روایت کرده است که: نَشَدَ عَلِيُّ النَّاسَ فِي الرَّحْبَةِ مَنْ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ مَا قَالَ إِلَّا قَامَ، وَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ يَقُولُ. فَقَامَ بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا، فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، وَأَبُو عَمْرَةَ بْنُ عَمْرٍو بْنِ مُحْصِنٍ، وَأَبُو زَيْنَبٍ، وَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ وَ خَزِيمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ، وَ حُبْشَى بْنُ جُنَادَةَ السَّلُولِيِّ، وَ عُبَيْدُ بْنُ عَازِبِ الْأَنْصَارِيِّ، وَ التُّعْمَانُ بْنُ عَجَلَانَ الْأَنْصَارِيِّ، وَ ثَابِتُ بْنُ وَدِيعَةَ الْأَنْصَارِيِّ، وَ أَبُو فُضَالَةَ الْأَنْصَارِيُّ، وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ رَبِّ الْأَنْصَارِيِّ، فَقَالُوا:

تَشْهَدُ أَنَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ يَقُولُ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَيْي، وَ أَنَا وَكِيُّ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اَللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ. أَخْرَجَهُ أَبُو مُوسَى.^۴

اصبع می گوید: «علی از مردم در رُحْبَه با سوگند به خدا درخواست کرد که: هر کس از رسول خدا ﷺ آنچه را که در روز غدیر خم گفته است، شنیده است، برخیزد، و برنخیزند مگر کسانی که خودشان بدون واسطه آنچه را که رسول خدا گفته است، شنیده‌اند.

ده و اندی نفر برخاستند که در میان آنها ابویوب انصاری، ابوعمره بن عمرو بن محصن، ابوزینب، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، عبدالله بن ثابت انصاری، حبشی بن جناده سلولی، عبید بن عازب انصاری، ثعمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، ابوفضاله انصاری، و عبد الرحمن بن عبد رب

۱ تا ۳- «خصائص» ص ۲۲ و ص ۲۳.

۴- «أسد الغابة فی معرفة الصحابة» ج ۳، ص ۳۰۷.

انصاری بودند، و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که رسول خدا ﷺ می‌گفت: **أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَ أَعِنِّ مَنْ أَعَانَهُ.** و این حدیث را ابوموسی تخریج کرده است.

و همچنین ابن اثیر در ترجمهٔ احوال ابوزینب ابن عوف انصاری آورده است که: **أَصْبَحَ بِنُبَاتِهِ** گفته است که: **تَشَدَّ عَلَيَّ النَّاسُ: مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ مَا قَالَ إِلَّا قَامَ. فَقَامَ بَعْضَةُ عَشْرٍ فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، وَ أَبُو زَيْنَبُ، فَقَالُوا: تَشْهَدُ أَنَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ أَحْذَبِ بِيَدِكَ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ فَرَفَعَهَا، فَقَالَ:**

أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ؟ قَالُوا: تَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ! قَالَ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَيْيَ وَ أَنَا وَكَيْيَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَعِنِّ مَنْ أَعَانَهُ، وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ. أَخْرَجَهُ أَبُو مُوسَى.^۱

و ابن حجر عسقلانی از طریق ابن عثمه با دو سند مختلف از اصبح بن نباته مضمون این حدیث را روایت کرده است.^۲

و همچنین ابن اثیر در احوال ابوقدامة انصاری با سند متصل خود از ابوطفیل روایت کرده است که او می‌گوید: ما در نزد علی رضی الله عنه بودیم و او گفت: من با سوگند به خداوند تعالی از شما می‌خواهم که هر کس در روز غدیر خم حضور داشته است برخیزد. و هفده نفر برخاستند که در میان آنها ابوقدامة انصاری بود و گفتند: ما با رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم از حجّة الوداع برمی‌گشتیم تا اینکه چون ظهر فرا رسید، آنحضرت بیرون آمد و دستور داد درخت‌هایی را که در آنجا بود بهم بستند و پارچه بر روی آنها کشیدند و پس از آن إعلان نماز در داد. ما برای نماز بیرون شدیم و نماز را بجای آوردیم، و سپس رسول خدا حمد و ثنای

۱- «أسند الغابة» ج ۵، ص ۲۰۵.

۲- «الإصابة» ج ۲، ص ۴۰۸. و «الإصابة» ج ۴، ص ۸۰.

الهی را بجای آورد و گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنَّى لَوْلَى بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟ - يَقُولُ ذَلِكَ مِرَارًا - قُلْنَا: نَعَمْ وَ هُوَ أَخَذُ بِيَدِكَ، يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - .

عدوی گوید: این ابوقدامة که روای روایت است، فرزند حارث است و در غزوه احد حضور داشته و مردانگی هائی بهمرسانیده است، و حیات داشت تا در زمان صفین در رکاب علی علیه السلام شهید شد، و از او اولادی باقی نماند. او گوید: نَسَبِ او چنین است: ابوقدامة بن حارث از بنی عبد مناة از بنی عبید. و گفته شده است: ابوقدامة بن سهل بن حارث بن جعدبة بن تغلابة بن سالم بن مالک بن واقف بوده است. و این حدیث و نسب او را بدینگونه ابوموسی تخریج کرده است.^۱

و این حدیث را ابن حجر عسقلانی از طریق ابن عقده در کتاب خود: *المؤالاة فی حدیث الغدیر* روایت کرده است.^۲

و همچنین ابن اثیر در احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام با سند متصل خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی عین حدیثی را که از احمد حنبل در ص ۱۱۹ آوردیم و در آن بود که: ابن ابی لیلی می گفت: دوازده نفر بدری برخاستند و شهادت دادند و گویا من دارم یکی از آنها را می بینم که در بدن او سَرَاوِیل است، روایت کرده است و در پایان روایت گوید: و مثل این حدیث را برآء بن عازب آورده است، و این جمله را اضافه آورده است که: وَ عَمَرُ بْنُ خَطَّابٍ كَفَّتْ: يَابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ الْيَوْمَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ.^۳

«ای پسر ابوطالب! تو در امروز ولی هر مؤمن شدی!»

و شیخ الإسلام حموئی با همین عبارت از احمد حنبل با سند خود از ابی لیلی آورده است.^۴

۱- «أسئد الغابة» ج ۵، ص ۲۷۵ و ص ۲۷۶.

۲- «الإصابة» ج ۴، ص ۱۵۹.

۳- «أسئد الغابة» ج ۴، ص ۲۸.

۴- «فرآند السمطين» ج ۱، سمط أول، باب دهم، ص ۶۹. و «البدایة و النہایة» ج ۵، ص ۲۱۱.

و ملا علی متقی در «کنز العمال» که این حدیث را از ابن ابی لیلی روایت می‌کند، در ذیلش می‌گوید: وَ كَتَمَ قَوْمٌ، فَمَا فَنَوْا مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَمَوَا وَ بَرَصُوا.^۱
«و جماعتی در رُحْبَه از شهادت خودداری کردند، و از دنیا نرفتند مگر آنکه کور شدند و پیس شدند.»

و همچنین ابن اثیر در ترجمه احوال ناجیه بن عمرو از طریق ابونعیم و ابوموسی مدائنی با سلسله سند خود از عمرو بن عبدالله بن یعلی بن مُرّة، از پدرش از جدش، یعلی روایت می‌کند که: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

و چون علی علیه السلام به کوفه وارد شد، مردم را به سؤال با سوگند طلبید و ده و اندی نفر برخاستند و شهادت دادند که در بین آنها ابویوب أنصاری صاحب منزلی که رسول خدا در مدینه در آن وارد شدند و دیگر ناجیه بن عمرو خزاعی بودند.^۲

و ابن حجر عسقلانی از کتاب «موالات» ابن عُفده، این حدیث را نیز روایت کرده است.^۳

ابونعیم اصفهانی با سند متصل خود از عمیره بن سعد آورده است که او گفت: من شاهد بودم که علی علیه السلام بر فراز منبر اصحاب رسول خدا را با سوگند به خدا مورد استفهام قرار داده بود، و در میان آنها ابوسعید و ابوهریره و انس بن مالک بودند، و ایشان دور منبر بودند، و علی علیه السلام گفت:

تَشَدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟! فَقَامُوا كُلُّهُمْ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. وَ قَعَدَ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا مَعَكَ أَنْ تَقُومَ؟ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! كَبُرْتُ وَ نَسِيتُ.

فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فَاضْرِبْهُ بِبِلَاءٍ حَسَنٍ، قَالَ: فَمَا مَاتَ حَتَّى رَأَيْنَا بَيْنَ

۱- «کنز العمال»، ج ۶، ص ۳۹۷.

۲- «أسند الغابة» ج ۵، ص ۶.

۳- «الإصابة» ج ۳، ص ۵۴۲.

عَيْنِيهِ نُكْتَةٌ بَيِّضَاءٌ، لَا تُؤَارِبُهَا الْعِمَامَةُ.^۱

«من از شما با قسم به خدا می‌پرسم: آیا شنیدید که رسول خدا ﷺ می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؟ همه برخاستند و گفتند: آری! بار پروردگارا. و یک مرد نشست و برنخاست. حضرت به او گفت: چرا برنخاستی؟! گفت: ای امیرمؤمنان! پیر شدم و فراموش کرده‌ام!

حضرت گفت: بار پروردگارا! اگر این مرد دروغ می‌گوید: او را به بلای نیکویی مبتلا کن! راوی روایت که عُمَيْرَةُ بن سَعْد است می‌گوید: آنمرد نمرد مگر اینکه ما در بین دو چشم او نقطه سفیدی را دیدیم که عمامه سرش آن را نمی‌پوشانید.»

این مرد همچنانکه که در روایات کثیری آمده است آنس بن مالک بود، و مراد از آن نُكْتَةٌ سفید، پیدایش مرض پیسی است در پیشانی او که بقدری او را کریه و قبیح المنظره نمود که نمی‌توانست برای پنهان کردن آن، عمامه خود را پایین بکشد، زیرا این نکته سپید میان دو چشمش بود.

علامه آمینی پس از نقل این حدیث از «حلیه» ابونعیم، در تعلیقه گوید: لفظ حَسَنٌ در گفتار آنحضرت که می‌گوید: او را به بلای نیکویی مبتلا کن، از زیاده‌راویان و یا ناسخان حدیث است، زیرا آنچه به این مرد که آنس رسید به قرینه احادیث دیگر، کوری و یا پیسی بوده است، و این مرض برای او نعمت بوده است، که در پی آمدن آن گفتار دروغش، از نسیان مُسَبَّب از پیری به او رسیده است، و این بلاء حَسَنٌ و ابتلاء نیکو نیست. چگونه؟ و مراد از آن بلاء، فضیحت و رسوائی است، و خود آنس به این مطلب تکیه داشت و کراراً بیان می‌کرد که این بدبختی من و نکبت و قبح منظر در اثر دعای امیرالمؤمنین است.^۲

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی نیز از حافظ ابونعیم إصفهانی در «حلیه

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۵، ص ۲۶ و ص ۲۷ و «الغدیر» ج ۱، ص ۱۸۰ و ص ۱۸۱ و این روایت را مختصراً ابن مغزالی شافعی در کتاب «مناقب علی بن ابی طالب» ص ۲۶، حدیث شماره ۳۸ آورده است.

۲- «الغدیر» ج ۱، ص ۱۸۱، تعلیقه (۱).

الأولیاء» از ابوطُفیل در احتجاج به حدیث غدیر در روز رُحْبَه و مُناشده امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث مفصّلی نقل می‌کند و در آن تعداد أصحابی را که شهادت دادند، هفده نفر ذکر می‌کند که از ایشانند: خُزَیمَةُ بن ثابت، سَهْل بن سَعْد، عَدِی بن حاتم، عَقَبه بن عامر، ابویُوب أنصاری، ابوسعید خُدَری، ابوشریح خُزاعی، ابوقدامة أنصاری، ابولیلی، و ابوالهَیثم بن تیّهان. و سپس آن بزرگواران، خصوصیات روز غدیر خمّ با سفارش پیامبر درباره تَقَلّین: کتاب خدا و عترت و درباره ولایت را گواهی می‌دهند.^۱

و موفق بن أحمد: خطیب خوارزم با سند متصل خود، از سعید بن وهب، و عبد خیر روایت کرده است که ایشان مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام و پاسخ أصحاب رسول خدا به لفظ فَقَامَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و حکایت حدیث موالات را بیان کرده‌اند.

و پس از آن گوید: يُقَالُ: تَشَدُّتْكَ اللَّهُ، وَ تَأَشَدُّتْكَ اللَّهُ، وَ أَنْشَدْتْكَ بِاللَّهِ، لِي سَأَلْتُكَ بِهِ وَ طَلَبْتُ إِلَيْكَ. وَ هُوَ مَجَازٌ قَوْلِهِمْ: تَشَدَّ الضَّالَّةُ يَشُدُّهَا إِذَا طَلَبَهَا. وَ أَنْشَدَهَا إِذَا عَرَفَهَا.^۲

«چون گفته شود: تَشَدُّتْكَ اللَّهُ، و یا تَأَشَدُّتْكَ اللَّهُ، و یا أَنْشَدْتْكَ بِاللَّهِ در هر سه صورت معنای آن اینست که: من بحق خدا از تو می‌پرسم و از تو طلب می‌کنم. و این استعمال مجازی است از گفتار عرب که می‌گویند: تَشَدَّ الضَّالَّةُ يَشُدُّهَا یعنی از حیوان گم شده جویا شد و آنرا پی جوئی و طلب نمود. و چون بگویند: أَنْشَدَّ الضَّالَّةُ یعنی آن را معرفی کرد و خصوصیات آنرا شناسانید.»

و ابن اثیر در ترجمه احوال عبدالرحمن بن مُدَلِّج آورده است که: ابن عُقْده با إسناد خود از ابوغیلان: سعد بن طَالِب، از ابواسحق، از عمرو بن ذی مَرٍّ و یزید بن یثیع و سعید بن وهب وهانی بن هانی روایت کرده است - و ابواسحق گویند: کسانی را که این حدیث را برای من روایت کرده‌اند، نمی‌توانم به شمارش درآورم -

۱- «ینایع المودة» طبع أول اسلامبول، ص ۳۸.

۲- «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۹۴، و طبع حروفی، ص ۹۵.

که: علی علیه السلام در رُحبه مردم را به مناشده طلبید که: هر کس از رسول خدا شنیده است: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، شهادت دهد. جماعتی برخاستند و شهادت دادند که از رسول الله شنیده‌اند، وَ كَتَمَ قَوْمٌ فَمَا خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى عَمُوا وَ أَصَابَتْهُمْ آفَةٌ؛ مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ وَدِيعَةَ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُدَلِّجٍ. أخرجہ أبو موسی.^۱

«و جماعتی نیز کتمان کردند، و آنها از دنیا نرفتند مگر آنکه گور شدند و آفتی به آنها رسید. و از این جماعت است یزید بن ودیع و عبدالرحمن بن مدلیج.»

باری بحث ما در احتجاج به حدیث غدیر در رحبه، پایان می‌یابد. و این احتجاج را بطور مشروح‌تر و مفصل‌تر آوردیم، زیرا از همه احتجاج‌ها مهم‌تر و استناد به آن مسلم‌تر و در کتب شایع‌تر است. ما کتابی را در حدیث و تاریخ و سیره نمی‌یابیم مگر آنکه از احتجاج رحبه کوفه سخنی به میان آورده است. فلهدا از نقطه نظر احتجاج و استناد به آن با مسلمیت آن در نزد ارباب تاریخ و سیر، حائز اهمیت خاصی است.

و بالأخص آنچه در متن آوردیم از کتب عامه بود تا برادران شیعی ما بر مسلمیت مطلب در نزد خصم مطلع شوند، و برادران عامه ما نیز بدانند که این مطالب در مدارک معتبره کتب خود آنهاست و واقعیت امر پوشیده نیست، گرچه عامه و اکثریت بر خلاف باشند. و اینست حقّ و هُوَ أَحَقُّ لَنْ يُتَّبَعَ. و با وجود این سند و این دلالت در حدیث غدیر، چگونه عمر در وقت مردنش می‌گوید: اگر أبو عبیده جراح زنده بود من خلافت را به او می‌سپردم و در روز قیامت به خدا می‌گفتم: رسول تو گفته است که: او امین امت است.

چگونه او این بحر بی‌کران فضائل و مناقبی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده بود فراموش کرد؟ و یا خود را به فراموشی سپرد؟ و هر یک از این فضائل هزار مرتبه و بیشتر از قول رسول الله: هَذَا أَمِينُ الْأُمَّةِ^۲ بر فرض

۱- «أسئله الغابة» ج ۳، ص ۳۲۱.

۲- گفتار عمر به اینکه أبو عبیده امین امت است، معقول و ساختگی است و در هیچیک از کتب شیعه اعم از مصادر و مجامع، و یا غیر آنها دیده نمی‌شود.

صحت صدورش، قوی تر و قاطع تر و برای احتجاج و استدلال، برهانی تر و کوبنده تر است. او نمی توانست در روز قیامت به خدایش بگوید: من خلافت را به علی سپردم چون خودم با این دو گوشم شنیدم و با این دو چشمم دیدم که علی را بر فراز منبر، دست های او را بلند کرده و به امت اسلام از مهاجر و انصار می گفت: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اَللّٰهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ اعِنْ مَنْ اعَانَهُ، وَ اَحِبَّ مَنْ اَحَبَّهُ وَ اَبْغِضْ مَنْ اَبْغَضَهُ؟!

و چون خودم در آن روز با گفتارم که: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَنَ اَبِي طَالِبٍ! اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ اعتراف به امارت و ولایت و حکومت و اولوایت او در اوامر و نواهی و احکام و سیاسات و معاملات، بر خودم کردم، دیگر نمی توانم نقض آن عهد کنم، و بدین جهت خلافت را به او سپردم؛ بلکه از غضب خلافت در دوران پیشین توبه و عذرخواهی کردم!

احتجاج پنجم به حدیث غدیر، استشهادی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در واقعه جنگ جمل با طلحه و زبیر کردند، چون آن دو تن نقض بیعت کردند و برای حب ریاست و امارت مسلمین با همکاری عائشه: زن پیامبر که ریاست لشگر را به عهده داشت، و با ترغیب و تحریض دو فرزندشان، محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر که هر دو آنها خواهرزاده عائشه بوده و عائشه خاله آنها بود، لشگری انبوه ترتیب داده و به بهانه خونخواهی عثمان، با دوازده هزار نفر به سمت بصره حرکت کردند، و دست به قتل و کشتن زدند، و عثمان بن حنیف که استاندار بصره از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام بود محاسنش را کردند و به زجرها شکنجه کردند و خواستند او را نیز بکشند، از ترس انتقام برادرش سَهْل بن حنیف که در مدینه بود خودداری کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که صفوف لشگریان در برابر هم ایستاده بودند و آماده جنگ بودند ابتدای به جنگ نکردند، بلکه اول طلحه و زبیر را جدا جدا خواستند و آنها در وسط میدان آمده و حضرت با یک یک از آنها اتمام حجّت کردند. شرح این داستان مفصل و بسیار شنیدنی است. ولیکن ما در اینجا فقط برای استشهاد به حدیث غدیر در مقام احتجاج و مناشده، فقط به این قضیه اکتفا

می‌کنیم:

حافظ کبیر: أبو عبدالله محمد بن عبدالله معروف به حاکم نیشابوری متوفی در سنه ۴۰۵ هجری در «مستدرک» خود با سند متصل خود از رفاعه بن ایاس ضبّی، از پدرش، از جدش، روایت کرده است که قَالَ: كُنَّا مَعَ عَلِيٍّ يَوْمَ الْجَمَلِ فَبَعَثَ إِلَيَّ طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَنْيِ. فَأَتَاهُ طَلْحَةُ، فَقَالَ: تَشَدُّتْكَ اللَّهُ هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَلِمَ تَقَاتِلُنِي؟! قَالَ: لَمْ لِأُكْرِهْ. قَالَ: فَأَنْصَرَفَ طَلْحَةُ.^۱

«جدّ رفاعه بن ایاس می‌گوید: من با علی در روز جمل بودیم، و علی فرستاد به دنبال طَلْحَةَ و پیام داد که: مرا ملاقات کن. طلحه به نزد علی آمد. علی علیه السلام گفت: من با سوگند به خدا از تو می‌پرسم: آیا شنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟! طلحه گفت: آری! علی علیه السلام گفت: پس چرا با من جنگ می‌کنی؟! طلحه گفت: به خاطر نداشتم! و بنابراین از کارزار منصرف شد (و یا اینکه از نزد حضرت برگشت).

و أخطب خطبای خوارزم، موفق بن أحمد، با سند خود از حاکم نیشابوری: حافظ أبو عبدالله، عین این روایت را سَنَدًا و مَتْنًا آورده است، و در آخرش دارد: فَأَنْصَرَفَ طَلْحَةُ وَ لَمْ يَرُدُّ جَوَابًا.^۲

یعنی «طلحه از نزد علی علیه السلام برگشت و پاسخی به آنحضرت نداد». و سبط ابن جوزی، بدین عبارت آورده است که: وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِطَلْحَةَ: تَشَدُّتْكَ اللَّهُ! أَلَمْ تَسْمَعْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟! فَقَالَ: بَلَى وَ اللَّهُ. ثُمَّ أَنْصَرَفَ عَنْهُ.^۳

«و در روایتی چنین وارد است که علی علیه السلام به طلحه گفت: من با سوگند به

۱- «مستدرک حاکم» ج ۳، ص ۳۷۱.

۲- «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۱۱۲، و طبع حروفی، ص ۱۱۵.

۳- «تذکره خواص الأمة» ص ۴۲.

خدا از تو می‌پرسم، آیا نشنیده‌ای که رسول خدا ﷺ می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ؟! طلحه گفت: سوگند به خدا آری شنیده‌ام. و سپس از حضرت منصور شد.»

و این روایت را هینمی از طریق بزّار^۱ و ابن حجر عسقلانی از طریق نسائی^۲ آورده‌اند.

و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی متوفی در سنه ۳۴۶ هجریه بدینطور آورده است که چون مکالمه و احتجاج حضرت با زبیر تمام شد و زبیر برگشت، ثُمَّ نَادَى عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ طَلْحَةَ حِينَ رَجَعَ الزُّبَيْرُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ؟! قَالَ: الطَّلَبُ بَدَمِ عُثْمَانَ!

قَالَ عَلِيٌّ: قَتَلَ اللَّهُ لَوْلَا بَدَمُ عُثْمَانَ. أَمَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَوَالَاهُ وَوَالَاهُ مَنْ عَادَاهُ؟ وَأَنْتَ أَوْلُ مَنْ بَايَعَنِي ثُمَّ نَكَتَتْ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيَّ نَفْسِهِ»^۳؟ فَقَالَ: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ. ثُمَّ رَجَعَ.^۴

«و چون زبیر برگشت، علی علیه السلام طلحه را فرا خواند و صدا زد: ای ابا محمد! چه باعث شده است که خروج کردی؟! طلحه گفت: خوانخواهی عثمان. علی علیه السلام گفت: خداوند بکشد هر کدام از ما را که در خون عثمان بیشتر سهیم بوده‌ایم. آیا نشنیدی که رسول خدا می‌گفت: خداوندا! تو ولایت آن کس را داشته باش که او ولایت علی را بر عهده گرفته است، و دشمن بدار آن کس را که با علی دشمنی کند؟ و تو اولین کسی هستی که با من بیعت کردی و سپس بیعت خود را شکستی، و خداوند عزوجل می‌فرماید: «پس کسیکه بیعت خود را بشکند او اقدام بر شکستن بر علیه نفس خود کرده است؟» طلحه گفت: از خدا آمرزش

۱- «مجمع الزوائد و منبع الفوائد» ج ۹، ص ۱۰۷.

۲- «تهذیب التهذیب» ج ۱، ص ۳۹۱.

۳- آیه ۱۰، از سوره ۴۸: فتح. إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

۴- «مُرُوجُ الذَّهَبِ» طبع دار السعادة، ج ۲، ص ۳۷۳، و طبع دار الأندلس، ص ۳۶۴ و ص ۳۶۵.

می‌طلبم. و سپس بازگشت.»

و اما احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام و بازگشت زُبیر به نحو دیگری است. مسعودی چنین گوید: چون دو صف آراسته شد، علی علیه السلام بر روی بغله رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون سلاح و زره و کلاه خود نشسته و به میان دو صف آمد و ندا در داد: ای زُبیر! به سوی من بیا. زبیر با تمام تجهیزات جنگی از شمشیر و خود و زره و غیرها به سوی علی آمد.

و چون به عائشه گفتند: علی زبیر را طلبیده و زبیر به سوی علی رفت، گفت: وَأَنْتَ كَلِكِ يَا أَسْمَاءُ! «ای اَسْمَاء! تو به عزای زبیر نشستی! ای وای بر تو!» و چون به او گفتند: علی بدون تجهیزات جنگی و با خلع سلاح آمده است، آرام گرفت. علی و زُبیر با یکدیگر معانقه کردند. آنگاه علی علیه السلام به او گفت: ای وای بر تو ای زُبیر! باعث خروج تو چیست؟!

زبیر گفت: خونخواهی عثمان! حضرت فرمود: خداوند بکشد هر کدام از ما را که در ریختن خون او سهیم‌تریم! ای زُبیر آیا به خاطر نداری روزی را که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بنی بیاضة ملاقات کردم و پیغمبر بر روی الاغش سوار بود و آنحضرت به من خندید و من نیز به او خندیدم، و تو با رسول خدا بودی و تو گفتی: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا يَدْعُ عَلِيٌّ زَهْوَهُ (ای رسول خدا! علی دست از مزاح و باطل‌گوئی خود بر نمی‌دارد)، و حضرت به تو فرمود: لَيْسَ بِهِ زَهْوٌ (در علی باطل‌گوئی و سخن غیر حق نیست). آنگاه رسول خدا گفت: أَتُحِبُّهُ يَا زُبَيْرُ (ای زُبیر! آیا تو علی را دوست داری؟) تو در پاسخ گفتی: آری سوگند به خدا من او را دوست دارم!

فَقَالَ لَكَ: إِنَّكَ وَاللَّهِ سَتُقَاتِلُهُ وَأَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ (آنگاه رسول خدا به تو گفت: سوگند به خداوند که تو با او جنگ می‌کنی در حالیکه تو نسبت به حق او ستم کرده‌ای!) زبیر گفت: از خدا آمرزش می‌طلبم، سوگند به خدا اگر این داستانی را که بیان کردی من به خاطر داشتم برای منازعه با تو بیرون نمی‌شدم!

حضرت فرمود: ای زُبیر! برگرد! زُبیر گفت: الآن چگونه می‌توانم برگردم و قد

۱- اَسْمَاء دختر ابوبکر و خواهر عائشه، زوجه زُبیر بود.

التَّقَتْ حَلَقَتَا الْبَطَّانِ^۱ (امر مشکل شده و شدت یافته است، دو صف آماده شده و با این جمعیت فراهم آورده شده به دست ما، راه بازگشت نیست، این بازگشت، سوگند به خدا لکه ننگی است که هیچگاه شسته نخواهد شد).

حضرت فرمود: يَا زُبَيْرُ! لِرُجْعٍ بِالْعَارِ قَبْلَ أَنْ تَجْمَعَ الْعَارَ وَ النَّارَ (ای زبیر! این ننگ را بر خود نخر و برگرد پیش از آنکه روزی آید و در آنجا هم ننگ و هم آتش قیامت از دو سو تو را در بگیرد). زبیر بازگشت و با خود این ابیات را می‌خواند:

إخْتَرْتُ عَارًا عَلَى نَارٍ مُؤَجَّجَةٍ مَا لِي يَنْقُومُ لَهَا حَلْقٌ مِنَ الطَّيْنِ ۱
 نَادَى عَلِيٌّ بِأَمْرِ لَسْتُ أَجْهَلُهُ عَارَ لَعَمْرُكَ فِي الدُّنْيَا وَ فِي الدِّينِ ۲
 فَقُلْتُ: حَسْبُكَ مِنْ عَذْلِ أبا حَسَنٍ فَبَعْضُ هَذَا الَّذِي قَدْ قُلْتَ يَكْفِينِي ۳

۱- «من عار را بر آتش افروخته شده اختیار کردم، آن آتشی که مخلوق آفریده شده از گل تاب مقاومت آنرا ندارد.

۲- علی مرا به امری متنبه کرد که من جاهل به آن نبودم، سوگند به جان تو آن امری بود که هم برای دنیا ننگ بود و هم برای دین.

۳- من به علی گفتم: ای ابوالحسن من سخن تو را شنیدم و به گوش جان خریدم، دیگر دست از ملامت من بردار، این گفتاری که با من داشتی، بعضی از آن برای توجه و تنبّه و آگاهی من کافی است».

مسعودی می‌گوید: زبیر پس از گفتگوهائی که بین او و بین پسرش عبدالله ردّ و بدل شد و شجاعتی را که در میدان از خود نشان داد، از جنگ منصرف شد، و از صحنه خارج شد، و حرکت کرد تا به زمین وادی السَّبَاع رسید. و اُحْنَفُ بن قَيْس که از بنی تمیم بود در میان قوم خود رفته و اعتزال اختیار کرده بود. مردی به نزد

۱- بَطَّان، تسمه و کمربندی را گویند که در زیر شکم اسب و قاطر می‌بندند، و دارای دو حلقه است که در زیر شکم بهم متصل می‌شود، و در صورتی که این دو حلقه بهم نرسیده باشند حیوان مرکب آماده برای سواری و حرکت نیست، و چون این دو حلقه بهم متصل شود آماده برای حرکت است، و کار تمام شده و مدت آن رسیده است. و این جمله التَّقَتْ حَلَقَتَا الْبَطَّانِ، مثالی است که در عرب زده می‌شود برای سررسیدن کارهای مهم و اشتداد امور.

۲- «مروج الذهب» طبع دار السعادة، ج ۲، ص ۳۷۱ و ص ۳۷۲.

أَخْنَفُ آمَد و به او خبر داد که اینک در اینجا زُبیر است که دارد از این سرزمین عبور می‌کند. أَخْنَفُ گفت: من با زبیر چه کاری باید بکنم؟ او میان دو گروه بزرگ از مردم را جمع کرده که با یکدیگر جنگ کنند و برخی برخی را بکشند، و اینک خودش بطور سلامت به منزل خود باز می‌گردد.

چند نفر از بنو تمیم خود را به زبیر رساندند و از میان آنها عَمْرُو بْنُ جُرْمُوزِ سبقت کرده و خود را به زبیر رسانید، در حالیکه زبیر پیاده شده بود و آماده نماز بود (و به او گفت: آیا تو امام من می‌شوی یا من امام تو شوم؟) و زبیر امام او برای نماز شد. عَمْرُو بْنُ جُرْمُوزِ در حال نماز زبیر را کشت در سن هفتاد و پنج سالگی. و بعضی گفته‌اند: أَخْنَفُ بن قَيْسِ بواسطه افرادی که از قوم خود گسیل داشت زبیر را کشته است و در حقیقت او قاتل زبیر است.

عَمْرُو بْنُ جُرْمُوزِ شمشیر و انگشتی و سر زبیر را نزد امیرالمؤمنین عليه السلام آورد، و بعضی گفته‌اند: سر را نیاورده است. حضرت فرمود: سَيْفٌ طَأَمَا حَلَا الْكَرْبَ عَن (وَجْهِ) رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكِنَّهُ الْحَيْنُ وَ مَصَارِعُ السُّوءِ، وَ قَاتِلُ ابْنِ صَفِيَّةَ فِي النَّارِ.^۱

«چون چشم حضرت به شمشیر زُبیر افتاد فرمود: این شمشیری است که چه بسیار در مدت‌های دراز، غُصَّه و اُنْدُوه را از (چهره) رسول خدا زدوده است و برطرف نموده است، ولیکن محنت و هلاکت به رو در افتادن و زمین خوردن در لغزشگاه‌های ناپسند، کار زبیر را بدینجا کشانید، و کشنده پسر صَفِيَّة (زبیر) در آتش است.»

برای آنکه زبیر را غيلةً و غَفْلَةً کشت، و در اسلام فَتْک نیامده است و کشتن به طور غفلت که در امروز آنرا ترور نامند جائز نیست. و علاوه در کشتن زُبیر خودسری نموده و بدون دستور امام او را کشته است. زبیر اینک دست از جنگ برداشته و به راه دیگر می‌رفت، به چه مجوز شرعی بدون اجازه امام او را کشت؟ و اما سرگذشت طلحه اینطور شد که: او با جماعتی از اصحابش مشغول جنگ

۱- «مروج الذهب» ج ۲، ص ۳۷۲ و ص ۳۷۳.

شد، و لشکر جَمَل را دعوت به صبر و پایداری می‌کرد، تا اینکه مروان بن حَکَم که از اعضاء همان لشکر خودش بود، تیری به زانوی او پرتاب کرد، و آنقدر خون آمد تا جان سپرد. مروان می‌گوید: من می‌دانستم که طلحه، مردم را به کشتن عثمان دعوت می‌کرد و از مُسَبِّین قتل عثمان بود، در این صورت برای خونخواهی از او هیچ فرصتی را مناسب‌تر از آن روز ندیدم، تیری پرتاب به او کردم و یکی از قاتلان عثمان را از پای درآوردم.

یعقوبی می‌گوید: طلحة بن عبیدالله، در معركة کارزار و گیراگیر جنگ کشته شد. مروان بن حکم او را با تیری هدف گرفت و به روی زمین انداخت و گفت: من درباره خونخواهی عثمان از طلحه، تأخیر امر را از امروز جایز نمی‌دانم و من طلحه را کشتم.

چون طلحه به روی زمین افتاد، گفت: قسم به خدا من هیچوقت مانند امروز ندیدم که شیخی از شیوخ قریش اینطور خونش ضایع شود. سوگند به خدا من در هیچ موقعی نایستادم مگر آنکه پیش از آن، جای قدم خود را دیده‌ام، إلا در این موقف که بدون بصیرت آمده‌ام.^۱

و مسعودی می‌گوید: چون مروان بن حکم، طلحه را در میدان نبرد دید، گفت: برای من تفاوتی ندارد به این طرف تیر افکنم یا به آنطرف: جیش علی و یا جیش بصره. و تیری به اَکْحَل طَلْحَه زد و او را شکست.^۲

احتجاج ششم: استدلالی است که نیز در کوفه در سنه ۳۶ و یا ۳۷ صورت گرفته است، و شرح آن اینست که جماعتی به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و با خطاب یا مَوْلَانَا به آنحضرت سلام کردند. حضرت فرمودند: چگونه من مولای شما هستم با آنکه شما عرب هستید؟ (یعنی مولی به آقا و سیّد و سالار، و صاحب غلام و کنیز و صاحب اَسیر و نظائرها گویند، و با اینکه شما عرب هستید و از اَسرای خارج نیستید و غلام و بنده من نیستید چگونه شما مرا مولای خود

۱- «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۸۲.

۲- «مروج الذهب» ج ۲، ص ۳۷۳.

می‌دانید؟) و با لفظ مَوْلَى به من خطاب می‌کنید؟ آنها گفتند: ما از رسول خدا شنیده‌ایم که در روز غدیر خم می‌فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ.

علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمّه» احادیثی را در منقبت امیرالمؤمنین علیه السلام از حافظ ابوبکر أحمد بن موسی بن مردویه روایت می‌کند، و در ابتدایش می‌گوید: وَ أَمَّا مَا رَوَاهُ الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ مَرْدَوَيْهِ فَأَنَا أَذْكَرُهُ عَلَى سَبَاقَتِهِ، وَ مَا تَوَفَّقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُتِيْبُ^۱ وَ سَبَسُ شُرُوعٍ بِهِ فَضَائِلٍ مِي كُنْد تَا مِي رَسْد بَه أَنَكِه مِي كُوِيْد: اَز رِيَا ح بِن حَرِث^۲ رُوَايْت اَسْت كِه اُو مِي كُوِيْد: مَن دَر رُحْبِه بَا اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ علیه السلام بُوْدَم كِه يَك قَاْفَلَه كُوْجَكِي وَاْرِد شُدْنْد تَا اِيْنَكِه دَر رُحْبِه بَار اِنْدَاخْتِه و پِيَاْدِه شُدْنْد، وَ پَس اَز اَن بَطُوْر پِيَاْدِه، رُوِي اُوْرْدِه وَ بِه نَزْد عَلِي علیه السلام اَمْدَنْد وَ كَفْتَنْد: اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ حَضْرَت فَرْمُوْد: اِيْشَان چِه كَسَانِي هَسْتَنْد؟ اَنهَا كَفْتَنْد: مَوَالِيْكَ يَا اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ (اِي اَمِيْرْمُؤْمِنَان! مَا مَوَالِيَان تُو هَسْتِيْم!)

رياح می‌گوید: من به امیرالمؤمنین نظر کردم و او می‌خندید و می‌گفت: مِنْ اَيْنَ وَ اَنْتُمْ قَوْمٌ عَرَبٌ؟ (از کجا هستید و چگونه موالی من هستید در حالیکه شما عَرَب می‌باشید؟) ایشان گفتند: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در حالیکه بازوی تو را گرفته بود شنیدیم که گفت: اَيُّهَا النَّاسُ! اَلْسَّتُّ لُوَلِي بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ؟! قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! فَقَالَ: اِنَّ اللّٰهَ مَوْلَايَ، وَ اَنَا مَوْلَايَ اَلْمُؤْمِنِيْنَ، وَ عَلَيَّ مَوْلَى مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَاَلِ مَنْ وَاَلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان گفت: آیا شما بدین کلام گویا هستید؟ گفتند:

۱- «کشف الغمّه» ص ۹۲.

۲- ابوالمنثی ریاح بن حارث نخعی کوفی متوفی در سنه ۳۶، ابن حجر در «تهذیب التهذیب» در زمره کسانی که ریاح نامیده شده‌اند ترجمه او را آورده است و گفته است: او از رجال ابوداود، و ابن ماجه و نسائی است.

۳- حدیث رکبان را ابن مغازلی جلابی شافعی از احمد بن محمد بزاز با سند خود از ریاح بن حرث در ص ۲۲ از «مناب» خود آورده است، و علامه امینی در «الغدیر» از احمد بن حنبل از ریاح بن حرث در ج ۱، ص ۱۸۷، و نیز در «احقاق الحق» ج ۶، ص ۳۲۶ آورده است.

آری! فرمود: و علاوه بر گفتار، شهادت هم بر این مطلب می‌دهید؟ گفتند: آری. حضرت بآنها فرمود: صدقتم (راست گفته‌اید).

آن جماعت رفتند و من هم به دنبال آنها رفتم و به یک نفر از آنها گفتم: ای بنده خدا! شما چه کسانی هستید؟! گفتند: ما جماعتی هستیم از انصار، و این مرد ابویوب صاحب منزل رسول خدا ﷺ است. من دست ابویوب را گرفتم و بر او سلام کردم و مصافحه نمودم.^۱

و در همین مطلب از حیب بن یسار از ابورمیله روایت شده است که: یک قافله چهار نفری به نزد علی رضی الله عنه آمدند و در رُخبه پیاده شدند و پس از آن به آنحضرت روی آورده و گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ! حضرت فرمود: وَ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ! أَنَّى أَقْبِلَ الرَّكْبُ (از کجا این قافله آمده است؟)

گفتند: أَقْبِلَ مَوَالِيكَ مِنْ رُضٍ كَذَا وَ كَذَا (موالیان تو از فلان و فلان زمین آمده‌اند). حضرت فرمود: أَنَّى أَتَيْتُمْ مَوَالِيَّ (شما چگونه موالیان من هستید؟!)

گفتند: از رسول خدا ﷺ شنیدیم که در روز غدیر خم می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۲

ابن اثیر جزری در ترجمه احوال حیب بن بدیل بن ورقاء آورده است که: ابوالعباس ابن عقیده با اسناد خود از زبیر بن حبیش روایت کرده است که: علی رضی الله عنه از قصر کوفه خارج شد که جماعتی از سواران با شمشیرهای حمایل کرده به او روی آوردند و گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمود: در اینجا از اصحاب رسول خدا ﷺ چه کسانی

۱- در اینجا در نسخه بدل آمده است که لُبْلِي می‌گوید: این روایت را با ألفاظی مختصرتر از این از «مسند» احمد بن حنبل و ریح بن حارث سابقاً ذکر کردیم. و «البدایة والنهاية» ج ۵، ص ۲۱۲.

۲- «كشف الغمّة» ص ۹۳ و ص ۹۴. و در کتاب «الرياض النضرة» طبع شركة الطباعة المتحدة الفنيّة، ج ۳، ص ۱۶۱ مختصر این حدیث را از ریح بن حارث از احمد بن حنبل و از بَعْوَى در «معجم» خود ذکر است. و مختصر این حدیث را احمد در «فضائل» بنا به نقل مجلسی در «بحار الانوار» ج ۹، ص ۲۰۹ روایت کرده است.

هستند؟ دوازده نفر برخاستند که از آنها بود: قَیْسُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ شَمَاسٍ وَ هَاشِمُ بْنُ عُثْبَةَ وَ حَبِيبُ بْنُ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءٍ وَ گواهی دادند که آنها از پیغمبر ﷺ شنیده‌اند که می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. و این حدیث را ابو موسی تخریج کرده است.^۱

و شیخنا الأجلّ: أبو عمرو و محمد کشی در «رجال» خود، پس از نقل مضمون این حدیث را از منهل بن عمرو، از زر بن حبیش، و بیان کردن عنوان شهود را به نام‌های: خَالِدِ بْنِ زَيْدٍ: أَبُو أَيُّوبَ وَ حُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ وَ الشَّهَادَتَيْنِ وَ قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءٍ، گوید: علیؑ به انس بن مالک و براء بن عازب گفت: چرا شما برنخواستید برای آنکه شهادت دهید؟ چون همانطور که این گروه شنیده‌اند شما هم شنیده‌اید! و پس از آن گفت: بار پروردگارا اگر کتمان آنها از روی معاندت باشد آنها را مبتلا کن!

براء بن عازب کور شد، و دو پای انس بن مالک را پیسی فرا گرفت. أمّا انس پس از این ابتلاء سوگند یاد کرد که دیگر منقبتی را از علی بن ابیطالب هیچگاه کتمان نکند، و فضیلتی را پنهان ندارد. و أمّا براء بن عازب به علت نایبانی از منزل خودش می‌پرسید و به او می‌گفتند: در فلان جاست. و او می‌گفت: چگونه راه را پیدا کند کسیکه دعوت و نفرین علی بن ابیطالب به او رسیده است؟^۲

علامه امینی نام کسانی را در قافله که شهادت به ولایت دادند و در تواریخ به آن، روز رُجبان گویند، و پس از آن نام کسانی را که کتمان کرده‌اند بدین ترتیب آورده است: أمّا شهود:

۱- أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ تَيْهَانَ كَهْ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ حُضُورَ دَاخِلِهِ اسْت.

۲- أَبُو أَيُّوبَ: خَالِدِ بْنِ زَيْدٍ أَنْصَارِي.

۱- «أسد الغابة» ج ۱، ص ۳۶۸ و ص ۳۶۹.

۲- «رجال کشی» ص ۳۰ و ص ۳۱، فیما روی من جهة العامة. و مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۲۳ از ابن ابی‌الحدید آورده است که او گوید: وقد ذکر ابن قتیبة حدیث البرص والدعوة التي دعا بها أمير المؤمنين ﷺ على أنس بن مالك في كتاب المعارف، وابن قتیبة غیر متهم فی حق علیؑ علی المشهور من انحرافه عنه.

- ۳- حَبِيبُ بْنُ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءَ خُرَازِيِّ.
 - ۴- خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ که در غزوه بدر حضور داشته و در صفین شهید شده است.
 - ۵- عَبْدِ اللَّهِ بْنُ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءَ که در صفین شهید شده است.
 - ۶- عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ کشته شده جماعت ستمکار در صفین او در غزوه بدر حضور داشته است.
 - ۷- قَيْسُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ شِمَاسِ أَنْصَارِيِّ.
 - ۸- قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَبَّادَةَ خُرَزَجِيِّ أَنْصَارِيِّ.
 - ۹- هَاشِمُ مِرْقَالِ بْنِ عُتْبَةَ لُوَادِرِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ و شهید در صفین.
- و اما نام کسانی که از شهادت کتمان نمودند، برحسب ضبط کتب تاریخ عبارت است از:

- ۱- أَبُو حَمْرَةَ: أُنْسُ بْنُ مَالِكٍ متوفی در سنه ۹۰ و یا ۹۱ و یا ۹۳.
- ۲- بَرَاءُ عَازِبِ أَنْصَارِيِّ متوفی در سنه ۷۱ و یا ۷۲.
- ۳- جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بَجَلِيِّ متوفی در سنه ۵۱ و یا ۵۴.
- ۴- زَيْدُ بْنُ لُرَقَمِ خُرَزَجِيِّ متوفی در سنه ۶۶ و یا ۶۸.
- ۵- عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُدَلِّجٍ.
- ۶- يَزِيدُ بْنُ وَدَيْعَةَ^۱.

احتجاج هفتم: مناشدهای است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین نموده‌اند در حضور لشکریان و جماعتی از مردم و آن کسانی که از اطراف به نزد او آمده بودند و مهاجرین و انصار.

این احتجاج در موقعی است که معاویه نامه‌ای را به همراهی ابوهریره و ابودرداء می‌نویسد و به نزد آنحضرت می‌فرستد، و در عین حال سؤالاتی هم شفاهاً بوسیله آن دو نفر از حضرت می‌کند.

و چون این نامه و سؤال‌ها و پاسخهای حضرت بسیار جالب است، فلهدا

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۱۹۱ و ص ۱۹۲.

داستان را از اولکش نقل می‌کنیم و سپس به استشهداد امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر می‌پردازیم. این داستان مفصلاً در کتاب تابعی عظیم الشان سُلَیْم بن قَیْس هِلَالی کوفی که از أعظم أصحاب آنحضرت است و جلالت و وثاقت و امانت و صداقت او در نقل، در میان خاصه و عامه جای گفتگو نیست، آمده است:

ابان بن اَبی عَیَّاش از سُلَیْم بن قَیْس روایت می‌کند که او می‌گوید: ما با امیرالمؤمنین علیه السلام در صَفِین بودیم. و أَبُوهُرَیْرَةُ عُبَیْدی چنین می‌داند که او از عُمَر بن اَبی سَلَمَه شنیده است که مُعَاوِیَه، اَبودَرْدَاء و اَبُوهُرَیْرَه را که از جزو اصحاب او بودند به نزد خود فراخواند و گفت شما دو نفر به نزد عَلی بروید و از من به او سلام برسانید و به او بگوئید: سوگند به خدا من می‌دانم که تو به خلافت از من سزاوارتر و لایق‌تری؛ زیرا که تو از مهاجرین نخستین هستی، و من از آزادشدگان هستم، و من همانند تو سابقه در اسلام و قرابت رسول خدا و علم به کتاب خدا و سنت پیامبر او را ندارم.

مهاجرین و انصار پس از آنکه سه روز با هم به مشورت پرداختند به نزد تو آمدند و همگی با طوع و رغبت بدون اجبار و إکراه بیعت کردند. و اولین کسانی که با تو بیعت کردند طلحه و زبیر بودند، و پس از آن بیعت خود را شکستند و ستم کردند و طلب چیزی را نمودند که حق آنها نبود.

و به من چنین رسیده است که تو نسبت به خون عثمان اعتذار می‌جوئی و از خون او برائت داری! و چنین می‌دانی که او کشته شد و تو در خانه‌ات نشسته بودی! و چون کشته شد تو گفتی: بار پروردگارا من به این امر راضی نبودم و میل نداشتم. و در روز جنگ جَمَل چون از لشگر مقابل تو فریاد برآوردند: يَا لَثَارَاتِ عُثْمَانَ (ندای استغاثه برای خونخواهی او) تو گفتی: كُتِبَ قَتْلُهُ عُثْمَانَ الْيَوْمَ لَوْجُوهِهِمْ إِلَى الثَّارِ (کشندگان عثمان، امروز با صورت‌های خود به رو در آتش افتند) آیا ما عثمان را کشتیم؟ عثمان را آن دو نفر و آن زن مصاحب و همراهشان (طلحه و زبیر و عائشه) کشتند و فرمان به قتل او دادند، و من در خانه خودم نشسته بودم و من ابن عمّ او و مُطالب خون او می‌باشم.

اگر مطلب از همین قرار است که گفته‌ای، کشندگان عثمان را در اختیار ما

بگذار و به ما رد کن تا - ای پسر عموی ما - ما آنها را بکشیم، و در اینصورت ما به خلافت با تو بیعت می‌کنیم و امر ولایت و امارت را به تو می‌سپاریم! این یک سؤال.

و اما سؤال دوم آنست که: جواسیس من به من خبر داده‌اند و نامه‌هایی نیز از اولیای عثمان از کسانی که با تو هستند و به نفع تو می‌جنگند - و ما چنین می‌پنداریم که جسد آنها با توست و به رأی تو گوش فرا می‌دهند و به امر تو راضی هستند، ولیکن اندیشه و خاطرۀ آنها با ماست و دل آنها در نزد ماست - به من رسیده است که تو نسبت به ابوبکر و عمر، اظهار محبت می‌کنی و بر آنها رحمت می‌فرستی، ولیکن از ذکر نام عثمان خودداری می‌کنی، نه رحمت می‌فرستی و نه لعنت می‌کنی! (و در روایتی است که: نه سب می‌کنی و نه برائت می‌جوئی!)

و به من چنین رسیده است که تو وقتی که با همرازان خبیث خودت شیعیان و پیروان خاص متعصب و دروغگوی خودت، خلوت می‌نمائی، در نزد ایشان از ابوبکر و عمر و عثمان برائت می‌جوئی و آنها را لعنت می‌کنی و اعدا داری که تو وصی رسول الله در امت او و خلیفه و جانشین او در میان مردم هستی و خداوند عزوجل اطاعت امر تو را بر مؤمنین واجب کرده است و به ولایت تو در کتاب خود و سنت پیامبرش امر کرده است، و خداوند محمد را امر کرده است که در میان امت این امر را به پا بدارد، و بر محمد این آیه را فرستاده است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ^۱ و رسول او، طائفۀ قریش و انصار و بنی امیه را در غدیر خم گرد آورد (و در روایت دیگری است که امیۀ را در غدیر خم گرد آورد) و آنچه را که از طرف خدا به او درباره تو وحی شده بود تبلیغ کرد، و امر کرد که شاهدان به غائبان برسانند، و پیغمبر به مردم اخبار کرد که إِنَّكَ لَوَلِيٌّ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ إِنَّكَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.

و نیز چنین به من رسیده است که تو هیچوقت خطبه‌ای نمی‌خوانی مگر آنکه

۱- آیه ۶۷، از سوره ۵: مآئده.

قبل از آنکه از منبر خود فرود آئی می‌گویی: **وَاللّٰهُ اِنِّیْ لَأَوْلٰی النَّاسِ بِالنَّاسِ، وَ مَا زِلْتُ مَظْلُوْمًا مُنْذُ قُبِضَ رَسُوْلُ اللّٰهِ.** (سوگند به خدا من از مردم به آنها سزاوارترم، و پیوسته من از روزی که رسول خدا رحلت کرد مظلوم بوده‌ام).

اگر این گفتاری که از تو به من رسیده است حقّ باشد، هر آینه ستمی را که ابوبکر و عمر نسبت به تو کرده‌اند از ستم عثمان بیشتر بوده است. چون اینطور به من رسیده است که تو می‌گوئی: رسول خدا در وقتی که رحلت کرد و ما بر جنازه او حاضر بودیم، عمر رفت و با ابوبکر بیعت کرد، و از تو نظریّه‌ای نخواست و مشورتی ننمود. و این دو نفر (ابوبکر و عمر) با أنصار با حقّ تو و حجّت تو و قرابت تو نسبت به رسول خدا محاجّه و مخاصمه نمودند و با این استدلال پیروز شدند، و اگر امر ولایت را به تو می‌سپردند و با تو بیعت می‌کردند، سریعترین کسیکه به سوی تو می‌آمد و اجابت می‌کرد عثمان بود، به جهت قرابتی که تو با او داشتی و حقّی که بر او داشتی، چون عثمان پسر عموی تو و پسر عمّه تو بود!

و پس از آن ابوبکر در وقت مردنش، خلافت را به عمر واگذار کرد و در حین استخلاف و وصیّت برای او، از تو صلاحدید نخواست و مشورت ننمود، و سپس عمر تو را در میان شش نفر در شوری قرار داد، و از آن شوری جمیع مهاجرین و أنصار و غیر آنها را خارج کرد. و شما امر خود را در روز سوم که ملاحظه نمودید مردم اجتماع کرده‌اند و شمشیرها آماده کرده‌اند و قسم خورده‌اند که اگر خورشید غروب کند و شما یکنفر را برای ولایت انتخاب نکنید گردن‌های شما را می‌زنند و امر عمر و وصیّت او را درباره شما تنفیذ می‌کنند، به عبدالرحمن بن عوف سپردید، و ابن عوف با عثمان بیعت کرد و شما هم با او بیعت نمودید! و پس از آن عثمان محصور شد و از شما یاری خواست و او را یاری نکردید، و شما را فرا خواند و اجابت نمودید، در حالیکه بیعت با او در عهده شما و در ذمه شما بود.

و شما ای جماعت مهاجرین و أنصار همگی حاضر و شاهد بودید، و راه را برای آمدن مصریان باز گذاشتید تا آمدند و عثمان را کشتند، و گروهی از شما نیز بر کشتن او معاونت و کمک نمودید و همگی شما او را مخدول و تنها گذاشتید، و بنابراین تمام افراد شما درباره امر عثمان از یکی از سه حال بیرون نبودند: یا قاتل

عثمان بودند، و یا امر کننده و فرمان دهنده در خون او، و یا تنها گذارنده و مخذول و منکوب کننده او.

و سپس مردم با تو بیعت کردند، و تو به خلافت از من سزاوارتری پس کشتندگان عثمان را در اختیار ما بگذار، تا اینکه آنها را بکشم، و امر خلافت را به تو تسلیم کرده و بیعت کنم، و تمام کسانی که از ناحیه من از اهل شام با من هستند آنها نیز بیعت نمایند.

چون علی علیه السلام نامه معاویه را خواند، و ابودرداء و ابوهزیره پیام و گفتار معاویه را ابلاغ کردند، به ابودرداء فرمود: آنچه را که معاویه به وسیله شما پیغام کرده بود و شما را به جهت آن فرستاده بود رسانیدید! اینک آنچه را که می گویم بشنوید و سپس از ناحیه من به معاویه برسانید و به او بگوئید:

عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، حال او از حال یکی از دو مرد تجاوز نمی کند: یا اینکه پیشوای هدایت بوده، و خونش حرام، و نصرت او لازم، و معصیت او جائز نبوده است و اُمّت را حقّ خِذْلان او نبوده است، و یا رهبر ضلالت بوده، خونش حلال، و ولایت و یاری او جائز نبوده است. عثمان از یکی از این دو صفت و این دو حال بیرون نبوده است.

آنچه فرض و واجب و حتم است بر مسلمین، در حکم خدا و در حکم اسلام، بعد از آنکه امام و رهبرشان بمیرد و یا کشته شود، گمراه باشد و یا اهل هدایت، مظلوم باشد و یا ظالم، حلال الدّم باشد و یا حرام الدّم، آنست که عملی انجام ندهند و دست به کاری نزنند و چیزی به وجود نیاورند و دست و پائی دراز نکنند و ابتداءً فعلی بجا نیاورند، پیش از آنکه برای خودشان امام و رهبر عقیف و عالم و با تقوی و عارف به قضاء و سُنّت، اختیار کنند که زمام امورشان را در دست گیرد و در میان آنها فصل خصومت کند و حقّ مظلوم را از ظالم بستاند و رجال و کریمان و دانشمندان آنها را محافظت کند و فیئ و صدقات و منافع آنها را جمع آوری کند و حجّت آنها را اقامه کند، و سپس بروند نزد او و درباره رهبر و امامشان که از روی ستم کشته شده است حکم و دادخواهی بطلبند تا آنکه او درباره آنها حکم به حقّ کند.

در اینصورت اگر امامشان مظلومانه کشته شده بود برای اولیای آن امام حق خون خواهی او را می‌دهد، و اگر ظالمانه کشته شده بود، نظر می‌کند که حکم در این باره چگونه است.

و این اولین چیزی است که سزاوار است به جای آورند، و آن اینکه برای اجتماع امور خود امامی را اختیار کنند و از او متابعت و پیروی نموده و اطاعت او را بنمایند. این در صورتی است که حق تعیین امام از آنها باشد، و اگر حق اختیار و انتخاب امام با خدای عزوجل و با رسول او باشد، خداوند زحمت و مشقت نظر در امام و انتخاب او را از ایشان برداشته و خود کفایت این امر را نموده است، و رسول خدا امامی را برای آنها پسندیده و امر به اطاعت و متابعت از او کرده است.

و مردم پس از کشته شدن عثمان با من بیعت کردند و مهاجرین و انصار پس از آنکه سه روز با هم به مشورت نشستند با من بیعت کردند. و ایشان همان کسانی بودند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند و پیمان امامت آنها را بر ذمه خود نهادند. و کسانی که متصدی و متولی بیعت شده‌اند افرادی هستند که در غزوه بدر حضور داشته و از سابقه‌داران از مهاجرین و انصار می‌باشند، با این تفاوت که بیعتی که آنها با خلفای قبل از من کرده‌اند بدون مشورت با عامه صورت گرفت و بیعت با من با مشورت با عامه بود.

و بنابراین اگر خداوند جل اسمه حق اختیار و انتخاب خلیفه را به اُمت واگذار کرده است و ایشان هستند که باید در مصالح خودشان نظر کنند و تصمیم بگیرند و نظر و تصمیم و انتخاب آنها از اختیار و نظر خدا و رسول خدا بهتر می‌باشد، و آن کسی را که اختیار کرده‌اند و با او بیعت کرده‌اند، بیعت هدایت بوده، و آن کس امام واجب الطاعة و النصرة می‌باشد، پس مردم درباره من مشورت کردند و با اتفاق و اجماعی که از آنها تحقق یافت مرا به خلافت برگزیدند.

و اگر حق اختیار و انتخاب با خداوند است، پس او مرا برای اُمت اختیار نمود و مرا به عنوان خلافت و جانشینی برگزید و در کتاب منزل خود و در سنت پیغمبر مرسل خود ﷺ مردم را امر به اطاعت از من و نصرت من نمود، پس این امر

حجّت مرا قوی تر و حقّ مرا استوارتر می کند. و فرضاً اگر عثمان در زمان خلافت ابوبکر و عمر کشته می شد، مگر معاویه چنین حقّی را داشت که برای خونخواهی او با آنها بجنگد و بر آنها خروج کند؟!

أبوهریره و أبودرداء گفتند: نه چنین حقّی را نداشت.

علی علیه السلام گفت: همینطور است نسبت امر با من. و اگر معاویه بگوید: آری چنین حقّی داشتم، شما به او بگوئید: پس در این صورت برای هر کسی که به او مظلّمه ای رسیده باشد و یا از او کشته شده ای بجای ماند چنین حقّی باید بوده باشد که: اجتماع مسلمین را درهم شکند و جماعت آنها را پراکنده کند و قیام نموده و مردم را به امارت و حکومت خویش بخواند.

و از طرف دیگر حقّ خونخواهی با اولاد عثمان است و آنها حضور دارند و از معاویه نزدیکتر و سزاوارتر هستند که خون پدر خود را طلب کنند.

سُئِلِمِیْ گوید: أبودرداء و أبوهریره ساکت شدند و گفتند: حقّاً سخن منصفانه ای راندی! و از در انصاف درآمدی!

علی علیه السلام گفت: اگر معاویه بر گفتار خود استوار باشد و در مسئلتی که با من در میان گذاشته صادق باشد، سوگند به جان خودم که او نیز انصاف خواهد داد و مرا ذی حقّ خواهد شمرد. آخر، اینک این جماعت، پسران عثمان هستند که همه عاقل و بالغ اند و طفل و صغیر نیستند و بنده و عبد نیستند که نیاز به ولیّ داشته باشند، همگی بیایند تا بین ایشان و بین کشندگان پدرشان محاکمه شود. آنگاه اگر در بیان دعوای خود و از إقامة مدّعی خود فرو ماندند و نتوانستند إقامة دلیل کنند، گواهی دهند که معاویه وکیل آنها و ولیّ آنها و مدافع حقوق آنها از مخالفان و دشمنان آنهاست. و در این صورت آنها با وکیلشان و ولیّشان و با گروه مدّعیّ علیهم که کشندگان پدرشان هستند باید در مقابل من بنشینند همانند نشستن کسانی که برای إقامة دعوا و أخذ حقّ خود در برابر امام و والی می نشینند و به حکم او اقرار و اعتراف نموده و قضاوت و حکم او را نافذ می دانند.

و در آنوقت من در حجّت و دلیلی که می آورند و در حجّت و دلیلی که مخالفان و خصمانشان نیز بیاورند نظر می کنم، اگر پدرشان ظالمانه کشته شده بود

و خونس حلال بود در این صورت حرمت خونس باطل می‌شود. (و در روایتی است که خونس هدر می‌رود). و اگر مظلومانه کشته شده بود و خونس احترام داشت من از قاتل پدرشان فدیة می‌گیرم و حکم به جزا می‌نمایم، و آنها اگر بخواهند قاتل را می‌کشند و اگر بخواهند عفو می‌کنند و اگر بخواهند دیة مالی می‌ستانند.

و این جماعت کشندگان عثمان در لشکر من هستند و اقرار و اعتراف به کشتن عثمان را دارند و به حکمی که من برای آنها صادر کنم راضی هستند. بنابراین فرزندان عثمان با معاویه - اگر معاویه ولی آنها و یا وکیل آنهاست - باید به نزد من بیایند و إقامة دعوا بر علیه قاتلان عثمان کنند و آنها را به محاکمه بکشاند تا من به کتاب خدا و سنت پیغمبرش ﷺ در میان آنها حکم کنم.

و اگر معاویه بدون گناه و خطائی که از قاتلان عثمان سرزده باشد ایشان را به گناه متهم می‌کند و دنبال علت‌های واهی و اباطیل می‌گردد پس به هر گناهی که می‌خواهد آنها را متهم کند، بکند که بزودی خداوند قوای خود را بر علیه او به کار می‌بندد.

أبودرداء و أبوهریره گفتند: سوگند به خدا که انصاف را تمام کردی بلکه از انصاف هم پیشتر رفتی و علت و اشکال مطلب را برطرف کردی و حجت او را شکستی و چنان دلیل و برهان قوی و روشن و صادقی إقامة کردی که بر آن هیچگونه اشکال و ایرادی نیست!

أبوهریره و أبودرداء از نزد علی عليه السلام خارج شدند. سُلیم می‌گوید: در اینحال قریب به بیست هزار نفر مرد زره‌پوش که با کلاه‌های خود سر و صورتشان مجهز بود در مقابل آنها آمدند و گفتند: ما کشندگان عثمان می‌باشیم، به کشتن او اقرار و اعتراف داریم و به حکم علی عليه السلام راضی هستیم چه برآه ما و چه بر علیه ما، پس لازم است اولیاء و صاحبان خون عثمان بیایند و ما را برای گرفتن خون پدرشان به نزد علی عليه السلام به جهت تحکیم و قضاء او بخوانند. و اگر علی عليه السلام حکم به قصاص و یا دیة را بکند، ما در برابر حکم او شکیبا و تسلیم هستیم.

أبودرداء و أبوهریره گفتند: شما نیز حقاً سخن منصفانه‌ای گفتید، و برای علی جاز نیست که شما را به معاویه بسپارد و یا شما را بکشد تا اینکه اولیاء

دم عثمان، شما را برای محاکمه به نزد علی بخوانند و او بین شما و بین صفّ مقابلتان به کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ حکم کند!

أبودرداء و أبوهزیره حرکت کردند و آمدند تا بر معاویه وارد شدند و آنچه را که علی عليه السلام و آنچه را که قاتلان عثمان و آنچه را که أبوالنعمان بن ضمان گفته بودند، به معاویه خبر دادند.

معاویه گفت: علی پاسخ شما را در ترخّمش بر أبوبکر و عُمر و خودداری از ترخّمش بر عثمان و برائتش از او در پنهانی، و نیز در لُعائی که می‌کند: او خلیفه رسول الله است و از هنگامی که جان رسول الله قبض شده است پیوسته مظلوم و مورد ستم قرار گرفته است، چه داد؟!

آن دو نفر گفتند: آری در نزد ما ترخّم بر أبوبکر و عمر و عثمان کرد و ما می‌شنیدیم، و علی در بین گفتارش به ما گفت که: اگر اختیار انتخاب خلیفه برای اُمّت باشد و ایشانند که باید نظر کنند و برای خودشان کسی را اختیار کنند، و اختیارشان برای خودشان و نظرشان در امورشان بهتر و به صواب نزدیکتر است از اختیار خدا و رسول خدا، پس این اُمّت مرا اختیار کردند و با من بیعت نمودند بیعت هدایت، و من امام بر مردم هستم که نصرت من واجب است چون ایشان درباره من مشورت کردند و سپس مرا انتخاب نمودند.

و اگر اختیار انتخاب خلیفه برای خدا و برای رسول خدا ﷺ برای آنها بهتر و به صواب نزدیکتر است از اختیار اُمّت و نظر آنها، پس خدا و رسول خدا مرا برای اُمّت اختیار کردند و مرا به عنوان جانشین و خلیفه در میان آنها قرار دادند، و خدا و رسول خدا در کتاب الله مُنزَل بر زبان پیامبر مرسل امر به إطاعت از من و نصرت مرا نمودند، و این دلیل حجّت مرا قوی‌تر می‌کند و لزوم رعایت حقّ مرا ثابت‌تر و استوارتر می‌سازد.

و سپس علی عليه السلام در میان عسکر و لشگرش بر فراز منبر بالا رفت، و هر کس که نزد آنحضرت بودند از مهاجرین و أنصار و سائر نواحی را به دور خود جمع نمود، و پس از آن حمد و ثنای خدا را بجای آورد و گفت: **مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ مَنَاقِبِي أَكْثَرُ مِنْ لَنْ تُحْصِي! وَ بَعْدَ مَا أُنزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا قَالَ رَسُولُ**

اللَّهِ ﷺ أَكْتَفَى بِهَا عَنْ جَمِيعِ مَنَاقِبِي وَ فَضْلِي.

«ای جماعت مردم! مناقب و فضایل من بیشتر از آن است که به شمار درآید! ولی پس از آنکه خداوند قدری از آن را در کتاب خودش بیان کرده و فرستاده است، و پس از آنکه رسول خدا ﷺ قدری از آن را گفته است، من از جمیع مناقب و فضایل خود به همان مقدار گفتار خدا و رسول خدا اکتفا می‌کنم.»

(در اینجا حضرت به بسیاری از مناقب خود که در کتاب خدا نازل شده و یا رسول خدا ﷺ بیان کرده‌اند مفصلاً و تصریحاً بیاناتی دارد، و با یکایک آنها به نحو مناشده با مردم مستمع احتجاج می‌کند، و همه می‌گویند: اللَّهُمَّ نَعَمْ «بار پروردگارا ما شاهدیم که همین‌طور است که علی می‌گوید و پیامبر درباره او چنین گفته است.» این مناشده بسیار مفصل و جالب است، ولی چون غالب عبارات و مطالب آن مشابه با مناشده و احتجاج آنحضرت در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول الله در هنگامی که مهاجرین و انصار به سوابق خود افتخار می‌کردند، می‌باشد - و ما نیز عین آن را در احتجاج سوم از همین بحث از «فرائد السمطين» حموئی با سند متصل خود از سلیم بن قیس از ص ۳۲ تا ص ۴۰ نقل کرده‌ایم - فلذا از ذکر متن آن صرف‌نظر نموده و فقط به جمله مورد استشهد و احتجاج ما در این بحث که احتجاج به حدیث غدیر است می‌پردازیم:)

فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُعْلَمَهُمْ وَأَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ حَجِّهِمْ، فَصَبَّيْنِي بَعْدِي حُمٌّ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَرَسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي، وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبُونِي، فَأَوْعَدْتَنِي لِأَبْلُغَنَّهَا لَوْ يُعَذِّبُنِي! قُمْ يَا عَلِيُّ!

ثُمَّ نَادَى بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً فَصَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلِيٌّ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ!

فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَاؤُهُ كَمَاذَا؟! فَقَالَ: وَلَاؤُهُ كَوَلَايَتِي. مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَلِيٌّ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ. وَ أَنْزَلَ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَثَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا.

فَقَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنْزَلْتَ هَذِهِ آيَاتُ فِي عَلِيٍّ خَاصَّةً؟!
فَقَالَ: فِيهِ وَفِي لَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بَيْنَهُمْ
لَنَا! فَقَالَ: عَلِيُّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّ وَوَارَثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ
بَعْدِي، وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وَوَلَدِهِ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ،
وَ أَحَدًا بَعْدَ وَ أَحَدٍ، الْقُرْآنَ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ
الْحَوْضَ.

فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْبَدْرِيِّينَ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ كَمَا قُلْتَ سِوَاءَ لَمْ تَزِدْ حَرْفًا وَ لَمْ تَنْقُصْ حَرْفًا. وَقَالَ بَقِيَّةُ السَّبْعِينَ^۱ قَدْ
سَمِعْنَا ذَلِكَ وَ لَمْ نَحْفَظْهُ كُلَّهُ، وَ هُوَ إِثْنَا عَشَرَ خِيَارُنَا وَ أَفْضَلُنَا. فَقَالَ: قَدْ
صَدَقْتُمْ، لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَحْفَظُهُ ... تا آخر خطبه.

و ما چون ترجمه این فقرات را در احتجاج سوم ذکر کرده ایم، در اینجا از
ترجمه مجدد آن صرف نظر می نمایم.

و چون أبوهریره و أبودرداء این خطبه امیرالمؤمنین عليه السلام را با پاسخها و
تصدیقهای مردم برای معاویه بازگو کردند، از شدت غضب و غیظ مهر خاموشی
بر زبانش زده شد و عاجز از گفتار شد، و گفت: يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ وَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ لَئِنْ
كَانَ مَا تُحَدِّثَانِي عَنْهُ حَقًّا لَقَدْ هَلَكَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ غَيْرُهُ وَ غَيْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ
وَ شِيعَتِهِ.^۲

«ای أبودرداء و ای أبوهریره: اگر آنچه را که شما از جانب علی برای
من بازگو کردید حق باشد، حقا مهاجرین و انصار در هلاکت می باشند غیر علی و
غیر اهل بیت او و شیعیان او».

۱- بعض النسخ بدل ذلك: و قال بقية البدريين الذين شهدوا مع علي صفين: قد حفظنا جل ما قلت
و لم نحفظ كله. عن الهامش.

۲- «كتاب سليم بن قيس» ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۰. و در «الغدیر» ج ۱، ص ۱۹۵ و ص ۱۹۶، فقط
جملات مورد استشهاد به حدیث غدیر را ذکر کرده است. و در «غایة المرام» قسمت اول ص ۱۳۹ و ص
۱۴۰ حدیث چهل و ششم، این حدیث را بتمامه از «كتاب سليم بن قيس» روایت کرده است.

باری این هفت احتجاجی را که ذکر کردیم همه آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام در ادوار مختلف بوده است.

احتجاج هشتم: احتجاج حضرت شفیعه روز جزاء، خیر النساء، ام ابیها، فاطمه زهراء سلام الله علیها است که شمس الدین جزری دمشقی مقری شافعی در کتاب *أُسْنَى الْمَطَالِبِ فِي مَنَاقِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ* آورده است. او می گوید: لطیف‌ترین طریقی که برای حدیث غدیر و غریب‌ترین طریزی که این حدیث روایت شده است آن طریقی است که شیخ ما خاتمه حفاظ ابوبکر محمد بن عبدالله بن محب مقدسی مشافهتاً روایت کرده است. آنوقت سلسله سند را مرتباً ذکر می‌کند تا می‌رسد به بکر بن احمد قصری، و او روایت می‌کند از فاطمه و زینب و ام کلثوم: دختران موسی بن جعفر علیه السلام که آنها گفتند: حدیث کرد برای ما فاطمه: دختر جعفر بن محمد علیه السلام، و او گفت: حدیث کرد برای من فاطمه: دختر محمد بن علی علیه السلام، و او گفت: حدیث کردند برای من فاطمه: دختر علی بن الحسین علیه السلام، و او گفت: حدیث کردند برای من سکیته و فاطمه: دو دختر حسین بن علی علیه السلام از ام کلثوم دختر فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله از فاطمه بنت رسول خدا که می‌گفت: *أُسَيْبِيُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟ وَقَوْلُهُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟*

و این حدیث را بدین صورت حافظ کبیر ابوموسی مدینی در کتاب خود که در اسامی سلسله است، تخریج کرده است و گفته است: این حدیث از جهتی مُسلسل است، زیرا هر یک از این فاطمه‌ها از عمه خودش روایت می‌کند. پس روایت پنج برادر زاده می‌باشد که هر یک از آنها از عمه خود روایت کرده‌اند.^۱

احتجاج نهم: استشهاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است به حدیث غدیر.

شیخ طوسی (ره) با سند خود روایت کرده است از ابی عمر زاذان که او گفت: چون حضرت حسن بن علی علیه السلام با معاویه متارکه جنگ کرده و کار به مصالحه و

مسالمت کشید، معاویه بر منبر بالا رفت و مردم را جمع کرد و خطبه خواند و گفت: حسن بن علی مرا أهل برای خلافت دیده است و خود را أهل برای آن ندیده است. و حضرت یک پله پائین تر از او نشسته بودند. چون از خطبه فارغ شد امام حسن علیه السلام برخاستند و حمد خداوند را بجای آورده و خطبه بسیار بلیغی ایراد کردند که در آن مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و أهل بیت علیهم السلام آمده بود، و تا به اینجا می‌رسد که می‌فرماید:

وَقَدْ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَصَبَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ وَأَمْرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.^۱

«و دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مرا در روز غدیر خم نصب کرده و مردم را امر کرد که حاضران به غائبان تبلیغ کنند».

این روایت را محدث بحرانی آورده است.^۲ و در روایت دیگری که مفصل تر و حاوی مناقب بیشتری است بدین عبارت آورده است که: وَقَدْ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ حِينَ نَصَبَهُ لَهُمْ بِغَدِيرِ حُمٍّ، وَ سَمِعُوهُ وَ نَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.^۳

و قندوزی حنفی بدین عبارت آورده است که: وَقَدْ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ ﷺ حِينَ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي بَعْدِيرِ حُمٍّ وَ قَالَ لَهُمْ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ) اللَّهُمَّ وَال مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.^۴

احتجاج دهم: مناشده و استشهادی است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به حدیث غدیر، یکسال و یا دو سال قبل از مردن معاویه در زمین منی نمودند. و این مناشده حاوی مطالب بسیار است و در وقتی صورت گرفت که تعدیهای معاویه به حد اعلی رسیده بود. زیاد بن ابیه را بر کوفه و بصره مسلط کرده و شیعیان

۱- «أمالی طوسی» طبع نجف، ج ۲، ص ۱۷۲ و ص ۱۷۳.

۲- «غایة المرام» قسمت اول، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹، حدیث بیست و هفتم.

۳- «غایة المرام» همین موضع، ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸، حدیث بیست و ششم.

۴- «بنایع المودة» طبع اول اسلامبول، ص ۴۸۲.

امیرالمؤمنین علیه السلام را در زیر هر ستاره‌ای می‌یافت می‌کشت، بلکه اتهام به تشیع کافی برای هدر بودن خون شیعه بود، و به تمام اُستان‌ها نوشته بود که: اُحدی حقّ ندارد یک روایت در منقبت و فضیلت علی و اهل بیت نقل کند و آنچه می‌تواند در منقبت و فضیلت عثمان برای مردم روایت کند. و نوشته بود که: شیعیان علی را ذلیل و خوار نمایند و نام آنها را از دیوان عطاء محو کنند، و به عکس پیروان عثمان را مُعزّز و محترم بدارند، تا جائی که دوباره نوشت: بس است این مقداری که در فضایل عثمان بیان شده، اینک در فضائل شیخین: ابوبکر و عمر بیان کنید، زیرا سوابق آنها و فضیلت آنها در نزد من محبوب‌تر است و بیشتر موجب سرور و خنکی چشمان من می‌شود، و حجّت و برهان اهل البیت را بیشتر خرد می‌کند و در هم می‌شکند، و کوبنده‌تر است برای از بین بردن اهل بیت تا بیان مناقب و فضائل عثمان.

قریب بیست سال معاویه بر این نَهج مَشی می‌نمود، و به تمام عُمّال خود نوشته بود که: نسخه‌های این مناقب را که گردآوری شده در فراز منابر شهرها و قصبات و حتی کورده‌ها و در هر مسجدی و محفلی برای مردم بخوانند و علی بن ابیطالب را سب کنند و به معلّمان مکتب‌ها دستور دهند که به اطفال بیاموزند، و به همان گونه که قرآن را یاد می‌گیرند اینها را نیز فرا گیرند، و به زنها و دختران و حتی به خدَم و حَشَم خود بیاموزند.

طفل‌ها بر این اساس تربیت شدند، و جوانان پیر شدند، و پیران بمردند، کاسه اسلام واژگون شد.

و چون حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در سنه ۴۹ هجری به زهر معاویه توسط زوجه خود: دختر اشعث بن قیس کندی مسموم شده و رحلت کردند،^۱ پیوسته فتنه و بلاء بالا می‌رفت و شدت امر بر شیعه بیشتر می‌شد به طوری که در هیچ نقطه از ممالک اسلامی یک ولیّ خدا نبود مگر آنکه بر خون خود ترسان و هراسان بود و طرید و شرید و منفور بود. و دشمن خدا ظاهر و بدون پیرایه و حجاب علناً به بدعت

۱- ابن اثیر جَزَری در «الکامل فی التاریخ» ج ۳، ص ۴۶۰ در حوادث سال ۴۹ هجری آورده

است که در این سال حسن بن علی علیه السلام وفات یافت. جَعْدَة دختر اشعث بن قیس کندی او را زهر داد.

و ضلالت خود مباحثات می کرد. یک سال قبل از اینکه معاویه بمیرد^۱ حسین بن علی صلوات الله علیه عازم حج بیت الله الحرام شدند و با آنحضرت عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر همراه بودند.

حُسَین علیه السلام تمام بنی هاشم را از مردان و زنان و موالی آنها (غلامان و پسرخواندگان و هم‌پیمانان و غیرهم) و نیز از أنصار آن افرادی را که آنحضرت می‌شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد و پس از آن رسولانی را گسیل داشت و به آنها فرمود: یکنفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرو مگذارید مگر آنکه تمام آنها را نزد من در سرزمین منی گرد آورید!

در سرزمین منی در خیمه بزرگ و آفراشته آنحضرت بیش از هفتصد مرد مجتمع شدند که همه از تابعین بودند، و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

فَقَامَ فِيهِمْ حُطْبِيًّا فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بَشِيعَتِنَا مَا قَدْ رَأَيْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ؛ وَ إِذِي أُرِيدُ لَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي، وَ إِنْ كَذَبْتُ فَكَذِّبُونِي!

وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ حَقِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَ وَصَفْتُمْ مَقَالَتي وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قَبَائِلِكُمْ مَنْ أَمْنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَ فِي رِوَايَةِ أُخْرَى بَعْدَ قَوْلِهِ: فَكَذِّبُونِي: اسْمَعُوا مَقَالَتي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي، ثُمَّ لِرْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ قَبَائِلِكُمْ مَنْ أَمْنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَ وَتَقْتُمْ بِهِ فَادْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنا، فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ لَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَ يَذْهَبَ الْحَقُّ وَ يُغْلَبَ، وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

وَ مَا تَرَكَ شَيْئاً مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي أَبِيهِ وَ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا رَوَاهُ، وَ كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ أَصْحَابُهُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ! وَ قَدْ سَمِعْنَا وَ شَهِدْنَا. وَ يَقُولُ التَّابِعِيُّ: اللَّهُمَّ قَدْ حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ أصدقِهِ وَ أَثْمَنِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ.

۱- و در بعضی از نسخ وارد است: دو سال.

قَالَ: أَشِدُّكُمْ اللَّهُ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ يَتَّقُونَ بِهِ وَبَدِينِهِ!
قَالَ سَلِيمٌ: فَكَانَ فِيمَا نَاشَدَهُمُ الْحُسَيْنُ وَذَكَرَهُمْ لَنْ قَالَ : أَشِدُّكُمْ
اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ، وَقَالَ:
لِيُبْلَغَ الشَّاهِدُ الْعَائِبُ!

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ ... فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا، وَتَفَرَّقُوا عَلَى ذَلِكَ.^۱

«حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» در میان آنها برای خواندن خطبه پیا خاست، و حمد و ثنای خداوند را بگزارد، و پس از آن گفت: اَمَّا بَعْدُ این مرد جبار متکبر متجاوز^۲ با ما و با شیعیان ما آن کاری را کرد که شما همه دیدید، و دانستید و بر آن حضور داشتید! و من می‌خواهم از شما از چیزی پرسش کنم، اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید، و اگر دروغ گفتم، مرا تکذیب نمائید!

و از شما به حقی که خدا بر شما دارد، و به حقی که رسول خدا بر شما دارد، و به قرابت و نزدیکی که من با پیغمبر شما دارم، می‌خواهم که این مقام و مجلس مرا در اینجا به شهرهای خودتان از قبیله‌ها و عشیره‌های خود، از کسانی که مورد امانت و وثوق شما هستند و از این جهت مأموند، ببرید و برای آنها بازگو کنید، و این سخنان و گفتار مرا برای ایشان توضیح دهید، و همه شما آنها را دعوت کنید و بدین امر بخوانید.

(و در روایت دیگر بعد از آنکه گفت: و اگر دروغ گفتم، مرا تکذیب نمائید، چنین گفت: شما گفتار مرا بشنوید، و سخن مرا بنویسید، و پس از آن به شهرها و قبیله‌های خود برگردید، و هر کدام از مردم را که مورد امانت و ایتمان شما بود) و به او وثوق داشتید، آنها را به آنچه از حق ما می‌دانید بخوانید و دعوت کنید! زیرا که من در خوف و نگرانی هستم که این امر، محو و نابود شود، و حق از بین برود، و مغلوب باطل گردد.

حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ در این خطبه از بیان چیزی که خداوند درباره آنان در قرآن مجید

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹.

۲- یعنی معاویه بن ابی سفیان.

فرود آورده است، فروگذار نکرد، مگر آنکه آن را بیان کرد و تفسیر نمود. و از بیان چیزی که رسول خدا ﷺ درباره پدرش، و برادرش، و مادرش، و درباره خودش و اهل بیتش، فرموده بود، فروگذار نکرد، مگر آنکه آنها را روایت کرد. و درباره هر فقره از فقراتی که بیان می نمود، أصحاب او می گفتند: اَللَّهُمَّ نَعَمْ. بار پروردگارا! همینطور است که حسین می گوید: ما اینها را از رسول خدا شنیدیم و بر آنها حاضر و ناظر بودیم. و هر یک از تابعین می گفتند: بار پروردگارا! این مطلب را آن صحابه ای که به آنها وثوق داشتیم، و مورد امانت من بودند برای من بیان کرده اند!

و حُسَيْنَ السَّيِّدِ می گفت: من با سوگند به خداوند از شما می خواهم که این مطالب را برای کسانی که به آنها، و به دین آنها وثوق دارید، بازگو کنید!

سُئِمَ می گوید: و از جمله مطالبی که حُسَيْنَ السَّيِّدِ درباره آن مناشده و احتجاج نمود، و آنها را یادآور شد، این بود که گفت: من با سوگند به خداوند از شما می خواهم که: آیا می دانید که رسول خدا ﷺ او (امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب پدرم) را در روز غدیر خم نصب نمود، و ندای ولایت او را در داد؟ و گفت: واجب است که: آن که حاضر است این مطالب را به آن که غائب است برساند؟!

گفتند: بار پروردگارا! آری ما می دانیم! ...

و درباره هر فقره می گفتند: اَللَّهُمَّ نَعَمْ، ما حقاً این داستان را شنیدیم. و بر این پیمان و عهد^۱ مردم متفرق شدند.

احتجاج یازدهم: استدلال و استشهاد عَبْدُ اللَّهِ بن جَعْفَرِ بن ابیطالب است با مُعَاوِيَةَ بن أَبِي سُفْيَانَ (صَخْرُ بن حَرْبِ بن أُمَيَّةِ بن عَبْدِ شَمْسِ). و هر چند در روایت جای این گفتگو بیان نشده است، ولی از قرائن معلوم می شود که در مدینه منوره در سفری که معاویه حج نمود، انجام نگرفته است، زیرا معاویه در سال پنجاهم

۱- پیمانی که حسین السَّيِّدِ از مردم گرفت که در شهرها و قبائل خود این مطالب را به مردم مورد امانت و وثوق برسانند.

هجری با پسرش یزید حجّ کرد، و این بعد از رحلت حضرت امام حسن علیه السلام بود که در سنهٔ چهل و نهم واقع شد. و در این احتجاج همانطور که خواهیم دید حضرت امام حسن علیه السلام نیز حضور داشتند، و بعید بنظر نمی‌رسد که: در وقت صلح حضرت امام حسن علیه السلام در کوفه که معاویه بدان شهر آمد و یا در شام صورت گرفته باشد.

این احتجاج را سُلَیْم بن قَیْس هَلَالِیّ در کتاب خود آورده است، و بسیار نفیس و حاوی مطالب عالیّه است. ولی ما در اینجا فقط نیمهٔ اوّل آن را که شاهد ما در احتجاج به حدیث غدیر خمّ در آن آمده است، ذکر می‌کنیم، و بجهت رعایت عدم اطناب، از ذکر نیمهٔ دوم آن خودداری می‌نمائیم:

أَبَان بن أَبِي عِيَّاشٍ از سُلَیْم روایت می‌کند که: او می‌گوید: عبد الله بن جَعْفَر بن أَيْطَالِب برای من گفت: من در نزد معاویه بودم، و حسن و حسین علیهما السّلام نیز با ما بودند، و در نزد معاویه عبدالله بن عَبَّاس بود. معاویه رو کرد به من و گفت: ای عبدالله چقدر تعظیم و تکریم تو نسبت به حسن و حسین شدید است؟ آنها از تو بهتر نیستند، و پدرشان از پدر تو بهتر نیست، و اگر فاطمه، دختر رسول خدا نبود، می‌گفتم: مادر تو: أَسْمَاءُ دختر عُمَیْس، از فاطمه کمتر نیست.

من به معاویه گفتم: قسم به خدا که معرفت تو نسبت به آنها، و نسبت به پدرشان و مادرشان بسیار کم است. سوگند به خدا آن دو از من بهترند، و پدرشان از پدر من بهتر است، و مادرشان از مادر من بهتر است! ای معاویه، تو هر آینه در غفلتی از آنچه من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که دربارهٔ آنها، و پدرشان، و مادرشان می‌گفت! من همهٔ آن سخنان را در حفظ دارم، و در خاطره و ذهنم نگهداری می‌کنم، و آنها را روایت می‌نمایم.

معاویه گفت: ای پسر جعفر، بی‌اور آنچه داری و بیان کن! سوگند به خدا نه تو دروغگو هستی، و نه به دروغ متّهم می‌باشی!

من گفتم: آنچه من می‌دانم از آنچه تو خیال می‌کنی و می‌پنداری بزرگتر است!

معاویه گفت: بگو، اگرچه از مجموع کوه أُحُد و کوه جِرَاء هم بزرگتر باشد.

برای من مهم نیست، و باکی ندارم، در این زمینه‌ای که خدا صاحب^۱ تو را کشته است، و جمعیت شما را متفرق نموده، و امر ولایت در میان اهل خود قرار گرفته است. برای ما بیان کن و روایت کن! ما باکی در آنچه شما می‌گوئید نداریم، و آنچه را که شما از دست داده‌اید، و فاقد آن شدید، برای ما ضرری نمی‌رساند و نقصی به ما وارد نمی‌سازد!

من گفتم: چون از رسول خدا ﷺ درباره این آیه قرآن: وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ^۲.

«و ما قرار ندادیم رؤیائی را که به تو نشان دادیم، مگر به جهت امتحان و آزمایش مردم و نیز قرار ندادیم درختی را که در قرآن، لعنت شده است مگر به جهت امتحان و آزمایش مردم» - که مراد از شجره، اهل آن درخت و خوردگان از آن می‌باشند - سؤال شد، پیامبر فرمود: من در رؤیا دیدم که: دوازده نفر از پیشوایان ضلالت بر منبر من بالا می‌روند و پائین می‌آیند و اُمّت مرا به دین جاهلیت کشانده و به قهقری برمی‌گردانند، در ایشان دو مرد از دو طائفه مختلف قریش بودند، و سه نفر از

۱- یعنی امیرالمؤمنین: علی بن ابیطالب عليه السلام.

۲- آیه ۶۰، از سوره ۱۷: اسراء.

در «تفسیر المیزان» ج ۱۳، ص ۱۵۷ و ص ۱۵۸ از «تفسیر الدرالمختور» از ابن جریر از سهل بن سعد، و از ابن ابی حاتم از ابن عمرو یعلی بن مرّة، و از ابن مردویه از حسین بن علی عليه السلام، از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در «دلائل» و ابن عساکر از سعید بن مسیب، و در تفسیر «مجمع البیان» طبع صیداج ۳، ص ۴۲۴ از سهل بن سعد و حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام روایاتی را ذکر کرده‌اند که رسول خدا در عالم رؤیا دیدند که بوزینگان از منبر او بالا می‌روند و بر روی آن می‌جهند و این رؤیا رسول خدا را غمگین کرد و دیگر خندان دیده نشدند تا از دنیا رحلت کردند. و خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که این به جهت امتحان مردم است، و آن بوزینگان بنی امیه هستند که امارت را غصب می‌کنند. و بنابراین مراد از شجره ملعونه در قرآن همین بنی امیه می‌باشند که به جهت امتحان و آزمایش مردم روی کار آمدند. از منهل بن عمرو روایت است که بر حضرت سجّاد عليه السلام وارد شدم و گفتم: کیف أصبح خیر البریه اللّٰه؟ فقال: أصبحنا واللّٰه بمنزلة بنی اسرائیل من آل فرعون یذبّحون أبناءهم و یستحیون نساءهم، و أصبح خیر البریه بعد رسول اللّٰه یلعن علی المنابر، و أصبح من یحبنا منقوصاً حقّه بحبه ایتانا. و چون به حسن گفته شد: ای ابوسعید! حسین بن علی را کشتند آنقدر گریه کرد تا پهلوهایش می‌لرزید و سپس گفت: وأذلاً لأمّة قتل ابن دعیها ابن بنت نبیها.

بنی امیّه، و هفت نفر از فرزندان حَکَم بن اَبی العَاص^۱. و شنیدم که می فرمود: چون پسران اَبی العَاص به پانزده تن برسند، کتاب خدا را به فساد و خرابی گیرند، و بندگان خدا را عَبد و بنده خود قرار دهند، و مال خدا را در بین خود دست به دست بگردانند.

ای معاویه! من شنیدم از رسول خدا ﷺ که می گفت بر فراز منبر، و من در نزد او و در مقابل او بودم، و عَمَر بن اَبی سَلَمَه، و اَسَامَه بن زَید، و سَعْد بن اَبی وَقَّاص، و سَلْمَانُ الفَارَسِی، و اَبُو ذَرٍّ، و المَقْدَاد، و الزُّبَیْر بن العَوَّام حاضر بودند: اَلَسْتُ وُلّی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مَنْ اَنْفُسِهِمْ؟ «آیا من به مؤمنین از خود آنها به خودشان اولی و سزاوارتر نیستم؟»

گفتم: بَلّی یَا رَسُوْلَ اللّهِ. پیامبر گفت: مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیُّ مَوْلَاهُ - وُلّی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ - و با دو دست خود بر شانه علی زد و گفت: اَللّهُمَّ وَاَلِ مَنْ وَاوَاةُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. اَیُّهَا النَّاسُ! اَنَا وُلّی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مَعِیْ اَمْرٌ!

ای مردم من از مؤمنین به خود آنها سزاوارترم، و ولایتم بیشتر و قوی تر است، با وجود من، آنها دارای امر ولایت نیستند. و پس از من علی از همه مؤمنان به آنها سزاوارتر و ولایتش قوی تر است، آنها با وجود علی دارای امر ولایت نیستند، و پس از او، پسر من حَسَن، از همه مؤمنان به آنها سزاوارتر و ولایتش قوی تر است، آنها با وجود حَسَن دارای امر ولایت نیستند.

۱- از فرزندان اَبی العاص ده نفر خلافت کردند: ۱- مروان بن حکم بن اَبی العاص، ۲- عبدالملک بن مروان، ۳- ولید بن عبدالملک، ۴- سلیمان بن عبدالملک، ۵- عمر بن عبدالعزیز بن مروان، ۶- یزید بن عبدالملک، ۷- هشام بن عبدالملک، ۸- ولید بن یزید بن عبدالملک، ۹- ابراهیم بن یزید بن عبدالملک، ۱۰- مروان بن محمد بن مروان، که از سنه ۶۴ هجری که معاویه بن یزید بن معاویه خود را از خلافت خلع کرد تا سنه ۱۳۲ هجری که اَبوالعبّاس سفاح حکومت بنی امیّه را منقرض کرد، حکومت کردند. و شاید مراد از هفت نفر در روایت متعدیان شدید آنها باشند که غیر از عمر بن عبدالعزیز و ابراهیم و مروان بن محمد هستند، باید دانست که بنی مروان همه از بنی امیّه هستند. زیرا اَبوالعاص که جد مروان بن حکم است پسر امیّه بن عبد شمس است و بنابراین در روایت که آمده است: و سه نفر از بنی امیّه یعنی غیر از طائفه مروانیان، و آن سه نفر عبارتند از: عثمان، و معاویه، و یزید.

پیامبر باز بر گفتار خود عودت نمود، و گفت: من در وقتی که شهید شدم علیّ اُولی است به شما از خودتان! و چون علیّ شهید شد، پسرِ حَسَن اُولی است به مؤمنان از خودشان! و چون پسرِ حَسَن شهید شد، پسرِ حُسَین اُولی است به مؤمنان از خودشان! و چون حسین شهید شد پسرِ علی بن الحُسَین اُولی است به مؤمنان از خودشان، و با وجود ایشان برای مؤمنان، اختیار امر ولایت نیست. و سپس رسول خدا رو کرد به علی علیه السلام و گفت: ای علیّ تو او را إدراک می کنی، و سلام مرا به او برسان. و چون علیّ بن الحسین شهید شد، فرزندم محمّد اُولی است به مؤمنان از خودشان، و ای حُسَین تو او را إدراک می کنی و سلام مرا به او برسان، و سپس به دنبال محمّد مردانی یکی پس از دیگری می آیند، و یکنفر از آنها نیست مگر آنکه اُولی است به مؤمنان از خودشان، و با وجود آنها برای مؤمنان اختیاری در انتخاب امر ولایت نیست. و تمام آنها هدایت شده و هدایت کننده اند.

علیّ بن اَبیطالب برخاست به حال گریه، و گفت: پدرم و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا آیا شما کشته می شوید؟! پیامبر گفت: آری! من با زهر مسموم شهید می شوم! و ای علیّ تو با شمشیر کشته می شوی، و محاسنت از خون سرت خضاب می شود! و پسرِ حسن با زهر مسموم شهید می شود، و پسرِ حسین با شمشیر کشته می شود، و او را طاغی پسر طاغی می کشد. آن کسی که خود زنازاده و پسر زنازاده است.

معاویه گفت: ای پسر جعفر سخن بزرگی بر زبان راندی! اگر آنچه را که تو می گوئی حقّ باشد اُمّت محمّد از مهاجرین و أنصار همه هلاکت می شوند غیر از شما اهل بیت و اولیای شما و یاران شما!

من گفتم: به خدا آنچه را که گفتم حقّ است و آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم. معاویه گفت: ای حَسَن و ای حُسَین و ای پسر عبّاس! پسر جعفر چه می گوید؟! می گوید!

ابن عبّاس گفت: اگر تو به آنچه او می گوید: ایمان ندادی بفرست به پی کسانی که او نام برده است، و از ایشان بپرس!

معاویه فرستاد به دنبال عُمَر بن اَبی سَلَمَة و اُسامة بن زید و از آن دو نفر سؤال

کرد. ایشان گواهی دادند که: آنچه را که پسر جعفر گفته است، ما از رسول خدا ﷺ شنیده‌ایم، بهمان گونه‌ای که او شنیده است!

معاویه بطرز شخص منکر و از روی مسخره گفت: ای پسر جعفر! ما درباره حسن و حسین و پدرشان آنچه باید شنیدیم، تو درباره مادر آنها از رسول خدا چه شنیدی؟!

من گفتم: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: در بهشت عدن منزل و خانه‌ای نیست که اشرف و افضل و اقرب به عرش پروردگارم باشد از منزل من، و با من سیزده نفر از اهل بیت من هستند: برادرم علی، و دخترم فاطمه، و دو پسر من حسن و حسین، و نه نفر از فرزندان حسین: آنانکه خداوند، هر گونه رجس و پلیدی را از ایشان برده است، و آنها را به مقام طهارت مطلقه رسانیده است. تمام ایشان هادیان و مهتدیان هستند. من از جانب خداوند تبلیغ می‌کنم، و ایشان از جانب من تبلیغ می‌کنند. و ایشانند حجّت‌های الهیه بر خلق خدا، و گواهان خدا در زمین خدا، و خزانه‌داران علم خدا، و معدن‌های حکمت‌های خدا، و سرچشمه حکم خدا؛ کسی که آنها را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است، و کسی که مخالفت آنها را کند مخالفت خدا را کرده است.

زمین به قدر یک طرفه العین باقی نخواهد بود، مگر به بقاء آنها، و به خیر و صلاح و آبادانی نمی‌رسد، مگر به وجود آنها. اُمّت را به امور دینشان از حلال و حرام خبر می‌دهند، و بر راه رضای پروردگارشان دلالت می‌کنند، و از سَخَط و غَضَب پروردگارشان باز می‌دارند. هیچ در آنها اختلاف نیست. امرشان واحد، و نهیشان واحد است، و نه با هم جدائی دارند و نه تنازعی. آخرین آنها از اولین آنها أخذ می‌کند و می‌گیرد. این اِمْلَاء من است و با خطّ برادرم علی که با دست خود نوشته است، می‌باشد، ایشان امر اِمَامت را یکی پس از دیگر از هم به توارث می‌برند تا روز قیامت.

اهل روی زمین همگی در فرورفتگی جهالت، و غفلت، و سرگشتگی، و حیرت می‌باشند، غیر از ایشان و شیعیان ایشان و اولیای ایشان. آنها در امر دینشان اَبداً نیازی به اَحَدی از افراد اُمّت ندارند، ولیکن اُمّت نیازمند بدیشان

است. ایشانند که خداوند در کتاب خود آنان را قصد کرده، و طاعت از آنها را مقرون به طاعت خود قرار داده، و مقرون به طاعت رسول خود نموده است و گفته است: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^۱.

«از خداوند اطاعت کنید، و از رسول او اطاعت کنید، و از صاحبان امری که از شما هستند.»

معاویه رو کرد به حَسَن و حُسَيْن و ابن عَبَّاس و فضل بن عَبَّاس و عَمَر بن أَبِي سَلَمَةَ و أُسَامَةَ بن زید و گفت: تمام شما همین اندیشه را دارید که پسر جعفر بیان کرد؟! گفتند: آری!

گفت: ای پسران عبدالمطلب! شما امر عظیمی را اعا می‌کنید، و به حجت‌های قوی استدلال و استشهاد می‌نمائید، اگر آنها حق باشد! و شما امری را در ضمیر و سر خود پنهان می‌دارید که مردم از آن غافلند، و در عمی و جهل محض به سر می‌برند. و اگر آنچه را که می‌گویند حق باشد اُمت در هلاکتند، و از دینشان برگشته‌اند، و عهد و پیمان با پیمبرشان را ترک نموده‌اند، غیر از شما اهل بیت و کسیکه در گفتار و اعتقاد با شما همراه باشد، و این افراد در بین مردم اُندکند.

من گفتم: ای معاویه خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ**^۲ «واندکی از بندگان من هستند که سپاس گزارند».

و می‌گوید: **وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ**^۳.

«و اکثریت مردم، گرچه تو هم بر ایمان آنها حریص باشی، مؤمن نیستند».

و می‌گوید: **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ**^۴.

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند، و عمل شایسته انجام داده‌اند، و ایشان اُندکند.»

۱- آیه ۵۹ از سوره ۴: نساء.

۲- آیه ۱۳ از سوره ۳۴: سبأ.

۳- آیه ۱۰۳ از سوره ۱۲: یوسف.

۴- آیه ۲۴، از سوره ۳۸: ص.

و درباره نوح می‌گوید: وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ^۱.

«با نوح ایمان نیاوردند مگر قلیلی.»

ای معاویه! ایمان آوردگان در میان مردم اندکند.

عبدالله بن جعفر در اینجا داستان حضرت موسی و سحره، وهارون و سامری را بیان می‌کند که مردم از اکثریت که به دنبال سامری و گوساله رفتند تبعیت کردند، و حضرت هارون را تنها گذاشتند، و سپس می‌گوید:

و پیغمبر ما ﷺ در غدیر خم، افضل مردم و سزاوارترین و بهترین آنها را برای اُمت خود نصب کرد، و نیز در موطن عدیده‌ای ولایت او را بیان کرد، و به واسطه علی با مردم احتجاج کرد، و مردم را امر به اطاعت او نمود، و به مردم خبر داد که نسبت علی با او مثل نسبت هارون با موسی است، و او ولی هر مؤمنی است پس از پیامبر، و هر کس که پیغمبر ولی او باشد علی ولی اوست، و هر کس که پیغمبر نسبت به او ولی باشد علی نسبت به او ولی است، و علی خلیفه و جانشین اوست در میان مردم، و وصی اوست، و هر کس اطاعت او را کند، خداوند را اطاعت کرده است، و کسی که عصیان او را بنماید، عصیان خدا را نموده است، و کسیکه ولایت او را بر عهده گیرد ولایت خدا را بر عهده گرفته است، و کسی که با او دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. فَأَنْكُرُوهُ وَجَهْلُوهُ وَتَوَلَّوْا غَيْرَهُ تَأْخِرُ بِيَانِ عَبْدِ اللَّهِ لَهُ مَا كَانَ لَكُمْ فِيهِ مِنْ حَقٍّ^۲.

احتجاج دوازدهم: استشهد اصبح بن نباته است به حدیث غدیر برای معاویه، و مناشده اوست با ابوهزیره، در آن مجلس که در سنه ۳۷ هجری واقع شده است. و ابوهزیره از أصحاب رسول خداست که دین را به دنیا فروخت، و از کاسه لیسان سفره معاویه شد، و با وضع احادیث موضوع و جعلی و سراسر کذب و دروغ، جزء آخوندهای درباری معاویه به شمار می‌رفت.

ما برای روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی، آنان را فقط به مطالعه دو کتاب

۱- آیه ۴۰، از سوره ۱۱: هود.

۲- کتاب سلیم بن قیس، از ص ۲۳۱ تا ص ۲۳۸.

رهبری می‌نمائیم:

۱- أَبُوهُرَيْرَةَ تَأَلَّفَ آيَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدَ شَرَفِ الدِّينِ عَامِلِي تَعَمَّدَهُ اللَّهُ بِرِضْوَانِهِ.

۲- أَبُوهُرَيْرَةَ: شَيْخُ الْمُضَيَّرَةِ تَأَلَّفَ عَالِمٌ وَفَقِيهٌ مُسْتَبْصِرٌ شَيْخٌ مَحْمُودٌ أَبُو رِيَّةَ.

أمیرالمؤمنین عليه السلام در ایام جنگ صفین نامه‌ای برای معاویه بن ابی سفیان نوشتند و آنرا به دست اصْبَغ بن نُبَاتَه سپردند، تا آن را به معاویه برساند.

اصْبَغ می‌گوید: من بر معاویه وارد شدم و او بر روی نَطْعی از چرم دَبَاغی شده نشسته بود، و بر دو بالش سبز رنگ تکیه زده بود، و در طرف راست او عَمْرُو بن عَاصِ، و حَوْشَبِ، وَذُو الْكَلَّاعِ، و در طرف چپ او برادرش: عُبَيْة بن أَبِي سُوْفِيَانِ، و ابن عَامِرِ بن كَرِيْزِ، و وِكِيدِ بن عَقْبَةَ، و عَبْد الرَّحْمَنِ بن حَالِدِ، و شَرْحِبِيلِ بن سَمْطِ بودند، و در برابر او أَبُوهُرَيْرَةَ، و أَبُو دَرْدَاءِ، و نُعْمَانِ بن بَشِيْرِ، و أَبُو أَمَامَةَ بَاهِلِيَّ قرار داشتند.

من نامه را به معاویه دادم، و چون آن را قرائت کرد، گفت: علی کشتندگان

عثمان را به ما نمی‌سپارد؟!

من گفتم: ای معاویه! خون عثمان را بهانه مگیر! تو سلطنت و حکومت را می‌خواهی! و اگر می‌خواستی عثمان را در زمان حیاتش نصرت کنی، می‌کردی! و لیکن تو آنقدر دست به دست کردی، و تمهل و تربص نمودی که عثمان را بکشند، و تو بهانه خون عثمان را وسیله برای وصول به پادشاهی خود قرار دهی!

معاویه از گفتار من خشمگین شد. و من خواستم بر خشم او بیفزایم، فلهدا رو به أَبُوهُرَيْرَةَ کرده، گفتم: ای صحابی رسول الله! من تو را قسم می‌دهم به آنکه هیچ معبودی بجز او نیست، و به پنهان و آشکار داناست، و به حق حیب او: مصطفی صلى الله عليه وسلم که به من خبر دهی: آیا تو در روز غدیر خُم حضور داشتی؟! گفت: آری! حاضر بودم.

من گفتم: درباره علی چه شنیدی که رسول خدا می‌گفت؟!

گفت: شنیدم که می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. اَللّٰهُمَّ وَالِّ مَنْ وَاوَلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَاَحْذِلْ مَنْ حَذَلَهُ!

من گفتم: پس ای أَبُوهُرَيْرَةَ! تو ولایت دشمن علی را اخذ کردی، و با ولی

او دشمنی کردی! أَبُوهُرَيْرَةَ، آه سَرْدَى بر آورد و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۱

احتجاج سیزدهم: استشهد **دَارْمِيَّةَ حَجُّونِيَّةَ**^۳ است که از زنان بزرگوار و شیعیان مخلص امیرالمؤمنین عليه السلام است که با معاویه درباره حدیث غدیر نموده است:

معاویه چون حج کرد، فرستاد در پی زنی که به او **دَارْمِيَّةَ حَجُّونِيَّةَ** می گفتند. **دَارْمِيَّةَ** زن سیاه چهره، و ضخیمی بود، و از شیعیان علی محسوب می شد.

معاویه به او گفت: حالت چطور است، ای دختر حام؟! **دَارْمِيَّةَ** گفت: خوب است، و من از قبیله حام نیستم! من زنی هستم از بنی کنانه!

معاویه گفت: راست گفتی! آیا می دانی: من تو را برای چه امری طلب کرده ام؟! **دَارْمِيَّةَ** گفت: **سُبْحَانَ اللَّهِ، من علم غیب ندارم!**

۱- آیه ۱۵۶، از سوره ۲: بقره.

۲- «تذكرة الخواص» سبط ابن جوزی ص ۴۸ و ص ۴۹ و به دنبال استرجاع أبوهریره گوید که: رنگ چهره معاویه متغیر شد و گفت: این گفتار چیست؟ دست از سخن خود بازدار، تو نمی توانی أهل شام را گول بزنی تا دست از طلب کردن خون عثمان بردارند؟ عثمان مظلوم کشته شد، در ماه حرام در حرم رسول الله صلی الله علیه و آله نزد صاحب تو! و صاحب تو آنان را ترغیب کرد در کشتن او تا او را کشتند. و آنانکه أعوان او أنصار او و دست و پای او به شمار می آیند در امروز، همان کسانی هستند که عثمان را کشتند. در این حال ذوالکلاع و حوشب و معاویه بن خدیج گفتند: ای معاویه ما از نصرت تو از پای نمی نشینیم تا اینکه به مراد خود برسی، و یا آنکه همه ما کشته شویم! أصبغ برخاست و می گفت:

مُعَاوَىٰ لِلَّهِ مِنْ خَلْقِهِ عِبَادُ قُلُوبِهِمْ قَاسِيَةٌ
و قلبك من شرّ تلك القلوب و ليس المطيعة كالعاصية
دع ابن خديج و دع حوشبا و ذا كلع واقبل العافية

معاویه فریاد زد: **أجئت رسولاً أم مُنْقَرَأً!** «آیا به عنوان پیک آمده ای و یا می خواهی حجّت خود را بر ما غلبه دهی؟! و پس از این أصبغ به سوی عراق رهسپار شد.

۳- **دَارْمِيَّةَ** منسوب به داروم است، و آن قلعه ای است بعد از غزنه در ساحل دریا برای کسی که می خواهد به مصر سفر کند. در آنجا بنوحام وارد شدند و مسکن گزیدند، همانطور که از گفتار معاویه ظاهر است که گفت: **یا بنت حام، و حجّون محلی است معروف در مکه مکرمه؛ و چون دارمیه در آنجا منزل داشته است؛ به حجّونیه معروف شده است.**

معاویه گفت: تو را طلبیده‌ام، تا از تو بپرسم: چرا علی را دوست داری؟! و مرا دشمن داری؟! و چرا ولایت علی را داری؟! و با من سر عداوت و ستیزگی؟! دارمیّه گفت: آیا از پاسخ این سؤال درمی‌گذری؟ معاویه گفت: نه!

دارمیّه گفت: حالا که تو دست بردار از شنیدن جوابت نیستی، فَأَيُّ أُحْبَبْتُ عَلِيًّا عَلَى عَدْلِهِ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ قَسَمِهِ بِالسَّوِيَّةِ، وَأَبْعُضْتُكَ عَلَى قِتَالِ مَنْ هُوَ لَوْ لِي بِالْأَمْرِ مِنْكَ، وَ طَلَبْتُكَ مَا لَيْسَ لَكَ، وَ أَلَيْتُ عَلِيًّا عَلَى مَا عَقَدَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَوْلَايَةِ يَوْمِ حُمٍّ بِمَشْهَدِ مِنْكَ، وَ حُبِّهِ لِلْمَسَاكِينِ، وَ إِعْظَامِهِ لِأَهْلِ الدِّينِ، وَ عَادَائِكَ عَلَى سَفْكِ الدَّمَاءِ، وَ شَقِّكَ الْعَصَا، وَ جَوْرِكَ فِي الْقَضَاءِ، وَ حُكْمِكَ بِالْهَوَى الْحَدِيث^۱.

«من علی را دوست دارم به جهت آنکه در میان رعیت به عدالت رفتار می‌کند، و بیت‌المال را بطور مساوی تقسیم می‌کند، و تو را دشمن دارم به جهت آنکه جنگ کردی با کسی که او سزاوارتر است به امر ولایت و حکومت از تو، و طلب کردی چیزی را که حق آن را نداشتی! و من ولایت علی را دارم به جهت آنکه رسول خدا ﷺ در روز خمّ در مرأی و منظر تو، عقد ولایت او را بست، و علی را دوست دارم به جهت آنکه مساکین را دوست دارد، و أهل دین را بزرگ می‌شمارد، و تو را دشمن دارم به جهت خون‌هایی که ریخته‌ای! و اجتماع مسلمین را شکستی و گسستی! و در قضا و حکم ستم روا می‌داری! و از روی هوای نفس اماره خود حکم می‌رانی!» تا آخر حدیث که دنباله دارد.

احتجاج چهاردهم: استدلال و استشهاد مأمون الرشید خلیفه عبّاسی است در حضور چهل تن از علماء و فقهاء، و ارباب مناظره و علم کلام، و صاحبان مطالعه و فهم و درایت، به حدیث غدیر خمّ.

این احتجاج را ابن عبّدر ربّه اُنْدَلُسی در «عقد الفرید» در باب فضائل علی بن اَبیطالب امیر المؤمنین علیه السلام آورده است. و چون تمام بیانات مأمون در این مجلس

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹، از زمخشری در «ربیع الأبرار» در باب چهل و یکم. و در پاورقی گوید: این احتجاج به ألفاظ دیگری در «بلاغات النساء» ص ۷۲، و «عقد الفرید» ج ۱، ص ۱۶۲، و «صبح الأعشى» ج ۱، ص ۲۵۹ آورده شده است.

حاوی اهمیت است، ما تمام گفتارها و سخنان او را در این محفل و کیفیت تشکیل آن را بدون تغییر در اینجا ذکر می‌کنیم:

إِسْحَقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ می‌گوید: یحیی بن اکثم که در آن عصر قاضی القضاة حکومت مأمون در اقطار عالم اسلام بود، به نزد من و به نزد جمعی از اصحاب من فرستاد، و پیغام داد تا همگی به نزد او رفتیم، و گفت که امیرالمؤمنین (مأمون) به من امر کرده است که در طلوع فجر فردا چهل نفر مردی که همه فقیه باشند، و آنچه به آنها گفته می‌شود بفهمند، و قادر بر جواب باشند، با خود حاضر کنم، شما کسانی را که می‌دانید برای امر امیرالمؤمنین صلاحیت دارند نام ببرید! ما عدّه‌ای را نام بردیم، و او خودش هم عدّه‌ای را نام برد، تا نصاب عددی را که می‌خواست کامل شد، و نامهای آنان را نوشت، و امر کرد تا در سحرگاه آماده باشند.

و فرستاد در پی کسانی که حاضر نبودند، و آنان را به آمادگی برای سحر امر کرد و ما همگی قبل از طلوع فجر، به نزد یحیی بن اکثم رفتیم، و دیدیم او را لباس خود را پوشیده، و نشسته و انتظار ما را دارد.

او سوار شد، و ما هم با او سوار شدیم تا به در منزل مأمون رسیدیم که خادمی در آنجا ایستاده بود، و چون نظرش به ما افتاد، گفت: ای ابا مُحَمَّد (یحیی بن اکثم) امیرالمؤمنین منتظر توست!

ما را وارد کرد، و امر کرد که نماز صبح را بخوانیم، و ما شروع در نماز کردیم، و هنوز نماز را به پایان نرسانیده بودیم که فرستاده مأمون آمد و گفت: وارد شوید! و ما وارد شدیم و دیدیم که امیرالمؤمنین (مأمون) بر روی فراش خواب خود نشسته و بر خود لباس سیاه و طیلسان و طویله^۱ و عمامه‌اش را پوشیده است.

۱- سواد لباس سیاهی است که شعاع بنی عباس است؛ و طیلسان با فتح طاء و تثلیث لام، کسائی است دایره‌ای شکل سبز رنگ، که قسمت پائین را ندارد و فقط قسمت بالای بدن را می‌پوشاند، و خواص از علماء و مشایخ می‌پوشیدند، و اصلاً از لباس‌های عجم بوده است. و طویله لباس بلند سرتاسری است شبیه لبّاده، و عمامه همان پارچه‌ای است که به شکل مدور بر سر می‌بندند، و قَلْتَسُوَه کلاه‌ی است که بر سر می‌گذارند، و دارای انواعی است و بعضی از آن را در زیر عمامه می‌گذارند.

ما جمیعاً ایستادیم و سلام کردیم، او جواب سلام ما را داد، و ما را امر به نشستن کرد، و چون مجلس مستقر شد، از فراش خود پائین آمد، و عمامه و طیلسان خود را درآورد، و کلاه قلنسوه را از سرش برداشت.

و سپس رو به ما کرد و گفت: این کاری را دیدید که من کردم، برای آن بود که شما همینطور بکنید!

و اما کفش را که از پا در نیاوردم، علت دارد. هر کس از شما علتش را می داند که می داند، و هر کس که نمی داند، من به او می گویم. و پای خود را دراز کرد، و گفت: کلاه های قلنسوه را از سر بردارید، و کفش ها را بکنید، و طیلسان ها را از تن بیرون آورید!

اسحق می گوید: ما در انجام این امر درنگ کردیم. یحیی به ما گفت: فرمان امیرالمؤمنین را بجای آورید! فلهدا ما از آنجا دور شدیم، و کفش ها و طیلسان ها و کلاه های قلنسوه را برداشتیم و آمدیم.

چون نشست انجام گرفت، مأمون به ما گفت: ای جماعتی که برای مناظره و بحث آمده اید، هر کدام از شما که در خود احساس خُبْنین (بول و غائط) می کند از وجود خویش حظی نمی برد، و نمی فهمد چه می گوید! هر کدام از شما می خواهد به خلأ برود، آنجاست، و با دست خود اشاره کرد و نشان داد.

و پس از آن مسئله ای را از فقه عنوان کرد، و به یحیی بن اکثم گفت: ای ابا - محمد! تو نظر خود را درباره این مسئله و علت حکم آن بگو، و این جماعت پس از تو تو یکی پس از دیگری به ترتیب تا آخر، جواب را بگویند و علت آن را بیان کنند.

یحیی جواب داد، و پس از او آن که در پهلوی یحیی بود، و سپس آن که پهلوی او بود همینطور تا آخر همه جواب دادند و علت را نیز گفتند، و علت را هم بیان کردند، و مأمون سر به پایین انداخته و هیچ سخن نمی گفت. و چون سخنی دیگر از کسی شنیده نشد، مأمون به یحیی رو کرد و گفت: ای ابا محمد! پاسخ درست گفتی، ولیکن در بیان علت حکم، نادرست گفتی! و پس از جواب یحیی، مأمون یکی یکی از گفتار ما را بازگو می کرد، و بعضی از سخنان ما را تصدیق می کرد، و بعضی را تخطئه می نمود، و همینطور بیان کرد تا به آخر ما رسید،

و در گفتار او نیز تخطئه و تصویبی به عمل آورد.

و سپس گفت: من دنبال شما برای اینگونه بحث‌ها نفرستادم، ولیکن دوست دارم که شما را آگاه کنم و بر شما مکشوف نمایم که امیرالمؤمنین (مراد خودش است) می‌خواهد با شما در مذهبش که خود بر آن مذهب است، و خداوند را بر آن دین و آئین می‌پرستد، مناظره و مباحثه به عمل آورد!

ما گفتیم: امیرالمؤمنین و فقه الله، آنچه را که می‌خواهد، انجام دهد! مأمون گفت: امیرالمؤمنین، خداوند را بر این نهج عبادت می‌کند و بندگی می‌نماید، و بر این نهج پیمان و تعهد دارد که: عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ بَهْتَرِينَ خَلِيفَةَ خِدا بعد از رسول خدا ﷺ و بهترین و سزاوارترین مردم است، از برای خلافت رسول خدا. إسحق گفت: من گفتم: ای امیرمؤمنان، در میان ما کسانی هستند که آنچه را که امیرمؤمنان (مأمون) درباره علی می‌گوید، قبول ندارند. و امیرمؤمنان ما را برای بحث و مناظره طلبیده است!

مأمون گفت: ای إسحق! اختیار با توست! اگر بخواهی سؤال کنی سؤال کن، و اگر بخواهی من از تو سؤال کنم!

إسحق می‌گوید: من فرصت را مغتنم شمردم، و با این پیشنهاد خود مأمون بر اختیار در سبقت، گفتم: من از تو می‌پرسم ای امیرمؤمنان! مأمون گفت: پیرس! من گفتم: از کدام دلیل و مدرک امیرمؤمنان می‌گوید: علی بن ابیطالب افضل مردم است بعد از رسول خدا، و احق و سزاوارترین آنهاست به خلافت پس از رسول خدا؟! از رسول خدا!

مأمون گفت: ای إسحق! تو به من بگو میزان فضیلت چیست تا بر آن اساس و معیار گفته شود: فلان کس افضل از فلان کس است؟! من گفتم: با اعمال نیک و صالح! گفت: راست گفتی! و بنابراین، بگو: اگر کسی در زمان رسول خدا ﷺ بر دیگری فضیلت دارد، و افضل از او به شمار می‌آید، و پس از رسول خدا آن شخص غیر افضل کارهایی را انجام دهد که از اعمالی که آن شخص افضل در زمان رسول خدا انجام داده است، بهتر و چشمگیرتر باشد آیا آن را هم می‌توان در

ردیف شخص افضل در زمان رسول الله، به حساب آورد؟!^۱

إسحق می گوید: من قدری سر به پائین انداخته تأمل کردم. مأمون گفت: ای إسحق! نگو: آری، می توان به حساب آورد! زیرا اگر بگویی: آری، من در همین زمان خودمان افرادی را به تو نشان بدهم که جهادشان و حجشان و روزه شان و نمازشان و صدقه شان، بیشتر از آن افضل در زمان رسول خدا بوده است.^۲

إسحق می گوید: گفتیم: کلام تو درست است ای امیرمؤمنان! شخص مفضول در زمان رسول خدا هیچگاه به پایه افضل نخواهد رسید!

مأمون گفت: ای إسحق! تو نگاه کن به فضائل علی بن ابیطالب که أصحاب

۱- همانطور که امروزه نیز در زبان غیر مطلعین به سیر و تواریخ و در افکار افراد سطحی بین شایع است که می گویند: ابوبکر و عمر خدماتی برای اسلام کرده اند، خدمات چشمگیر و پر اُبُهت مانند جنگ های رده ابوبکر و مانند جنگ های فتوحیه عمر که اسلام بواسطه آنها از جهت وسعت آب و خاک توسعه یافت همینطور در نزد إسحق بن ابراهیم هم مطلب چنین بوده است و می خواسته است کارهای شایع را بعد از رحلت رسول الله آنها را چشمگیر و پر سر و صدا و پرغوغا را به حساب آورده و آنها را میزان و معیار فضیلت قرار دهد. مأمون با حصر معیار فضیلت به فداکاری و ایثار در زمان رسول خدا جلوی این فکر را از استدلال إسحق گرفت و گفت: معیار فقط کارهایی است که در زمان رسول خدا صورت گرفته است و امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری در زمان رسول خدا کارهای مهم و قدم های بلند در اسلام دارند که نه تنها عمل ابوبکر و عمر بلکه عمل عشره مبشره را هم اگر رویهم بگذارند به اندازه عمل آنحضرت نمی شود. زیرا اگر بعد از رسول خدا، قدرت بدست آنحضرت بود، از کجا که اعمالی پاکتر و بهتر و وسیع تر انجام نمی داند؟ با آنکه بنا به فرض، خدمات و سوابق او در زمان رسول خدا درخشان تر و عالی تر بوده است. و از این گذشته ما در زمان های بعد از رسول خدا کسانی را می بینیم که صورت عملشان از حج و جهاد و صلوة و صوم و غیرها بسیار چشمگیرتر بود است با آنکه به اتفاق ما و شخص مخالف، ایشان افضل از افراد زمان رسول خدا نبوده اند. و علیهذا میزان فضیلت انحصار پیدا می کند به خلوص و اخلاص در عمل و ایثار و جان بازی در حال شدت و عسرت، و تقدّم و استواری در عمل و پیشقدمی در حال فرار مردم و تنهائی رسول الله، و حضرت امیرالمؤمنین در این اعمال فرد شاخص و درجه یک اسلام بوده اند.

۲- شاهد و مؤید این مطلب آیه ۱۰ از سوره ۵۷: حَدِيثُ اسْتَوَى مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتِلًا وَ لَيْكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ اتَّقَوْا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا «یکسان نیستند افرادی از شما که قبل از فتح، انفاق کرده و کارزار نموده اند، ایشان درجه و مرتبه شان عظیم تر است از کسانی که بعد از فتح انفاق نموده و کارزار کرده اند».

خودت از طریق خود برای تو روایت کرده‌اند، آنانکه تو دین خود را از ایشان گرفته‌ای! و آنان را قُدوه و پیشوای علمی و فقهی خود قرار داده‌ای! و پس از آن، آن فضائل را قیاس کن با آنچه ایشان از فضایل ابوبکر برای تو آورده‌اند، اگر دیدی فضائل ابوبکر شبیه فضایل علی است، بگو ابوبکر افضل است از علی! نه سوگند به خدا.

ولیکن قیاس کن فضایل علی را با آنچه از فضایل ابوبکر و عمر مجموعاً برای تو روایت کرده‌اند، اگر دیدی مجموع فضایل آن دو نفر، به اندازه فضایل علی به تنهایی است، بگو آن دو نفر افضل هستند از علی! نه سوگند به خدا!

ولیکن قیاس کن فضائل علی را با مجموع فضایل ابوبکر و عمر و عثمان، و اگر یافتی که فضایل آنها جمعاً به قدر فضایل علی به تنهایی است، بگو: آن سه تن افضل از علی هستند! نه سوگند به خدا!

ولیکن قیاس کن فضایل علی را با مجموع فضایل آن ده نفری که رسول خدا برای آنان شهادت به بهشت داده است، و اگر یافتی که فضایل همه آنها شبیه به فضایل علی است، بگو آنان افضل از علی هستند.

و پس از آن مأمون گفت: ای إسحق، در روزیکه خداوند پیغمبرش را مبعوث می‌کند، چه اعمالی افضل اعمال محسوب می‌شود؟! من گفتم: إخلاص در شهادت!

مأمون گفت: آیا سبقت در اسلام افضل اعمال نیست؟! گفتم: آری! مأمون گفت: بخوان این مطلب را در کتاب خدای تعالی که می‌گوید: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۱ (و پیش‌گیرندگان پیشی‌گیرندگان، ایشانند مقرب در دربار پروردگار) منظور و مراد خدا از سبقت‌گیرندگان در این آیه، کسانی هستند که در اسلام آوردن سبقت گرفته‌اند.

آیا تو سراغ داری که یک نفر در آوردن اسلام، از علی بن ابیطالب سبقت گرفته باشد؟!

إسحق می‌گوید: من گفتم: ای امیرمؤمنان! علی در وقتی که ایمان آورد

۱- آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۵۶، وَاقِعَة.

سَنَسَّ كَمَ بُوْد، و قَلَم حَكَم و تَكْلِيف بَر او جَارِي نَشَدَه بُوْد، و اَبُو بَكْر كَه اِسْلَام اَوْرَد، مَرْد بَالِغ و كَامَلِي بُوْد، و حَكَم و تَكْلِيف بَر او جَائِز بُوْد!

مأمون گفت: تو به من بگو کدامیک اوّل اسلام آورده‌اند، و پس از آن من با تو در حدیث سنّ و کمال سنّ مناظره و بحث کنم! من گفتم: علی بر این کیفیت قبل از ابوبکر ایمان آورد.

مأمون گفت: آری! اینک بگو که اسلام علی در هنگامی که اسلام آورد، به دعوت رسول خدا بود که او را به اسلام فرا خواند، و یا آنکه به إلهام خداوند بدون دعوت رسول خدا بوده است؟

إِسْحَق مِيْ گُوِيْد: مَن قَدْرِي تَأَمَّل كَرْدَم كَه مَأْمُون بَه مَن گُفْت: اِي اِسْحَق: نَگُو بَه اِلْهَام اَز جَانِب خُدَا بُوْدَه اَسْت، كَه دَر اِيْن فَرَض او رَا بَر رَسُوْل خُدَا ﷺ مَقْدَم دَاشْتَه اِي!

زیرا رسول خدا اسلام را نمی‌شناخت تا اینکه جبرائیل از خداوند تعالی برای او آورد.

گفتم: بلی! رسول خدا ﷺ او را به اسلام فرا خواند! گفت: ای إسحق! چون رسول خدا او را به اسلام فرا خواند، امر از یکی از دو حال خارج نیست: یا این خواندن به امر خداوند بوده است، و یا پیغمبر از نزد خود تکلف نموده است.

اسحق می‌گوید: باز من تأمل کردم! مأمون گفت: به رسول خدا نسبت تکلف مده! او بدون حجّت خدائی از خود چیزی نمی‌آورد، و خداوند می‌فرماید: وَمَا اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِيْنَ^۱

«و من بدون برهان و حجّت از جانب خدا چیزی را از نزد خود نمی‌آورم، و بر خود بطور ساختگی نمی‌بندم».

من گفتم: بلی! ای امیرمؤمنان، بلکه به امر خداوند، علی را دعوت کرده است!

۱- آیه ۸۶، از سوره ۳۸: ص.

مأمون گفت: آیا خداوند جبار جلّ ذکره، اینطور است که: به پیامبران‌ش تکلیف کند که بخوانند و دعوت کنند، کسی را که حکم درباره او جائز نیست، و تکلیف نسبت به او ممنوع و غیر ممکن باشد؟!

گفتم: **أَعُوذُ بِاللَّهِ**، من پناه می‌برم به خداوند که چنین نسبتی به او بدهم! مأمون گفت: ای إسحق! تو در این قیاس گفتارت چنین می‌بینی که علی در حال صباوت و طفولیت اسلام آورد، و تکلیف و حکم بر او جائز نبود، و آنگاه رسول خدا ﷺ از جانب خداوند تکلیف شده است که اطفال را دعوت کند و بخواند به امری که طاقت آن را ندارند؟! و رسول خدا در این ساعت آنها را می‌خواند، و در ساعت دیگر آنها برمی‌گردند، و در برگشت و ارتدادشان از اسلام، حکمی بر آنان جاری نمی‌شود، و چیزی لازم نمی‌گردد، و حکم رسول خدا ﷺ درباره ارتداد آنها بلا اثر باشد، و چنین حکمی از جانب رسول خدا جائز نباشد؟! آیا چنین مطلبی در نزد تو جائز است که آن را به خداوند عزوجلّ نسبت دهی؟!

من گفتم: **أَعُوذُ بِاللَّهِ!** من پناه می‌برم به خداوند که چنین نسبتی را به او بدهم. مأمون گفت: پس بنابراین من چنین می‌بینم که تو باید بگوئی که این فضیلتی که رسول خدا علی را بدان برتری بخشیده است، فضیلتی است که رسول خدا علی را بدان فضیلت از سایر مردم ممتاز و ظاهر ساخت تا مردم قیمت و فضل او را بدانند. و اگر خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را امر به دعوت اطفال به اسلام می‌کرد، باید پیامبر همه اطفال را به اسلام بخواند، همچنانکه علی را خواند؟ گفتم: آری!

مأمون گفت: برای اینکه تو نگوئی: علی چون پسر عموی پیغمبر بود، فلذا او را به اسلام فرا خواند، از تو می‌پرسم: آیا چنین مطلبی بتو رسیده است که پیغمبر یکنفر از اطفال از اهل خود و از اقربای خود را به اسلام فرا خوانده باشد؟! من گفتم: نمی‌دانم، و چنین مطلبی به من نرسیده است که آیا خوانده و یا نخوانده است!

مأمون گفت: ای إسحق! به من بگو آیا چیزی را که نمی‌دانی و از او علم و

اطلاعی نداری، آیا مورد سؤال و بازپرسی و مؤاخذه قرار خواهی گرفت؟! گفتم: نه. مأمون گفت: بنابراین از آنچه خداوند از ما و از تو نخواسته است دست بردار و رها کن!

و سپس مأمون گفت: بعد از سبقت در اسلام کدام عمل افضل است؟! گفتم: جهاد فی سبیل الله.

گفت: راست گفتی! آن جهادی که از علی بن ابیطالب یافتی، آیا از یکنفر از اصحاب رسول خدا ﷺ نظیر او را یافته‌ای؟! من گفتم: در کدام وقت؟

گفت: در هر وقتی که تو می‌خواهی تعیین کنی! من گفتم: در غزوه بدر. مأمون گفت: من منظورم غیر از بدر چیزی نبود! آیا در غزوه بدر آنچه از جهاد برای هر کس را که دیدی، کمتر از جهاد علی نبود؟! به من بگو: تعداد نفرات کشتگان اسلام از کفار در بدر چقدر بودند؟

من گفتم: شصت نفر و اندی از مردان مشرکین.

گفت: علی به تنهایی چقدر کشت؟! گفتم: نمی‌دانم!

گفت: بیست و سه نفر و یا بیست و دو نفر، و چهل نفر از سایر مردم بوده است.

من گفتم: ای امیرمؤمنان! ابوبکر در نزد پیغمبر خدا در غریش^۱ رسول خدا بود.

گفت: چه می‌کرد؟ گفتم: تدبیر جنگ می‌نمود.

گفت: وَيَحْكُ (وای بر تو) آیا تدبیرش به تنهایی و مُستقلاً بود، و یا در تدبیر رسول خدا شریک بود، و یا رسول خدا نیاز به چنین تدبیری داشت؟! هر کدام از این سه صورت را که دوست داری انتخاب کن! گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ از اینکه ابوبکر مستقلاً بدون رسول خدا تدبیر امر جنگ را بنماید، و یا آنکه با رسول خدا شریک باشد، و یا آنکه رسول خدا نیازمند به تدبیر و رأی او بوده باشد!

مأمون گفت: در اینصورت که امر چنین است، بودن در غریش نزد رسول خدا چه فضیلتی دارد؟! آیا آن کسی که در برابر رسول الله شمشیر می‌زند، افضل از کسی که نشسته است نیست؟ گفتم: تمام لشگریان جهاد می‌کنند.

۱- غریش، اطاقی است به مثابه خیمه درست می‌کنند، تا از آفتاب محفوظ بمانند.

گفت: راست می‌گوئی، همه مجاهدند، ولیکن کسیکه با شمشیر می‌زند، و حمایت از جان رسول خدا می‌کند، و نیز حمایت از جان نشستگان می‌کند، افضل است. آیا آیه شریفه را در کتاب خدا نخوانده‌ای:

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرًا وَّلِي الضَّرَرِ وَّ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَّ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَّ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَّ كُلاًَّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَّ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا.^۱

«کسانی که بدون توجه ضرری به آنها (همانند کوری و یا مرض) از مؤمنانی که از جنگ نشسته‌اند، با کسانی که در راه خدا با مال‌های خود و جان‌های خود جهاد می‌کنند، مساوی و برابر نیستند. خداوند، مجاهدان با مال‌های خود، و با جان‌های خود را بر نشستگان به درجه‌ای و مرتبه‌ای برتری بخشیده است و خداوند به همه وعده نیکو داده است. و مجاهدان را بر نشستگان به پاداش و مزد عظیمی فضیلت داده است.»

من گفتم: ابوبکر و عمر هم از مجاهدان بوده‌اند.
مأمون گفت: آیا برای ابوبکر و عمر فضیلتی نسبت به آن کسانی که اصلاً در این غزوه حاضر نشده‌اند نیست؟! گفتم: آری! گفت: همینطور کسی که با نفس خود جهاد و بذل کرده است، از ابوبکر و عمری که حاضر شده‌اند، و جهاد نکرده‌اند، دارای فضیلت و برتری است.

گفتم: آری همینطور است! گفت: ای إسحق! آیا قرآن می‌خوانی؟!
گفتم: آری! گفت: برای من بخوان: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً^۲ من خواندم تا رسیدم به این آیه: يَشْرَبُونَ مِّنْ كَأْسٍ كَانَتْ مِرْجَاهَا كَأْفُوراً^۳ تا آنجا که می‌فرماید: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً.^۴

۱- آیه ۹۵، از سوره ۴: نساء.

۲- آیه ۱، از سوره ۷۶: دهر: آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که او چیزی قابل ذکر نباشد؟

۳- آیه ۵: ابرار پیوسته می‌آشامند از کاسه شرابی که با کافور آمیخته شده است.

۴- آیه ۸: و بر اساس محبت خداوندی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می‌نمایند.

گفت: یققدری آهسته‌تر، اندکی توقّف. این آیات درباره‌ی که نازل شده است؟!

گفتم: درباره‌ی علیّ گفت: آیا به تو رسیده است که چون علی، مسکین و یتیم و اسیر را اطعام کرد گفت: **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ** (ما شما را برای رضای خدا و برای وجه خدا شما را اطعام می‌نمائیم) گفتم: آری!

گفت: هیچ شنیده‌ای که خداوند کسی را همانند علی در کتاب خود، توصیف کرده باشد؟!

گفتم: نه. گفت: راست می‌گوئی! چون خداوند جلّ ثناؤه سیره و روش علی را می‌داند. ای إسحق! آیا تو چنین نیستی که شهادت دهی که آن **عَشْرَةَ مَبْشَرَةٍ**^۱ در بهشت هستند؟!

گفتم: آری! ای امیرمؤمنان!

گفت: به من بگو: اگر کسی بگوید: به خدا سوگند، من نمی‌دانم این حدیث درست است، و یا نادرست، و نمی‌دانم که رسول خدا ﷺ گفته است و یا نگفته است؟ آیا چنین کسی در نزد تو کافر است؟! گفتم: **أَعُوذُ بِاللّهِ**، از اینکه او را کافر بدانم!

گفت: به من بگو: اگر کسی بگوید: نمی‌دانم که این سوره (سوره دهر) از کتاب خدا هست، و یا نیست، آیا آن کس کافر است؟! گفتم: آری کافر است!

مأمون گفت: ای إسحق! من در بین این دو مسئله تفاوت می‌بینم!^۲

۱- عامّه در کتب خود روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ به ده نفر از اصحاب خود بشارت به بهشت را داده است فلهاذا آنان را **عَشْرَةَ مَبْشَرَةٍ** می‌نامند و عبارتند از: ابوبکر و عمر و علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف، و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، و عبدالله بن مسعود ولیکن این روایات را إجماع شیعه ردّ می‌کند و شیعه قائل است بر اینکه این حدیث، مجعول و ساختگی است. روایت عشره مبشره در «اسد الغابه» ج ۳، ص ۳۷۸ وارد است.

۲- مأمون می‌خواهد بگوید حدیث بهشتی بودن عشره مبشره مجعول است، و اگر کسی إنکار کند کافر نشده است، به خلاف سوره هل ائی که در شأن اهل بیت آمده، که قرآن است و إنکارش موجب کفر است.

گفت: آیا تو روایت احادیث را می‌کنی؟! گفتم: آری!

گفت: حدیث طَیْر را^۱ (پرنده را) می‌دانی؟! گفتم: آری!

گفت: برای من حدیث کن! و من حدیث طَیْر را برای او بازگو کردم.

گفت: من تا به حال که با تو سخن می‌گفتم و مکالمه می‌نمودم، چنین می‌پنداشتم که تو کسی هستی که مُعَانِدِ حَقِّ و دشمن با واقعیت نیستی! ولیکن الآن عِنَاد و دشمنی تو برای من ظاهر شد! آیا تو یقین داری که این حدیث صحیح است؟! گفتم: بلی. این حدیث را کسانی روایت کرده‌اند که رد آن بر من ممکن نیست.

گفت: به من بگو: کسی که یقین دارد این حدیث صحیح است، و سپس چنین گمان کند که احدی از افراد از علی افضل باشد، حال او از یکی سه وجه خارج نیست:

یا اینکه در نزد او دعای رسول خدا رد شده و به اجابت نرسیده است؟ و یا

۱- این حدیث را شیعه و عامه با سند متواتر و راویان موثق روایت کرده‌اند که روزی آنس بن مالک (خادم رسول خدا) پرنده بریان شده‌ای را در نزد آن حضرت گذارد، رسول الله دعا کرد: اللَّهُمَّ ادْخُلْ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعَى مِنْ هَذَا الطَّائِرِ (خداوندا محبوب‌ترین خلق خود را به سوی من بفرست تا بامن از این پرنده بخورد). در همانوقت علی عليه السلام بر رسول خدا وارد شدند و با حضرت از آن تناول نمودند، انس می‌گوید: چون رسول خدا این دعا را کردند، من با خود گفتم: خداوندا این محبوب‌ترین خلق خود را مردی از طائفه انصار قرار بده (چون آنس از انصار بود و می‌خواست این افتخار یعنی محبوب‌ترین خلق خدا در نزد خدا از قوم خودش باشد). در این حال علی در خانه را زد، آنس به پشت در رفت و به امیرالمؤمنین عليه السلام گفت: رسول خدا در منزل مشغول قضاء حاجتی هستند، و در را باز نکرد. بار دیگر رسول خدا دعا کردند: اللَّهُمَّ ادْخُلْ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعَى مِنْ هَذَا الطَّائِرِ. باز امیرالمؤمنین در زدند و انس از باز کردن در تعلل کرد. پیامبر برای بار سوم دعا کردند. و چون امیرالمؤمنین در زدند رسول خدا گفتند: چرا در را باز نمی‌کنی؟! انس گفت: یا رسول الله می‌خواستم مردی از انصار باشد، حضرت فرمودند: لَسْتَ بِأَوْلَى رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمَهُ، (تو اولین مردی نیستی که قوم و خویشاوندان خود را دوست داشته باشد). در را باز کردم و علی عليه السلام وارد شد و رسول خدا پرسید: ای علی چرا دیر آمدی؟ امیرالمؤمنین جریان قضیه را گفتند که دو بار آمدم و انس گفت: رسول خدا نمی‌توانند ملاقات کنند. امیرالمؤمنین با رسول خدا از آن پرنده میل کردند.

اینکه خداوند عزوجل، شخص افضل از خلق خود را می‌شناخته است، ولیکن غیر افضل یعنی مفضول در نزد خدا محبوبتر از افضل بوده است؟ و یا اینکه می‌گوید: خداوند عزوجل، افضل و غیر افضل را نمی‌شناخته است؟

إسحق می‌گوید: من باز در پاسخ درنگ کردم. مأمون گفت: ای إسحق! تو هیچ یک از سه احتمال را نمی‌توانی اختیار کنی! زیرا هر کدام از آنها را اختیار کنی، من تو را توبه می‌دهم (به جهت ملازمه کفری که پدید می‌آید). و اگر برای این حدیث در صورت فرض غیر افضلیت علی تأویلی غیر از این وجهی که ذکر کردم به نظر تو می‌رسد، بیان کن!

من گفتم: نمی‌دانم، ولیکن ابوبکر هم دارای فضیلت است!
گفت: آری اگر برای او فضلی نبود، گفته نمی‌شد، علی افضل از اوست، حال بگو ببینم آن فضیلتی که الان برای ابوبکر قصد کرده‌ای کدام است؟!
گفتم: گفتار خداوند عزوجل: ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا.^۱

«دومی از دو نفر در آن وقتی که آن دو در غار بودند در آن وقتی که پیغمبر به مصاحب خود می‌گفت: اندوهگین مباش! خداوند با ماست!»
در این آیه خداوند به ابوبکر نسبت صُحْبَتِ یعنی مصاحبت و همنشینی با رسول خدا را داده است.

مأمون گفت: ای ابا إسحق! من تحمیل راه دشوار و سخت را در طریق تو، بر تو نمی‌کنم، من چنین یافته‌ام که خداوند تعالی نسبت صحبت و همنشینی شخص کافری را می‌دهد با کسی که او را پسندیده و اختیار کرده است، و از افعال او راضی بوده است، و آن گفتار خداست:

فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا - لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا.^۲

۱- آیه ۴۰، از سوره ۹: توبه.

۲- آیه ۳۴ و ۳۵، از سوره ۱۸: کهف. و در این آیه، عنوان صاحب به آن شخص مؤمن اطلاق شده

«پس مصاحب و رفیق او، در مقام محاوره و پاسخگوئی برآمده و به او گفت: آیا به خداوندی که تو را از خاک آفرید، و پس از آن از نطفه آفرید، و سپس مردی کامل و معتدل الأجزاء قرار داد، کافر شدی؟ ولیکن من چنین هستم که: آن خدای غیب و شهود را پروردگار خود می‌دانم و هیچکس را با پروردگار خود شریک نمی‌گردانم.»

مأمون گفت: اینک که مطلب را به اینجا کشاندی، و دست‌بردار از این اصرار و ابرام خود نیستی، من ناچارم که در این آیه بیشتر استقصاء نموده، و راه بحث را بر تو ببندم! به من بگو: آیا این حُزن و اندوه ابوبکر از روی رضا بوده است، و یا از روی سَخَط و فقدان رضا؟!

گفتم: ابوبکر محزون شد به جهت حفظ رسول خدا ﷺ و از روی خوفی که برای آنحضرت داشت، و غمی که برای او پیدا شد به جهت ترس از آن بود که مبدا امر ناپسندی به آنحضرت برسد!

مأمون گفت: این پاسخ من نیست! جواب من این است که بگوئی: از روی رضا بود و یا از روی سَخَط! من گفتم: بلکه از روی رضای خداوند بوده است.

مأمون گفت: پس گویا خداوند جلّ ذکَرُه به سوی ما پیغمبری را می‌فرستد که ما را از رضای او و طاعت او نهی کند؟ من گفتم: أَعُوذُ بِاللّهِ که چنین باشد! گفت: مگر تو نگفتی که: آندوه و حزن ابوبکر از روی رضا بود؟ گفتم: آری!

گفت: مگر نیافتی که قرآن گواه است بر آنکه رسول خدا ﷺ به او گفت: لَا تُحْزَنْ (اندوهگین مباش) و او را از حُزْن و اندوه نهی کرد؟ من گفتم: أَعُوذُ بِاللّهِ.

مأمون گفت: ای إسحق! طریقه بحث من اینطور است که با تو مدارا و رفق می‌کنم، زیرا که امید است خداوند تو را به طریق حق برگرداند، و از باطل به سوی حق گرایش دهد، از کثرت استعاذه به خدا که در گفتارت می‌بری (و أَعُوذُ بِاللّهِ

←

است ولیکن چون این عنوان از عناوین اضافی و نسبی است، و کسیکه صاحب و مصاحب دیگری باشد حتماً آن دیگری نیز صاحب و مصاحب شخص اول است، فلهدا مأمون از این ملازمه استفاده کرده، و از تعبیر عنوان صاحب به مؤمن استفاده صحت تعبیر آنرا به کافر نموده است.

زیاد می گوئی)!

و حالا برای من بگو: مراد از گفتار خداوند: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ (و خداوند آرامش و اطمینان خود را بر او فرستاد) مراد از آنکس کیست؟! آیا رسول خداست، یا ابوبکر؟!

گفتم: رسول خدا است. گفت: راست گفتی! برای من بگو در گفتار خدا که می فرماید: وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ^۱ و در روز جنگ حنین که کثرت افراد شما موجب غرور شما شد) تا آنکه می فرماید: ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ^۲ (و سپس خداوند آرامش و اطمینان خود را بر رسولش و بر مؤمنین فرستاد) آیا می دانی مؤمنانی که خداوند در اینجا اراده کرده است، چه کسانی هستند؟! گفتم: نمی دانم ای امیرمؤمنان.

گفت: در روز غزوه حنین مردم همه فرار کردند، و با پیغمبر خدا ﷺ کسی نماند جز هفت نفر از بنی هاشم: علی با شمشیرش در برابر رسول خدا شمشیر می زد. و عباس لگام قاطر رسول خدا را گرفته بود، و پنج نفر دیگر دور پیامبر را گرفته بودند که مبادا از زخم دشمنان به آنحضرت آسیبی رسد. تا آنکه خداوند ظفر خود را بر رسول خود عنایت کرد. و مراد از مؤمنون در این آیه خصوص علی است و پس از او سایر بنی هاشم که حضور داشتند. حالا بگو ببینم: چه کسی أفضل است؟ آن کسی که با رسول خدا در آن وقت گیرودار بوده است، یا آن کسی که فرار کرده و خداوند برای او موضعی ندیده است که آرامش و سکینه خود

۱ و ۲- بعضی از آیات ۲۵ و ۲۶، از سوره ۹: توبه: و یک دلیل روشن برای مرجوحیت و مقصت ابوبکر انضمام همین آیه است با آیه: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ، زیرا در این آیه می فرماید: خداوند سکینه و آرامش خود را در غزوه حنین بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد. و اما در آن آیه با آنکه گفتار فقط راجع به رسول الله و ابوبکر است؛ ثانی اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ، و پیامبر هم او را نهی از حُزْنُ کردند، و گوشزد نموده اند که: إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا خدا با ماست، و قَاعِدَةٌ در صورت نزول سکینه و آرامش خدائی بر هر دوی آنها باید بفرماید: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا. ولی معذک فقط می گوید: خداوند سکینه خود را بر پیغمبرش نازل کرد و کأنه تصریح دارد بر آنکه بر ابوبکر نازل نکرد، و این مفهوم گر چه مفهوم لقب است ولی با این خصوصیتی که ذکر کردیم، از مفهوم شرط و نظائر ظهورش قوی تر و دلالتش بر مطلوب أدل است.

را برای او بفرستد و نازل کند؟!

من گفتم: بلکه آن کسی که برای او سکینه و آرامش را فرستاده، افضل است!

مأمون گفت: ای إسحق! کدام یک افضل‌اند؟! آیا آن کسی که در غار بوده است، و یا آن کسی که بر فراش رسول خدا خوابیده، و با بذل جان خود، نفس رسول خدا را حفظ کرده است، تا بدینوسیله آن هجرتی را که رسول الله اراده کرده بود، به ثمر رسید، و توانست مهاجرت نماید؟!

خداوند تبارک و تعالی پیغمبر خود را امر کرد تا علی را امر کند که در رختخواب پیامبر بخوابد، و با بذل نفس خود، جان رسول الله را حفظ کند. پیامبر خدا ﷺ علی را به خوابیدن در فراش خود امر کردند. علی گریه کرد. رسول خدا گفت: چرا گریه می‌کنی ای علی؟ آیا از مرگ می‌ترسی؟! گفت: نه چنین است، سوگند به خدائی که تو را به نبوت مبعوث کرده است! ولیکن می‌ترسم: شاید به شما صدمه‌ای وارد شود! ای رسول خدا آیا شما سالم می‌مانید؟!

پیامبر گفت: آری! علی گفت: سَمْعًا وَ طَاعَةً وَ طَبِيبَةً نَفْسِي بِالْأَفْدَاءِ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (گوش به فرمانم، و اطاعت شیوه من است، با طیب خاطر می‌پذیرم، جان من فدای تو باد ای رسول خدا)!

علی آمد در خوابگاه پیغمبر، و در آنجا به پشت بر روی زمین دراز کشید، و لباس پیامبر را بر روی خود کشید. مشرکان آمدند، و خانه را احاطه کردند، و هیچ شکی نداشتند که او رسول الله است، و إجماع و اتفاق کرده بودند که: هر یک از قبایل قریش یک ضربه با شمشیر بر آنحضرت بزنند، تا بنی‌هاشم نتوانند خون پیامبر را از یک قبیله به خصوص طلب کنند. و علی گفتار قوم را که آماده تلافی او بودند می‌شنید، و این صحنه رُعب‌انگیز او را به فزع و جزع نینداخت، همانطور که رفیقش در غار جزع کرد، و پیوسته علی در این امر شکبیا بوده و خود را به خدا سپرده و آماده مرگ بود، تا آنکه خداوند ملائکه خود را فرستاد و او را از مشرکین تا طلوع صبح حفظ کردند. چون صبح شد، علی ایستاد، مشرکان به او نگریستند، و گفتند: محمد کجاست؟!

علی گفت: من چه می دانم محمد کجاست؟! مشرکان گفتند: ما در این قضیه هیچ نمی بینیم مگر آنچه از اول شب تا به حال، تو با خوابیدن خود، ما را گول زده ای و به خطا رهبری کرده ای!

و علی پیوسته و دائماً در آن خطرات و آفات و عاهاتی که در شُرُف هجوم به پیغمبر بود، افضل افرادی بود که برای دفع آن قیام می نمود، و پیوسته این حالت دفاعی در علی زیاد می شد، و کم نمی شد، تا آنکه خداوند روح پیامبرش را به سوی خود قبض نمود.

ای إسحق! آیا حدیث ولایت (حدیث غدیر) را روایت می کنی؟!
گفتم: آری! ای امیرمؤمنان. گفت: برای من روایت کن، و من روایت کردم.
گفت: ای إسحق! آیا به من خبر نمی دهی که این حدیث بر ابوبکر و عمر تعهدی را نسبت به ولایت علی ایجاب کرد که قبل از این حدیث، آن تعهد لازم و گردن گیر نبود؟!

من گفتم: مردم می گویند این حدیث به سبب زید بن حارثه بیان شد، که بین او و بین علی گفتگویی رد و بدل شد، و زید بن حارثه و لاء علی را انکار کرد، و به پی آمد این قضیه، رسول خدا ﷺ گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. (هر کس که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد).

مأمون گفت: پیغمبر این بیان را در کجا کرد؟ آیا بعد از بازگشتش از حِجَّة الوداع نبود؟!

گفتم: آری! مأمون گفت: زید بن حارثه قبل از این زمان کشته شده بود: قبل از غدیر. چگونه نفس تو راضی می شود که چنین حکمی کند؟

تو به من بگو: اگر فرضاً پسری داشته باشی که از سن او فقط پانزده سال بگذرد، و بگوید: أَيُّهَا النَّاسُ هُمَةُ شَمَا بَدَانِيدُ كَه: مَوْلَايَ مَوْلَا ابْنِ عَمِي (دوست من دوست پسر عموی من است) آیا تو این اخبار واضحی را که پسر ت داد است: اخباری که مردم همه می دانند و کسی منکر آن نیست، بر پسر ت انکار نمی کنی؟

و ناپسند نمی‌دانی؟! گفتم: آری! بار پروردگارا!
مأمون گفت: ای إسحق تو پسرت را پاک و مُنَزَّه می‌دانی از آنچه رسول خدا
را پاک و مُنَزَّه نمی‌دانی، و به رسول خدا نسبت می‌دهی چیزی را که حاضر
نیستی به پسرت نسبت بدهی!

وَيَحْكُمُ لَا تَجْعَلُوا فُقَهَاءَكُمْ لُرَبَابِكُمْ (وای بر شما! فقهای خود را اربابان و
مرییان خود قرار ندهید)! خداوند می‌فرماید: اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَاءَهُمْ لُرَبَاباً مِنْ
دُونِ اللّهِ.^۱

«عامه مردم یهود و نصاری، علماء و پارسایان خود را اربابان خود اتخاذ
کردند، و خدا را به شمار نیاوردند.»

این عامه مردم برای آنها نماز نمی‌خواندند، و روزه هم نمی‌گرفتند، و
نمی‌پنداشتند که حقیقه آن علماء و رُهَبَانَانُ خداوندان ایشانند، ولیکن آنان امر
کردند و اینان اطاعت امر آنها را نمودند.

ای إسحق! آیا حدیث اَنْتَ مِئِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى را روایت می‌کنی؟!
گفتم: آری ای امیرمؤمنان! مَنْ آن را شنیده‌ام، و شنیدم کسی را که آن را
صحیح می‌شمرد، و کسی که آن را ردّ می‌کرد! مأمون گفت: کدام یک از آن دو
در نزد تو بیشتر مورد وثوق هستند؟! آن کسی که حدیث را از او شنیدی، و آن را
صحیح می‌دانست، و یا آن کسی که آن را انکار می‌کرد؟!
گفتم: آن کسی که صحیح می‌دانست.

مأمون گفت: آیا این امر ممکن است که رسول خدا در این گفتارش، شوخی
و مزاح کرده باشد؟

گفتم: اَعُوذُ بِاللّهِ، گفت: گفتاری بدون معنی را گفته باشد که بر آن
ایستادگی نداشته باشد؟

گفتم: اَعُوذُ بِاللّهِ! گفت: آیا می‌دانی که هارون برادر پدر و مادری موسی
بود؟!

گفتم: آری! گفت: پس بنابراین علی برادر پدر و مادری رسول خدا بوده است؟!

گفتم: نه! گفت: مگر هارون پیغمبر نبوده است و علی غیر پیغمبر نبوده است؟!

گفتم: آری! گفت: این دو حالت هیچکدام در علی نبوده‌اند، ولیکن هر دوی آنها در هارون بوده‌اند. پس معنی و مفهوم این گفتار پیامبر: **أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى** (نسبت تو با من مثل نسبت هارون است با موسی) چیست؟!

گفتم: چون پیغمبر علی را بجای خود در مدینه گذاشت، و منافقین گفتند: چون بُردن علی بر رسول خدا سنگینی داشته است، فلذا پیغمبر خواست با این جمله، دل او را شاد و نفس او را مسرور کند.

مأمون گفت: فعلی‌هَذَا می‌خواسته است دل علی را شاد کند با گفتاری که معنی و مفهوم ندارد.

إِسْحَق می‌گوید: من در پاسخ مأمون قدری توقّف کردم.

مأمون گفت: ای إسْحَق این آیه معنائی دارد که در کتاب خدا روشن است.

گفتم: آن معنی چیست ای امیرمؤمنان؟!

گفت: گفتار خداوند عزوجلّ است که از موسی به برادرش هارون حکایت می‌کند: **أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحَ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ!**

«تو ای هارون، خلیفه و جانشین من باش در میان قوم من و إصلاح کن، و از راه مُفْسِدَان پیروی مکن.»

من گفتم: ای امیرمؤمنان: موسی هارون را در میان قومش به جانشینی گذارد، و خودش زنده بود، و برای ملاقات پروردگارش رهسپار شد، ولیکن رسول خدا علی را به جانشینی خود گذارد، در وقتی که برای جنگ می‌رفت. (یعنی این جانشینی مثل آن جانشینی نیست که استخلاف بر همه امت باشد).

مأمون گفت: ابدأ، اینطور نیست که تو می‌گوئی! به من بگو: وقتی که موسی

۱- آیه ۱۴۲، از سوره ۷: أعراف.

در میان قوم خود هارون را به خلافت گذاشت، آیا با او یکی از اصحابش و یا یکی از بنی اسرائیل همراه بودند؟!

گفتم: نه! گفت: مگر بر همه جماعت اصحابش و بر همه بنی اسرائیل او را خلیفه قرار نداد؟!

گفتم: آری! گفت: برای من بگو: چون رسول خدا ﷺ به سوی جنگ می‌رفت مگر همه را با خود نمی‌برد، و غیر از ضعیفان و نسوان و کودکان کسی را باقی نمی‌گذاشت؟ پس چگونه این خلافت برای علی مثل خلافت برای هارون است؟ (و مراد از اَنْتَ مِئِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، خلافت علی برای همه اُمَّت است، همانند خلافت هارون برای همه اُمَّت، و مراد تنها خلافت در جنگ و سرپرستی ضعیفاء و زنان و اطفال نیست).

و سپس مأمون گفت: برای من از کتاب خدا دلیل روشن دیگری است که دلالت بر استخلاف امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب دارد که هیچکس را تاب ردّ و انکار آن نیست، و هیچکس را سراغ ندارم که به آن احتجاج کرده باشد و امیدمندم که فهم آن برای من توفیقی از جانب خداوند بوده باشد!

گفتم: آن دلیل کدام است، ای امیرمؤمنان؟!

مأمون گفت: گفتار خداوند عزّوجلّ است در وقتی که حکایت از موسی می‌کند که گفت:

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِی هَارُونَ اَخِي اَشْدُدْ بِهِ اُزْرِي وَ اَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي
كَيْ تُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا وَ تَذْكُرَكَ كَثِيْرًا اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا^۱

«و قرار بده از اهل من وزیری را برای من، و آن وزیر برادر من هارون باشد. و تو بواسطه او پشت مرا محکم کن، و او را در امر رسالت من شریک گردان، تا تسبیح تو را بسیار بگوئیم و یاد تو را بسیار بنمائیم و بدرستیکه تو حقاً به حال ما بصیر و بینائی.»

پس تو ای علی نسبت به من به منزله هارون می‌باشی نسبت به موسی: وزیر

۱- آیه ۲۹ تا ۳۵، از سوره ۲۰: طه.

من می باشی در اهل من و برادر من می باشی که خداوند پشت مرا به او محکم می کند، و او را در امر رسالت من شریک می نماید، به جهت اینکه تسبیح او را بسیار گوئیم، و یاد او را بسیار بنمائیم.

آیا در توان و قدرت کسی هست که غیر از آنچه ما در اینجا گفتیم مطلبی بیاورد و سخنی وارد سازد؟ و چنین نیست که بتواند گفتار پیامبر را باطل کند، و او را به سر حدی که کلام بدون معنی و مفهوم باشد تنزل دهد.

إسحق می گوید: مجلس به طول انجامید، و روز بالا آمد و یحیی بن اُکثم گفت: ای امیرمؤمنان: حق را آشکار و واضح نمودی برای کسی که خداوند درباره او إرادة خیر کرده است، و ثابت و استوار ساختی چیزی را که احدی قادر بر دفع آن نیست.

إسحق می گوید: مأمون در این حال رو کرد به ما و گفت: نظریّه شما چیست؟!

همگی ما جماعت گفتیم: گفتار و نظریّه ما همان گفتار و نظریّه ای است که امیرمؤمنان اعزه الله اختیار کرده است!

مأمون گفت: سوگند به خداوند که اگر رسول خدا ﷺ نمی گفت:

إِقْبَلُوا الْقَوْلَ مِنَ النَّاسِ (گفتار را از مردم قبول کنید) ما گفتار را از شما قبول نمی کردیم. بار پروردگارا! من در گفتارم راه نصیحت ایشان را پیمودم. بار پروردگارا من امر ولایت را از عهده خود خارج کردم، و از گردن خود ساقط نمودم! بار پروردگارا! من با حبّ علی و ولایت علی برای تقرّب به سوی تو قبول تعهد می کنم و این طریقه را دین خود اتخاذ می نمایم.

و در پی آمد این مجلس، مأمون به عامل خود در مدینه: عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنِ سَعْدِ مَسَاحِقِی نوشت که برای مردم خطبه بخوان، و آنها را به بیعت با علی بن موسی فراخوان!

عَبْدُ الْجَبَّارِ به خطبه برخاست و گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي كُنْتُمْ فِيهِ تَرْغَبُونَ، وَالْعَدْلُ الَّذِي كُنْتُمْ تَنْتَظِرُونَ، وَالْحَيْرُ الَّذِي كُنْتُمْ تَرْجُونَ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

سَيِّئَةُ آبَاءٍ، هُمْ مَا هُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْعَمَامِ^۱

«ای جماعت مردم! آن امری که شما پیوسته در آن رغبت داشتید، و آن عدلی که پیوسته در انتظار آن بودید! و آن خیری که پیوسته امید آن را داشتید، اینست: علی پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر ابوطالب.

پدران او شش پدر هستند، که از جهت فضیلت و شرافت، و اصالت و قرابت از بهترین افرادی هستند که از ابر رحمت و پر باران عدل، سیراب شده‌اند.»

✱ ✱ ✱

و مأمون نیز در جواب نامه اعتراضی که بنی عباس به او در واگذارن خلافت به علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشته‌اند، یکی از حجج حقایق ائمه طاهرين را حدیث غدیر قرار داده است.

در «ینابیع المودة» باب ۹۲ که این نامه را از مأمون در پاسخ نامه بنی عباس نقل کرده است، می‌گوید: ابن مسکویه صاحب تاریخ در کتاب خود که به نام تدویم القریب است آورده است که: مأمون نامه‌ای در پاسخ بنی عباس نوشت، این نامه مفصل است و همه آن در احقیت و اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت است، و ما چند فقره از آن را در اینجا می‌آوریم:

فَلَمَّا قُبِضَ حَكَمَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقَوْمَ لِيَقْتُلُوهُ، فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى الْقَوْمِ الْأَنْصَارِ، وَ لَمْ يَقُمْ مَعَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَدٌ كَقِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ وَقَاهُ بِنَفْسِهِ، وَ نَامَ فِي مَضْجَعِهِ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ بَعْدُ مَتَمَسِّكًا بِأَطْرَافِ الثُّغُورِ، يُبَازِلُ الْأَبْطَالَ، وَ لَا يَتَكَلَّمُ عَنْ قِرْنٍ، وَ لَا يُؤَلِّي عَنْ جِيْشٍ، مَنِيعَ الْقَلْبِ، يُؤَمِّرُ عَلَى الْجَمِيعِ، وَ لَا يُؤَمِّرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ، أَشَدَّ النَّاسِ وَطَاءَةً عَلَى الْمُشْرِكِينَ، وَ أَعْظَمَهُمْ جِهَادًا فِي اللَّهِ، وَ أَفْقَهُهُمْ فِي دِينِ اللَّهِ، وَ أَقْرَاهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ، وَ أَعْرَفَهُمْ بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ، وَ هُوَ صَاحِبُ الْوِلَايَةِ فِي حَدِيثِ غَدِيرِ حُمٍّ وَ صَاحِبُ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ

۱- «عقد الفريد»، طبع اول مطبعة جلالیه، سنة ۱۳۳۱ هجری ج ۳، از ص ۲۷۹، تا ص ۲۸۶ و طبع مطبعة لجنة تألیف و ترجمه و نشر، در سنة ۱۳۸۵ هجری، ج ۵، ص ۹۲ تا ص ۱۰۲.

بَعْدَى.^۱

«و چون ابوطالب وفات یافت، قوم قریش حکم برای پیغمبر صادر کردند که او را بکشند، فلذا پیغمبر به سوی قوم أنصار، به مدینه مهاجرت نمود، و احدی از مردم مانند قیام علی بن ابیطالب با پیغمبر قیام نکرد. چون علی با بذل جان خود او را حفظ کرد، و در فراش و خوابگاه او خوابید، و از آن به بعد پیوسته در اطراف و جوانب محلّهای که هجوم دشمن بر پیامبر از آنجاها بود چنگ می‌زد، و بدانجاها می‌پیوست، و با شجاعان روزگار برای جنگ تن به تن و مقاتله رو در رو، پیاده می‌شد و دست به گریبان بود، و از جنگ و مقاتله با حریف نمی‌ترسید و پشت نمی‌کرد، و نیز از برخورد با یک لشگر فرار نمی‌کرد و به عقب نمی‌رفت و پشت نمی‌کرد، قلبش محکم و استوار بود، از هیچ حادثه‌ای منفعّل نمی‌شد، و هیچ ضعفی و سستی در او رخنه نمی‌کرد، امارت و ریاست بر جمیع أصحاب رسول خدا داشت و هیچیک از صحابه بر او امارت و ریاست نکردند.

از تمامی مردمان، شدت و فشار و کوبندگیش بر مشرکین، بیشتر و شدیدتر بود، و جهادش در راه خدا عظیم‌تر بود، و در دین خدا فقیه‌تر بود، و در قرائت کتاب خدای قوی‌تر بود، و به مسائل حلال و حرام عارف‌تر بود، و اوست صاحب ولایت در حدیثِ غَدِیرِ حُمْ، و اوست صاحب گفتار پیغمبر خدا ﷺ: **أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.**»

أبو الحسن: علی بن حُسَین مَسْعُودِی در «مُرُوجِ الذَّهَبِ» در آخر جلد دوم، در آخرین فصلی که در احوال امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ایراد کرده است، گوید:

مَسْعُودِی می‌گوید: چیزهایی که با آنها أصحاب رسول خدا ﷺ استحقاق فضیلت را پیدا می‌کنند، یکی سبقت در ایمان است و دیگری هجرت و دیگری نصرت رسول خدا ﷺ و قرابت با پیغمبر (و قناعت) و بذل نفس در راه رسول الله، و علم به کتاب خدا و تنزیل آن، و جهاد در راه خدا، و ورَع، و زُهْد، و قضاوت، و

۱- «ینابیع المودّة» طبع اول اسلامبول ص ۴۸۴ و «الغدیر» ج ۱، ص ۲۱۲ از «ینابیع» و از

«عقبات الأنوار» ج ۱، ص ۱۴۷.

حُكْم، و فقه، و عِلْم.

و برای عَلِيَّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام در تمام این امور، نصیب وافرتر، و حظّ بزرگتر است تا سرحدّیکه علی را در گفتار، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در وقتی که بین اصحابش عقد اُخُوْت برقرار می‌کند، متفرّد و متشخّص به این گفتار می‌نماید که: **أَنْتَ أَجِي (تو برادر من هستی).**

و می‌دانیم که رسول الله نه مثل و نظیری داشت، و نه شریکی و همانندی. و نیز او را بدین گفتار متفرّد می‌کند که: **أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي!**

و نیز بدین گفتار متفرّد می‌کند که: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.**

و از اینها گذشته می‌بینیم که چون آنس، مرغ پرنده بریان شده نزد آنحضرت گذارد، دعا کرد که: **اللَّهُمَّ لَدْخِلْ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ.**

«بار پروردگارا: تو اینک محبوب‌ترین مخلوقات را که در نزد تو از همه محبوبتر هستند، بر من داخل کن، تا با من از این طائر (پرنده کباب شده) بخورد!»
در این حال علی عَلَيْهِ السَّلَام داخل شد - تا آخر حدیث.^۱

باید دانست که غیر از این چهارده احتجاجی که ما در اینجا ذکر کردیم، احتجاجات مهمّ دیگری از عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ در جنگ صفین، و از قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَبَّادَةَ با معاویه، و از عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مَرْوَانَ خَلِيفَةَ امَوِيّ، و غیرهم، از مشاهیر و معاریف آورده شده است، و ما به جهت کفایت به همین مقدار مقتضی بدین مقدار اکتفا کردیم، و این بحث نفیس را در اینجا با آیاتی از صاحب بن عبّاد رضوان الله علیه در توسّل به پیامبر و ائمه اطهار خاتمه می‌دهیم:

بِمُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ وَ ابْنَيْهِمَا الطَّاهِرِينَ وَ سَيِّدِ الْعِبَادِ ۱
وَ مُحَمَّدٍ وَ بَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَمِيِّ مَبْعُوثِ بَشَاطِي الْوَادِ ۲

۱- «مَرْوَجُ الدَّهَبِ» طبع مطبوعه سعادت در سنه ۱۳۶۷ هجری، ج ۲، ص ۴۳۷.

وَ عَلِيٍّ الطُّوسِيِّ ثُمَّ مُحَمَّدٍ
وَعَلِيٍّ الْمَسْمُومِ ثُمَّ الْهَادِي ۳
حَسَنَ وَأَشْبَعُ بَعْدَهُ بِإِمَامَةٍ
لِلْقَائِمِ الْمَبْعُوثِ بِالْمِرْصَادِ ۴

۱- به محمّد و وصی او، و دو پسر پاک و پاکیزه آندو، و به سیّد و سرور و سالار عبادت کنندگان.

۲- و به محمّد، و به جعفر بن محمّد، و آن کسی که همنام پیامبر برانگیخته شده در کنار وادی ایمن است.

۳- و به علی که در طوس است، و پس از او محمّد، و پس از او علی هادی که مسموم است.

۴- و پس از او به حسن که رهبر و هادی است و به پیرو او به امامت قائم که برانگیخته شده، در انتظارگاه است.

از تو می‌خواهیم که این بضاعت مُزجاة را بپذیری و ذخیره یومَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قرار دهی، و به ولایت امیرمؤمنان و اولاد طاهرینش، و به عنایت امام حیی و زنده آخرین وصی والا تبارش، قلم غفران و آمرزش را بر جمیع خطایای دوستان بکشی، و معرفت آن ذوات مقدّسه را به نورانیت اتمّ و اعلیٰ نصیب بفرمائی، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ!

درس صد و بیست و هشتم تا صد و سی ام

شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ، ... وَايَةٌ فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا حِجَابَةً ... درباره انکار کننده حدیث غدیر

درس صد و بیست و هشتم تا صد و سی و ام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ وَلَعْنَةَ اللّٰهِ

عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ، مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ

الدِّیْنِ؛ وَاِلْحَوْلِ وَاِلْقُوَّةِ الْاَبَالِیْهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.

قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِیْنَ لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ. مِنَ اللّٰهِ ذِی الْمَعَارِجِ.^۱

«درخواست کننده‌ای از عذاب روز قیامت که حتماً واقع شدنی است پرسش کرد،

آن عذابی که برای کافران است، و هیچ امری جلوی آن را نمی‌تواند بگیرد، و آن

عذاب از خداوند است که مالک درجات و طبقات آسمان‌هاست (آن عذابی که

بر حارث بن نُعمان فَهْری، و یا بر جابر بن نَصْر بن حارث بن كَلْدَه، بوسیله سنگی از

آسمان فرود آمد، و او را به علّت اعتراض به رسول خدا، در نصب علی بن

أَبِیطَالِبٍ علیه السلام بر خلافت و ولایت، هلاک کرد).»

آری کسیکه منکر ولایت آنحضرت باشد، با وجود علم، در برابر رسول

خدا صلی الله علیه و آله، مستحقّ چنین نکال و نِقْمَتی است، زیرا که او منکر اصالت و

واقعیت تشریح و تکوین است، و لایق بوار و نابودی.

أَبِی الْعَلِیِّ درباره نصّ رسول الله بر خلافت علی بن أبیطالب بر ولایت گوید

که: مَنْ لَاعَا نَمِیْ كُنْمَ كِهْ اَوْ یِیَا مِبْرَ مَرْسَلِ اسْتِ، وِلِیْ كِنَ بَا نَصِّ وَاَضَحِّ وَاَشْكَارَا

دارای مقام ولایت کلیّه الهیه، بدون شك و تردید است:

۱- آیات اول تا سوم، از سوره معارج: هفتادمین سوره از قرآن کریم.

عَلِيٌّ إِمَامِي بَعْدَ الرَّسُولِ سَيَشْفَعُ فِي عَرَصَةِ الْحَقِّ لِي ١
 وَلَا أَدْعِي لِعَلِيٍّ سِوَى فَضَائِلَ فِي الْعَقْلِ لَمْ يُشْكَلْ ٢
 وَلَا أَدْعِي أَنَّهُ مُرْسَلٌ وَ لَكِنْ إِمَامٌ بِنَصِّ جَلِيٍّ ٣
 وَقَوْلِ الرَّسُولِ لَهُ إِذْ أَتَى لَهُ سَيِّمًا الْفَاضِلَ الْمُفْضَلَ ٤
 أَلَا إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ فَمَوْلَاهُ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ عَلَيَّ ٥

۱- پس از رسول خدا، علی امام من است که در عرصات حق در نزد حق از من شفاعت می‌کند.

۲- و من چیزی را برای علی دُعا نمی‌کنم، مگر فضائلی را که پذیرش آنها در نزد عقل، مشکل نیست.

۳- و من دُعا نمی‌کنم که او پیامبری مرسل است، ولیکن او به نص آشکار امام و مقتدای مردم است.

۴- و گفتار رسول خدا برای علی در وقتیکه آمد، او را اختصاص به صاحب مقام فضیلت و منقبتی داده است که او را از همه برتر و راقی‌تر معین فرموده است، و آن گفتار این است که:

۵- آگاه باشید: هر کس که من مولی و آقای او هستم، بدون شک، علی، مولی و آقای اوست.

و ابوالفرج درباره نصب ولایت گوید:

تَجَلَّى الْهُدَى يَوْمَ الْعَدِيرِ عَلَى الشُّبَّهِ وَ بُرِّزَ إِبْرِيزُ الْبَيَانِ عَنِ الشُّبَّهِ ١
 وَ أَكْمَلَ رَبُّ الْعَرْشِ لِلنَّاسِ دِيْنَهُمْ كَمَا نَزَلَ الْقُرْآنُ فِيهِ وَ أَعْرَبَهُ ٢
 وَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْجَمْعِ جَادِبًا بَضْبَعِ عَلِيٍّ ذِي التَّعَالَى مِنَ الشُّبَّهِ ٣

۱- «مناقب ابن شهر آشوب»، طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۳۱، و این ابیات را در «الغدیر» ج ۴، ص ۱۱۸ آورده است. و در نیم بیت چهارم آورده است که: له شبه الفاضل المفضل. شاعر این ابیات ابوالغلائی سروری مازندرانی است که از اعلام و بزرگان قرن چهارم است. و بین او و ابوفضل بن عمید مکاتبات و مساجلاتی بوده است. شرح احوال و بعضی از اشعار او، در «تیممة الذهر»، و در «محاسن اصفهان»، و در «نهاية الإرب في فنون الأدب»، مذکور است.

وَقَالَ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَىٰ لِنَفْسِهِ فَهَذَا لَهُ مَوْلَىٰ فَيَا لَكَ مَتِّعِبَهُ ٤١

۱- راه هدایت در روز غدیر، بر هر گونه ضلال و باطلی، متجلی و هویدا شد، و طلای ناب و خالص وضوح و روشنی، از مس تار و تیره، ظاهر شد، و تفوق گرفت، و برتر آمد.

۲- و پروردگار عرش، دین مردم را برای آنها تکمیل فرمود، به همان نحوی که قرآن نازل شد، و پرده برداشت.

۳- و رسول خدا در میان جمعیت مردم برخاسته و بازوی علی را گرفت، آن علی که از داشتن امثال و أقران، برتر و بالاتر است، و از داشتن نظایر و اشباه، رفیع تر و بلند پایه تر.

۴- و گفت: بدانید که هر کس که من مولای نفس او هستم، این علی مولای اوست، پس چه منقبت و فضیلت والائی است این شرف و منقبت! و ابن رومی گوید:

يَا هِنْدُ لَمْ أَعْشِقْ وَ مِثْلِي لَا يَرَى	عِشْقَ النَّسَاءِ دِيَانَةً وَ تَحَرَّجَا ١
لَكِنَّ حُبِّي لِلْوَصِيِّ مُحَيِّمٌ	فِي الصَّدْرِ يَسْرَحُ فِي الْفُؤَادِ تَوَلَّجَا ٢
فَهُوَ السَّرَّاجُ الْمُسْتَتِيرُ وَ مَنْ بِهِ	سَبَبُ النَّجَاةِ مِنَ الْعَذَابِ لِمَنْ نَجَا ٣
وَ إِذَا تَرَكْتُ لَهُ الْمَحَبَّةَ لَمْ أَجِدْ	يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنْ ذُنُوبِي مَحْرَجَا ٤
قُلْ لِي: ءَأَثْرُكَ مُسْتَقِيمَ طَرِيقِهِ	جَهْلًا وَ أَتَّبِعُ الطَّرِيقَ الْأَعْوَجَا ٥
وَ أَرَاهُ كَالْتَّبْرِ الْمُصَفَّى جَوْهَرًا	وَ أَرَى سِوَاهُ لِنَاقِدِيهِ مُبْهَرْجَا ٦
وَ مَحَلُّهُ مِنْ كُلِّ فَضْلٍ بَيْنٌ	عَالِ مَحَلِّ الشَّمْسِ أَوْ بَدْرِ الدُّجَى ٧
قَالَ النَّبِيُّ لَهُ مَقَالًا لَمْ يَكُنْ	يَوْمَ الْعَدِيرِ لِسَامِعِيهِ تَمَجُّجَا ٨
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَذَا مَوْلَىٰ لَهُ	مِثْلِي وَ أَصْبَحَ فِي الْفِخَارِ مُتَوَّجَا ٩

۱- «مناقب ابن شهر آشوب»، ج ۱، ص ۵۳۱، و در «الغدیر» ج ۴، ص ۱۷۲، این ابیات را از «مناقب» و «صراط المستقیم» بیاضی نقل کرده است، و گفته است: شاعر آنها، أبو الفرج محمد بن هندوی رازی است و آل هندو از طائفه امامیه و پرچم داران نشر علم و فضیلت هستند و ابن أبو الفرج، مؤسس بیت آل هندوست. و افرادی دیگری نیز آمده اند که همگی دارای مقامات علمی و صاحب درجات شعری و ادبی هستند.

وَ كَذَلِكَ لِمَنْعِ الْبُتُولِ جَمَاعَةً حُطُّبُوا وَأَكْرَمَهُ بِهَا إِذْ زَوَّجَا ۱۰

۱- ای هند (کنایه از زن زیبا و قابل معاشقه) من عشق به تو را ندارم، و هیچگاه همچو مثل منی، عشق زنان را دین و منهاج خود نمی‌گیرد، و پیوسته از آن تجنّب و احتراز دارد.

۲- ولیکن محبت من به وصی رسول خدا همچون خیمه‌ای است که در سینه من برافراشته شده است، در قلب من می‌رود، و داخل می‌شود و جای می‌گزیند.

۳- زیرا که علی وصی رسول خدا، یگانه چراغ نوربخش است، و کسی است که سبب نجات از عذاب نجات یافتگان است.

۴- و چون من از محبت او دست بردارم، در روز قیامت راه گریزی از گناهان خودم پیدا نمی‌کنم.

۵- تو به من بگو: آیا من طریق مستقیم او را از روی جهالت ترک کنم، و از طریق کج و ناهموار پیروی کنم؟!

۶- چون بنابر نقد و تمیز ذات و جوهره گذاشته شود، من جوهره او را همچون طلای خالص و ناب می‌بینم، و غیر او را پست و باطل و منحرف از راه استوار و راست و روشن می‌یابم.

۷- و منزلت و مکانت او از هر فضیلتی، روشن و آشکارا و رفیع القدر و عالی المرتبه است، همچون مکان و محل خورشید، و یا مکان و محل ماه شب چهاردهم، در میان طبقات أمواج ظلمات.

۸- درباره علی، پیامبر در روز غدیر، گفتاری را بیان کرد که برای شنوندگان هیچ ابهامی نماند.

۹- هر کس که من مولای او هستم، علی نیز همانند من، مولای اوست. و علی این تاج افتخار را دریافت کرد.

۱۰- و همچنین در وقتی که رسول خدا جماعتی را که از بتول عذراء و فاطمه زهراء خواستگاری نمودند، منع کرد و نپذیرفت، و علی را بواسطه ازدواج با

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۵۳۱.

بتول، مکرّم و معظّم داشت.^۱

ثعلبی ابواسحاق نیشابوری^۲ در تفسیر الکشف و البیان گوید که: چون سائلی از سُفیان بن عُیینّه از تفسیر گفتار خداوند عزّوجلّ: سَأَلَ سَائِلٌ بَعْدَاقٍ وَاقِيعٍ، و شأن

۱- سید ابن طاوس در کتاب «اقبال» ص ۴۵۹ گوید: فصل و در این مقام ولایت و انعام امامت، أمر حسد به مولانا علی علیه السلام به حدیّ رسید که موجب هلاک و استیصال بعضی شد. حاکم عیبالله بن عبدالله حسکانی در کتاب «ادعاء الهداة إلى أداء حق الموالاة» - در حالی که او از اعیان رجال عامّه است - گوید: من بر ابوبکر محمد بن محمد الصیدلانی قرائت کردم و او تصدیق کرد. تا روایت را می‌رساند به منصور بن ربیع از حذیفه بن یمان که او گفت: چون رسول خدا گفت: من کنت مولاه فهذا مولاه، نعمان بن منذر فهری برخاست و گفت: این چیزی را که گفتمی از جانب خودت بود، یا چیزی بود که پروردگارت به تو امر کرده بود؟ پیغمبر گفت: بلکه پروردگارم به من امر کرده است. او گفت: اللهم أنزل علينا حجارة من السماء. و هنوز به مرکب خود نرسیده بود که سنگی آمد و او را خونین کرد و مرده به روی زمین افتاد و خداوند این آیه را فرستاد: سأل سائل بعدا بواقِع.

من می‌گویم: این حدیث را ثعلبی در تفسیرش به طوری أفضل و اکمل از این روایت بیان کرده است و همچنین صاحب کتاب «النشروالطی» آنگاه مفصلاً حدیث را ذکر می‌کند و سپس می‌گوید: و چون حال و کیفیت امر منکران و ناپسندداران آنچه را که خدا نازل کرده و رسول خدا بدان امر کرده است از ولایت علی بن ابیطالب برای اسلام و مسلمین، اینطور بوده باشد و این قضیه در حال حیات پیغمبر واقع شده باشد که پیغمبر مورد امید مردم بوده و مورد خوف نیز بوده، و وحی بر او نازل است، پس چه استبعادی دارد که کسانی که در حسد و عداوت با علی بن ابیطالب به همین درجه از صفات بوده باشند، ولایت را از مولانا علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردانیده باشند، او را منزول نموده باشند، و بسیاری از نصوص را کتمان کرده باشند که آن نصوص دلالت بر امامت و ولایت آن حضرت داشته باشد.

بَاعُوهُ بِالْأَمْلِ الضَّعِيفِ سَفَاهَةً وَقَتَ الْحَيَاةِ فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِهِ

«او را در حال زندگی از روی حماقت و سفاهت به آرزوی ضعیفی فروختند، تا چه رسد به پس از مرگ او».

حَذَّلُوهُ فِي وَقْتِ خُفَاةٍ وَيُرْتَجَى أَيْرَادُ مِنْهُمْ أَنْ يَقُولُوا لِمَمَاتِهِ

«او را ذلیل و بی‌ارزش شمردند در وقتی که از او می‌ترسیدند، و به او امید داشتند، آیا چنین می‌خواهند از ایشان که او را بعد از مردنش حفظ کنند؟!».

۲- ابواسحق ثعلبی نیشابوری، از ثقات معتمد در نزد عامّه است که کتاب او از جمله مصادری است که از آن نقل می‌کنند. او دارای تفسیری است کبیر، و نیز دارای کتاب «العرائس فی قصص الانبیاء» می‌باشد، و در سنه ۲۷ یا ۳۷، وفات یافته است.

نزول آن سؤال کرد که درباره چه کسی نازل شده است؟ او در پاسخ گفت: از مسئله‌ای از من سؤال کردی که هیچکس پیش از تو درباره این مسئله از من چیزی نپرسیده است:

پدرم حدیث کرد برای من از جعفر بن محمد، از پدرانش - صلوات الله علیهم که: چون رسول خدا در غدیر خم بود، مردم را ندا کرده و فرا خواند، و مردم جمع شدند، آنگاه دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، این گفتار شیوع پیدا کرد، و همه جا پیچید و به شهرها رسید، و از جمله به حَرِثُ بْنُ نُعْمَانَ فَهْرِيّ رسید، و به نزد رسول خدا ﷺ، در حالی که بر روی شتر خود سوار بود، آمد، و تا به أَبْطَحٍ رسید، و از شتر خود پیاده شد، و شتر را خوابانید، آنگاه به پیغمبر گفت: یا مُحَمَّدُ! تو از جانب خداوند ما را امر کردی که شهادت دهیم: جز خداوند معبودی نیست، و اینکه تو فرستاده و پیامبر از جانب خدائی! و ما اینها را قبول کردیم و پذیرفتیم! و تو ما را امر کردی که در پنج نوبت نماز بخوانیم، و ما پذیرفتیم! و تو ما را امر نمودی که زکات اموال خود را بدهیم، و ما پذیرفتیم! و تو ما را امر کردی که یک ماه روزه بگیریم، و ما پذیرفتیم! و تو ما را امر کردی که حج انجام دهیم، و ما پذیرفتیم! و پس از اینها به اینها راضی و قانع نشدی، تا آنکه دو بازوی پسر عمویت را گرفته، و برافراستی، و او را بر ما سَرَوْرِيّ و آقائِيّ دادی و گفتی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

آیا این کاری که کردی از جانب خودت بود، و یا از جانب خداوند عزوجل؟! پیامبر فرمود: سوگند به آن که جز او خداوندی نیست، این از جانب خدا بوده است!

حَرِثُ بْنُ نُعْمَانَ، پشت کرد و به سوی شتر خود می‌رفت و می‌گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أَتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.
«بار پروردگارا اگر آنچه را که محمد می‌گوید، حَقّ است، سنگی از آسمان

۱- این گفتار، برداشتی است از آیه ۳۲، از سوره ۸، انفال: وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أَتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

بر ما ببار، و یا آنکه عذاب دردناکی برای ما بفرست.»

حَرْثُ بْنُ نُعْمَانَ، هنوز به شتر خود نرسیده بود که خداوند سنگی از آسمان بر او زد، و آن سنگ بر سرش خود، و از دُبرش خارج شد، و او را کشت؛ و خداوند عزوجل این آیه را فرستاد: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ - الْآيَاتِ!

سِبْطُ ابْنِ جَوْزِيِّ هَمِينَ رَوَايَتاً رَأً از تفسیر ثعلبی، به همین کیفیت روایت کرده است، و در جواب رسول خدا به حَرْثُ بْنُ نُعْمَانَ بدین عبارت آورده است که: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدِ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ مِنَ اللَّهِ وَ لَيْسَ مِنِّي. قَالَهَا ثَلَاثًا.^۲

«رسول خدا در حالیکه دو چشمشان از غضب قرمز شده بود، گفتند: سوگند به خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست، از جانب خدا بوده است. و این سوگند را رسول خدا سه بار تکرار کردند.»

ابوالفتوح رازی در تفسیر خود، این حدیث را مفصلاً از ثعلبی در تفسیر «کشف و بیان» نقل کرده است. و نیز گوید که چون حَرْثُ بْنُ نُعْمَانَ به سوی رسول الله آمد، آنحضرت در میان مهاجر و انصار نشسته بود، و علاوه بر آن اعتراضات نیز گفت: يَا مُحَمَّدُ بِيَامِدِي، و ما را گفتی: سیصد و شصت معبود رها کنید، و بگوئید که: خدا یکی است! بگفتیم! و گفتی که: جهاد کنید، و ما تلقی به قبول کردیم!

و در پایان قصه گوید: خدای تعالی سنگی از آسمان فرستاد، و بر سر او خورد، و او را همچنان بر جای بکشت، و این آیه را فرستاد: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ - لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ.

حق تعالی رحمت فرستاد، او عذاب خواست. گفتند: چون تو را رحمت نافع نیست، کسی عذاب را از تو دافع نیست. لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ. من ولایتی فرستادم که کمال دین و تمام نعمت در او بستم الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۴۰. و در «مجالس المؤمنین» در مجلس اول، از ثعلبی به نقل «تفسیر

ابوالفتوح» ذکر کرده است.

۲- «تذکره خواص الأمة» ص ۱۹.

دینکم.

خداوند این کمال طفل بود، در بین اطفال، اینمایش فرمودم^۱ تا به ایمان به حد کمال رسید.

دین پنداشتی همچو او طفل بود، به ولایت اوش^۲ به حد کمال رسانیدم، که: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ فَكَمُلْ بِهِ الدِّينَ طَرْدًا وَعَكْسًا.** دین همچو طفل بود، به تبلیغ بالغ شد.

كَانَ طِفْلاً كَيْحِي وَعَيْسَى، فَصَارَ بِالْإِسْلَامِ كَامِلًا قَبْلَ وَقْتِ الْكَمَالِ، بِالْغَا قَبْلَ وَقْتِ الْبُلُوغِ. فَصَارَ الْإِسْلَامُ بَوْلَايَتِهِ بِالْغَا حَدَّ الْكَمَالِ، لِأَسْبَابُ بُرْدَةِ الْجَمَالِ، مُتَرَدِّيًا بَرْدَاءِ الْجَلَالِ، لَمَّا نَصِبَ لَهُ مَنَبْرٌ مِنَ الرَّحَالِ، وَرَفَعَ عَلَيْهِ خَيْرُ الرَّجَالِ، نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ أَرْحُلًا، وَرَفَعَ عَلَيْهِ رَجُلًا، وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، وَفَتَحَ فَاهُ بِبَشْرٍ ذِكْرِهِ، وَكَسَرَ سَوْقَ أَعْدَائِهِ بِإِغْلَابِهِ، وَأَخَذَهُ بِيَدِهِ، وَوَقَفَهُ عِنْدَ حُدِّهِ^۲، وَجَرَّ عَلَى أَعْدَائِهِ رَجُلًا بَلَّ أَجْلًا، وَجَزَمَهُمْ جَزْمًا وَحَجَلًا، وَجَرَّهُمْ جَرًّا. فَالْمَنْبَرُ مَنْصُوبٌ وَصَاحِبُهُ مَرْفُوعٌ، فَالْمَنْبَرُ مَنْصُوبٌ صُورَةً وَمَعْنَى، وَصَاحِبُهُ مَرْفُوعٌ حَقِيقَةً وَفَحْوَى، وَهُوَ مَرْفُوعٌ وَعَدْوُهُ مَنْصُوبٌ، وَهُوَ رَافِعٌ، وَعَدْوُهُ نَاصِبٌ.

لَيْتَ شِعْرِي: عَدْوُهُ نَاصِبٌ أَمْ مَنْصُوبٌ؟! نَاصِبُ الْقَلْبِ، مَنْصُوبُ الْمَذْهَبِ.

فَيَا عَجَبًا مِنْ نَاصِبٍ هُوَ مَنْصُوبٌ. در این کلمات، حرکات اعراب و بنا گفته شد، اگر کسی تأمل کند.^۳

۱- «خداوند این کمال» یعنی: صاحب این کمال. «اینمایش فرمودم» یعنی: او را رشد و نمو دادم.

۲- در طبع مظفری عند خدّه با خاء معجمه است، یعنی علی را پهلوی صورت و رخسار خود نگاهداشت. و در طبع اسلامیّه با حاء مهمله است، یعنی علی را در حدّ و مقدار خود نگاهداشت.

۳- «تفسیر رُوحُ الْجَنَانِ وَرُوحُ الْجَنَانِ»، طبع مظفری، ج ۲، ص ۱۹۴ و ص ۱۹۵. و طبع اسلامیّه، ج ۴، ص ۲۸۲ و ص ۲۸۳. و در این عبارات اخیر، ابوالفتوح جملاتی را که مفاد خطبه و دعای رسول الله درباره امیرالمؤمنین است، با الفاظ رفّع، و نصّب، و کسر، و جزم، و جرّ، و فتح، ضمّ که حرکات اعراب و بناست و نحوین در کتب خود استعمال می کنند، آورده است و ترجمه آنها این است: دین همچو طفلی بود، با تبلیغ بالغ شد. همچون یحیی و عیسی طفل بود، و به اسلام قبل از آنکه اسلام کامل

ابن شهر آشوب در «مناقب» خود، قضیه حَرِثُ بنِ نُعْمَانِ را به همین گونه‌ای که آوردیم، از أَبُو عُبَیْدٍ، وَ ثَعْلَبِی، وَ ثَقَّاش، وَ سُفْیَانِ بنِ عُیَیْثَهِ وَ رَازِی^۱، وَ قَزَوِیْنِی، وَ نِیْشَارِبُورِی^۲، وَ طَبْرَسِی، وَ طُوسِی از تفاسیر آنها نقل کرده است، و در پایان گوید: و در کتاب «شَرْحُ الْأَخْبَارِ» آمده است که: در اینحال این آیه فرود آمد: أَفَبِعَذَابِنَا یَسْتَعْجِلُونَ^۳. و ابونعیم فَضْلُ بنِ دَکِیْنِ روایت کرده است. و عَوْسِی در این باره گوید:

هُوَ الْیَوْمَ مَوْلَى رَبِّ مَا قُلْتُ فَاسْمَعِ ۱	یَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ هَذَا لَا مَتَّي
يُنَادِي رَسُولَ اللَّهِ مِنْ قَلْبِ مَوْجِعِ ۲	فَقَامَ جَحُودٌ وَ شِقَاقٌ مُتَّفِقٌ
فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ لَسْتُ بِمُبْرِعِ ۳	أَعَنْ رَبَّنَا هَذَا لَمْ أَتْ أَحْتَرَعْتَهُ
كَمَا قَالَ حَقَّابُ بِي عَذَابًا فَأَوْقِعِ ۴	فَقَالَ عَدُوُّ اللَّهِ: لَا هُمْ لَنْ يَكُنْ

←
شود، کامل شد. و قبل از آنکه اسلام بالغ شود، بالغ شد. آنگاه خود اسلام بواسطه مسئله ولایتش، بحدت کمال، بالغ شد، و لباس جمال در بر کرد، و ردای جلال را بر دوش افکند، در آن هنگامی که برای آن منبری از جهازهای شتر نصب کردند، و بهترین مردمان را بر فراز آن جهازها بالا بردند. رسول خدا جهازهایی را از شتر نصب کرد، و بر بالای آنها مردی را بالا برد، و او را به سینه خود چسباند، و دهان خود را به نشر ذکر او و فضائل او باز کرد، و بازار دشمنان او را شکست، با إعلاء او و بلند نمودن او. و پیامبر او را با دست خود گرفت، و او را در حد و اندازه خود نگاهداشت و بر دشمنان منقصت و مرض بلکه مرگ و نابودی را کشانید، و آنها را مقطوع و پاره پاره ساخت، و مرتکب جریره و گناه برشمرد. پس بنابراین منبر نصب شده است (منصوب) و صاحب آن بالا برده شده است (مرفوع) منبر منصوب است هم در صورت و هم در معنی، و صاحبش مرفوع است هم در حقیقت و هم در فحوی.

او یعنی علی بن ابیطالب مرفوع است (بالا برده شده) و دشمنش منصوب است (مریض و دردناک و خسته) او از رافع است (بالا برنده) و دشمن او ناصب است (کینه توز و متعدی) ایکاش می دانستم که دشمن او ناصب است یا منصوب؟ آری لقب او ناصبی است و عنوان او ناصب ولیکن مذهب و عقیده او منصوب (یعنی خراب و فاسد و تباه). ای عجب چه بس شگفتی است از این ناصبی که منصوب است (از این کینه توز متعدی که دینش خراب و فاسد و تباه است).

۱- مراد از رازی در این عبارت ابن شهر آشوب نمی تواند فخر رازی بوده باشد، زیرا او در تفسیر خود چنین مطلبی را نقل نکرده است و علیهذا ممکن است مراد شیخ ابوالفتح رازی باشد که هم در تفسیر خود آورده است، و هم ابن شهر آشوب معاصر و متأخر از او بوده است.

۲- آیه ۲۰۴ از سوره ۲۶ شعراء: پس آیا ایشان در عذاب ما شتاب می‌ورزند.

فَوَجَلَّ مِنْ أَفْقِ السَّمَاءِ بِكُفْرِهِ بَجَدَلَةٍ فَأَكْبَثَ ثَاوٍ بِمَصْرَعٍ!^۵

۱- رسول خدا می‌گفت: این علی بن ابیطالب، امروز برای امت من، مولی و صاحب اختیار است، و ای پروردگار من، آنچه را که گفتم: بشنو و گواه باش!

۲- در اینحال یک نفر مرد مُنکری که دارای شقاق و نفاق بود، برخاست، و از روی دلِ دردناک و اندوهگین خود رسول خدا را مخاطب نموده و بدین جمله ندا کرد:

۳- آیا این امر از طرف پروردگار ماست، و یا تو آنرا ابداع و اختراع نموده‌ای؟! و رسول خدا در پاسخ او گفت: من پناه می‌برم به خدا، من از بدعت‌گذاران نیستم!

۴- پس آن دشمن خدا گفت: ای پروردگار! اگر آنچه را که محمد می‌گوید، حق است، پس عذابی را به سوی من بفرست، و بر من قرار بده!

۵- در این حال از اُفق آسمان، به سبب کفری که ورزیده بود، سنگی به شتاب فرود آمد، و او را در محلّ افتادن و زمین خوردنش، به روی خود در انداخت، و در آنجا هلاک ساخت.

و حاکم حسکانی، این واقعه را از پنج طریق روایت کرده است.

أولّ از ابو عبدالله شیرازی با سند متصل خود از سفیان بن عُیینة از حضرت امام جعفر صادق از حضرت امام محمد باقر از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام^۲. و نام آن مرد منکر و منافق را نُعمان بن حَرث فَهْری آورده است.

دوم از جماعتی، از احمد بن محمد بن نصر بن جعفر ضَبَعی با سند خود، از سفیان بن عُیینة از حضرت جعفر بن محمد از حضرت محمد بن علی، از حضرت علی بن

۱- «مناقب» ج ۱، ص ۵۳۸.

۲- «شواهد التنزیل» ج ۲، ص ۲۸۶ حدیث شماره ۱۰۳۰. و این روایت را بدین سند، شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» در تفسیر آیه کریمه از حاکم حسکانی روایت کرده است و در «غایة المرام» قسمت دوم باب ۱۱۷ حدیث دوم ص ۳۹۸ از سید ابوالحمّد از حاکم حسکانی با همین طریق روایت کرده است.

الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

سوّم از تفسیری عتیق از ابراهیم بن محمد کوفی با سند خود از جابر جَعْفِيّ از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

چهارم از ابوالحسن فارسی، و از ابو محمد بن محمد بغدادی، هر دو با سند خود از سفیان بن سعید، از منصور، از ربیع، از خُذَيْفَه بن یَمَان.^۳ و نام آن مرد منکر و منافق را نُعْمَان بن مُنْذِر فَهْرِيّ ذکر کرده است. و رجال این حدیث همگی صحیح و از ثقات معتمد هستند.

پنجم از عثمان از فرات بن ابراهیم کوفی با سند خود از سعید بن ابی سعید مقری از ابوهریره.^۴

و شیخ الإسلام حَمَوِيّی از شیخ عمادالدین عبدالحافظ بن بدران بن شبل مقدسی در شهر نابلس، اجازةً از قاضی جمال الدین ابی القاسم بن عبدالصمد بن محمد انصاری، متصلاً از ابواسحق ثعلبی در تفسیر خود از سفیان بن عیینه از حضرت جعفر بن محمد^۵ از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است، و در این روایت آمده است که حَرْث بن نُعْمَان فَهْرِيّ، سوار ناقه خود شده، و در اَبْطَح بر رسول خدا فرود آمد و چنین و چنان گفت، تا آخر روایت. و حَمَوِيّی در پایان روایت گوید:

و اَبْطَحُ محلّ سیل وسیعی است که در آن ریزه‌های سنگ خرده موجود است، و مؤنث آن بَطْحَاء است، و از آن اوصافی است که موصوف آنها در عبارات انداخته می‌شود، مثل راکب، و صاحب، و اُورِق، و اَطْلَس. گفته

۱ تا ۴- «شواهد التنزیل» ج ۲، ص ۲۸۷ تا ص ۲۸۹ حدیث شماره ۱۰۳۱ تا ۱۰۳۴، و حدیث اول و چهارم را در «الغدیر» ج ۱، ص ۲۴۰ و ص ۲۴۱ از حاکم حسکانی آورده است.

۵- این جمله از نسخه «فرائد السمطین» ظاهراً صحیح باشد، زیرا سفیان بن عیینه، خودش بدون واسطه پدرش از حضرت صادق روایت می‌کند. فلهمذا در بعضی از نسخ «فرائد السمطین»، و در بعضی از کتب دیگر که بدین عبارت آمده است که: سفیان بن عیینة عن اَبِيهِ الصَّادِقِ، ظاهراً تصحیف شده باشد.

می‌شود: **تَبَطَّحُ السَّيْلُ** یعنی در بَطَّحَاء گسترده شده و آنرا فرا گرفت.^۱

و در «غایة المرام» این حدیث را از حمّوئی ابراهیم بن محمد بعین الفاظ آن ذکر کرده است.^۲

و شیخ محمد زرنندی حنفی از ابواسحق ثعلبی از تفسیرش، این داستان را مفصلاً آورده است.^۳

و ابن صباغ مالکی نیز از ثعلبی از تفسیرش آورده است.^۴

و در کتاب «سیره النبویّه» برهان الدین حلبی شافعی متوفی در سنه ۱۰۴۴ ذکر کرده است.^۵

و ابوالسعود در تفسیر خود، در شأن نزول این آیه کریمه سأل سائل گوید: یعنی خواهنده‌ای درخواست کرد، و طلب نمود، و او نَضْرِبَن حارث است که از روی إنکار و استهزاء گفت: **إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ.**

و بعضی گفته‌اند: طلب کننده این عذاب، ابوجهل بوده است در وقتی که گفت: **أَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ.**^۶

و گفته‌اند: خواستار این عذاب، حرث بن نعمان فہری است، و داستان از این قرار است که: چون گفتار رسول خدا درباره علی (رضی اللہ عنہ) که فرمود: **مَنْ**

۱- «فرائد السّمطين» ج ۱، ص ۸۲ و ص ۸۳ حدیث ۶۳ در باب پانزدهم، ولیکن در «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۴۲ آنرا از باب سیزدهم از «فرائد» نقل کرده است.

۲- «غایة المرام» قسمت دوم، ص ۳۹۷ و ص ۳۹۸ باب ۱۱۷، حدیث اول.

۳- «نظم دَرَر السّمطين» ص ۹۳. و «الغدیر» ج ۱، ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳، از همین کتاب، و از کتاب «معارج الوصول» زرنندی.

۴- «الفصول المهمّة» طبع سنگی ص ۲۶، و طبع حروفی نجف ص ۲۴.

۵- «سیره حلبیّه»، ج ۳، ص ۳۰۸ و ص ۳۰۹، از طبع مطبعه محمد علی صبیح مصر سنه ۱۳۵۳ هجری.

۶- آیه ۱۸۷، از سوره ۲۶: شعراء: **فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ**: پس بینداز بر ما قطعه‌ای از آسمان را اگر تو از راستگویان هستی.

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ به او رسید، گفت: بار خدایا اگر آنچه را که محمد می‌گوید حق است، سنگی از آسمان بر ما ببار!

چندان درنگ نکرد که خداوند تعالی سنگی را بر او زد، که بر مُخَش وارد شد، و از دُبُرَش خارج گشت، و همان دم هلاک شد.^۱

و قُرْطُبِيُّ در تفسیر خود، در ذیل این آیه گوید: قائل این سؤال، نَضْرُ بن حَارِث است که گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

و سؤال او پذیرفته شد، و در روز جنگ بَدْر، صَبْرًا کشته شد.^۲ او و عَقَبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ صَبْرًا کشته شدند، و غیر از این دو نفر صَبْرًا کشته نشدند. این گفتار ابن عَبَّاس و مجاهد است.

و گفته شده است: سائل این سوال حَارِثُ بْنُ نُعْمَانَ فَهْرِي است، و داستان او از اینقرار است که چون گفتار پیامبر درباره علی بن ابیطالب: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ به او رسید، سوار ناقه خود شده، و آمد تا به اَبُطَح رسید، و شتر خود را بخوابانید و سپس گفت: يَا مُحَمَّدُ! تا آخرین اعتراض از اعتراضات خود را بیان کرد.^۳

علامه امینی اعتراض کننده به ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام را که از تفسیر قرطبی نقل می‌کند، او را نَضْرُ بن حَارِث ذکر کرده است، و سپس در تعلیقه گوید: این نَضْرُ، نَضْرُ بن حَارِث بن کَلْدَةَ بن عَبْدِ مَنْفِ کَلْدَرِي است. و در این حدیث

۱- تفسیر «ارشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» مشهور به تفسیر ابوالسعود، از منشورات مکتبه الریاض الحدیثه، ج ۵ ص ۳۸۸. و نیز در هامش تفسیر فخر رازی ج ۸ ص ۲۹۲ طبع شده است. و ابوالسعود، قاضی القضاة و پسر محمد عمادی حنبلی است که در سنه ۹۰۰ هجری متولد و در سنه ۹۸۲ فوت کرده است.

۲- قتل صَبْرًا، آنست که شخص مقتول را برای کشته شدن منصوب می‌کنند و سپس سر او را جدا می‌نمایند.

۳- تفسیر «الجامع لأحكام القرآن»، أبو عبد الله محمد بن أحمد أنصاري قرطبي، طبع دارالکتاب العربیة، قاهره سنه ۱۳۸۷ هجری، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

تصحیفی به عمل آمده است، چون نضر در روز بدر بدست مسلمین اسیر شد، و با رسول خدا شدید العداوة و دشمن سرسختی بود، و رسول خدا امر بکشتن او نمودند، و امیرالمؤمنین علیه السلام او را صبراً کشتند، همچنانکه در «سیره ابن هشام» ج ۲ ص ۲۸۶، و «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۲۸۶، و «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۳۴، و غیرها مذکور است.^۱

و از آنچه ما از تفسیر قرطبی آوردیم، معلوم می شود که: در حدیث تصحیفی نیست، زیرا قرطبی اولاً می گوید: گوینده این سؤال، نضر بن حارث است، که در بدر کشته شد، و سپس می گوید: بعضی گفته اند: گوینده این سؤال، حارث بن نعمان فهري است که اعتراض به ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داشت. فعليهذا بین گفتار قرطبی و سایر مفسران، تفاوتی نیست.

باری علاوه بر آنچه ما از اعیان عامه در اینجا راجع به شأن نزول آیه معارج درباره منکر ولایت آوردیم، علامه آمینی از بسیاری از اعیان دیگر آنها نیز نقل می کند، مانند حافظ أبو عبید هروری در تفسیر غریب القرآن، و ابوبکر نقاش موصلی در تفسیر شفاء الصدور، و حاکم حسکانی در کتاب دُعَاة الْهُدَاةِ إِلَى حَقِّ الْمُوَالَاةِ، و شهاب الدین احمد دولت آبادی در کتاب هِدَايَةُ السُّعَدَاءِ، و سید نورالدین حسنی سَمْهُودِي شافعی در کتاب جَوَاهِرُ التَّقْدِيْنِ، و شمس الدین شَرِيْبِيْنِي قادری شافعی در تفسیر السَّرَاجُ الْمُنِيْر، و سید جمال الدین شیرازی در کتاب الْأَرْبَعِيْن فِي مَنَاقِبِ أَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْن، و سید ابن عیدروس حُسَيْنِي يَمْنِي در کتاب الْعَقْدُ النَّبَوِيُّ وَالسَّرُّ الْمُصْطَفَوِيُّ، و شیخ احمد بن بَاكْثِيْر مَكِّي شافعی در کتاب وَسِيْلَةُ الْمَالِ فِي عَدِّ مَنَاقِبِ الْاَل، و شیخ عبدالرحمن صفوری در کتاب نَزْهَةٌ، و سید محمود بن محمد قادری مدنی در کتاب «الصَّرَاطُ السَّوِيُّ فِي مَنَاقِبِ النَّبِيِّ» و شمس الدین حَفْنِي شافعی در شرح جَامِعِ الصَّغِيْرِ سُبُوْطِي، و شیخ محمد صدرالعالم در کتاب «مَعَارِجُ الْعُلَى فِي مَنَاقِبِ الْمُرْتَضَى»، و شیخ محمد محبوب العالم در تفسیر شَاهِي، و شیخ احمد بن عبدالقادر حفْظِي شافعی در ذَخِيْرَةُ الْمَالِ

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۴۱.

فی شَرْحِ عَقْدِ جَوَاهِرِ اللَّالِ، و سَيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْمَاعِيلِ يَمَانِي فِي الرَّوْضَةِ النَّدِيَّةِ فِي شَرْحِ التَّحْفَةِ الْعُلَوِّيَّةِ، و سَيِّدِ مُؤْمِنِ شَبْلَنْجِي شَافِعِي فِي نُورِ الْاَبْصَارِ فِي مَنَاقِبِ اَلرَّبِّ اَلْمُخْتَارِ، و شَيْخِ مُحَمَّدِ عَبْدُهُ مِصْرِي فِي تَفْسِيرِ الْمَنَارِ. بطور کلی علامه امینی مجموعاً از سی کتاب، حکایت کرده است.^۱

سیدهاشم بحرانی در «غایة المرام» از طریق عامه، دو حدیث، و از طریق خاصه، شش حدیث در شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ روایت کرده است.^۲ و علامه مجلسی در «بحار الأنوار»، از سه طریق: یکی از حاکم حسکانی در کتاب دُعَاةُ الْهَدَاةِ إِلَى حَقِّ الْمُوَالَاةِ، و دویمی از ثَعْلَبِي فِي تَفْسِيرِ خُودِ، و سومی از صاحب کتاب النَّشْرِ وَالطِّيِّ آورده است.^{۳ و ۴}

باری آنچه ما تفحص نمودیم، هیچیک از علماء اسلام، داستان نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بَعْدَاقِ و اَقَعَ را انکار نمی‌کند، غیر از ابن تیمیّه حرّانی، آن مرد بغیض و غلیظ، و منکر، و زشتخو، و زشت‌زبان، و کوردل، و تاریک منطری که چنین کمر خود را بسته است، تا هر داستانی که در آن فضیلتی از فضائل و منقبتی از مناقب سرور اولیاء امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام باشد، انکار کند، و ردّ کند و ضعیف و مطرود بشمارد، و در روز روشن در برابر آفتاب جهانتاب، منکر روشنائی گردد، و با اصرار و ابرامی هر چه بیشتر اثبات عدم خورشید و انغمار عالم را در ظلمت بنماید.

ابن تیمیّه بدون هیچ پروائی با کمال وقاحت، در برابر علماء اسلام، و مورّخان،

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۹ تا ص ۲۴۶.

۲- «غایة المرام» قسمت دوم، باب ۱۱۷ و باب ۱۱۸، ص ۳۹۷ و ص ۳۹۸.

۳- «بحار الأنوار»، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۰۶.

۴- و حلبی در «السیرة النبویة»، ج ۳، ص ۳۰۸ و ص ۳۰۹ این داستان را از حارث بن نعمان فهری روایت کرده است. و گوید: فَأَنَاخَ رَاحِلَتَهُ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ وَ دَخَلَ. «او شتر خود را در مسجد خوابانید و داخل مسجد شد». تا آخر داستان که: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى سَأَلَ سَائِلٌ بَعْدَاقِ و اَقَعَ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ - الْآيَةُ. و كان ذلك اليوم الثامن عشر من ذى الحجة. و البتة این داستان را در جزو بیان سیرة رسول الله آورده است، و بدون هیچگونه ایراد و اشکال و تأملی بطور ارسال مسلم از آن گذشته است.

و ارباب حدیث، و سیر و تفسیر، احادیث مسلمة مستفیضه را انکار می‌کند، آنجا که با مذهبش مساعد نباشد، و صریحاً نسبت کذب و دروغ می‌دهد، و شیعه را رافضی، و بیدین، و مُلحد، و زندیق و کذاب و فاجر و باطل و مجوسی و یهودی می‌خواند، و در هر صفحه از کتاب خود یکبار و چندین بار نسبت کذب می‌دهد، و تهمت می‌زند، و آیات قرآن را نیز بر مدّعی خود شاهد می‌آورد.

عیناً همانند حجاج بن یوسف ثقفی که حافظ قرآن بود، و با قرآن استدلال می‌کرد و آنرا طبق رأی و هدف خود معنی می‌نمود، و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را از اطراف و اکناف می‌آورد و بر اساس آیه قرآن *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ* که خود را اولوالأمر می‌پنداشت، با آنها با قرآن محاجّه می‌کرد، و در زیر تیغ بران و شمشیر پر خون خود، خون آن افراد پاک و آن ستارگان تابناک را می‌ریخت، و از کشته‌های شیعیان پشته‌ها ساخت. گویند هفتاد هزار نفر و بیشتر کشت.

ابن تیمیه، معاصر بود با عالم جلیل، و فقیه نبیل، أفضل المتقدمین و المتأخرین، عالم، و متکلم، و حکیم، و مفسّر و محدّث، و فقیه و پاسدار دین و مذهب تشیع: علامه حلی: حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، که میلادش در یازده روز گذشته، و یا مانده از ماه رمضان سنه ۶۴۸ هجری^۱، و رحلتش در شب شنبه بیست و یکم از ماه محرّم الحرام سنه ۷۲۶ واقع شد،^۲ و تولد ابن تیمیه در سال ۶۶۱ و وفات او در سال ۷۲۸ بوده است. یعنی درست تولد او پس از سیزده سال از تولد علامه، و وفاتش پس از دو سال از رحلت علامه بوده است.

ابن تیمیه با علوم عقلی، همچون فلسفه و حکمت مخالف بود، و نیز با ارباب شهود و وجدان و عرفان و حقیقت مخالف بود، و در مواضع مکرره در کتاب خود

۱- در «روضات الجنات» که از خط خود علامه حکایت می‌کند؛ تولدش را بیست و نهم ماه رمضان ثبت کرده است.

۲- وفات علامه در شهر حله واقع شد، و جنازه او را به نجف اشرف حمل، و در جوار امیرالمؤمنین دفن کردند. «روضات الجنات» طبع حروفی، ج ۲، ص ۲۸۲.

بر این دو طایفه می‌تازد.

یعنی نه از علوم عقلی و جَوَلانِ اُنَدیشه بهره‌ای داشت، و نه از علوم باطنی و سرّی و قلبی توشه‌ای برداشته بود، فلذا صرفاً به ظواهری از کتاب و سنّت بدون إدراک محتوای آنها دل بسته و بدان قانع شده، و همچون خوارج خشک، و بی‌محتوی، عالم و خلقت و دنیا و آخرت و خدا و شیطان و سعادت و شقاوت را با همان فکر و اندیشهٔ ساختگی تخیلی خود، بنا نهاده و بر طبق آن حکم خود را مُجری ساخته است.

او کتاب خود را که به نام **مِنْهَاجُ السُّنَّةِ فِي تَقْضِ كَلَامِ الشَّيْعَةِ وَالْقَدَرِيَّةِ** است، در ردّ کتاب **عَلَامَةُ حَلِّي: مِنْهَاجُ الْكِرَامَةِ فِي مَعْرِفَةِ الْإِمَامَةِ** نوشته است. **عَلَامَةُ حَلِّي** کتاب «منه‌اج الکرّامه» را در استدلال بر امامت علی بن ابیطالب و افضلیت آنحضرت از جمیع خلائق بعد از رسول خدا، برای سلطان محمد خدابنده (**الجایتو**) نوشته است، و در آن کتاب از آیات قرآن و احادیث مسلمّه در نزد اهل تسنّن مطالبی را آورده است، که جای شک و تردید نیست.

سلطان محمد خدابنده که در اثر مباحثهٔ **عَلَامَةُ حَلِّي** در سال ۷۰۷ هجری با فقهای بزرگ مذاهب اربعهٔ تسنّن (حنفی و حنبلی و شافعی و مالکی) و محکوم و مُفَحَم شدن آنها، دانست که حقّ با شیعیان و مذهب راستین در مکتب تشیّع است، دست از مذهب دیرین خود برداشته، و شیعه شد، و به تمام اُمصار و شهرها نوشت تا در خطبه‌ها نام خلفای ثلاثه را حذف کنند و نام **علی بن ابیطالب** و ائمهٔ دوازده گانهٔ شیعه را ببرند،^۱ و در مساجد و تکایا نام آن بزرگواران را که فقهای اهل بیت و امامان راستین هستند، بنگارند و نقش کنند، و رسمیت مذهب

۱- در «مجالس المؤمنین»، در مجلس هشتم ضمن ترجمهٔ حال سلطان خدابنده، در ص ۴۰۳ گوید: و حکم رفت که در تمام ممالک ایران زمین خطبه کنند، و نام صحابه سه گانه را از خطبه بپندازند و بر نام امیرالمؤمنین علی، و امام حسن و امام حسین علیه السلام اختصار نمایند. و در سنهٔ تسع و سبعهٔ تغییر سکه کردند و از نام صحابه به نام امیرالمؤمنین علی، اختصار نمودند، و **حیّ علی خیر العمل** در اذان اظهار کردند، و در تمام ممالک الجایتو سلطان این معنی منتشر شد مگر در قزوین. و مذهب مهجور شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت.

شیعه را اعلان نمایند. و این حکم عملی شد، و به فرمان او کتیبه‌ها نقش شد و خطبه‌ها خوانده شد، و بر روی سگه‌ها، نام ائمه را نقش کردند. فلذا بر روی دَرَاهِم و دنانیر دست مردم، نام آن والیان و الامقام سگه زده شد،^۱ و حتی در مسجد جامع اصفهان در قسمتی از زاویه شبستان معروف به شبستان خدابنده، در سه محل آن از جمله محراب، نام دوازده امام را به بهترین خط، و زیباترین طرز و نگار، و محکمترین صنعت گچ‌بری، چنان نقش کرده‌اند که همین اکنون پس از هفت قرن باقی است، و مورد نظر و دقت و مطالعه اهل فن و صاحبان خرد و پویندگان حق و حقیقت قرار دارد.^۲

علامه حلی از برجستگان نوادر دهر است، که نام او تا ابدیت بر صفحه تحقیق و تدقیق نوشته شده، و چنان بحر محیط علم، و دریای بیکران معرفت و تحقیق است که همه فقهای شیعه از آنزمان تا بحال به کتب فقهیه او همچون تذکره و تخریر و مختلف و منتهی و قواعد و تبصره نیازمندند.

و در علوم عقلیه و کلام کتابهای کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، و انوار الملکوت فی شرح فص الیاقوت فی الکلام، و نهایة المرام فی علم الکلام، و القواعد و المقاصد فی المنطق و الطبعی و الالهی، و الاسرار الحقییه فی العلوم العقلییه، و الدرر المکنون فی علم القانون فی المنطق، و المباحثات السنیه و المعارضات التصیرییه، و المقامات که در آن با حکماء سابقین بحث کرده است، و حل المشکلات من کتاب التلویحات، و ایضاح التلبیس فی کلام الریس که

۱- در «مجالس المؤمنین» در مجلس هشتم، درص ۴۰۲ گوید: و خطبه‌ها و سگه‌ها به اسامی حضرات ائمه هدی علیهم السلام زیب و زینت یافت، چنانکه بر رخساره دنانیر کلمه طیبه لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله در سه سطر متوازی ابعاض متکافی إجراء نقش کردند، و اسامی ائمه اثناعشر صلوات الله عليهم بر ترتیب واقع، پیرامن دایره مخمس الاضلاع مرقوم گردانیدند.

۲- و همچنین در معبد پیر مکران لِنجان، و مبعد شیخ نور الدین نطنزی که از عرفاء بوده است و همچنین بر مناره دارالسیاده که سلطان محمد خدابنده بعد از بناء و احداث برادر خود: غازان آنرا به اتمام رسانید بر روی همگی نام مقدس ائمه طاهرین منقوش شده است «روضات الجنات» طبع حروفی ج ۲، ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱.

در آن با شیخ ابوعلی سینا بحث دارد، و الْقَوَاعِدُ الْجَلِيَّةُ فِي شَرْحِ الرِّسَالَةِ الشَّمْسِيَّةِ، وَ الْجَوْهَرُ النَّضِيدُ فِي شَرْحِ التَّجْرِيدِ در علم منطق، و إِضْحَاحُ الْمَقَاصِدِ مِنْ حِكْمَةِ عَيْنِ الْقَوَاعِدِ، وَ نَهْجُ الْعُرْفَانِ فِي عِلْمِ الْمِيزَانِ، وَ كَشْفُ الْخِفَاءِ مِنْ كِتَابِ الشُّفَاءِ فِي الْحِكْمَةِ، وَ تَسْلِيكُ النَّفْسِ إِلَى حَظِيرَةِ الْقُدْسِ در علم کلام، و مَرَاصِدُ التَّدْقِيقِ وَ مَقَاصِدُ التَّحْقِيقِ فِي الْمُنْطِقِ وَ الطَّبِيعِيِّ وَ الْإِلَهِيِّ، وَ الْمُحَاكِمَاتُ بَيْنَ شُرَاحِ الْإِشَارَاتِ، وَ مِنْهَاجُ الْهَدَايَةِ وَ مِعْرَاجُ الدَّرَايَةِ در علم کلام، و اسْتِقْصَاءُ التَّنْظَرِ فِي الْقَضَاءِ وَ الْقَدْرِ، را نوشته است.

علامه در اصول مذهب علاوه بر «مِنْهَاجُ الْكِرَامَةِ» کتابهای دیگری را نیز تألیف کرده است، مانند کتاب مَنَاهِجُ الْيَقِينِ، و کتاب نَهْجُ الْحَقِّ که فَضْلُ بِنِ رُوزْبَهَانَ، رد آنرا نوشته است، و کتاب نَهْجُ الْمُسْتَرَشِدِينَ، و رساله وَاجِبُ الْأَعْتَادِ، و کتاب كَشْفُ الْحَقِّ وَ نَهْجُ الصِّدْقِ که این کتاب را در کیفیت مناظره با علماء اربعه سنّی مذهب، در حضور سلطان خدابنده نوشته است. و قاضی سید نور الله شوشتری در ابتدای کتاب خود: إِحْقَاقُ الْحَقِّ اشاره به مقداری از این مناظره، و علّت غلبه علامه بر فقهای مخالفین با أدلّه باهره و براهین ساطعه کرده است، که چگونه آنها را در نزد سلطان محکوم نمود، بطوریکه اعتراف بر عجز خود نمودند. و همگی منکوب و مخدول شدند.

در کتاب مَجَالِسُ الْمُؤْمِنِينَ قاضی نورالله شهید اعلی الله تعالی مقامه از کتاب تاریخ حَافِظُ أُبْرُو که شخص سنّی مذهب متعصبی بوده است، و نیز از غیر این کتاب آورده است که: سلطان الجایتو مُحَمَّدُ مَغُولِي ملقب به شاه خدابنده، چون در خاطرش حقایق مذهب امامیه و تشیع، علی الإجمال پیدا شد، امر به إحضار علمای اهل تسنن کرد. و از جمله کسانی که در نزد او حضور یافتند علامه حلّی با جمعی از علماء شیعه بود. و در آن مجلس، امر اقدس از جانب سلطان صادر شد که شیخ نظام الدین عَبْدُ الْمَلِكِ مَرَاغِي که افضل علماء شافعیه بود، با علامه حلّی، در امر امامت، به مناظره پردازد.

در این مناظره چنین پیش آمد که علامه با براهین قاطعه بر اثبات امامت علی بن ابیطالب، و فساد ادّعای سه خلیفه پیشین، غلبه کرد، بطوری که برای

هیچیک از خُصّار مجلس از بزرگان علماء و غیرهم شبهه‌ای باقی نماند،^۱ و شیخ نظام الدین مراغی چون دید در مقابل علامه زمین خورده، و خود را باخته و سرشکسته شده است، شروع کرد در تحسین علامه و بیان محاسن و محامد او، و چنین گفت:

قُوّت دلائل این شیخ (علامه) در نهایت ظهور است، إلا اینکه پیشینیان ما، راهی را پیمودند، و پسینیان ما برای دهان بستن زبان عوام و دفع شکاف در اجتماع اُمت اسلام، از بیان لغزشهای قدمهای پیشینیان سکوت کردند. پس سزاوار است که اُسرار آن‌ها را هتک و پاره نکرد، و در لعنت بر آنها تظاهر ننمود.

حافظ اُبرو بعد از این سخن می‌گوید: پس از این مجلس بین علامه حلّی و

۱- قاضی نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» در مجلس پنجم ص ۲۴۶، بعد از نقل این داستان و داستان سیّد موصلی که بر علامه راجع به صلوات بر آل محمد اعتراض کرد، و علامه آن جواب بکر و بدیع را بداهه به او داد و او را مبهور ساخت، گوید: مؤلف گوید که از بدایع اتفاقات روزی مرا با یکی از سادات سیفی قزوینی در مبحث امامت مناظره افتاد، بعد از آنکه اثبات مطلب خود بر او نمودم، عاجز شده گفتم: که اگر مذهب امامیه در مطلب امامت حقّ بودی، چرا در این مدّت بسیار علمای ایشان با علمای اهل سنت مناظره نمی‌کردند؟ و حقیقت مذهب خود را بر ایشان موجه نمی‌ساختند؟ و ایشان را از مذهب سلف بر نمی‌گردانیدند؟ فقیر گفتم: همیشه اهل سنت سواد اعظم بوده‌اند، و سلاطین زمان صرفه خود را در اقتداء به مذهب ایشان می‌دیدند، و همیشه در اطفای نور تشیّع بوده‌اند. لاجرم این طایفه نتوانسته‌اند که اظهار مذهب خود نمایند. و با وجود این هرگاه اندک مددی از سلاطین زمان یافته‌اند فتح باب مناظره نموده‌اند، و در آن باب طریق الزام و إفحام خصمان را پیموده‌اند. چنانچه در زمان آل بویه شیخ مفید و میرمرتضی علم الهدی و غیر ایشان از علمای امامیه همیشه معاصران خود را از علمای اهل سنت ملزم و مالیده می‌داشته‌اند. و در زمان سلطان خداپسند شیخ جمال الدین با علمای اهل سنت مناظره نموده، ایشان را إلزام تمام فرمود. و چون آن معاند قزوینی دعوی سیادت می‌کرد و مانند سیّد موصلی از حزب سنّیان بود، نقل مناظره مذکوره را که میان شیخ و سیّد موصلی واقع شده بود، مناسب دیدم و چون بذکر آن سخن رسیدم که شیخ با سیّد موصلی خطاب کرد که: چه مصیبت از این بدتر باشد که مانند تو فرزندی از جهت ایشان بهم رسیده، و در اثنای تقریر به سرانگشت اشاره به جانب آن ناسیّد قزوینی می‌نمودم، از ملاحظه آن اشارت و اشتراک خود با سیّد موصلی در دعوی سیادت و اظهار مذهب اهل سنت، مناظره خود را با فقیر، نظیر مناقشه و مناظره سیّد موصلی با شیخ جمال الدین شناخته، منفعل گردیده، و دستها بر سینه نهاده گفتم: الحق ما را خوش طبعانه آزار نمودی.

و ما داستان سیّد موصلی را با علامه در ج ۳ «امام شناسی» در درس سی و نهم آورده‌ایم.

شیخ نظام الدین مَراغی، مناظرات بسیاری واقع شد، و در همهٔ آنها نظام الدین، احترام علامه را نگاه می‌داشت، و در تعظیم حرمت او بسیار می‌کوشید.^۱ انتهی و البتّه این منقبتی است برای علامه که چنین منّتی بر مذهب تشیّع دارد، و برای شیعیان و اهل حق، عنایت بزرگی است، که احدی از مخالفین و موافقین منکر آن نیستند، حتّی من در بعضی از تواریخ عامّه دیده‌ام که: این داستان را بدین صورت بیان کرده‌اند که:

از وقایع تلخ سنهٔ ۷۰۷، اظهار تشیّع خدابنده است، که به اِضلال و گمراهی این مُطَهَّر حَلّی پیدا شد.

و پیداست که این بیان از قلب سوخته‌ای برخاسته است، که جای اینکار آنرا نداشته است.^۲

علامه از این پس، به کمک و معاونت این سلطان بیدار و مستبصر رؤوف و علم دوست، دست در تشیید اساس حقّ زد، و در ترویج مذهب آنطور که می‌خواست و اراده داشت، اقدام نمود، و کتاب *مِثْهَاجُ الْكِرَامَةِ* را در امامت و کتاب *يَقِين* را که گذشت برای او نوشت. و در قرب و منزلت در نزد سلطان به پایه‌ای رسید که بالاتر از آن تصوّر نمی‌شود، و بدین جهت از سایر علمای محضر سلطان مانند: *قَاضِي نَاصِرِ الدِّينِ بَيْضَاوِي* و *قَاضِي عَضَدِ الدِّينِ اِيْجِي* و *مُحَمَّدُ بَنِ مَحْمُودِ اَمْلِي*، صاحب کتاب *تَفَاسُّرُ الْفُتُوْنِ* و شرح *مُحْتَصِر* و غیره، و شیخ *نِظَامُ*

۱- «مجالس المؤمنین» مجلس پنجم، در ترجمهٔ احوال علامه حلی، ص ۲۴۵ و ص ۲۴۶.

۲- داستان مفصل شیعه شدن سلطان محمد خدابنده را به دست علامه حلی اعلی الله مقامه، در جلد سوّم «مستدرک الوسائل» ص ۴۶۰ و در جلد دوّم «سفینه البحار» ص ۷۳۴ در مادهٔ شیع ذکر کرده است. و ما نیز بحمدالله و منّه در جلد سوّم «امام شناسی» در درس سی و هشتم و سی و نهم آورده‌ایم. و شیخ محمد نبی تویسرکانی در اواخر کتاب «الأنباء» از ص ۶۵۱ تا ص ۶۵۶ راجع به تشیّع خدابنده و بطلان مذاهب اربعه و فتاوی غلط و موحش رؤسای مذاهب اربعه، و فسق و فجور شایع در عامّه، مطالبی را ذکر کرده است. و در «مجالس المؤمنین» در دو جا یکی در مجلس پنجم در شرح احوال علامه از ص ۲۴۵ تا ص ۲۴۸، و دیگری در مجلس هشتم در شرح احوال سلطان محمد خدابنده از ص ۴۰۲ تا ص ۴۰۵ آورده است.

الدِّينَ عَبْدُ الْمَلِكِ مَرَاغِيٍّ وَ مَوْلَى بَدْرُ الدِّينِ شَوْشْتَرِيٍّ، وَ مَوْلَى عَزُّ الدِّينِ اِيَجِيٍّ، وَ سَيِّدُ بَرْهَانَ الدِّينِ عَبْرِيٍّ وَ غَيْرَ اَنهَا فَائِقُ اَمَد، وَ هَمِه دَر تَحْتِ نَظَرِ اَلامَه بُوَدَنَد.

علامه در قرب و منزلت در نزد سلطان، و برای حفظ افکار او در استقامت طریق حق، و عدم تشویش ذهن او به وساوس شیطانیّه مخالفین و منحرفین، تا این حدّ حاضر شد که در حَضَر و سَفَر، از او مفارقت نکند، و هر کجا وسوسه‌ای از مُلجِدی پیدا شود، با تیغ بران علم و حکمت پاسخ دهد، و بدین جهت سلطان امر کرد تا برای جناب علامه، مدرسه سیّاری که دارای حجره‌های طلاب، و مدرّس‌هائی برای تدریس بود، از خیمه‌های کرباس ساختند، و هر جا که خدابنده، با سپاه و یا غیر سپاه می‌رفت، این مدرسه سیّار علامه با او همراه بود. و همینکه سلطان در جائی وقوف می‌کرد، و در منزلی نزول می‌نمود، فوراً مدرسه کرباسی بر سر پا می‌شد، و طلاب و محصلین و مدرّسین، با خود آن عالم جلیل بکار مطالعه و تألیف و تصنیف مشغول می‌شدند.

و نقل شده است که در اواخر بعضی از کتابهای علامه این جمله است که: فراغ از این کتاب در مدرسه سیّاره سلطانیّه در کرمانشاهان وقوع یافته است.

و تشکیل چنین مدرسه مهمّی از خدابنده بعید نیست، زیرا آنچه در تواریخ آمده است: مرد علم دوست بود و علما را بسیار دوست داشت، و به علماء و صلحاء ارج می‌نهاد، فلهدا در دوران او، علم و فضل رونقی به سزا یافت، و رواج بسیاری داشت. و عجیب آنستکه سال رحلت علامه در همان سال مرگ این سلطان بوده است.

علامه در علم کلام و فقه و اصول^۱ و عربیّت و سائر علوم شرعیّه در نزد دائی خود: محقّق نجم الدّین ابوالقاسم صاحب شرایع، و در نزد پدرش شیخ سَدیدُ الدّین یوسُف و در مطالب عقلیّه و فلسفه و حکمت در نزد استاد بشر و عقل ثانی عشر: خواجه نصیرالدین طوسی و شیخ عمر کاتبی قزوینی و غیر از آنها چه از خاصّه و چه

۱- آنچه ما در اینجا درباره علامه حلّی ذکر کردیم، گلچینی است از مطالب «روضات الجنّات»،

طبع حروفی، ج ۲، از ص ۲۶۹ تا ص ۲۸۶.

از عامه درس خوانده است. و همچنین از علی بن طاووس و أحمد بن طاووس، این دو برادر عالیمقام استفاده‌های علمی نموده است.^۱

باری چون علوم و مقام و پیشرفت مکتب علمی و مذهبی علامه چشمگیر شد، مخالفان در اطراف و اکناف، خجل و منکوب شدند و کتابهای علامه را به نسخه‌های متعدد می‌نوشتند، و برای مردم در مجالس و محافل درس می‌گفتند. یکی از این نسخه‌های «مِنْهَاجِ الْكِرَامَةِ» بدست ابن تیمیّه در شام رسید، و او با وجود حَقْد و حسادتی که از شکست خلفاء در قلوب مردم، و از بالا رفتن نام اهل بَيْت رسول خدا، و امامان طاهرین، در دل داشت کتاب «مِنْهَاجِ السُّنَّةِ» را در ردّ مذهب اهل البیت نوشت و معلوم است کتابی که در ردّ مذهب حق نوشته شود، چه چیز از آب درمی‌آید. فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ - كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.^۲

«از حق که بگذریم، جز گمراهی چه چیز خواهد بود؟ پس چرا شما باینطرف و آنطرف می‌گردید؟! اینطور کلمه پروردگار تو ای پیغمبر بر کسانی که فسق ورزیدند، و راه کج پیمودند، ثابت شد، که هیچگاه ایشان ایمان نمی‌آورند».

۱- در حاشیه «روضات الجنات» ج ۲، ص ۲۸۷ از قاضی ناصرالدین بیضاوی آورده است که در نامه‌ای که برای علامه نوشته است صدرش بدین عبارت است: یا مولانا جمال الدین - ادام الله فواضلك أنت امام المجتهدین فی علم الأصول - الخ. و یکی از سروران عزیز ما از قول جناب آقای شیخ محمد تقی قمی عضو دارالتقریب نقل کردند که او گفت: من به یکی از علماء درجه اول جامع الأزهر که میل داشت به اقوال و فتاوی شیعه و جهات اختلاف آن با اقوال اهل سنت، مطلع شود، دو کتاب، یکی تذکره علامه و دیگری خلاف شیخ طوسی را دادم، او پس از مطالعه، چنان شیفته این دو کتاب شد، و از سيطرة این دو عالم بزرگوار بر اقوال عامه در هر مسئله‌ای به شگفت درآمده بود که می‌گفت: من اقوال علماء عامه چون مالک و شافعی و ابوحنیفه و احمد حنبل و سفیان ثوری و غیرهم را از روی این کتاب بهتر می‌توانم پیدا کنم تا از روی کتابهای خودمان، و لذا از روزیکه این دو کتاب را مطالعه کردم هر وقت بخواهم بر مسئله‌ای بنابر قول یکی از علماء خودمان واقع شوم، بدین دو کتاب مراجعه می‌کنم، و از مراجعه به کتب خودمان منصرف می‌شوم.

۲- آیه ۳۲ و ۳۳، از سوره ۱۰: یونس.

در این کتاب عیناً شیعه را از پیروان یهود می‌خواند،^۱ و تقریباً در سه صفحه از اوّل کتاب، از قیاس نمودن احکام و عقائد شیعه با یهود، و افتراءها و تهمت‌ها دریغ نمی‌کند، و از هیچ ناسزائی فرو نمی‌گذارد.

آنگاه از علامه به نام رَافِضِیّ نام می‌برد، و یکایک جملات او را از «منهاج الکرامه» نقل می‌کند و می‌تازد، و می‌گوید: دروغ است، کذب است و حتّی داستان غدیر را صریحاً انکار می‌کند و می‌گوید: صحنه و ساختگی روافض است. در اینجا باید به او گفت: ای مرد حَسُوْدُ و عَنُوْدُ!

این جهان پر آفتاب و نور و ماه تو بخفته سر فرو برده به چاه
که اگر حقّ است پس کو روشنی سر بر آر از چاه و بنگر ای دَنّیّ
جمله عالم شرق و غرب آن نور یافت تا تو در چاهی نخواهد بر تو تافت

و از آیات قرآن و احادیث خود که نه سند دارد، و نه لفظ آنها دلالت بر معنای مراد دارد، شاهد می‌آورد. و فقط می‌گوید: چون سَلَفِ صالح: خلفای سه گانه با رسول خدا بوده‌اند، و از اموال خود داده‌اند، ما هیچگونه حقّ اعتراضی بر آنها نداریم، و سربسته و دربسته همه آنها صالح و عادل و سادات این امت هستند.

نتیجه تکذیب حقّ و حقیقت و پاگذازدن روی مسلمات و ضروریات بر اساس تعصّب جاهلی و حمیّت جاهلی، تکذیب خدا و رسول خدا و ولایت خداست. و اینجاست که این آیات مبارکه خوب معنای خود را نشان می‌دهد:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا - الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

۱- از کتاب «تذکره» شیخ نورالدین علی بن عراق مصری نقل شده است که تقی الدین بن تیمیّه که از جمله علماء سنّت است معاصر با شیخ جمال الدین علامه حلّی بوده است، و در اختفاء شدیداً منکر او بوده است و علامه این دو بیت را سروده و برای او فرستاده:

لَوْ كُنْتَ تَعْلَمُ كُلَّ مَا عَلِمَ الْوَرَى طُرّاً لَصِرْتَ صَدِيقَ كُلِّ الْعَالِمِ
لَكِنْ جَاهِلْتَ فَقُلْتَ: إِنَّ جَمِيعَ مَنْ يُهْوَى خِلَافَ هَوَاكَ لَيْسَ بِعَالِمِ

«اگر آنچه همه مردم جهان می‌دانستند تو می‌دانستی، در این صورت صدیق و دوست هر عالمی بودی! و لیکن جاهل هستی فلذا می‌گویی: تمام کسانی که افکارشان به خلاف افکار من است، هیچکدام عالم نیستند» (روضات ج ۲، ص ۲۸۶).

وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا - أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبَّطُوا أَعْمَالَهُمْ فَلَا يُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا - ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا^۱

«بگو (ای پیغمبر) آیا ما شما را آگاه کنیم به آن کسانی که اعمالشان از همه مردم زیان‌بارتر است؟! آنان کسانی هستند که کوشش و سعی آنها در حیات پست و زندگی بهیمی و شهوی و شیطانی ضایع شده، و آنها چنین می‌پندارند که کار خوبی انجام می‌دهند. ایشانند آن کسانی که به آیات پروردگارشان و به لقاء و دیدار خدایشان کفر ورزیده، و انکار کرده، و بنابراین تمام اعمالشان نابود و حبط نیست می‌شود، و ما برای آنان در روز بازپسین میزان عملی، برپا نمی‌کنیم. اینست پاداش آنان که جهنم است در إزای کفری که ورزیده و انکاری که نموده‌اند، و آیات و نشانه‌های مرا و فرستادگان مرا به باد مسخره گرفته‌اند.»

عقائد وهابیه که حنبلی مذهب هستند، از این تیمیه گرفته شده، و تمام بدعت‌هایی را که امروز مشاهده می‌کنید، از جمود و خشکی، و عدم رحم و مروّت، و نداشتن عقل صحیح، و منطق تامّ، همه از مکتب ابن تیمیه است.

شما با یکنفر وهابی نمی‌توانید بحث کنید! زیرا مجال بحث نمی‌دهد. و همینکه زبان باز می‌کند چماق تکفیر و شرک را می‌کشد، و می‌گوید: شما اصلاً مسلمان نیستید! اسلام بیاورید، تا ما با شما بحث کنیم، و بدین طریق اذهان عوام خود را محجوب، و زبان آنها را لجام می‌زنند. می‌گویند، اسلام فقط وهابیت است، اولّ شما وهابی بشوید، و سپس ما با شما بحث می‌کنیم! تماشا کنید! چگونه مصادره می‌کنند، و دور محال را عملاً ممکن می‌شمرند، یعنی منطق و بحث، غلط است، آنچه هست شلاق است. اُفّ لکم!!

می‌گویند: چرا بر خاک و تربت سجده می‌کنید؟ چرا در نمازها قنوت می‌خوانید؟! چرا در اذان **حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ** می‌گوئید؟! ما می‌گوئیم: چرا شما بر خاک و تربت سجده نمی‌کنید؟ چرا قنوت نمی‌گیرید؟! چرا **حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**

۱- آیه ۱۰۳ تا آیه ۱۰۶ از سوره ۱۸: کهف.

نمی گوئید؟!

اینها مسائل فقهیه است، و هر کس تابع کلیات و اصول مذهب خود اوست، چرا نزاع با ما را در این امور قرار می دهید؟ در مسائل فقهیه، همیشه بین فقهاء اختلاف رأی بوده است. در بین مذاهب اربعه تسنن اختلاف رأی نیز فراوان است. و ما اصولاً بحث در این امور نداریم. پس از ثبوت مذهب، هر کس تابع فقیه متخصص در مذهب اوست. و البته بر اساس اصول مسلمة همان مذهب باید تمشی نمود.

اشکال ما با شما در اصول است! در اصل ولایت است! در غاصبیت خلفای سه گانه است. در مخالفت آنها با نص قرآن است. در ایذاء و آزار رسول الله است. در انکار حق بعد از شناسائی و عرفان است.

شیعه می گوید: ما نمی توانیم نص صریح قرآن را نادیده بگیریم و از اخبار صحیحه مستفیضه ای که خود اهل سنت در کتب خود آورده اند، رفع ید کنیم. و این قرآن و این سنت رسول اکرم، ما را امر می کند که از ابوبکر و عمر و عثمان تبری بجوییم. قرآن ایشان را مورد لعنت خداوند، و عذاب مهین قرار داده است. ما چگونه مخالفت قرآن کنیم؟!

شیعه می گوید: علمای بزرگ شما همانند بخاری و مسلم و غیرهما روایت کرده اند که: چون رسول خدا رحلت کرد، فاطمه به نزد ابوبکر فرستاد، و طلب میراث خود که از پدرش رسیده بود: از فدک، و از ما بقی خمس خایبر نمود. ابوبکر امتناع ورزید که چیزی به او برگرداند فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَجَدًا شَدِيدًا وَهَجْرَتُهُ وَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى مَاتَتْ وَهِيَ وَاجِدَةٌ عَلَيْهِ (فاطمه بر ابوبکر

۱- «صحیح بخاری»، طبع مطبعة أمیریه، بولاق سنة ۱۳۱۲ هجریه با اسناد خود از عروة بن زبیر از عائشه روایت می کند که: إِنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ أَنَّ فَاطِمَةَ الْكَلْبَاءِ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُقْسِمَ لَهَا مِيرَاثًا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا تَوَرُّثُ مَاتَرَكَاهُ صَدَقَةٌ فَفَضَّيْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرَةً حَتَّى تُوفِّيَتْ. ج ۴، ص ۷۹، باب فرض الخمس، و نیز بخاری در همین طبع ج ۵، ص ۱۳۹، باب غزوة الخيبر آورده است که چون فاطمه تقاضای ارث خود نمود: فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ

خشمگین شد، خشم شدیدی و از او دوری گزید، و با او سخن نگفت، تا در حال خشم و غضب بر او از دنیا رفت).

و از طرفی دیگر ائمه حدیث و بزرگان شما همچنین مانند کتاب الْجَمْعُ بَيْنَ الصَّحِيحَيْنِ حمیدی روایت می کنند که رسول خدا فرمود: فَاطِمَةُ بُضْعَةٌ مِثْلِي يُؤْذِنِي مَنْ آذَاهَا (فاطمه پاره گوشت من است، اذیت می کند مرا هر کس او را اذیت کند).

شیعیان این دو حدیث را می گیرند، و صغری و کبرای شکل اول قیاس برهانی قرار می دهند، و می گویند:

أَبُوبَكْرٍ آذَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَمَنْ آذَى فَاطِمَةَ آذَى رَسُولِ اللَّهِ.

(أبوبکر، فاطمه را اذیت کرد، و هر کس فاطمه را اذیت کند، رسول خدا را اذیت کرده است) و نتیجه گرفته می شود که: أَبُوبَكْرٍ آذَى رَسُولِ اللَّهِ (أبوبکر

←

فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تَكَلِّمَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ ﷺ وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبُوبَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا.

و نیز بخاری در همین طبع، ج ۷، ص ۳۷ در باب ذب الرجل عن ابنته في الغيرة والانصاف، آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: فَاطِمَةُ بُضْعَةٌ مِثْلِي مَأْرِيهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا. و ابن قتیبه دینوری متوفی در سنه ۲۷۰ هجری در کتاب «الإمامة و السياسة» در طبع مطبعة الأمه بدرج شغلان سنه ۱۳۲۸ هجریه در ص ۱۴ و ص ۱۵ آورده است که: فقال عمر لأبي بكر انطلق بنا إلى فاطمة فإننا قد أغضبناها! فانطلقا جميعاً فاستذنا علي فاطمة فلم تأذن لهما فأتيا علياً فكلما فادخلهما عليها. فلما قعدا عندها حوت وجهها إلى الحائط فسلمنا عليها فلم ترد عليهما السلام فتكلم أبو بكر، و پس از اعتذار از اینکه فدک را به فاطمه برنگردانده است فقالت: أرايتكما إن حدثتكما حديثاً عن رسول الله ﷺ تعرفانه و تفعلان به؟! قالوا: نعم! فقالت: انشدكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي و سخط فاطمة من سخطي فمن أحب فاطمة ابنتي فقد أحبني و من أرضى فاطمة فقد أرضاني و من أسخط فاطمة فقد أسخطني؟! قالوا: نعم سمعناه من رسول الله ﷺ قالت: فإني أشهد الله و ملائكته: أنكما أسخطتماني و ما أرضيتماني و لئن لقيت النبي لأشكوكما إليه. و در این حدیث تصریح است بر آنکه أبوبکر و عمر هر دوی آنها فاطمه را اذیت کردند، و فاطمه از آنها تبری جست و سلام آنها را جواب نفرمود. یعنی آنها را از اسلام خارج دانست، چون جواب سلام هر مسلمان شرعاً واجب است، و به آنها صریحاً گفت: شما مرا به غضب درآوردید و من از شما راضی نیستم و اینک که از دار دنیا بروم، شکایت شما را به رسول خدا می کنم.

رسول خدا را اذیت کرده است).

و چون در قرآن کریم وارد است: **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً** (آیه ۵۷، از سوره ۳۳: احزاب).

«آنانکه خدا و رسول خدا را اذیت کنند، خداوند آنها را در دنیا و در آخرت لعنت می‌کند، و برای آنان عذاب پست کننده و خواری آفرین مهیا می‌نماید.»
 فعلیهذا مفاد آیه قرآن، کبرای قیاس دیگری می‌شود، که صغرای آن استنتاج شده بود:

أَبُوبَكْرٍ آذَى رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَاباً مُّهِيناً.

«ابوبکر رسول خدا را اذیت کرد، و هر کس رسول خدا را اذیت کند، خداوند در دنیا و آخرت او را لعنت می‌فرستد، و عذاب پست و ذلت‌بار برای او آماده می‌سازد.»

بنابراین ابوبکر به نص صریح قرآن، مورد دورباش از رحمت، و مورد لعنت و نفرین خداوند است.

در برابر این برهان، سنی‌ها چه می‌توانند بگویند؟! چون برهان است. خطابه و شعر و مغالطه و حتی جدل هم نیست، و مقدمات آن از مسلمات و یقینیات است.

آیا می‌توانند بگویند: قرآن را که کبرای مسئله است، قبول نداریم! و یا صغرا را که در کتب معظم خود آنها همانند صحیحین آمده قبول نداریم؟ آنها فقط می‌گویند قرآن مسلم است، و احادیث صحیحیه مسلم است، و این احادیث هم صحیح است، ولیکن این صغری چیدن، و کبری نهادن، و نتیجه گرفتن راول کنید! این قیاس و منطق به درد شما می‌خورد، سلف صالح، همگی عادل بوده‌اند، و برای حفظ اسلام از آنها نباید خرده گرفت! اینست منطق مخالفان! اینست منطق ابن تیمیه، که صریحاً می‌گویند، باید پا بر روی فهم گذارد، و عقل را مخدول و منکوب کرد، و کورکورانه از خلفای جور پیروی کرد.

خوب! ما هم می‌گوییم: کاری به کار آنها نداریم، خوب و یا بد، برای

خودشان بوده‌اند، آمده‌اند و رفته‌اند، و هر کدام نامهٔ عملی جداگانه دارند، و خداوند به حساب آنها رسیدگی خواهد نمود، به ما چه مربوط وقت خود را و عمر خود را صرف کنیم، تا از پروندهٔ شخصی که در چهارده قرن در پیش می‌زیسته است پرده‌برداری کنیم؟! ولی سخن در اینجا است، که اگر بنا بشود: ما اعمال، و رفتار، و خطبه‌ها، و قوانین، و دستورات آنها را سرمشق خود گرفته، و بدان عمل کنیم، و به سنت آنها رفتار نماییم، باز هم می‌شود گفت: تحقیق و تفحص لازم نیست؟ تجسس موجب اِتلاف عمر است؟ یا نه، باید نه یک عمر بلکه عمرها صرف شود، تا از روی یک لغزش تا چه رسد لغزش‌ها، و خطاها، و خیانت‌ها، و جنایت‌های آنان پرده برداشت، و صریحاً اعلام کرد که: این پیشوایان مقدّس مآب قابل‌إمامت و خلافت نیستند، و اَسْوَه و الگوی عمل و اخلاق و عقائد مردم قرار نمی‌گیرند.

ابن تِیْمِیَّه، چون می‌بیند که این روایات بسیاری که در کتب معتبرهٔ عامّه همچون تفسیر ثعلبی و تفسیر ابوالسُّعُود و غیرهما از آن صحابهٔ جلیل‌القدر: حذیفه بن یمان، و از سُفیان بن عُیَیْنَه که پیشوائی او در حدیث و تفسیر و وثاقت او در نزد عامّه جای تردید نیست در شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ، آمده است، اگر بنا بشود مُهَرِّقِ بُولی بخورد، پایه و اساس خلافت ابوبکر و عمر را می‌زند، زیرا در این روایات وارد است که آن مُنْکَرِ سَائِلٌ به پیامبر پرخاش نموده و گفت: این همه تکالیف که بما نمودی، بس نبود، تا آنکه زیر دو بازوی پسر عمویت را گرفتی! و بر ما امیر و سپهسالار کردی؟! این از جانب خودت بود، و یا از جانب خدا؟!!

این روایات صراحهٔ می‌رساند که مراد از مَوْلَی در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ سپهسالاری و امامت و خلافت و تدبیر امور عامّه است، و سُنّی‌ها ولایت را به این معنی، معنی نمی‌کنند، تا با وجود و تسلیم حدیث غدیر، از اعتراف به مفاد و معنای واقعی آن خودداری کنند. سُنّی‌ها می‌گویند، عمر و ابوبکر هم حدیث غدیر را شنیدند، و به علی بن ابیطالب تهنیت گفتند، و بَخُّ بَخُّ سر دادند، و لیکن اگر معنای ولایت، امامت بود، خود آنها مخالفت نمی‌کردند، پس معنای مولی امام نیست. ناصر و پسر عمو و دوستدار و نظائر هاست.

ولیکن در حدیث سأل سائل، حارث بن نعمان فهری، اعتراضش به رسول خدا بر اساس فهمیدن امامت و خلافت است، زیرا که خودش از مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ امامت فهمیده است. فلماذا ابن تیمیّه متعصب، بهر دری که بزند، باید این را انکار کند، و گرنه پایه‌های مذهبش شکست خورده و فرو خواهد ریخت.

و لله الحمد ریخته شده، و با بحث‌های علماء راستین، و پاسداران تشیع، دیگر برای مکتب و مذهب او و همکارانش، آبروئی نمانده است.

ابن تیمیّه، به این حدیث چند اشکال می‌کند. اول آنکه: أصل این نسبت، کذب و افتراء است، و اتفاق علماء بر اینکه این آیه در شأن علی بن ابیطالب نازل شده است، کذب بزرگتر و افتراء مهمتری است، زیرا که یکنفر از علمائی که می‌فهمند چه می‌گویند، این حدیث را روایت نکرده است.

جواب: نسبت کذب به این حدیث، کذب محض و افتراء است، و اینکه یکنفر از علمائی که سخن خود را می‌فهمند، روایت نکرده است، کذب بزرگتر و افتراء مهمتری است.

آیا أمثال أبو عیبه هروی، ثعلبی، ابوبکر نقاش، سفیان بن عیینه، قزوینی، قرطبی، حاکم حسکانی، سمهودی، ابن صباغ مالکی، تا برسد نصاب به سی نفر از بزرگان و أعلام عامّه که این حدیث را در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ خود آورده‌اند، آنقدر نفهم و بی‌مقدار هستند که کلام خود را نمی‌فهمند، و ایراد این حدیث را در کتب خود از باب نقل هذیان و پریشان‌گوئی آورده‌اند؟! و یا از باب رمان‌سرائی، و افسانه‌سازی؟!

در جائیکه خود ابن تیمیّه، این أعلام را ارباب علم و حدیث می‌شناسد، نسبت جهل و نفهمی به آنها دادن، نسبت جهل و نادانی به خود دادن است. إضاء و اعتراف بر حسد و کینه و بغض است.

إشکال دوم آنکه: در روایت است که چون حدیث، شایع شد و در شهرها رسید، حرث بن نعمان سوار ناقهٔ خود شد، و به ابطح آمد، و در حالیکه رسول خدا در ابطح بود، پیاده شد، و به نزد او آمده، و سخنان خود را گفت. در حالیکه ابطح در مکه است نه در مدینه، و رسول خدا بعد از واقعهٔ غدیر که به إجماع شیعه و سنی

در روز هجدهم شهر ذوالحجه بوده است، تا وقت رحلت آنحضرت که پس از ماه محرّم و صفر بوده است، دیگر به مکه مراجعه نمودند.

جواب: این مسکین جاهل بوده و یا تجاهل نموده است که: أَبْطَحُ، عَلَم برای هر موضع خاصی در مکه نیست، بلکه أَبْطَحُ و بَطْحَاءُ اسم جنس است برای هر جای وسیعی که به واسطه آمدن سیل، و یا وزش باد، در آنجا شن‌های ریز که در زبان فارسی به آن ماسه بادی گویند، جمع شود، و آن زمین به واسطه نداشتن خاک قابل زراعت نیست. و نظیر این زمین هم در مکه هست، و هم در مدینه، و هم در عراق، و در بسیاری از نقاط دیگر که وزش باد آن شن‌های خرد و نرم را در زمین می‌گسترده و یا پس از فرونشستن سیل که تمام وادی را فرا گرفته است، آن ماسه‌ها ته نشین می‌شود، و زمین را به صورت رَمَل و ماسه بسیار خرد و روان در می‌آورد.

در «تاج العروس» گوید: و بَطْحُ بر وزن كَيْفٌ، رَمَل است در بَطْحَاءِ و جوهری و غیره ذکر کرده‌اند که: (بَطْحَاءِ و بَطْحَاءِ و أَبْطَحُ) عبارت است از مسیل و وسیعی که در آن ریگ‌های ریز باشد، و از جمله أَبْطَحُها، أَبْطَحُ مکه است که در حدیث وارد است: رسول خدا در أَبْطَحُ نماز گزارند. مراد أَبْطَحُ مکه است یعنی مسیل وادی مکه. و از ابوحنیفه وارد است که: در أَبْطَحُ هیچ چیز نمی‌روید و آن عبارت از بطن سیل گاه است، و از نَضْر وارد است که: بَطْحَاءُ بطن زمین پست و وادی است که به واسطه جریان سیل، خاک نرم و شن ریز در آنجا جمع می‌شود، و گفته می‌شود که ما در أَبْطَحُ وادی آمدیم، و در آنجا خوابیدیم، و یا در بَطْحَاءِ وادی آمدیم، یعنی در روی شن‌های نرم و خاک‌های ریز و سهل و رقیق.

تا آنکه گوید: بَطْحَاءِ مکه و أَبْطَحُ مکه، معروف است، به واسطه گسترده شدن و اتساع آن. و زمین مئی از جزو أَبْطَحُ است. و قُرَيْشُ بَطْحَاءِ آنانند که در أَبْطَحِ مکه و بَطْحَاءِ مکه زیست می‌کنند، و قُرَيْشُ ظَوَاهِرِ آنانند که در حَوَالِی مکه منزل دارند.

و در «تهذیب اللغة» از ابن اعرابی نقل است که قُرَيْشُ بَطْحَاءِ در داخل شِعْبِ، بین دو أَخْشَبِ مکه زندگی می‌کنند و قُرَيْشُ ظَوَاهِرِ در خارج شِعْبِ منزل دارند. و

بزرگوارترین این دو دسته همان قریش بطّاح هستند. و مراد از دو أخصب مکه، دو کوه أبوقبیس، و کوه مقابل آن است.

و در عبارت أرباب أنساب چنین آمده است که: قریش أباطح و قریش بطّاح، چکیده و جوهره و حقیقت خالص قریش هستند که در بطّحاء مکه زیست می‌کنند، و در آن محلّ منزل گرفته و فرود آمده‌اند و در مقابل آنها قریش ظواهر آنانند که در بطّحاء اتّسع محلّ و زندگی برای ایشان نبوده، و به ناچار در خارج از بطّحاء زیست کرده‌اند.^۱

و در «لسان العرب» گوید: بطّحاء مسیلی است که در آن خرده‌های شن است. و ابن سیده گفته است: بطّحاء وادی، خاک نرمی است که سیل بدانجا کشانده است. و جمع آن، بطّحاوات و بطّاح است و گفته می‌شود: بطّاح و بُطّح، همچنانکه گفته می‌شود: أعوام و عوّم. و اگر عریض و وسیع باشد آنرا أبطّح گویند و جمع آن أباطح است.

و در حدیث عمر است که إِنَّهُ أَوْلُ مَنْ بَطَّحَ الْمَسْجِدَ یعنی اولین کسی است که گفت: زمین مسجد مدینه را از شن نرم وادی مبارک بپوشانید! و مراد از وادی مبارک وادی عقیق است که رسول خدا در آنجا خوابیده‌اند.

و ابن شُمیل گفته است: بطّحاء وادی، و أبطّح وادی، شن‌های خرد و نرمی است که در بطن مسیل آن موجود است.

و پس از آنکه بسیاری از آنچه را که از «تاج العروس» آوردیم، آورده است، گوید: و بطّیحة زمینی است ما بین واسط و بصره، و آن آب زرد رنگ و متغیّر اللونی است که از بسیاری و گسترش، اطراف آن دیده نمی‌شود. و آن محلّ فرو رفتن آب دجله و فرات است. و همچنین آبهای فرو رفته‌ای که ما بین بصره و أهواز است، آنها را نیز بطّیحه گویند. و زمین طّف، در ساحل بطّیحه است، که تمام آنرا بطّاح گویند.^۲

۱- «تاج العروس»، زبیدی، ج ۲، ص ۱۲۴ و ص ۱۲۵.

۲- «لسان العرب» ابن منظور، ج ۲، ص ۴۱۲ تا ص ۴۱۴.

و در «مصباح المنیر» گوید: وَالْبَطِيحَةُ وَالْأَبْطَحُ كُلُّ مَكَانٍ مُتَّسِعٍ: هر مکان و سبعی را بطیحة و أَبْطَحُ گویند. و أَبْطَحُ در مکه مراد مَحْصَب است.^۱

و در «صحاح اللُّغة» گوید: بَطْحَهُ أَيْ أَلْقَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَابْتَطَحَ: یعنی او را برو در افکند، و او بروی چهره‌اش در روی زمین پخش شد. و أَبْطَحُ مسیل و واسعی است که در آن شن‌های نرم و ریگ‌های ریز باشد و جمع آن أَبَاطِحُ و بَطَّاحُ باشد.^۲

و در «نهایة» گوید: و در حدیث عمر آمده است که: إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ بَطَّحَ الْمَسْجِدَ، تا آنکه گوید: و در حدیث صَدَاق آمده است: لَوْ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ مِنْ بَطْحَانَ مَازِدْتُمْ. و بَطْحَانَ با فتح بَاءِ اسم وادی مدینه است و بَطْحَانِيُونَ منسوب به بَطْحَانَ هستند، و اکثر مردم بَاءِ بَطْحَانَ را ضَمَّه می‌دهند، و شاید آن صحیح‌تر باشد.^۳

و در «أقرب الموارد» گوید: بَطَّحَ الْمَسْجِدَ یعنی شن ریزه‌ها در آن ریخت و پهن کرد. در حدیث آمده است: فَأَهَابَ النَّاسَ إِلَى بَطْحِهِ، یعنی مردم را به گسردن آن شن‌ها وادار کرد و به تسویه و هموار نمودن آنها زَجْر و أمر نمود. و تَبَطَّحَ السَّيْلُ یعنی در بطحاء گسترش یافت، و سیل عریضی دامن وادی را گرفت و بَطِيحَةُ مسیلی است که در آن شن‌های خرد است، و جمع آن بَطَائِحُ آید، و نیز محلّ فرو رفتن آب دجله و فرات را بَطِيحَةُ و بَطَائِحُ نامند. و بَطْحَاءٌ نیز همان مفهوم بَطِيحَةُ را دارد و جمع آن بَطَائِحُ و بَطْحَاوَاتُ آید، و أَبْطَحُ مثل بَطِيحَةُ و بَطْحَاءٌ است و جمع آن أَبَاطِحُ است.^۴

و در «معجم البلدان» گوید: الْبَطْحَاءُ در لغت مسیلی است که در آن شن‌های خُرد باشد، و جمع آن أَبَاطِحُ است. تا آنکه گوید: أبو الحسن محمد بن علی بن نَصْر کاتب می‌گفت: من یکی از زنان مُغْنِيه که عُدود می‌نواخت، شنیدم که: در آیات

۱- «المصباح المنیر»، شهاب الدین فیومی، ماده بَطَّحَ.

۲- «صحاح اللُّغة»، أبو الوفاء هورینی، ج ۱، ص ۱۷۰.

۳- «النهایة فی غریب الحدیث و الأثر»، ابن اثیر جزری، ج ۱، ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵.

۴- «أقرب الموارد فی فُصَح العَرَبی و الشُّوَارِد»، سعید خورتونی شرتونی، ج ۲، ص ۴۷.

طریح بن إسمعیل تَقَفَى که دربارهٔ ولید بن یزید بن عبدالملک سروده بود، و خود نیز از دائی‌های او بود، تَغْنَى می‌نمود، بدین بیت:

أَنْتَ ابْنُ مُسَلِّطِ الْبَطَاحِ وَ لَمْ تَطْرُقْ عَلَيْكَ الْخُنْيُ وَالْوُلُجُ^۱

«تو پسر آن بطحاءِ واسع و گسترده هستی! زمین‌هاک پستِ منخض، و سایر نواحی و راهها به تو دست نیافته است» یعنی تو از بطحاء هستی که معروف و مشهوری! و از میان زمینِ منخض و نواحی دیگر نیستی، تا نَسَبَتْ مخفی باشد، و ریشه اصالت پنهان شود.

بعضی از حضار مجلس گفتند: مراد از بطاح در این بیت، غیر از بطحاءِ مکه نیست، چگونه آنرا به صیغه جمع آورده و بطاح گفته است.

یکنفر علوی بطحّاوی به هیجان آمد و گفت: مراد از بطحاءِ دیگر، بطحاءِ مدینه است و آن بطحّاء از بطحّاء مکه، بزرگتر و واسعتر است، و جدّ من از آنجاست. و این شعر را برای آن خواند:

وَبَطْحَاءِ الْمَدِينَةِ لِي مَنْزِلٌ فَيَا حَبَّذَا ذَاكَ مِنْ مَنْزِلٍ

«و بطحّاءِ مدینه منزل من است، پس ای چه نیکو و خوش منزلی است آن

منزل.»

آن بعض از حضار گفت: بنابراین مجموعاً بطحّاء مکه و بطحّاء مدینه، دو بطحّاء می‌شوند، معنای صیغه جمع چیست!؟

جواب می‌گوئیم: عرب در کلام توسّع قائل است، و بالأخصّ در شعر، چه بسیار از مواضع تشبیه را به صیغه جمع می‌آورد. و بعضی از مردم گفته‌اند: أقلّ أعداد جمع دو است، نه سه.

تا آنکه گوید: تمام این تأویلات، تکلف و دردسر است، زیرا وقتی که

۱- در «لسان العرب»، در مادهٔ سَلَطَحَ گوید: الإِسْلَاطُحُ، طول و عرض است. و سَلَطَحَ فضاءً وسیع است. و اسَلَطَحَ الوادی: یعنی وسیع و گسترده شد. و اسَلَطَحَ الشَّيْءُ: یعنی عریض و طویل شد. و خُنْيٌ: آن مقدار از زمینی است که منخض و پست است. و وُلُجٌ جمع وِلاجٍ با کسره است، و به معنای نواحی و وادی‌های گسترده است.

به اجماع اهل لغت، بَطْحَاءَ عبارت است از هر زمینی که دارای شن و خرده ریگ باشد، پس هر قطعه‌ای از آن زمین را بَطْحَاءَ گویند. و قریش را در صَدْرِ جَاهِلِيَّتِ، بدو دسته: قریش بَطْحَاءَ و قریش ظَوَاهِرِ می‌نامیدند در حالیکه یکنفر از آنها در مدینه نبود.^۱

و در «مَرَاصِدِ الْاَطْلَاعِ» گوید: اصل بَطْحَاءَ، مسیل وسیعی است که در آن خرده‌های ریگ باشد، و گفتار عمر: اِبْطَحُوا الْمَسْجِدَ یعنی سنگ‌های ریز در آن بریزید! و آن موضعی است بخصوصه در نزدیکی ذی قَارِ. و بَطْحَاءِ مَكَّه گسترده و ممدود است. و بَطْحَاءِ ذِي الْحُلَيْفَةِ و بَطْحَاءِ ابْنِ زُهْرٍ، در نزدیکی مدینه واقعند، و در آن مسجدی برای رسول خدا ﷺ موجود است.

و بَطْحَاءَ اَيْضاً شَهْرِي است در مغرب نزدیک تلمسان، که بین آن دو شهر سه روز و یا چهار روز راه فاصله است.^۲

و در کتاب «الْبُلْدَانِ» گوید: از شهر وَأَسِطِ تا شهر بَصْرَه از بَطَائِحِ است، زیرا در آنجا چند آب با هم جمع می‌شوند، و پس از آن در بَطَائِحِ در دَجَلَه در آن قسمت‌هایی که هیچ نمی‌روید می‌رود، و سپس به سوی بصره بر می‌گردد و در شط نهر ابن عمر می‌ریزد.^۳

و علاوه بر اجماع اهل لغت که أَبْطَحَ، عَلَّمَ خاصّ برای مَكَّه نیست، بلکه اسم جنس است، و بر أَبْطَحِ مدینه که ذِي حُلَيْفَةِ است، نیز گفته می‌شود، شواهد بسیاری از اشعار بلغا و فصحای عرب، و همچنین در عبارات احادیث وارد است که بر این معنی دلالت دارد، از جمله ابیاتی است که به حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ منسوب است که در آنها وَكَيْدُ بَنٍ مُّعْيِرِه را مخاطب می‌سازند:

يُهْدِدُنِي بِالْعَظِيمِ الْوَلِيدِ فَقُلْتُ: أَنَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ
أَنَا ابْنُ الْمُبَجَّلِ بِالْأَبْطَحِينَ وَبِالْبَيْتِ مِنْ سَلْفِي غَالِبٍ

۱- «معجم البلدان»، یاقوت حَمَوِي، طبع سنه ۱۳۲۴ هجری قمری، ج ۲، ص ۲۱۳ و ص ۲۱۴.

۲- «مَرَاصِدِ الْاَطْلَاعِ» ابن عبدالحق بغدادی، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳- کتاب «البلدان»، یعقوبی ص ۸۴.

۱- ولید مرا به امر مهم و بزرگی تهدید می‌کند، من به او گفتم: من پسر ابوطالب هستم.

۲- من پسر آن کسی هستم که به انتساب دو ابطح تعظیم و تشریف شده است، و از نیاکان من: غَالِبٌ، به بیت الله الحرام نیز انتساب دارد، و به همین جهت، معظم و مکرم است.

و مِثْدِيٌّ در شرح این ابیات گوید: مراد از دو اَبْطَح در گفتار آنحضرت، اَبْطَح مَكَّةَ و اَبْطَح مَدِينَةَ است.^۱

و بُخَارِيٌّ و مُسْلِمٌ، از عبدالله بن عَمَرَ روایت کرده‌اند که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ بَدِيُّ الْخُلَيْفَةِ فَصَلَّى بِهَا.^۲

«رسول خدا ﷺ در بَطْحَاءِ که در ذُو الْخُلَيْفَةِ بود، شتر خود را خوابانید و در آنجا نماز گزارد.» و معلوم است که ذُو الْخُلَيْفَةِ در نزدیکی مدینه است.

و نیز در حدیث غدیر، از طریق حُدَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ، و عامر بن لَيْلَى آمده است که: چون رسول خدا ﷺ از حِجَّةِ الْوَدَاعِ مراجعت می‌کرد - و غیر از آن حجی از مدینه به جای نیاورده بود - آمد تا به جُحْفَةَ رسید و در بَطْحَاءِ نهی فرمود که در زیر آن درختان نزدیک بهم کسی منزل نکند و در آنجا به خطبه برخاست.^۳

و سَیْدِ حَمِيرِيٍّ در قصیده عینیّه خود که وصف حوض کوثر امیرالمؤمنین را در روز قیامت می‌کند از جمله می‌گوید:

بَطْحَاءُهُ مِسْكَ و حَافَائُهُ يَهْتَرُ مِنْهَا مَوْنَقٌ مُوْنَعٌ

«تِه حوض کوثر از مشک مفروش است، و در جوانب آن درخت‌های دلفریب و زیبا و با میوه‌های رسیده در اهتزاز است»^۴.

و ابن صَيْفِيٍّ شهاب الدین شاعر معروف به حَيْصٌ و بَيْصٌ در مرثیه

۱- «شرح دیوان مِثْدِيٍّ».

۲- «صحیح بخاری»، ج ۱، ص ۱۸۱، و «صحیح مسلم»، ج ۱، ص ۳۸۲.

۳- «سُنَنِ تَرْمِذِيٍّ»، ج ۲، ص ۲۹۸، از سلمة بن کهیل از اَبُو طَفَيْلٍ، از حُدَيْفَةَ اَبُو سَرِيحَةَ.

۴- قصیده سَیْدِ حَمِيرِيٍّ را ما مفصلاً در ج ۹، از «معاد شناسی»، از همین دوره علوم و معارف

اسلام، در مجلس ۶۶ آورده‌ایم و بحول الله وقوته بحث کافی در پیرامون آن نموده‌ایم.

اهل بیت علیهم السلام، از زبان حال آنان در حالیکه دشمنان و قاتلان خود را مخاطب قرار داده‌اند، می‌گوید:

مَلَكُنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً
وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأَسَارَى وَطَالَ مَا
فَحَسْبُكُمْ هَذَا التَّفَاوْتُ بَيْنَنَا
وَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَرْتَضِحُ^۱
فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَأَلَ بِالْذَمِّ أَبْطَحُ^۲
عَدُوْنَا عَلَى الْأَسْرَى فَنَعَفُوْا وَنَصَفَحُ^۳

۱- ما مُلْك و حکومت یافتیم، و عفو و اِغْمَاضٌ، سَجِيَّة و خوی و عادت ما بود، اما چون شما ریاست و حکومت یافتید، زمین اَبْطَح از خون جاری شد!

۲- و شما کشتن اسیران را حلال شمردید، و چه زمان‌های درازی گذشت که عادت ما چنین بود که با اسیران به عفو و اِغْمَاض، و گذشت و چشم پوشی از جنایات رفتار می‌کردیم!

۳- و برای شما همین تفاوت بین ما و شما کفایت می‌کند زیرا که از کوزه برون همان تراود که در اوست.

و معلوم است که حضرت سید الشهداء علیه السلام را در کربلا کشته‌اند و مراد از اَبْطَح، اَبْطَحِ عِرَاق و زمین‌های رَمْلِي است که از کوفه تا بصره ادامه دارد.

و اگر کسی بگوید: حُسَيْن بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب در مکه کشته شد؛

۱- محدث قمی در «مُنْتَهَى الْأَمَالِ» طبع رحلی علمیّه اسلامیّه، ج ۱، ص ۱۱۰ در بیان احوال امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است که: جمع کثیری از علمای سنت در کتب خود نقل کرده‌اند که یکی از ثقات اهل سنت گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام را در خواب دیدم، گفتم: یا امیرالمؤمنین شما وقتی که فتح مکه فرمودید، خانه ابوسفیان را مأمون مردم نمودید و فرمودید هر که داخل خانه ابوسفیان شود بر جان خویش ایمن است! شما این نحو احسان در حق ابوسفیان فرمودید! فرزند او در عوض تلافی کرد، فرزندت حسین علیه السلام را در کربلا شهید نمود و کرد آنچه کرد! حضرت فرمود: مگر اشعار ابن الصّیفی را در این باب نشنیدی؟ گفتم: نشنیدم! فرمود: جواب خود را از او بشنو! گفت: چون بیدار شدم مبادرت کردم به خانه ابن الصّیفی که معروف است به حَيْض و بَيْض، و خواب خود را برای او نقل کردم. تا خواب مرا شنید، شهنقه زد و سخت گریست و گفت: به خدا قسم که این اشعاری را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده، من در همین شب به نظم آوردم، و از دهان من هنوز بیرون نشده، و برای احدی نوشته‌ام، پس انشاد کرد از برای من آن آیات را مَلَكُنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً تا آخر آیات.

جواب آنست که او در اَبْطَح مکه کشته نشد چون اَبْطَح مکه در مشرق مکه است که او را وادی مَحْصَب گویند و قریب به مَنی است. بلکه او را با جمیع خاندان او و همراهان او، در وادی فَخ، هَادِی عَبَّاسِی (نواده منصور دوانیقی) از دم تیغ گذرانید، فلذا او را شهید فخ گویند.

و وادی فخ بین تنعیم و مکه، در یکفرسخی شمالی مکه واقع است. همچنانکه حضرت سیدالشهدا، حسین بن علی بن ابیطالب را شهید طَفّ نامند.

از همه اینها گذشته، آنچه حَلَبی در سیره خود، و شیخ محمد صدرالعالم در «معارج العلی» و سبط ابن جوزی در «تذکره» آورده‌اند، لفظ اَبْطَح نیامده است بلکه چنین آورده‌اند که سائل در مسجد به نزد رسول خدا آمد. و مراد مسجد مدینه است. و حَلَبی تصریح نموده است که در مدینه بوده است و علیهذا إِنَّ الْإِشْكَالَ يَرْتَفِعُ بَحْذَا فَيَرَهُ.

إِشْكَالِ سَوْم: سوره معارج: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ از سوره‌های مکی است، که قبل از هجرت باتفاق اهل علم در مکه نازل شده است. و بنابراین قبل از واقعه غدیر خمّ به مدت ده سال، و یا بیشتر نازل شده است. چگونه امکان دارد بعد از آن واقعه نازل شده باشد؟!

جواب از چند جهت است: اول آنکه اگر یکایک از آیات این سوره باتفاق همه علماء مکی باشد، باید روایت را حمل نمود که تکرار نزول شده است، و یا آنکه به مناسبت واقعه جبرائیل، و یا خود حضرت رسول اکرم ﷺ انرا مکرراً تلاوت نموده‌اند.

و آیاتی که بر پیامبر اکرم دو بار نازل شده است، بسیار است که به جهتی از جهات مهم، چون تذکیر و موعظه، و اهتمام به مفاد و موقعیت آیه، و یا اقتضاء نمودن در دو مورد، دو بار نازل شده است.

تقریباً اتفاق علماء شیعه و سنی است که سوره فَاتِحَةُ الْكِتَابِ دو مرتبه نازل شده است، یک مرتبه در مکه در هنگامیکه نماز واجب شد، و یک مرتبه در مدینه، در هنگامیکه قبله، از بیت المقدس به بیت الحرام تحویل یافت، و به همین

جهت که دو بار نازل شده است آنرا السُّورَةُ الْمَثَانِي خوانند.^۱ و همانند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ که در ابتدای هر سوره آمده است و به إجماع امت، جزء هر سوره است و همچنین آیات دیگری همانند ابتدای سوره روم^۲، و آیه استغفار: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ^۳ و آیه أقيم الصَّلوةَ طَرْفَى النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ^۴، و آیه أَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ^۵ و غيرها که علماء، از خاصه و عامه در تفاسیر این آیات، تصریح به تکرر نزول آنها نموده‌اند، و سیوطی در «إتقان» باب یازدهم را اختصاص به آیات مکرره داده است.

دوم آنکه اتفاق علماء همگی برمی‌گردد به آنچه در بعضی از روایات از ابن عباس و عبدالله بن زبیر آمده است که: سوره معارج مکی است، و آنها خبر واحد است و اتفاقاً که مستند به خبر واحد باشد در حکم اعتبار خبر واحد است. و همین روایتی از ثعلبی از سفیان بن عیینه در شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ در واقعه غدیر و نیز از غیر ثعلبی، از غیر سفیان، نقل شده است، آنها نیز اخبار آحاد هستند، و در این صورت به کدام مَرَجَّحی می‌توان گفت: آنها بر اینها ترجیح دارند؟!

سوم آنکه: بنابر تسلیم که سوره معارج، مکی باشد، ولی به کدام دلیل این آیات اول آن مکی است. زیرا چه بسیار از آیاتی که در مدینه نازل شده است، و به دستور رسول الله، آنها را در سُوْر مکیّه قرار داده‌اند، و چه بسیار از آیاتی که در

۱- «إتقان» سیوطی، قدیمی‌ترین طبع، در مطبعه موسویّه در مصر، سنه ۱۲۷۸ هجری قمری ج ۱ ص ۴۴ باب ۱۱ گفته است که: ذَكَرَ قَوْمٌ مِنْهُ الْفَاتِحَةَ.

۲- همین کتاب؛ از ابن الحصار نقل کرده است که آخرهای سوره نحل و اول سوره روم، مکرراً نازل شده است.

۳- همین کتاب: از زَرَكُشِي در «برهان» نقل کرده است. و این آیه، آیه ۱۱۳ از سوره ۹: توبه است: و چنین حَقِّي برای پیغمبر و برای مؤمنین نیست که برای مشرکین، طلب آموزش کنند.

۴ - همین کتاب، از زَرَكُشِي در «برهان» نقل کرده است، و این آیه، آیه ۱۱۴ از سوره ۱۱: هود است: «و نماز را به پای دار در دو جانب از روز، و مقداری از شب، به درستی که نیکوئی‌ها، زشتی‌ها را می‌زداید، و محو و نابود می‌سازد».

۵ - آیه ۳۶: از سوره ۳۹: زُمَر: «أيا خداوند کفایت کننده بنده‌اش نیست».

مگّه نازل شده است، و آنها را در سُور مدنیّه قرار داده‌اند. اینها همه به تعیین رسول خدا بوده، و حتّی جای آن آیات را که بین فلان آیه، و فلان آیه باشد، نیز رسول خدا معین فرموده‌اند.

سُیوطی در «إتقان» در فصل اول گوید: بیّهقی در «دلایل» گفته است: در بعضی از سوره‌هایی که در مگّه نازل شده است، آیاتی است که در مدینه نازل شده، و سپس به آنها مُلحق شده است. و همچنین ابن الحصار گفته است که: در هر یک از دو نوع: سوره‌های مکی و سوره‌های مدنی، آیات استثنائی است که در غیر محلّ نزول یعنی مکی‌ها در مدینه و مدنی‌ها در مگّه نازل شده است.

و سپس گفته است: بعضی از مردم آیات استثنائی را از روی اجتهاد خود معین می‌کنند، و به نقل توجه ندارند. و ابن حجر عسقلانی در «شرح صحیح بخاری» گفته است: بعضی از پیشوایان اهل علم فقط به بیان آیاتی که در مدینه نازل شده، و راجع به سوره‌های مکیّه بوده است، اعتنا داشته‌اند. و أمّا عکس آنرا که نزول سوره‌ای در مگّه باشد، و تاخر بعضی از آیات را در مدینه، من ندیده‌ام، مگر نادری از آن را.

سُیوطی پس از این نقل می‌گوید: و اینک من وارد می‌شوم در بیان هر یک از دو نوع یعنی بیان آیات مدنیّه در سُور مکیّه و آیات مکیّه در سُور مدنیّه و به نحو استیعاب بیان می‌کنم بر حسب مقدار وقوف خود.^۱ فعلیهذا می‌گوئیم: سوره معارج با آنکه اگر مکی باشد، أمّا آیات اول آن سوره، مدنی است.

و اگر کسی بگوید: قدر متیقّن از اینکه سوره‌ای مکیّه و یا مدنیّه باشد، آن است که: ابتدای آن مکیّ و یا مدنیّ باشد، و یا آیه‌ای که از آن نام آن سوره گرفته شده است، مکی و یا مدنی باشد.

جواب آن است که: این ترتیبی که فعلاً قرآن بر آن است، بر حسب توقیف و قرارداد است، نه بر حسب نزول آیات. و چه بُعدی دارد که این آیات اخیراً نازل

۱- «إتقان» سیوطی، طبع سنه ۱۲۷۸ هجری قمری، ج ۱، ص ۱۷ و ص ۱۸.

شده باشد، و سپس بنابر توقیف، بر آیات نازل شده قبل از آن قرار گرفته، و نام سوره نیز از آن گرفته شده باشد، و اگرچه ما مصلحت و حکمت این قرارداد توقیفی را ندانیم، همچنانکه در اکثر موارد ترتیب در قرآن کریم چنین علمی را نداریم.

اشکال چهارم: آیه شریفه: **وَ إِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَآءِ** در سوره انفال است، و به اتفاق اهل تفسیر، بعد از واقعه جنگ بدر نازل شده است، و سالهائی قبل از واقعه غدیر بوده است. و اهل تفسیر اتفاق دارند بر اینکه: آن آیه به سبب گفتار مشرکین، مانند ابوجهل و امثال او به پیغمبر ﷺ قبل از هجرت بوده است. و این آیه به جهت تذکر دادن خدا رسولش را به گفتارهای سابق آنهاست. یعنی به یادآور گفتارشان را که چنین و چنان می گفتند: **كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ^۱ وَ اِذْ عَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ^۲ وَ نَحُوها.** یعنی «به یادآور زمانی را که خداوند به فرشتگان گفت: و به یاد آور زمانی را که از نزد اهل خودت چاشتگاهان کوچک کردی!»

و از این تذکار استفاده می شود که زمان گفتار مشرکان قبل از نزول این آیه **وَ اِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ** بوده است.

جواب: ابن تیمیّه مسکین^۳ پنداشته است، و یا خود را به پندار زده است که

۱- آیه ۳۰، از سوره ۲: بقره.

۲- آیه ۱۲۱، از سوره ۳: آل عمران.

۳- ابن حجر در کتاب خود به نام: **الفتاوی الحدیثه** ص ۸۶، گوید: ابن تیمیّه، عبدی است که خداوند او را گمراه و کور و کر و ذلیل و بی مقدار و پست نموده است، و بدین مطلب بزرگان اهل علم که فساد حالات او را بیان کرده اند، تصریح کرده اند، و به دروغ بودن اقوال او تنصیص نموده اند، و هر کس بخواهد بدین مطلب اطلاع یابد، به مطالعه کلام امام مجتهدی که همه اتفاق بر امامت او و جلالت او و بلوغ او به درجه اجتهاد دارند - ابوالحسن السبکی و پسرش: تاج و شیخ امام: عزبن جماعه و اهل عصر آنها و غیر از آنها از شافعیّه و مالکیّه و حنفیّه - بپردازد. ابن تیمیّه اعتراضات خود را منحصر در متأخرین از صوفیّه نکرده است بلکه بر مثل عمر بن خطاب و علی بن ابیطالب اعتراض دارد، و حاصل مطلب آنکه برای گفتار او وزن و قیمتی نیست بلکه او سخن خود را در هر تپه و گودال و کوه و درّه می اندازد و بهرجا می اندازد و اعتقاد علماء اسلام درباره او آنستکه او مردی ضالّ و مضلّ و اهل غلوّ و تندروی بوده است، خدا با او به عدلش رفتار کند، و ما را از طریق او و عقیده او و فعل او در پناه خودش پناه دهد.

این روایات بیان این را می کند که حَارِثُ بْنُ نُعْمَانَ و یا جَابِرُ بْنُ نَضْرِبْنَ حَارِث که چنین دعائی را کرده، و نزول سنگ باران را از آسمان و یا عَذَابَ أَلِيم را خواسته اند، نزول آیه و إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ در همان روز بوده است. و ما در هیچیک از این روایات چنین مطلبی را پیدا نمی کنیم.

فرض کن که این آیات بعد از جنگ بدر، نازل شده باشد و راجع به قضایای مشرکین قبل از هجرت هم باشد، چه اشکال دارد که: این مرد منکر ولایت، آنرا در آن روزی که به نزد رسول الله آمده است، در غالب دعا ریخته، و خود، عین آن عبارات و آیه نازل شده را از خداوند خواسته باشد؟

مگر دعا کردن طبق آیه نازل شده ای، و یا طبق دعای وارد شده در قرآن کریم، از نقطه نظر تکوین و امکان تنطّق به آن، منع طبیعی دارد؟ و علیهذا این مرد منکر ولایت، کفر خود را به این کلمات اظهار کرده است، همچنانکه مشرکین قبل از هجرت در مکه به همین کلمات إلحاد و کفر خود را اظهار نموده اند.

از همه اینها گذشته، چه اشکال دارد که: این آیه که در سوره انفال است، و قبل از سوره مائده که در آخر عمر رسول خدا، به چند سال نازل شده است^۱ در وقت تألیف قرآن در زمرة آیات نازله قبل از آن قرار داده شده باشد. همچنانکه آیات ربا^۲ و آیه وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ^۳ که آخرین آیات نازل شده بر پیغمبر است، در سوره بقره قرار داده شده است، و سوره بقره در اوائل هجرت آمده است، و تا زمان آخر عمر پیامبر، چندین سال فاصله دارد.

از اینهم بگذریم، این گفتار او که و إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ تَذَكَّرْ و حکایت کلام مشرکان قبل از هجرت است، کلامی بدون دلیل است، و بیانی بدون حجّت است، اگر دلیل و حجّت برخلاف آن نباشد. زیرا که

۱- یعنی سوره مائده در زمان آخر عمر رسول خدا، و سوره انفال، چندین سال قبل از آن نازل شده است.

۲- آیات ۲۷۵ تا ۲۷۸: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ تَا وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

۳- آیه ۲۸۱، از سوره ۲: بقره.

شخص عارف به أسلوب کلام، شک و تردیدی ندارد که این گفتار:
اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ
أْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، گفتار یک مرد مشرک و بت پرستی که خدا را مسخره می‌کند و
 به حقّ لبخند می‌زند نیست. زیرا که می‌گوید: **اللَّهُمَّ** بار پرودگار من، **إِنْ كَانَ**
هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ اگر این امر حق است، از ناحیه تو! و در این عبارت که
 اسم اشاره آورده است، و سپس با ضمیر منفصل تأکید نموده است، و پس از آن
الْحَقُّ را با **ألف** و **لام** ذکر کرده، و با ضمیر خطاب **مِنْ عِنْدِكَ** آورده است، به
 هیچوجه گفتار شخص مشرک نیست، بلکه کلام کسی است که به مقام ربوبیت
 اذعان دارد و در گفتار کسی که مطلبی آورده و می‌گوید: **آن مطلب حق است**، و
 بس، و منسوب به خداست و بس، توقّف و شک دارد، و نمی‌تواند آن را تحمّل
 کند، و از آن بیزار بوده، و دعای مرگ و نابودی برای خود می‌کند، و از زندگی
 ملول و گریزان است.

إشکال پنجم: کفار قریش چون از خداوند عذاب خواستند، با گفتار خود که:
وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ
أْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (آیه ۳۲ از سوره ۸: انفال)

بلافاصله در آیه بعد خداوند فرمود: (آیه ۳۳ از همین سوره)

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.

«خداوند چنین نیست که ایشان را عذاب کند، در وقتیکه تو (محمد) در میان
 ایشان هستی! و چنین نیست که خداوند عذاب کننده آنها باشد، در حالیکه آنها
 از خداوند طلب آمرزش می‌کنند.»

و همگی متفقند بر آنکه: چون اهل مکه عذاب خواستند، عذاب بر ایشان نیامد و
 سنگ از آسمان بر آنها نیارید. و اگر در قضیه حرث بن نعمان فهری، آیه‌ای بود،
 و عذابی نازل شده بود، هر آینه همانند آیه أصحاب فیل بود که دوعای برای نقل آن
 بسیار بود. پس چرا در کتابهای سیر و تفسیر و تاریخ و نحوها همگی آن را نقل
 نکرده‌اند، و همانند أصحاب فیل یک قضیه مشهور و معروفی نشد.

جواب: خوب بود، ایشان آیه بعدش را نیز ذکر می‌کردند، تا پاسخشان از آن

آیه معلوم شود و آن آیه این است:

وَمَا لَهُمْ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا
أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أُولِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّفِقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (آیه ۳۴)

«و به چه علت خداوند آنها را عذاب نکند، در حالی که آنها موالی و سرپرست‌های مسجدالحرام را از ورود به آن منع می‌کنند، و خودشان اولیاء و سرپرستان مسجدالحرام نیستند. اولیاء و صاحب اختیاران در امور مسجدالحرام نیستند مگر مردمان با تقوی، ولیکن اکثر آنها نمی‌دانند.»

توضیح این مطلب آن است که اینطور نیست که خداوند به هر صورت، و به هر کیفیت و در هر شرائطی عذاب را از مردم مکه و یا مدینه، با آنکه پیامبر در میان آنها بوده است، برداشته باشد. بلکه عذاب عمومی را برداشته است. در وقتی رسول الله در میان ایشان است، و هنوز خارج نشده، و یا او را إخراج نکرده‌اند، و در این صورت از برکات و آثار نفس نفیس او رفع عذاب است، و یا در وقتی که در میان آنها جمعی از مؤمنان باشند که به برکت توجه و استغفار آنها خداوند عذاب را بر می‌دارد.

ولیکن هنگامیکه آنها پیغمبر را از مکه إخراج کردند و چند سالی نیز طول کشید تا مؤمنان باقیمانده در مکه کم‌کم به مدینه هجرت کردند، و مکه از مستغفرین خالی شد، پروردگار إذن فتح مکه را با شمشیر به پیغمبرش داد. و این غزوات و جنگ‌های خونین رسول الله همگی عذاب و نغمت و نکبت و ذلتی بود که بر مشرکان می‌رسید.

وبلکه در صورت تمادی برجهالت و ضلالت و إعراض از آیات خدا و پذیرش رسول خدا، تهدید و وعید همان صاعقه قوم عاد و ثمود، به آنها داده شد، که عیناً به مثابه قوم عاد که پیغمبرشان حضرت هود را تکذیب کردند و به مثابه قوم ثمود که پیغمبرشان حضرت صالح را تکذیب کردند، صاعقه و ریح صرصر آنها را طعمه حریق و هلاکت خواهد ساخت.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ إِذْ جَاءَتْهُمْ
الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ

مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ - فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ - فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَحْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ - وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ^۱.

«پس اگر کافران از این آیات اعتراض کردند، به آنها بگو: من شما را از صاعقه ای همانند صاعقه قوم عاد و ثمود بیم دادم و بر حذر داشتم - که پیامبران شان از هر جانب به سوی آنها آمدند و گفتند: غیر از الله برای خود معبودی نگیرید. آنها گفتند: پروردگار ما اگر می خواست، رسولانی از فرشتگان نازل می کرد، بنابراین ما راجع به آنچه شما آورده اید، کافر هستیم - اما قوم عاد در زمین از روی باطل و بناحق بزرگ منشی کردند و گفتند: نیروی کدام کس از نیروی ما افزون است؟ آیا ندیدند: خداوندی را که آنها را آفریده است، نیرویش افزون است، و معذک آیات ما را انکار می کردند - فعليهذا ما تند بادی را در روزهای شوم بر سر آنها فرستادیم، تا به آنها بچشانیم عذاب ذلت بار را در این زندگی دنیا، و البته عذاب آخرت، ذلت بارتر است، و ایشان مورد یاری و نصرتی قرار نمی گیرند.

و اما قوم ثمود را ما دعوت به هدایت کردیم، لیکن ایشان کوری و جهالت را بر هدایت ترجیح دادند و اختیار کردند. و بنابراین این صاعقه عذاب خوار و پست کننده، در نتیجه اعمالی که انجام می دادند، آنها را در برگرفت. و کسانی که ایمان آورده بودند و اینطور بودند که تقوی الهی پیشه ساخته بودند. ما آنها را نجات بخشیدیم».

در این آیات می بینیم که: به همان وجهی که خداوند اُمت های پیامبران سلف را عذاب کرده است، به اُمت پیامبر آخر الزمان نیز هشدار عذاب داده است، به طوریکه پیامبرش را اِزَامُ الْقُرَى بیرون ببرد، و همه آنها را طعمه

۱- آیات ۱۳ تا ۱۸ از سوره ۴۱: فصلت.

صاعقه سازد و یا پس از هجرت او و مسلمانان مدینه، حواله آنها را با شمشیر و نیزه نماید، پس از نقطه نظر عذاب عمومی، این اعلام و إخطار و سپس نزول و ورود عذاب، همگانی است.

و اما از نقطه نظر عذاب‌های شخصی، همانند کوری و فلج و ارتعاش اعضاء و طعمه درنده شدن و قتل صبر^۱ و ماشابهها نیز مواردی در تاریخ و سیر است از رسول خدا آورده شده است:

در غزوه بدر که مشرکان اسیر مسلمانان شدند،^۲ از مشرکان فدیّه گرفتند و

۱- قُتِلَ صَبْرًا: أَيُ حُسِّ عَلَى الْقَتْلِ حَتَّى يُقْتَلَ. قَتْلِ صَبْرٍ عبارت است از آنکه کسی را بدون دفاع نگاهدارند، و در اینحال او را بکشند.

۲- در «دلایل بیهقی»، ج ۲، ص ۹۵ با سند متصل خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ رو به کعبه ایستادند و بر هفت نفر از قریش نفرین کردند که در بین آنها أَبُو جَهْلٍ، و أمیه بن خَلْفٍ و عَثْبَةُ بن رَبِيعَةَ و شَيْبَةُ بن زَبِيعَةَ و عَقْبَةُ بن أَبِي مَعِيْطٍ بودند. ابن مسعود می گوید: سوگند به خدا دیدم که همه اینها در روز جنگ بدر کشته بر روی زمین افتاده و در آن روز که روز گرمی بود آفتاب چهره آنانرا تغییر داده است. و ابن کثیر دمشقی در «البدایة والنهایة» ج ۳ ص ۱۰۵ در شرح آیه: إِنْ كَفَيْتَكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده است که: مسخره کنندگان پیغمبر و لیدین مُغْبِرَه، و اسود بن عبدیغوث زهری، و اسود بن مطلب ابوزمع، و حارث بن عیطل، و عاص بن وائل سهمی بودند، جبرائیل به نزد رسول الله آمد و آنحضرت از آنها شکایت کرد. جبرائیل ولید را به حضرت نشان داد و اشاره به سرانگشتان او کرد و گفت: از عهده‌اش برآمدم و پس از آن اسود بن مطلب را به حضرت نشان داد و اشاره به گردن او کرد و گفت: از عهده‌اش برآمدم، و پس از او اسود بن عبدیغوث را نشان داد و اشاره به سر او کرد و گفت: از عهده‌اش برآمدم، و سپس حارث بن عیطل را نشان داد و به شکمش اشاره کرد و گفت: از عهده‌اش برآمدم. و عاص بن وائل از جلوی او عبور کرد و اشاره به کف پای او کرد و گفت: از عهده‌اش برآمدم. اما ولید از نزد مردی از بنی خزاعه که از برای او تیر می‌تراشید عبور کرد، آلت قطع آن مرد به انگشتان ولید اصابت کرد و آنها را قطع کرد. و اما اسود بن عبدیغوث در سر او چند قرحه و دمل درآمد و بر اثر آن مرد. و اما اسود بن المطلب کور شد، و علتش این بود که او در زیر درخت سَمُرَه‌ای نشست، و پیوسته می‌گفت: ای پسران من آیا از من دفاع نمی‌کنید؟! من کشته شدم. اینست خار که در چشم چیزی را نمی‌بینیم، و باز می‌گفت: آیا از من منع نمی‌کنید؟! من هلاک شدم. اینست خار که در چشم من فرو رفته است! آنها می‌گفتند: ما چیزی را نمی‌بینیم. و همینطور بود تا دو چشمش کور شد. و اما حارث بن عیطل، آب زرد در شکم او پیدا شد تا جائیکه سرگین او از دهان او خارج می‌شد و از این مرض

←

همگی را آزاد کردند مگر سه نفر: نَضْرِبُنْ حَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ و عَقَبَةَ ابْنِ أَبِي مُعَيْطٍ و مُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ.

نَضْرِبُنْ حَارِثِ همان بود که می گفت: **إِنْ هَذَا إِلَّا إِسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**. «این احادیثی (قرآن) که پیامبر بر ما می خواند چیزی نیست مگر افسانه سازی های دوران پیشین».

رسول خدا فرمود: ای علی! نَضْرُ را نزد من بیاور، من او را طلب می کنم. امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با دست خود موهای سرش را گرفته و به نزد رسول آوردند - و نَضْرُ مرد زیبایی بود، و سرش گیسو داشت.

نَضْرُ گفت: ای محمد! من تو را به رَحْمِيَّت و قرابتی که بین من و تست سوگند می دهم که با من همان معامله ای را کنی که با هر مردی از مردان قریش می کنی! اگر آنها را کشتی مرا هم بکش، و اگر از آنها فداء گرفتی و آزادشان کردی، از من هم فداء بگیر!

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **لَا رَحِمَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ! قَطَعَ اللهُ الرَّحِمَ بِالْإِسْلَامِ**.

«قرابت و رحمتی بین من و تو نیست، زیرا که اسلام، رَحِم ها را جدا کرده است، و رَحِم های شرک و جاهلی را رَحِم نمی شمرد!» ای علی! او را جلو بیاور، و گردن او را بزنی! و گردن او را زدند.

و سپس فرمود: ای علی! عَقَبَةَ را به نزد من بیاور! عَقَبَةَ گفت: یا محمد! **أَلَمْ تَقُلْ لَا تُصْبِرْ قُرَيْشٌ؟** «مگر تو نگفته ای که: قریش را صبراً نمی کشیم»؟ پیامبر فرمود: **وَ أَنْتَ مِنْ قُرَيْشٍ؟** **إِنَّمَا أَنْتَ عِلْجٌ مِنْ أَهْلِ صَفُورِيَّةَ! وَاللَّهِ لَأَنْتَ فِي الْمَيْلَادِ أَكْبَرُ مِنْ أَبِيكَ الَّذِي تَدَّعَى لَهُ!**

«تو از قریش هستی؟! بلکه حقاً تو مزغولی بزرگ هیکل از کَفَّار عجم از أهل صَفُورِيَّة می باشی! سوگند به خداوند، تو در نسب و ولایت بزرگتر هستی از پدرت که خود را بدو منتسب می داری!»



مرد. و اما عاص بن وائل بر روی خری سوار شد تا به سوی طائف برود و آن الاغ را در جایی خوابانید که خاری از جنس گیاه شِبْرَقَه در گودی کف پای او فرو رفت، و او را کشت. و بیهقی نیز مثل همین سیاق را روایت می کند.

عقبه گفت: فَمَنْ لِلصَّبِيَّةِ؟! «بعد از من سرپرست دختر من چه کسی باشد»؟! رسول خدا فرمود: النَّارُ «آتش» و سپس گفت: حَنْ قَدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا. «جوهره خود را بروز داد که اصالت ندارد».^۱

و گوینده اللّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ نَضْرِبْنَ حَارِثَ بَدْرَةَ، که طبق دعای خود، در جنگ بدر صبراً به قتل رسید.^۲

و درباره عموی پیامبر: أَبُو لَهَبٍ و زوجه اش امّ جمیل خواهر ابوسُفیان صخر بن حَرْب که از هرگونه ایذا و تکذیب و آزار پیغمبر دریغ نداشتند، تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ - وَأُمَّرُؤُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ نازل شد.^۳

«بریده باد دو دست ابولهب و خود او نیز بریده باد (تا آنکه گوید): و زن او که بارکش هیزم است».

طَارِقٌ مُحَارِبِي گوید: در هنگامی که من در بازار ذِي مَجَاز عبور می کردم دیدم جوانی را که می گوید: قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا «بگوئید: معبودی جز الله نیست که رستگار شوید»!

و در این حال دیدم مردی را که در پشت سر او بود، و به او سنگ می انداخت و ساق های پا و دو رگ پشت پای او را خونین کرده بود، و می گفت: ای مردم این مرد بسیار دروغ گوست، او را تصدیق نکنید!

من پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند این مُحَمَّد است که به گمان خودش

۱- میدانی در «مجمع الأمثال» طبع مکتبه محمدیه سنه ۱۳۷۶ آورده است که: حَنْ قَدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا، از جمله امثال عرب است. قَدْحٌ یکی از قَدَاح میسر است یعنی تیرهای قمار، و چون یکی از این تیرها از جنس جوهر بقیه تیرها نباشد، و شخص جولان دهنده بخواهد آن را جولان دهد از آن صدائی غیر از صدای بقیه برمی خیزد، و از این صدا فهمیده می شود که جنس این تیر از سایر تیرها نیست، و این مثل را می آورند برای مردی که افتخار می کند که از قبیله ای است و نباشد، و یا بستاید خود را به صفتی که در او نباشد.

۲- تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۲، ص ۵۳۸ و ص ۵۳۹.

۳- سوره ۱۱۱، لَهَب.

پیغمبر است، و این مرد عمومی او أَبُو لَهَب است که می‌پندارد او کذاب است.^۱
 دو دختر پیامبر اکرم زن‌های دو پسر أَبُو لَهَب بودند، بدینگونه که رُقِیَّة زوجه
 عُبَّیة بن ابی لَهَب و خواهرش امّ کَلثوم زوجه عُبَّیة بن ابی لَهَب بود. چون آیه
 تَبَّتْ یَدَا ابی لَهَب نازل شد، أَبُو لَهَب و امّ جمیل به پسرانشان گفتند: از دو دختر
 محمّد مفارقت کنید! و آن دو پسر دختران پیامبر را طلاق گفتند. و عثمان بن
 عُمَّان در مکه با رُقِیَّة ازدواج کرد و با او به زمین حبشه هجرت کردند، و در آنجا
 پسری زائید به نام عبدالله. این پسر چون شش ساله شد، خروسی به چشم او منقار
 زد و صورتش ورم کرد و مریض شد و از دنیا رفت.

زمان جنگ بدر، رُقِیَّة مرض حَصْبَه داشت، و عثمان به امر رسول خدا برای
 پرستاری او در غزوه بدر شرکت نکرد، و در روز واقعه بدر، رُقِیَّة رحلت کرد، و در
 روزیکه زید بن حارثه بشارت فتح مکه را در بدر به مدینه آورد رُقِیَّة را دفن کردند.^۲

و چون عُبَّیة بن ابی لَهَب امّ کَلثوم را طلاق داده بود، و با او زفاف نکرده
 بود، بعد از رُقِیَّة، عثمان او را به نکاح خویش در آورد، و این در سنه سوم از هجرت
 بود، و در سنه نهم از هجرت وفات کرد و رسول خدا بر او نماز خواندند، و اَسْمَاءُ
 بِنْتُ عُمَیْسٍ وَصَفِیَّه بن عبدالمطلب او را غسل دادند.^۳

و چون امّ کَلثوم رحلت کرد، رسول خدا بر لب قبر او نشسته بود، و چشمانش
 از اشک جاری بود، فَقَالَ: هَلْ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ لَمْ یَقَارِفِ اللَّیْلَةَ؟ وَلَا یَدْخُلِ
 الْقَبْرَ رَجُلٌ قَارَفَ أَهْلَهُ. فَلَمْ یَدْخُلِ عُثْمَانُ.^۴

رسول خدا فرمود: «در قبر برای مراسم امّ کَلثوم کسی وارد شود که: دیشب
 با زوجه‌اش همبستر نشده است. و آیا کسی در میان شما هست که هم بستر نشده
 باشد؟ و عثمان داخل نشد.»

۱- تفسیر «مجمع البیان» ج ۵، ص ۵۵۹.

۲- «استیعاب»، ج ۴ ترجمه رقیه بنت رسول الله تلخیص ص ۱۸۳۹ تا ص ۱۸۴۱.

۳- «استیعاب»، ج ۴، ترجمه امّ کَلثوم بنت رسول الله، ص ۱۹۵۲.

۴- «استیعاب»، ج ۴، ص ۱۸۴۱ تا ص ۱۸۴۲.

و معلوم می شود در همان شب رحلت اُمّ کُلثوم که با ضرب او، طبق روایات، زوجه اش بستری و مریض شده و از دنیا رفته است، با زوجه دیگرش همبستر شده و به ارتحال دخت پیامبر گرامی ابدأً توجهی نداشته است.

ابن اثیر آورده است که: بیهقی از قتاده تخریج کرده است که: عُبَيْةُ بْنُ أَبِي لَهَبٍ بر رسول خدا در آویخت، و در ایذاء و اذیت مسلط شد و پیراهن رسول خدا را پاره کرد. رسول خدا به او گفت: أَمَا إِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُسَلِّطَ عَلَيْهِ كَلْبَهُ، «من از خداوند می خواهم که سگ خودش را بر او مسلط کند».

عُبَيْةُ با جماعتی از قریش به سوی شام می رفتند و در مکانی فرود آمدند که بدان زَرْقَاءَ می گفتند، تا شبی بیارمند ناگهای شیری دور آنها گردید، و جست، و از میان آن جماعت سَرِ عُبَيْة را در دهان برد، و فشار داد، و خرد کرد، و او را کشت.^۱

و بیهقی از عُرْوَه از پدرش بدین طور روایت کرده است که: در آن شب آن شیر از آنها انصراف داشت و آنها خوابیدند، چون آنها احساس خطر کردند، برخاستند و عُبَيْة را در بین خود محلی را در وسط برای او تعیین کردند، شیر آمد، و از روی آنها عبور کرد و قدم برداشت، تا رسید به عُبَيْة، و سر او را با دندان خرد کرده و شکست و هلاک کرد.^۲

ابن عَبْدِالْبَرِّ آورده است که: إِنْ النَّبِيِّ ﷺ كَانَ إِذَا مَشَى يَتَكَفَأُ وَكَانَ الْحَكَمُ

۱- «دلائل النبوة» بیهقی، طبع اول، ج ۱، ص ۹۶: فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ تَبَتُّ يَدَا أَبِي لَهَبٍ، قَالَ أَبُو لَهَبٍ لِابْنَتَيْهِ: عُنَيْبَةُ وَعُتْبَةُ، رَأْسِي وَرُؤُوسِكُمَا حَرَامٌ إِنْ لَمْ تُطَلِّقَا ابْنَتِي مُحَمَّدًا! وَسَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عُنَيْبَةَ طَلَّاقَ رُقَيْبَةَ وَ سَأَلْتَهُ رُقَيْبَةَ ذَلِكَ، وَقَالَتْ لَهُ أُمُّ كَلْثُومٍ: بِنْتُ حَرْبِ بْنِ أُمِيَّةٍ، وَ هِيَ حِمَالَةُ الْخَطْبِ: طَلَّقَهَا يَا بُنَيَّ فَإِنَّهَا قَدْ صَبَتْ فَطَلَّقَهَا وَطَلَّقَ عُنَيْبَةَ أُمُّ كَلْثُومٍ وَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ فَارَقَ أُمَّ كَلْثُومٍ، فَقَالَ: كَفَرْتُ بِدِينِكَ وَفَارَقْتُ ابْنَتَكَ لِأَتُحِبِّي وَ لِأُحِبَّكَ، ثُمَّ تَسَلَّطَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ فَشَقَّ قَمِيصَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُسَلِّطَ عَلَيْهِ كَلْبَهُ. فَخَرَجَ نَفْرًا مِنْ قَرِيشٍ حَتَّى نَزَلُوا فِي مَكَانٍ مِنَ الشَّامِ يُقَالُ لَهُ الزَّرْقَاءُ لِيَلَّأَ فَأَطَافَ بِهِمُ الْأَسَدُ تَلْكَ اللَّيْلَةَ فَجَعَلَ عُنَيْبَةَ يَقُولُ: يَا وَيْلَ أُمِّي هُوَ وَاللَّهِ أَكَلِي كَمَا دَعَا مُحَمَّدٌ عَلَيَّ، قَتَلَنِي ابْنُ أَبِي كَبْشَةَ، وَ هُوَ بِمَكَّةَ وَ أَنَا بِالشَّامِ. فَعَوَى عَلَيْهِ الْأَسَدُ مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ وَ أَحْزَدَ بِرَأْسِهِ فَضَعَمَهُ ضَعْمَةً قَذْبِحَهُ. وَابْنُ اثِيرٍ فِي «نَهَائِمَةِ» ج ۳ ص ۴۲۰ فِي مَادَّةِ فِدْغٍ أَوْرَدَهُ اسْت.

۲- «دلائل النبوة» بیهقی، ج ۱، ص ۹۷.

بْنُ أَبِي الْعَاصِ يَحْكِيهِ، فَالْتَمَتَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا فَرَأَاهُ يَفْعَلُ ذَلِكَ.
 قَالَ: فَكَذَلِكَ فَلْتَكُنْ. فَكَانَ الْحَكَمَ مُخْتَلِجًا يَرْتَعِشُ مِنْ يَوْمِئِذٍ.^۱

«حضرت رسول خدا ﷺ عادتشان این طور بود که چون راه می رفتند، پاها به طرف عقب و سینه بطرف جلو و بطور سرازیر حرکت می کردند، و حَکَم بن ابی العاص همیشه از پشت ادای آنحضرت را در آورده و خود را به مثابه او بازیگر می ساخت. روزی پیامبر سر خود را برگردانده، و دیدند که: حکم چنین می کند. گفتند: همین طور بمان. حَکَم از آن به بعد به حالت لرزه و ارتعاش بدن درآمد.»

ابن اثیر آورده است که پیامبر به خدا عرض کرد: اَللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَيَّ مُضَرَ مِثْلَ سِنِي يُوسُفَ. فَجَاهِدُوا حَتَّى أَكْلُوا الْعِلْهَازَ.^۲

«بار پروردگارا قدرت و أخذ خود را بر طائفهٔ مُضَرَ شدید گردان، مانند سال‌های قَحْط دوران یوسف! طائفهٔ مُضَرَ آن طور به گرفتاری و مشقت و قَحْط درافتادند که به جای طعام عِلْهَاز می خوردند (خون را با پشم شتر مخلوط می کرده، و پس از آن با آتش سرخ کرده و می خوردند.)

باری مواردی که چه عموماً و چه خصوصاً در اثر دعای پیغمبر ﷺ عذاب نازل گردید، در تواریخ و سیر مذکور است. و علیهذا قضیهٔ حَارِثِ فَهْرِيِّ و یا جَابِرِ بْنِ نَضْرٍ که با اسلام عناد داشته، و ولایت را بدانگونه تحقیر و رسول خدا را به طور تحکّم و زورگوئی و توبیخ، مؤاخذه، و در خطاب تقبیح می کند، چه اشکال دارد که به دعای خودش سنگی از آسمان بر سرش بخورد، و در دم وی را هلاک سازد؟
 و اما اینکه ابن تیمیّه گفته است: در صورت تحقیق باید مانند قصّهٔ اصحاب

۱- «استیعاب»، ج ۱، ص ۳۵۹ و ص ۳۶۰. و در این باره عبدالرحمن پسر حسان بن ثابت او را تعبیر و هجو کرده است، او دربارهٔ عبدالرحمن بن حکم گوید:

إِنَّ اللَّعِينَ أَبُوكَ فَارِمَ عِظَامَهُ إِنَّ تَرْمَ تَرْمَ مُخَلِّجاً مَجْنُوناً
 يُمْسِي حَمِيصَ الْبَطْنِ مِنْ عَمَلِ الثَّقِيَّ وَيُظِلُّ مِنْ عَمَلِ الْخَبِيثِ بَطِيناً

۲- «النهاية في غريب الحديث و الأثر» ج ۳، ص ۲۹۳، مادةٔ علهز.

فیل معروف شود.

جواب این است که قیاس این داستان، به داستان اصحاب الفیل مع الفارق است، زیرا این قضیه، یک حادثه فردیه‌ای بوده است که اغراض مخالفان و منافقان در اختفاء آن تا جایی که میسور بوده است، مؤثر بوده است، همچنانکه در اصل قضیه غدیر، آنچه کردند، در اختفاء آن که بصورت یک امر عادی جلوه دهند، و یا حدیث غدیر را تقطیع نموده، هر تگه‌اش را در بابی بیان کنند، که صدر و ذیلش در یکجا نباشد، و یا کوشیدند تا معنای ولایت را از آن حقیقت روشن برگردانند، و یا آنکه اصل قضیه را انکار کنند، و آنچه از دستشان بر آمد کوتاهی نکردند، ولیکن خداوند معذک، آن قضیه را روشن و زنده نگاهداشت، و دوست و دشمن را در برابر عظمت این داستان معترف ساخت.

و اما داستان اصحاب فیل که در عداد معجزات و کرامات بیت الله، و خاندان نبوت است، و همه قریش بلکه همه عرب، و امت‌ها، داعی بر اظهار و اعلام آن داشته‌اند، و بر عالیترین مقدسات که بیت الله الحرام و خانه منسوب به ذات احدیت است، آن خانه‌ایکه مطاف جمیع امم، و مقصد حجاج و عمّار و عاکفین است، گواه و شاهد صادق است، و تمام طبقات مردم از آن انتظار خیرات و برکات را دارند، داستان دیگری است، که به هیچ وجه مشابهت ندارد با قضیه حارث که تنها به نزد رسول آمده و سخنی رانده و به عقوبت آن دچار گشته است.

گویند: روز عاشورائی در زمان آیت الله شیخ مرتضی انصاری اعلی الله تعالی مقامه الشریف که در نجف اشرف مرتباً دسته‌های سینه زنی، و نوحه خوانی، و عزاداری در کوی و برزن حرکت داشت، و شیخ انصاری هم در کنار آنان می‌رفت. یک نفر از **افندی‌های**^۱ آن زمان که فرماندار نجف از طرف بغداد و دولت

۱- **افندی** به بزرگان و رؤسا و صاحب مقام و منصبان از دولت عثمانی می‌گویند که در آن زمان چون عراق عرب در تحت تسلط عثمانی‌ها بوده است، برای اداره امور کشور گسیل می‌شده‌اند، و آنها همه سنی مذهب بوده‌اند.

عثمانی بود، به شیخ نزدیک شده و سلام کرد و گفت: شیخنا سؤالی دارم، و آن این است که: شکی نیست که حضرت حسین بن علی را مظلومانه کشته‌اند و این عمل زشتی بوده است که از یزید بن معاویه سر زده است. اما این دسته در آوردن و هرسال تجدید عزا و نوحه‌خوانی و مرثیه‌خوانی و گریستن برای چیست؟ این سینه زنی و زنجیر زنی برای چیست؟!

شیخ فرمود: رسول خدا ﷺ در حضور ده هزار نفر از حجّاج در غدیر خم، دست برده، و دو بازوی علی را گرفت؛ و به همه نشان داد و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. شما انکار کردید، و گفتید: قضیهٔ شخصیه در اثر نزاع با زید بن حارثه، و یا بر اثر شکایت بریده بوده است، که خواسته بگوید: هر کس مرا دوست دارد، دوست علی هم باید باشد. من پسر عموی هر کس هستم، علی هم پسر عموی اوست.

ما هر سال این عزاداری را تجدید می‌کنیم و زن و بچه و مرد، و کوچک و بزرگ، بر سر گل زده، به بازارها و کوچه‌ها می‌ریزیم، و برای تجدید یاد و عظمت حسین گریه می‌کنیم، تا شما نتوانید آن را انکار کنید و بگوئید: قضیهٔ شخصیه بوده است. حسین برای حکومت بر علیه یزید امیرالمؤمنین سلطان وقت قیام کرد، و کشته شد.

گویند: از بداهت پاسخ شیخ آن مرد أفندی مات و مبهوت شد فَبَهتَ الذی کَفَر!.

باری أمّا این که ابن تیمیه گفته است: طبقات مصنفین این قضیه را ذکر نکرده‌اند، این هم کذب محض است.

مگر نام علماء عظیم و کتب معتبرهٔ آنان را در همین بحث ندیدیم که با سندهای خود این روایت را به آن صحابی عظیم: حَدِيثُ بَنِ الْاِيْمَانِ وَ بَه سَفِيَانُ بَنِ عُبَيْنَه ، نسبت می‌دهند که در جلالت و وثوق وی در علم و تفسیر و حدیث در نزد سنی‌ها جای هیچ شبهه‌ای نیست.

شب پره‌گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

یکی از دوستان می‌گفت: شبی در حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام که در مصر است رفتم، دیدم: غوغای عجیبی است، شب جمعه است و سُنّی‌های شهر قاهره از هر جانب برای زیارت دختر علی آمده‌اند و چنان عزاداری و گریه و ماتم دارند که برای من بسیار شگفت‌انگیز بود، که چگونه سُنّی‌ها برای زینب علیها السلام مرثیه می‌خوانند، و حرمش را مُعْظَم می‌دارند، و گراگرد ضریحش طواف می‌کنند، و می‌بوسند، و خاک داخل حلقه‌های ضریح را به چشم می‌مالند.

ساعتی گذشت خطیبی بسیار فصیح و بلیغ بر منبر رفت، و از روایات وارده دربارهٔ اهل بیت مفصلاً سخن گفت، و در آخر شروع کرد به دعا کردن، و همه مردم آمین می‌گفتند، و از جمله دعاهای او این بود که: **اللَّهُمَّ الْعَنِ الْوَهَابِيَّةَ** (خدایا طائفه وهابی‌ها را لعنت فرست) و همهٔ مردم گفتند: آمین.

و این شاهد آن است که همانطور که سابقاً ذکر کردیم: همهٔ طوائف عامه و اهل سُنّت با وهابی‌ها مخالفند، و رئیس آنها ابن تیمیّه و مُحَمَّد بن عَبْد الوَهَّاب را منحرف و فاسدالعقیده می‌دانند.

إشکال ششم: در این حدیث وارد است که گویندهٔ این گفتار به مبانی پنجگانهٔ اسلام امر شده است و چون آنها را پذیرفته است، مسلمان بوده است، و می‌دانیم که در زمان رسول خدا به هیچ یک از مسلمین چنین آسیبی نرسیده است.

جواب: این حدیث، همانطور که اسلام او را بیان می‌کند، کُفْر و ارتداد و إعراض او را نیز بیان می‌کند. زیرا که بعد از شنیدن حدیث غدیر، شک در نبوت رسول خدا آورده است؛ و در حال غیظ و عصبانیت از حکم خداوندی، بر نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام ولایت، دچار چنین عقوبتی آنهم به تقاضای خودش شده است.

و علاوه در تاریخ و حدیث مواردی موجود است که: مسلمان هم در اثر کفر نعمت و ناسپاسی از حرمت رسول خدا به بلاها و عواقب وخیمی مبتلا شده است. همچون مرد اعرابی که مریض شده بود و پیامبر برای عیادت او آمدند و به

او گفتند: لَا بَأْسَ طَهُورٌ (چیزی نیست، باکی نیست، موجب پاکی و طهارت است!)

اعرابی گفت: قُلْتَ طَهُورٌ كَلَامًا! بَلْ هِيَ حُمَّى تُفُورٌ أَعْلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ تُزِيرُهُ الْقُبُورُ! (تو گفستی پاکی و تطهیر است. أبداً چنین نیست. بلکه این مرض، تب شدیدی است که فوران دارد و شعله می زند بر پیرمرد سالخورده ای که گورها در انتظار دیدار او هستند!)

پیامبر گفت: فَتَنَمُ إِذَا! فَمَا أَمْسَى مِنَ الْعَدِ إِلَّا مَيِّتًا.^۲

«بنابراین، همین طور است. شب را به فردا نیاورد مگر آنکه مرگ او را در بر گرفت.»

اشکال هفتم: این مرد: حارث بن نُعْمَان در میان صحابه شناخته شده نیست، بلکه این نام از قبیل نام‌هائی است که معرکه گیران بازاری در سر گذرها در معرکه می آورند، از نوع همان افسانه‌ها و داستان‌های عَنْتَر و دَلْهَمَه، و مردم در بیان اسامی صحابه پیامبر خدا که از آنها در حدیث چیزی بیان شده است، حتی احادیث ضعیفه، کتابها نوشته‌اند، مثل کتاب «استیعاب» ابن عبدالبر، و کتاب ابن مئنه و ابونعیم اصفهانی و حافظ ابوموسی و نحو ذلک، و هیچیک از آنها نامی از این مرد نبرده است، و از اینجا فهمیده می شود که: در روایات ذکری از او نشده است.

چون این بزرگان از مصنفین آنچه را که از اهل علم روایت شده است ذکر می کنند، نه احادیث داستان سرهای بازاری را همانند «تَنْقَلَاتُ الْأَنْوَارِ» بکری کذاب و غیره.^۳

جواب: در پاسخ این اشکال سزاوار است اکتفا کنیم به آنچه شیخ الإسلام

۱- لَوْ تَشُورُ - خ ل.

۲- «صحيح بخارى»، طبع اميريه بولاق، ج ۴، ص ۲۰۲ در كتاب مناقب، و در «أشعئيات»، ص ۲۰۰ كتاب الجنائز، باب عيادة المرضى، حضرت صادق از پدرانشان يكايك تا أمير المؤمنين عليه السلام روایت کرده است، و در پایان این عبارت را اضافه دارد که: آن مرد در آن مُرد، و رسول خدا بر جنازه او نماز نخواندند.

۳- «منهاج السنّة» ابن تيميه ج ۴، ص ۹ تا ص ۱۴.

إِمَامُ الْحَفَاطِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ كِنَانِي عَسْقَلَانِي شَافِعِي معروف به ابن حَجَر متولد در سنه ۷۷۳، و متوفی در سنه ۸۵۲ هجری قمری در مقدمه کتاب الإصابه فی تُمییز الصحابه آورده است.

همانطور که علامه امینی هم در پاسخ این اشکال عین کلام ابن حَجَر را آورده‌اند.^۱

زیرا که تمام کتابهای معجم در ذکر صحابه، استیفای اسامی آنها را نکرده است و هر کس بقدر سعه اطلاع و قدرت احاطی خود چیزی نوشته است، و شخص متأخر آمده، و چیزی بر او افزوده است، و معدک عُشری از اُشعار اسامی صحابه در این کتابها ذکر نشده است، و اصولاً قابل ذکر هم نبوده است.

زیرا صحابی بر اصطلاح عامه همانطور که ابن حَجَر می‌گوید: مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ ﷺ مُؤْمِنًا وَمَاتَ عَلَى الْإِسْلَامِ^۲ «آن کسی است که در حال ایمان پیغمبر را ملاقات کرده باشد و با اسلام هم مرده باشد». گر چه در بین ملاقات و مردن، مرتد شده باشد، همچون أشعث بن قیس که پس از ایمان مرتد شده، و سپس در زمان خلافت ابوبکر دو مرتبه به اسلام بازگشت.^۳

و علیهذا افرادی که پیامبر را مؤمناً دیده باشند، و در میان کوه‌ها و فَلَوات زندگی کرده باشند، و یا در شهرها و قرآء و قصبات منزل داشته باشند، بقدری زیاد است که قابل شمارش و بیان نیست، و بلکه اصولاً شمارش آنها و بیان اسامی همه آنها ممتنع است. و اما آنچه ابن حَجَر عَسْقَلَانِي در کتاب الإصابه بعد از حمد و صلوة آورده است، این است که گوید: أَمَّا بَعْدُ: از شریف‌ترین علوم دین، علم حدیث رسول الله است، و از جلیل‌ترین راه شناخت حدیث، تمیز و تشخیص اصحاب رسول خداست، از آن کسانی که بعداً آمده‌اند.

و در این موضوع بسیاری از حافظان حدیث، بر حسب اطلاع هریک از آنها

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۶۴ تا ص ۲۶۶.

۲- «الإصابة» ج ۱، ص ۱۰.

۳- «الإصابة» ج ۱، ص ۱۲.

تصنیفی در این باب نموده‌اند. و اولگین کسی را که من شناخته‌ام که در این موضوع تصنیف کرده باشد، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بُخَارِي است که کتابی مستقل نوشته و أَبُو الْقَاسِمِ بَعْوَى و غیره از او نقل کرده‌اند.

و حلیفَةُ بِنِ خَيْطٍ و مُحَمَّدُ بِنِ سَعْدٍ و از قرنای او همچون یَعْقُوبُ بِنِ سَفِيَّانٍ، و اَبِي بَكْرٍ بِنِ اَبِي خَيْثَمَةَ، اَسَامِي صحابه رسول خدا را با جماعتی از طبقهٔ مشایخ خود، در یکجا جمع نموده‌اند.

و پس از ایشان جماعتی در این باب تصنیفاتی کرده‌اند، همچون أَبُو الْقَاسِمِ بَعْوَى، و اَبُو بَكْرٍ بِنِ اَبِي دَاوُدَ، و عَبْدَانُ و زمانی کوتاه قبل از ایشان مانند مَطِيْنِ، و سپس بعد از آنها جماعتی مانند اَبُو عَلِيٍّ بِنِ سَكَنَ و اَبُو حَفْصِ بِنِ شَاهِيْنِ و اَبُو مَنصُورِ مَاورِدِي و اَبُو حَاتِمِ بِنِ حَبَانَ و همچون طَبْرَانِي در ضمن «معجم کبیر» خود. و سپس مانند اَبُو عَبْدِ اللَّهِ بِنِ مُنَدَّةٍ و اَبُو نُعَيْمٍ، و پس از آنها عُمَرُ بِنِ عَبْدِ الْبَرِّ که کتاب خود را اِسْتِيعَابِ نام نهاده است، چون پنداشته است که آنچه در کتب قبل از او آمده است، او در این کتاب جمع نموده است.

و معذک اَسَامِي بسیاری از صحابه از قلم او افتاده است، و بر این اساس اَبُو بَكْرٍ بِنِ فَتْحُونِ ذیلی بر کتاب «استیعاب» نوشته، و نام آنها را که از ابن عبدالبر فوت شده است او آورده است.

و نیز جماعت دیگری بر «استیعاب» ذیل‌های لطیفی نوشته‌اند، و تصانیفی گرد آورده‌اند.

و اَبُو مُوسَى مَدِيْنِي بر کتاب اَبُو مُنَدَّةٍ ذیل بزرگی نوشته است.

و در عصرهای این جماعت مصنفین، خلافت بسیاری بودند که آنها نیز در این موضوع تصنیفاتی کرده‌اند که شمارش آنها مشکل است. تا در اوائل قرن هفتم عَزَّالْدِيْنِ اِبْنِ اَثِيْرِ کتاب کاملی در این موضوع نگاشت، و نام آن را اَسْدُ الْعَابَةِ گذارد، و در آن کتاب بسیاری از مطالب مصنفات سابق را جمع کرده است، ولی معذک از روش متقدمین از خودش پیروی کرده، و در تعیین صحابی با غیر صحابی خلط نموده است، و از یادآوری و هشدار بر بسیاری از اشتباهات و اوهام واقعه در کتب قبل از خود نیز غفلت ورزیده است.

و بعد از او حَافِظُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ذَهَبِي در کتاب خودش، خصوصاً اَسَامِي صحابی را از اَسَدُ الْعَابَةِ جدا کرده، و زیاداتی نیز از اَسَامِي صحابه، از خودش ذکر کرده است، و در عین حال کسانی را که به غَلَط، صحابی ذکر شده‌اند، و آنان که صحبتشان با رسول خدا صحیح نبوده است، یادآوری کرده است. ولیکن با وصف این حال، نه تنها استیعاب نام همه را نیاورده است، بلکه نزدیک به استیعاب هم نشده است.

و برای من در اثر تَبَع نام بسیاری از صحابه پیدا شده است، که در کتاب ذَهَبِيّ و اَصْل ذَهَبِيّ نیست در حالی که آن صحابه همان شرائطی را دارند که ذَهَبِيّ و ابن اثیر در صَحْتِ صَحْبِ ذکر کرده‌اند.

و بنابراین، من کتاب بزرگی را گرد آوردم که در آن صحابی را از غیر صحابی جدا نمودم. و با وصف این خصوصیات، برای ما وقوف و اطلاع بر اَسَامِي عشری از آن اَصْحَابِي که اَبُو زُرْعَةَ رَازِي ذکر کرده است حاصل نشده است زیرا که اَبُو زُرْعَةَ گفته است:

رسول خدا ﷺ رحلت کردند، در حالیکه کسانی که آن حضرت را دیده بودند، و یا از او شنیده بودند زیادتر از یکصد هزار انسان، از مرد و زن بوده است، که همه آنها از پیامبر سماعاً و رُؤْيَةً^۱ روایت کرده‌اند.

ابن فَتْحُون در ذیل «استیعاب» می‌نویسد که این یکصد هزار انسان را اَبُو زُرْعَةَ در جواب کسی گفته است که از او از خصوص راویان از رسول خدا پرسیده است، تا چه رسد به صحابی‌هائی که راوی نبوده‌اند.

و معهداً تمام اَسَامِي که در «استیعاب» آورده شده است با اسم، و یا با کنیه، و یا با هردو، سه هزار و پانصد نفر می‌باشد. و ابن فَتْحُون گفته است: او نیز طبق همان شرائطی که ابن عَبْدِ الْبَرِّ، صحابی را معین کرده است، قریب به همین مقدار یعنی سه هزار و پانصد نفر، اِستدراک آورده است.

۱- سَمَاعاً یعنی خودش بدون واسطه از پیامبر شنیده است، و رُؤْيَةً یعنی پیامبر را دیده، ولی روایت را بواسطه شخص دیگری از پیامبر روایت کرده است.

و من می‌گویم که: به خطِّ حافظِ ذَهَبیّ در پشت کتابش به نام تَجْرِید است، دیدم، نوشته بود: شاید جمیع این نفرات به هشت هزار نفر برسد، اگر زیادتر نباشند کمتر نیستند.

و پس از این، به خطِّ ذَهَبیّ دیدم که جمیع کسانی که احوالشان در اُسْدُ الْأَعَابَةِ آمده است، هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفرند.

و آنچه گفتار اَبُو زُرْعَه را تأیید می‌کند، آن است که در صحیحین آمده است که: در قصّه تبوک، کعب بن مالک می‌گوید: مردم به قدری زیاد بودند که هیچ دفتری نمی‌توانست نام آنها را به شمار در آورد.

و از ثوری در آنچه با سند صحیح، خطیب از او تخریح کرده است، وارد شده است که او گفته است: هرکس علی را بر عثمان مقدم بدارد، بر دوازده هزار نفر که رسول خدا ﷺ در وقت مرگ، از آنها راضی بوده است، عیب گرفته است و ثوری گفته است: و این قضیه بعد از رحلت رسول خدا به دوازده سال بوده است، بعد از آنکه بسیاری در خلافت ابوبکر در جنگ‌های رده کشته شده‌اند، و همچنین در جنگ‌های فتح کشته شده‌اند، که اسامی آنها به هیچوجه ضبط نشده است، و پس از آن در خلافت عمر کشته شده‌اند، و نیز در طاعون عمومی که آمد، و در طاعون عمّواس^۱ و غیرها از بین رفته‌اند که از جهت کثرت به شمار نمی‌آید، و علت مخفی بودن نامهای ایشان آنستکه: اکثر آنها اعراب بوده‌اند، و اکثر آنها در حَجَّة الوداع حضور یافته‌اند. والله أعلم.^۲

و در طی بحث غدیر آوردیم که: کسانی که در حَجَّة الوداع با رسول خدا بوده‌اند، یکصد هزار نفر و یا بیشتر بوده‌اند، و طبعاً و طبیعتاً إحصاء اسامی این افراد غیر ممکن است، کجا می‌توانند این کتب مصنّفه در احوال صحابه، یکایک نام

۱- عمّواس، قصبه‌ای است در شام، که شش میل از راهی که از رَمَلَه به بیت المقدس می‌رود، با رَمَلَه فاصله دارد. در سنه ۱۸ طاعون از آنجا انتشار یافت، و بعداً در زمین شام منتشر شد. و جماعت بسیاری از صحابه که در شام بودند که از بسیاری قابل شمارش نیستند بواسطهٔ این طاعون بمردند.

۲- «إصابة»، ج ۱ ص ۳ تا ص ۶.

آنها را بیاورند، زیرا غالباً آن اعراب در بیابانها منتشر بوده‌اند، و در شهرها حضور نمی‌یافتند، مگر در اوقات معین و برای اغراض مخصوص و پیامبر را در این اوقات زیارت می‌نموده‌اند، غالباً هم روایتی از پیامبر نقل نمی‌کرده‌اند. مُصَنَّفین نام کسانی را برده‌اند که مشهور و معروف بوده، و از ذکرشان در روایت ساری و جاری بوده است.

و از آنچه گفتیم معلوم شد که: این اشکال مرد خرده گیر، بی اساس است، و از میزان انصاف خارج است، و در عین اینکه ممکن است عدم ذکر او در عداد صحابه، بواسطه ارتداد اخیر او بوده باشد.

و در تفسیر المنار که سید محمد رشید رضا، مطالب شیخ محمد عبده را جمع آوری کرده است، در عین اینکه حدیث غدیر را قبول دارد، و روایت می‌کند، گرچه برای معنای ولایت همان طریقه مخالفان را پیموده است، و از بیان حق خودداری کرده است، او نیز در آیه سأل سائل نظیر این اشکالات را از ابن تیمیه گرفته، و بازگو می‌کند.^۱

و علامه استادنا المعظم طباطبائی رضوان الله علیه در المیزان إجمالاً جواب کافی می‌دهند.^۲

و حقاً از مثل شیخ محمد عبده که لأعای حریت، و آزاد منشی، و آزاد فکری می‌کند، چقدر نازیباست که چنان گرفتار همان آراء و افکار عامه است، که در هر جا سخنی از تشیع و ولایت پیش می‌آید، با کمال عدم انصاف می‌گذرد، و برای حق تنازل نمی‌کند، و خلاصه مطلب نمی‌تواند خود را بشکند، و در برابر عظمت حق تسلیم شود.

از اینجا به دست می‌آوریم که از این روشن فکری‌ها که أسیر نفس اماره، و نگاهداری از نفس مستکبره و شخصیت طلب است، انتظار فهم و إدراک، و اُمید انقلاب و حرکت به سوی واقع و جهان حقیقت را نمی‌توان داشت.

۱- «تفسیر المنار» ج ۶، ص ۴۶۴.

۲- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۶، ص ۵۶، تا ص ۵۹.

ابن طباطبای اصفهانی متوفی در سنه ۳۲۲، از بزرگان سادات حسنی گوید:
 يَا مَنْ يُسِرُّ لِي الْعَدَاوَةَ أَبْدِيهَا وَأَعْمَدُ لِمَكْرُوهِهِ بِجَهْدِكَ أَوْ ذَرَا
 لِلَّهِ عِنْدِي عَادَةٌ مَشْكُورَةٌ فِيمَنْ يُعَادِينِي فَلَا تَتَّحِيرَ ۲
 أَنَا وَاقْتُ بَدْعَاءِ جَدِّي الْمُصْطَفَى لِأَبِي عَدَاةَ غَدِيرِ حُمٍّ فَاحْذَرِ ۳
 وَاللَّهِ أَسْعَدَنَا بِإِرْثِ دُعَائِهِ فِيمَنْ يُعَادِي لَوْ يُوَالِي فَاصْبِرْ ۴

در این آیات همانطور که در «ثمار القلوب» ثعلبی ص ۵۱۱ آمده است: ابوعلی

رستمی را مخاطب کرده است:

۱- ای که دشمنی‌ات را برای من پنهان می‌داری، آن را ظاهر کن، و آنچه در توان داری در گزند من برکش، و یا واگذار!

۲- درباره آنانکه با من عداوت می‌کنند، خداوند پیوسته با من است و لطاف و عنایات او مشکور است، پس بنابراین تو متحیر مباش، و کار خودت را بکن!

۳- من اتکاء و اعتماد دارم به دعای جدّم محمد مصطفی که درباره پدرم، صبح غدیر خم کرد، تو برحذر باش!

۴- خداوند از میراث آن دعا ما را سعادتمند نموده، درباره آنانکه دشمنی می‌کنند و یا دوستی می‌ورزند، تو شکبیا باش!

شیخ الاسلام حمّوی از طریق ابوالحسن واحدی با اسناد متصل خود، از عبدالله بن فضل رافعی در بصره آورده است که گفت: شنیدم ربیع بن سلّمان می‌گفت: من به شافعی گفتم: در اینجا قومی هستند که شکبائی در استماع فضیلتی برای اهل بیت ندارند، و چون یکنفر بخواهد فضیلتی را برای آنها بگوید،

۱- «الغدیر»، ج ۳، ص ۳۴۰. و او را ابوالحسن محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبا بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الإمام السبط الحسن بن الإمام علی بن أبیطالب رضی الله عنه مشهور به ابن طباطبا معرفی نموده است. با آنکه محمد بن احمد بن ابراهیم معروف به ابن خزاعیه بوده است و او را محمد اصغر گویند، و کنیه او ابوالحسن نبوده است. و شاعر ما محمد بن احمد معروف به ابن طباطبا دو نسل از او متأخر است و کنیه‌اش ابوالحسن است و در یک قرن بعد از او می‌زیسته است و بدین ترتیب: ابوالحسن محمد بن احمد بن محمد اصغر معروف به ابن خزاعیه به احمد بن ابراهیم طباطبا می‌باشد.

می گویند: این مرد رافضی است. شافعی این ابیات را انشاد کرد:

إِذَا فِي مَجْلِسٍ ذَكَرُوا عَلِيًّا وَ سَبَطِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةَ ١
فَأَجْرَى بَعْضُهُمْ ذِكْرِي سِوَاهُمْ فَأَيُّقِنُ أَنَّهُ [ابْنُ] سَلَقَلَيْتَةَ ٢
إِذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا وَوَبْنِيهِ تَشَاغَلْ بِالرُّوَايَاتِ الْعَلِيَّةِ ٣
وَقَالَ: تَجَاوَزُوا يَا قَوْمَ هَذَا فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ ٤
بَرِئْتُ إِلَى الْمُهَيِّمِينَ مِنْ أَنَاسٍ يَرُونَ الرَّقْضَ حُبَّ الْفَاطِمِيَّةِ ٥
عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةُ رَبِّي وَ لَعْنَتُهُ لَتِلْكَ الْجَاهِلِيَّةِ ٦

۱- چون در مجلسی سخن از علی، و دو سبط او، و از فاطمه رشیده طیبه پر بهره، به میان آورند.

۲- و در این میان بعضی از آنان سخن از غیر آنان گویند، یقین بدان که او پسر زن فاحشه و بلند صداست.

۳- و چون نامی از علی و یا پسران او به میان آید خود را با روایات پست مضمون و واهی مشغول می کند.

۴- و می گوید: ای جماعت از اینگونه سخن ها در گذرید، که از روایات رافضیان است.

۵- من به سوی خداوند مُهَيِّمِينَ و مُسَيِّطِرِ بَرَاءتِ می جویم از انسان هائی که محبت و ولاد فاطمه و منسوبان او را رفض می دانند.

۶- صلوات و درود پرودگار من برای اهل بیت رسول خدا باشد؛ و لعنت خداوند بر آن مردمان جاهلی روش.

السَّلَامُ عَلَيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ وَ قَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ أَمَامَ الْمُؤَخِّدِينَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ. إِنَّا بَكَ نَشْكُو وَ نَلُودُ وَ نُوَالِيكَ وَ مِنْ أَعْدَائِكَ نَتَبَرَّأُ.

ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن خال و خط تو مرکز حسن و مدار حسن
در چشم پرخمار تو پنهان فسون سحر در زلف بی قرار تو پیدا قرار حسن

۱- و در نسخه بدل بالروایات الدئیة آمده است.

۲- «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۲۲، ص ۱۳۵. و «نظم درر السمطين» زرندي ص ۱۱۱.

ماهی نتافت، همچو تو از برج نیکوئی
خرم شد از ملاحظت تو عهد دلبری
از دام زلف و دانهٔ خال تو در جهان
دایم به لطف دایهٔ طبع از میان جان
گرد لبست بنفشه از آن تازه و ترست
حافظ طمع برید که ببند نظیر تو

سروی نخاست چون قدت از جویبار حسن
فرخ شد از لطافت تو روزگار حسن
یک مرغ دل نماند نگشته شکار حسن
می پرورد به ناز ترا در کنار حسن
کآب حیات می خورد از جویبار حسن
دیار نیست جز رخت اندر دیار حسن

درس صدوسی ویکم تا صدوسی وچهارم

عید غدیر، عید بزرگ اسلام و روز تهنیت است

درس صد و سی و یکم تا صد و سی و چهارم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين، من الآن

إلى قيام يوم الدين؛ ولا حول ولا قوة إلا

بالله العليّ العظيم.

قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

قَالَ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا
لأَوْلَانَا وَآخِرَتَنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ - قَالَ اللّٰهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ
فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.^۱

«عیسی بن مریم عرض کرد: بار پروردگارا برای ما از آسمان مائده‌ای فرو
فرست، که برای اول ما و آخر ما (خود ما و یاران ما و کسانی که بعد از ما می‌آیند)
عید باشد، و برهان و نشانه روشن از جانب تو باشد، و روزی برای ما بفرست، و تو
از میان روزی فرستندگان، مورد انتخاب و اختیار ما هستی!

خداوند فرمود: من آن مائده آسمانی را برای شما فرو می‌فرستم، ولی هر کس
از شما که بعد از نزول مائده کافر شود (و پس از نزول انکار کند، و کفر ورزد، و این
مائده را پنهان کند، و اعتراف ننماید) پس من او را به عذابی مبتلا می‌کنم که
هیچ یک از عالمیان را به آن عذاب مبتلا نکرده باشم.»

ما تَمَرًا رَا بَهِ حَقِیْقَتَ ز شَجَرٍ یَافِئْتَهُ اِیْمِ مِی نَبْرِیْمِ شَجَرِ رَا کِه تَمَرِ یَافِئْتَهُ اِیْمِ

۱- آیه صد و چهارده و صد و پانزده از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم .

شکرگوئیم و ازین شُکر شُکر یافته‌ایم
 آنچه دریافته‌ایم از ره^۱ دریافته‌ایم
 ما ره دل به دو صد خون جگر یافته‌ایم
 عیب ما یافت از آن شد که هنر یافته‌ایم
 ما در این فلسفه اِکسیر نظر یافته‌ایم
 گنج دریافتگان را ز سفر یافته‌ایم
 ما در این بی‌خبری اصل خبر یافته‌ایم
 دولت عافیت از پند پدر یافته‌ایم
 ما نهادیم سر اینجا که اثر یافته‌ایم
 تا به خاک در میخانه مقرّ یافته‌ایم
 این شب قدر ز تأثیر سحر یافته‌ایم
 پرتو مهر درخشان ز قمر یافته‌ایم
 ما خداوند مسیحا ز پسر یافته‌ایم
 که ز خاک قدمش کُحل بصر یافته‌ایم.^۲

همه جا ناظر حَقِّیم در اطوار وجود
 از در کعبه در آ در حرم کعبه ما
 تا جگر خون نشوی ره به در دل نسبری
 هر کرا عیب نشد یافته از بی‌هنری است
 شیخ و زاهد همه ز یافته در حکمت دین
 سفر از خلق به حق کن زره فکر که ما
 تا شوی باخبر از خود خبر از خلق مجوی
 ای پسر پند نیوش از پدر پیر که ما
 بر نداریم سر از پای خُم باده فروش
 در به در عمری ازین خانه به آن خانه شدیم
 شب قدر از نظر خلق نهان آمد و ما
 قمر از پرتو خورشید منور شد و ما
 طرفه گویند مسیحا که خدایش پدر است
 روشن از نور علی چشم فؤاد است حکیم

* * *

يَوْمُ يَسْرُ بِهِ السَّادَاتِ وَالصَّيْدِ^{۱۳}
 فِيهِ مِنَ اللّٰهِ تَشْرِيفٌ وَ تَمْجِيدٌ^۲

يَوْمَ الْعَدِيرِ سَوَى الْعِيدَيْنِ لِي عِيدٌ
 نَالَ الْإِمَامَةَ فِيهِ الْمُرْتَضَى وَ لَهُ

۱- اشاره است به حدیث متواتر از شیعه و از عامه که حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا وَ مَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا. «من شهر علم می‌باشم، و علی در اوست، و هر کس بخواهد در شهر وارد شود، باید از در آن شهر وارد شود».

۲- «شمع جمع»، فؤاد کرمانی، ص ۲۱۲.

۳- صید جمع اصید است به معنای مَلِك و یا شیر.

۴- «مناقب» ابن شهر آشوب. طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۴۰ و در این کتاب، این اشعار را به شاعری نسبت داده است و قائل آن را مشخص نکرده است ولی در «الغدیر» ج ۴، ص ۳۱۹ آن را از ابوالحسن فنجکردی ذکر کرده است و دو بیت نیز به آنها افزوده است:

يقول أحمد خير المرسلين ضحى
 والحمد لله حمدا لا انقضاء له
 في مجمع حضرة البيض والسود
 له الصنایع والألطف والجود

۱- روز غدیر غیر از دو عید فطر و قربان، برای من عید است، روزی است که سادات و پادشاهان (و یا شیران) در آن روز مسرور و خوشحال می‌گردند.

۲- آن روز، روزی است که علی مرتضی در آن به شرفِ اِمَامَت و ولایت کَلِيَّةُ الهِيَّة نائل شد، و لذا برای مرتضی از جانب خداوند تشریف و تمجید یعنی شَرَف و مَجْد و کَرَامَت و عُلُو برقرار است.

وَ نَاصِبِي شَدِيدُ النَّصَبِ قَابِلْنِي يَوْمَ الْعَدِيرِ بَوَجْهِ غَيْرِ ذِي جَدَلٍ ۱
فَقَالَ: قُلْ لِي مَاذَا الْيَوْمَ قُلْتُ لَهُ الْيَوْمَ عِيدُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ۲

۱- «یک مرد ناصبی (دشمن اهل بیت و ناسزاگوی در حق آنها) که در عداوت شدید بود، در روز عید غدیر، با چهره گرفته با من روبرو شد.»

۲- به من گفت: بگو به من که امروز کدام روز است؟ من به او گفتم: «امروز عید امیرمؤمنان علی بن ابیطالب است.»

از «أمالی» ابوعبدالله نیشابوری، و «أمالی» شیخ ابوجعفر طوسی، در خبری از أحمد بن محمد بن أبی نصر، از حضرت رضا سلام الله علیه وارد است که إِنَّهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَنَّ يَوْمَ الْعَدِيرِ فِي السَّمَاءِ أَشْهَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ. إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْفِرْدَوْسِ قَصْرًا لِبْنَةِ مِنْ فِضَّةٍ، وَ لِبْنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، فِيهِ مِائَةٌ أَلْفِ قَبَّةٍ حُمْرَاءَ، وَ مِائَةٌ أَلْفِ حَيْمَةٍ مِنْ يَاقُوتَةٍ حُمْرَاءَ، ثُرَابُهُ الْمِسْكُ وَالْعُسْبُرُ، فِيهِ رُبْعَةٌ أَنْهَارٍ: نَهْرٌ مِنْ حُمْرٍ، وَ نَهْرٌ مِنْ مَاءٍ، وَ نَهْرٌ مِنْ لَبَنٍ، وَ نَهْرٌ مِنْ عَسَلٍ، حَوَالِيهِ ۲ أَشْجَارٌ جَمِيعُ الْفَوَاكِهِ، عَلَيْهِ الطُّيُورُ، وَ أَبْدَانُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ، وَ أَجْنَحُهَا مِنْ يَاقُوتٍ، تَصُوتُ بِأَلْوَانِ الْأَصْوَاتِ. إِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَدِيرِ وَ رَدَّ إِلَى ذَلِكَ الْقَصْرِ أَهْلُ السَّمَوَاتِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يَقْدُسُونَهُ وَ يَهْلَلُونَهُ.

۳۱- «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۴۰.

۲- حَوْلٌ وَ حَوْلِي وَ حَوَالٍ، وَ حَوَالِي، به معنای اطراف محیط به چیزی است، گفته می‌شود: قَعَدَ حَوْلَهُ حَوَالِيَهُ وَ حَوَالِيَهُ یعنی در جهات محیط به آن چیزی و یا آن کس. و باید دانست استعمال لفظ حَوَالِي به کسر لام که امروزه در السنه شایع شده است غلط است. می‌گویند: شهر ری در حَوَالِي طهران است، این غلط است باید بگویند: در حَوَالِي طهران است. و حَوَالِي به کسر لام و تشدید یاء، جمع حَوَالِي است، به معنای کره خر و گوساله و ماشابهها که یک سال از عمرش گذشته باشد.

فَتَطَايِرَ تِلْكَ الطَّيُورُ، فَتَقَعُ فِي ذَلِكَ الْمَاءِ، وَ تَمَرَّغُ عَلَى ذَلِكَ الْمِسْكِ وَ الْعَنْبِرِ
فَإِذَا اجْتَمَعَ الْمَلَائِكَةُ طَارَتْ فَيَنْفُضُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ. وَ إِنَّهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَيَتَّهَدُونَ
نَثَارَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

فَإِذَا كَانَ آخِرُ الْيَوْمِ، تُودُوا: إِنْصَرَفُوا إِلَى مَرَاتِبِكُمْ! فَقَدْ أَمِئْتُمْ مِنَ الْخَطَرِ
وَ الزَّلَلِ إِلَى قَابِلٍ فِي هَذَا الْيَوْمِ تَكْرِمَةً لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ - الخبر. ^{۱۰۲}

«حضرت امام رضا علیه السلام گفتند: پدر من از پدرش روایت کرده است که: روز

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۴۰.

۲- این خبر را بتمامه در «اقبال» ص ۴۶۸ آورده است، و در صدر خبر گوید: با اسنادی که قبل از این ذکر کردیم برای از ما شیخ مورد وثوق در روایت: محمد بن احمد بن داود در کتاب «کمال الزیارات» که او گفت: خبر داد به ما ابوعلی احمد بن محمد بن عمّار کوفی که گفت: خبر داد به ما پدرم، و او گفت: خبر داد به ما علی بن حسن بن علی بن فضال از محمد بن عبدالله بن زراره از احمد بن محمد بن ابی نصر که او گفت: ما در حضور حضرت امام رضا علیه السلام بودیم و آن مجلس مملو بود از جمعیت و سخن از روز غدیر به میان آمد و بعضی از مردم منکر آن شدند. آنگاه حضرت رضا علیه السلام گفتند: برای من حدیث کرد پدرم از پدرش علیه السلام - و آنوقت این روایت را به عین همین عبارات ذکر می کند، و در تتمه آن دارد: ثم التفت فقال لی: یا ابن ابی نصر ایما كنت فاحضریوم الغدیر عند امیر المؤمنین علیه السلام فإن الله تبارک و تعالی یغفر لکل مؤمن و مؤمنة و مسلم و مسلمة ذنوب ستین سنة و یتعق من النراضف ما اعتق من شهر رمضان و لیلة القدر و لیلة الفطر و لدرهم فیہ بألف درهم لإخوانک لعاریفین و أفضل علی إخوانک فی هذا الیوم و سرّیه کل مؤمن و مؤمنة ثم قال: یا أهل الکوفة لقد أعطیتم خیراً کثیراً و إنکم لمتن امتحن الله قلبه للایمان، مستدلون مقهورون ممتحنون یصبّ البیء علیهم صیباً ثم یکشفه کاشف الکرب العظیم. واللہ لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لضافحتهم الملائکة فی کلّ یوم عشر مرّات. «و سپس حضرت رضا رو کردند به من و گفتند: ای پسر ابونصر! هر کجا باشی در روز عید غدیر خود را در نزد امیر المؤمنین علیه السلام حاضر کن! زیرا خداوند در آن روز گناه شصت ساله هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه و هر مرد مسلم و هر زن مسلمه را می آرزد و از آتش آزاد می کند در برابر آنچه را که در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر آزاد کرده است. و یک درهم انفاق در آن روز برای برادران عارف خود در مقابل هزار درهم است و در این روز احسان خودت را بر برادرانت زیاد کن و هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای را شاد کن. و سپس فرمود: ای اهل کوفه: به شما خیر کثیری داده شده است و شما از کسانی هستید که خداوند دلهای آنها را به ایمان آزمایش کرده است و پیوسته در تحت سیطره و قدرت ذلیل و مقهور و مورد امتحان و بلا بوده اید و بلا بر شما از جوانب می ریزد و سپس کاشف الکرب العظیم آن بلا را بر می دارد. سوگند به خدا که اگر مردم فضیلت روز غدیر را به حقیقت آن بدانند ملائکه هر روز با آنها ده بار مصافحه می کند.

غدیر در آسمان‌ها مشهورتر است از روی زمین، خداوند تعالی در بهشت فردوس قصری دارد که یک خشت آن نقره، و یک خشت آن از طلاست، و در آن صدر هزار قُبّه (اُطَاقی که سقف آن به شکل گنبد مستدیر است) و صد هزار خیمه از یاقوت سبز است، خاک آن مشک و عبیر است، و در آن چهار نهر است: نهری است از خَمَر (شراب مَسْت کنند) و نهری است از آب، و نهری از شیر، و نهری است از عسل.

در اطراف و جوانب آن قصر درختانی است که همه گونه میوه‌ها را دارند، و بر آنها پرندگانی است که بدن‌هایشان از لُؤْلُؤ و بال‌هایشان از یاقوت است، و به انواع نغمه‌ها و آوازه‌ها نغمه‌سرائی دارند. چون روز غدیر شود اهل آسمان‌ها داخل این قصر می‌شوند، و خداوند را تسبیح و تقدیس می‌نمایند، و تهلیل می‌گویند. آنگاه این مرغان به پرواز درمی‌آیند، و خودشان را در آب می‌افکنند و سپس از آب بیرون آمده، و بدن‌های تر و تازه خود را در آن مُشک و عبیر می‌مالند.

و چون فرشتگان جمع شوند، همه این مرغان به پرواز می‌آیند، و آن مشک و عبیر بدن خود را، بر آنان می‌پاشند، و آن ملائکه در آن روز آنچه بر سر فَاطِمَه علیها السلام نثار شده است، برای همدیگر به رسم هدیه می‌برند.

چون روز غدیر، به پایان می‌رسد، ندائی به آنان می‌رسد: برگردید! و در منازل و مراتب خود مستقر گردید! خداوند به جهت گرمای داشتی که برای محمد و علی نموده است، شما را از هر خطری و از هر لغزشی، تا سال دیگر چنین روزی در مصونیت و امن قرار داده است.

و از مِصْبَاحِ الْمُتَهَجِّدِ شیخ طوسی در خطبه غدیر وارد است که: **إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: إِنَّ هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ الشَّانُ، فِيهِ وَقَعَ الْفَرَجُ، وَرُفِعَ الدَّرَجُ وَصَحَّتِ الْحُجَجُ، وَهُوَ يَوْمُ الْإِيضَاحِ وَالْإِنْفَاحِ عَنِ الْمَقَامِ الصَّرَاحِ، وَ يَوْمٌ كَمَالَ الدِّينِ، وَ يَوْمُ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَ يَوْمُ الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ، وَ يَوْمٌ تَبَيَّنَ الْعُقُودُ عَنِ التَّفَاقُ وَالْجُحُودِ، وَ يَوْمُ الْبَيَانِ عَنِ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ، وَ يَوْمٌ دَخَرَ الشَّيْطَانُ، وَ يَوْمُ الْبُرْهَانِ، هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، هَذَا يَوْمُ الْمَلَأِ الْأَعْلَى الَّذِي أَتَيْتُمْ عَنْهُ مَعْرُضُونَ، هَذَا يَوْمُ الْإِرْشَادِ وَ يَوْمُ الْمِحْنَةِ لِلْعِبَادِ، وَ يَوْمُ الدَّلِيلِ عَلَى الرُّوَادِ، هَذَا يَوْمٌ أْبَدَى حَفَايَا الصُّدُورِ وَ مَضْمَرَاتِ الْأُمُورِ، هَذَا يَوْمُ النَّصُوصِ عَلَى أَهْلِ**

الْحُصُوصِ، هَذَا يَوْمٌ شَيْثٌ، هَذَا يَوْمٌ إِدْرِيسَ، هَذَا يَوْمٌ يُوشَعَ، هَذَا يَوْمٌ شَمْعُونُ.^۱
هَذَا يَوْمُ الْأَمْنِ الْمَأْمُونِ، هَذَا يَوْمُ إِظْهَارِ الْمُصُونِ مِنَ الْمَكُونِ، هَذَا يَوْمٌ إِبْنِ
السَّرَائِرِ.

فَلَمْ يَزَلْ السَّلَامُ يَقُولُ: هَذَا يَوْمٌ هَذَا يَوْمٌ ...

فَرَأَيْتُمَا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، وَاتَّقَوْهُ وَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ! وَاحْذَرُوا الْمَكْرَ
وَلَا تُخَادِعُوهُ! وَفَتَّشُوا ضَمَائِرَكُمْ وَلَا تُؤَارِبُوهُ وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِتَوْحِيدِهِ وَطَاعَةِ
مَنْ أَمَرَكُمْ لِنِ تَطِيعُوهُ! وَلَا تُمَسِّكُوا وَلَا يَجْتَنِحْ بِكُمْ الْعَيْ فَتَضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ الرَّشَادِ
بِاتِّبَاعِ وَلَيْتِكَ الَّذِينَ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ فِي طَائِفَةٍ ذَكَرَهُمْ بِالذَّمِّ فِي كِتَابِهِ:

إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَائِنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ - رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ
وَأَلْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا.^۲ وَقَالَ تَعَالَى:

وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا
فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ.^۳
أَفْتَدُرُونَ الْإِسْتِكْبَارُ مَا هُوَ؟ هُوَ تَرَكُ الطَّاعَةَ لِمَنْ أَمَرُوا بِطَاعَتِهِ وَالتَّرَفُّعُ عَلَيَّ
مَنْ تُدْبُوا إِلَى مُتَابَعَتِهِ وَالْقُرْآنُ يُنْطِقُ مِنْ هَذَا عَنْ كَثِيرٍ، إِنَّ تَدْبِرَهُ مُتَدَبِّرٌ زَجَرَهُ
وَ وَعَظَهُ إِلَى آخِرِ الْخُطْبَةِ.^۴

۱- در «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۴۰ این مقدار از خطبه را ذکر کرده است آنهم از
وسط آن، اصل این خطبه در «مصباح» شیخ بسیار طویل است و در صفحات بزرگ بیست و یک سطر،
پنج صفحه را شاغل شده است.

۲- آیه ۶۸، از سوره ۳۳: أحزاب.

۳- ترکیبی از آیه ۴۷، از سوره ۴۰: غافر و آیه ۲۱، از سوره ۱۴: ابراهیم.

۴- «مصباح المتهدج» ص ۵۲۴ تا ص ۵۲۹ و قبل از بیان خطبه گوید: روایت کردند برای ما
جمعی از ابومحمد هارون بن موسی تلعبری که: او گفت: روایت کرد برای ما حسن بن علی بن
أحمد خراسانی حاجب در ماه رمضان سنه ۳۳۷ و او گفت: روایت کرد برای ما سعید بن هارون أبو عمر و
مروزی در حالی که عمرش از هشتاد سال گذشته بود، و او گفت: روایت کرد برای ما فیاض بن
محمد بن عمر طوسی در طوس سنه ۲۵۹ در حالی که سنش به نودسال رسیده بود که او در حضور حضرت
←

«أمیر المؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه، فرمودند: حَقّاً امروز روزی است که شأن و منزلت بزرگ دارد، که در آن فَرَج و گشایش واقع شد، و درجه و مرتبه بالا رفت، و حَجَّت‌ها تصحیح شد و آن روز واضح ساختن و پرده برداشتن و روشن کردن، از مقام خالص و صریح و بی‌شائبه است، و روز کمال دین است و روز پیمان استوار عهد معهود، و شاهد و مشهور است، و روز انکشاف و وضوح پیمان‌ها از نفاق‌ها و إنکار است، و روز بیان و پرده‌برداری از حقایق ایمان است، و روز منع کردن و دور نمودن شیطان است، و روز برهان است.

این روز جدائی بین حق و باطل است که به شما وعده داده شده است! این روز عالم ارواح مجرّده است، که شما از آن روی گردان هستید؟ این روز ارشاد و هدایت است، و این روز محنت و سختی برای بندگان خدا است، و روز راهنمایی و دلالت بر پیشگامان حقیقت، و پویندگان معرفت، و جویندگان معنی است، و این روزی است که پنهانی‌های در سینه‌ها را ظاهر کرد، و اُمور مَخْفِیّه و

←

أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بود در روز غدیر و در حضور آن حضرت جمعی از خواص او بودند که آنها را آن حضرت برای صرف افطار در محضر خود نگه داشته بود، و به منزل‌های آنان طعام و خیرات و صیله‌ها و خلعت‌ها حتی انگشتری و کفش فرستاده بود و هیئت و لباس و حال مخصوصان خود را و خدمتگزاران خود را تغییر داده بود و آلات و اسباب آن مجلس را نیز تغییر داده بود به اسبابی که سابقاً در آن مجلس نبود، و مرسوم نبود که در کار باشد و خلاصه تازگی داشت و آن حضرت از تقدّم روز غدیر و فضیلت آن نقل می‌نمود و از جمله بیانات آن حضرت این بود که: حدیث کرد برای من هادی پدرم از جدّم حضرت صادق و او گفت: حدیث کرد برای من پدرم باقر از حضرت سیدالعبادین، از پدرش حضرت حسین که او گفت: در بعضی از سالهای خلافت پدرم اتفاق افتاد که روز جمعه و غدیر با هم شدند. پدرم امیر المؤمنین علیه السلام پنج ساعت که از روزگذشت بالای منبر رفت و حمد خدا را به جای آورد حمدی که مثل آن شنیده نشده بود، و ثنای او را به جای آورد ثنائی که غیر پدرم بدان ثنا توجه نکرده بود، و آن مقدار از گفتار او که حفظ شده است این است که: الحمد لله الذی جعل الحمد من غیر حاجه منه الی حامدیه طریقاً من طرق الاعتراف بلاهوئیه و صمدانیه و ربّانیه و فرقانیه تا آخر خطبه که حاوی نفیس‌ترین معارف و حکم و بیان حقیقت روز عید غدیر است.

و این خطبه را بتمامه با مقدمات آن که سخنان حضرت رضا علیه السلام است، سید ابن طاوس رضوان الله علیه با سند متصل خود از شیخ طوسی نقل کرده است. (إقبال ص ۴۶۱ تا ص ۴۶۴).

پنهان را آشکارا ساخت، و این روز نصّ و تصریح بر خواصّ است، این روز شیث است، این روز ادریس است، این روز یوشع است، این روز شمعون است، این روز آمن و امان، و در حفظ و صیانت درآمده است، این روز اظهار و إبراز آن چیزی است که از سرّ مصون و محفوظ از عالم مکنون سر به درآورد، این روز آشکار نمودن نیت‌ها و پندارها است.

و پیوسته آنحضرت می فرمود: این روز چه است، این روز چه است.

پس ای مردم! خداوند عزوجلّ را مراقب باشید! و در حفظ و مصونیت او درآئید، و گوش به او فرا دهید! و فرمان او را اطاعت کنید، و از مکر و حيله بپرهیزید! و با خدا خدعه نکنید! و از دل‌ها و پندارها و نیت‌های خود بحث و تفحص به عمل آورید! و با خدای خود با گول و خدعه عمل نکنید!

و به خداوند عزوجلّ با توحید او، و با پیروی نمودن از کسی که خدا امر کرده است که از او اطاعت کنید! تقرب و نزدیکی جوئید! و به ضلالت آویزان نشود، و گمراهی و انحراف شما را از حق منحرف نکند! تا در نتیجه از راه رُشد و کمال باز مانید و گمراه شوید، در اثر پیروی کردن از آن کسانی که خودشان گمراه شدند، و مردم را گمراه کردند. خداوند عزیز گفتار، درباره جماعتی که از آنها در کتاب خود مذمت نموده است، می گوید:

(آنها می گویند: «ما از بزرگان خود و از پیشوایان خود پیروی نمودیم، و آنها ما را از پیمودن راه راست منحرف کرده، به کجی و ضلالت کشانیدند. بار پروردگارا! ایشان را دو چندان از عذاب بده! و دور باش و لعنت سخت و بزرگی برایشان مقرر کن.»

و خداوند می فرماید: «و در آن وقتی که مُسْتَضْعَفان با مستکبران در میان آتش با هم به بحث و محاجّه می پردازند، ضعیفاء به آنانکه استکبار ورزیده‌اند، می گویند: ما پیرو شما بودیم، و تابع و به دنبال شما بودیم، اینک آیا شما ما را از عذاب، گرچه به مقدار مختصری باشد می رهانید؟! مستکبران در پاسخ می گویند: اگر خدا ما را راهنمایی کند و دستی بگیرد، ما نیز شما را راهنمایی می کنیم!»

آیا می دانید استکبار چیست؟! استکبار ترک اطاعت از آن کسی است که

خداوند امر به اطاعت از او را نموده است، و سرکشی و بلندپروازی از پیروی نمودن کسی که امر به پیروی از او شده است. و قرآن درباره افراد بسیاری از این قبیل سخن می‌گوید، و بیان دارد، اگر تدبیر کننده‌ای در قرآن تدبیر کند، قرآن او را موعظه می‌دهد، و تهدید و تحذیر می‌کند.»

فَنُجِرْدِيَّ^۱ گوید:

لَا تُنْكِرَنَّ غَدِيرَ حُمٍّ إِنَّهُ
كَالشَّمْسِ فِي إِشْرَاقِهَا بَلْ أَظْهَرُ^۱
فِيهِ إِمَامَةً حَيْدَرَ وَ كَمَالَهُ
وَ جَلَالَهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ تُذَكِّرُوا^۲

۱- تو البته البته عید غدیر خم را انکار مکن! چرا که آن در وضوح، همچو خورشید تابان بلکه درخشان‌تر است.

۲- در آن روز امامت حضرت حیدر، و کمال او و جلالت او است، که تا روز قیامت پیوسته بیان می‌شود.

بشنوی گوید:

يَوْمُ الْغَدِيرِ لِيذِي الْوَلَايَةِ عِيدٌ
وَلَدَى التَّوَاصِبِ فَضْلُهُ مَجْحُودٌ^۱
يَوْمٌ يُوسِّمُ فِي السَّمَاءِ بِأَنَّهُ
الْعَهْدُ وَ فِيهِ ذَلِكَ الْمَعْهُودُ^۲
وَ الْأَرْضُ بِالْمِيرَاثِ أَضْحَتْ وَ سَمَهُ
لَوْ طَاعَ مَوْطُودٌ وَ كَفَّ حَسُودٌ^۳

۱- روز غدیر برای کسی که دارای ولایت است، عید است، و در نزد

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۴۰. و فَتَجَرَّدَ بِاِفْتِحِ فَاءٍ وَ سَكُونِ نُونٍ وَ جِيمٍ، وَ كَسْرِ كَافٍ وَ سَكُونِ رَاءٍ، قَرِيهَ اِيَّازِ نَوَاحِي نِيْشَابُورِ اسْت. فَتَجَرَّدِيَّ اَزْ شَعْرَايِ اَهْلِ بَيْتِ دَرِ قَرْنِ شَشْمِ بُوْدَه اسْت. وَ نَامِ اَوْ شَيْخِ اَبُو الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ اَحْمَدِ اسْت وَ دَرِ «الغدیر» ج ۴، از ص ۳۱۹ تا ص ۳۲۵ در احوال و اشعار او بحث کرده است.

۲- «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۴۰، و «الغدیر» ج ۴، ص ۳۴، و گوینده آن: بَشْنَوِي كُرْدِيَّ اَزْ اَعْلَامِ قَرْنِ رَابِعِ بُوْدَه اسْت. وَ اَزْ مَتَضَلِّعِيْنَ دَرِ تَشْبِيْحِ وَ مَادِحِيْنَ عَتْرَتِ طَاهِرِ بُوْدَه اسْت، بَشْنَوِي اشعار دیگری درباره عید غدیر دارد که بسیار راقی است از جمله گوید:

وَقَدْ شَهِدُوا عِيدَ الْغَدِيرِ وَ اسْمَعُوا
مَقَالَ رَسُوْلِ اللّٰهِ مِنْ غَيْرِ كَتْمَانِ

أَلَسْتَ بِكُمْ أَوْلَى مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ
فَقَالُوا بَلَى يَا أَفْضَلَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ

إِلَى آخِرِ آيَاتِهِ كِهْ دَرِ مَتْنِ اَوْرْدَه اِيْم.

نواصب و دشمنان اهل بیت فضل آن مورد انکار است.

۲- روزی است که در آسمان به عنوان عهد و میثاق در آن عید حضور می‌یابند و مجتمع می‌گردند، و در آن روز، همان معهود و پیمان استوار الهی برقرار شد.

۳- و زمین بواسطهٔ میراث از آسمان علامت و نشانهٔ عید را در خود ظاهر کرد، تا شخص ثابت قدم و اسیل و استوار پیروی کند و انقیاد نماید، و شخص حسود و حقوق، دست‌باز دارد و جلوگیر شود.

و نیز بَشَنوی گوید:

مَقَالَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ كِثْمَانٍ ۱	وَقَدْ شَهِدُوا عِيدَ الْغَدِيرِ وَأَسْمِعُوا
فَقَالُوا: بَلَى! يَا أَفْضَلَ الْإِنْسِ وَالْجَانِ ۲	أَلَسْتُ بِكُمْ لَوْلَى مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ
وَتَادَى بِأَعْلَى الصَّوْتِ جَهْرًا بِإِعْلَانِ ۳	فَقَامَ حَطِيبًا بَيْنَ أَعْوَادِ مَنْبَرِ
قُلُوبِهِمْ مَا بَيْنَ خَلْفٍ وَعَيْنَانِ ۴	بِحَايِدَرَةٍ وَالْقَوْمُ حُرْسٌ لِدَلَّةِ
بَوَجْهِ كَمِثْلِ الْبَدْرِ فِي غُصْنِ الْبَنَانِ ۵	فَلَبَّيْ مُجِيبًا ثُمَّ أَسْرَعَ مُقْبِلًا
إِلَيْهِ وَصَارَ الظُّهْرُ لِلْمُصْطَفَى ثَانِ ۶	فَلَقَاهُ بِالترْحِيبِ ثُمَّ لَرْتَقَى بِهِ
إِلَى الْقَوْلِ أَقْصَى الْقَوْمِ تَاللهِ وَالْذَّانِي ۷	وَشَالَ بَعْضُ دِيهِ وَقَالَ وَقَدْ صَعَى
كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى الْكَلِيمِ بْنِ عِمْرَانَ ۸	عَلَى أُخَى لَا فَرْقَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ
عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي إِذَا زُرْتُ جُثْمَانِي ۹	وَوَارِثُ عَلَمِي وَالْحَلِيفَةُ فِي غَدِيرِ
وَعَادِ الَّذِي عَادَاهُ وَأَغْضَبَ عَلَى الشَّانِ ۱۰	فَيَارِبِّ مَنْ وَالَى عَلِيًّا فَوَالِهِ!

۱- و به تحقیق که حضور یافتند در عید غدیر، و گوش‌های خود را فرا راه

گفتار رسول خدا بدون کتمان و اختفا نهادند.

۲- که: آیا من به شما از همهٔ مردم به شما اولویت ندارم؟! گفتند: بلی! ای

افضل از همهٔ انس و جن!

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۳۴ و «الغدیر» ج ۴، ص ۳۴. و در «مناقب» در بیت

پنجم: فَلَبَّيْ مُجِيبًا آورده است و در «الغدیر»، فَلَبَّ مُجِيبًا. و در بیت آخر در «مناقب»: وَدَانَ مَدَانِيهِ

لَا تَنْصُرُ الثَّانِي آورده است و در «الغدیر»، و عاد الذی عاداه و اغضب علی الشانی.

- ۳- پس پیامبر در میان چوب‌هائی که منبر کرده بودند، به خطبه برخاست، و با بلندترین صدا، آشکارا ندا در داد؛
- ۴- و خَیْدَرَ را طلب کرد، در حالی که قوم، همگی لال و خموش و با دل‌های ذلیل و شکسته بودند، و جمعی در پشت سر، و جمعی در برابر او قرار داشتند.
- ۵- و در پاسخ رسول خدا، خَیْدَرَ لَبَّیک گفت و با اجابت با سرعت رو به سوی پیامبر آورد، با چهره‌ای که همچون ماه شب چهاردهم، در میان شاخه درخت صنوبر می‌درخشید.
- ۶- پیامبر با علی خَیْدَرَ بر فراز منبر ملاقات و دیدار کرد، و مرحبا گفت، و سپس مصطفی او را به سوی خود بالا برد، و بر بالای منبر حیدرِ طاهر و مُطَهَّر برای مصطفی، شخص دوّم قرار گرفت.
- ۷- و پیامبر، دو بازوی علی را بلند کرد، و سوگند به خدا در حالیکه دورترین قوم و نزدیک آنها گوش به سخنان پیغمبر می‌داد، درباره او چنین گفت:
- ۸- علی برادر من است، فرقی میان من و او نیست، همانند هارون نسبت به موسای کلیم پسر عمران.
- ۹- و او وارث علم من است، و خلیفه و جانشین من است بر اُمّت من، در فردا که جسمم را بینم و تهی کنم.
- ۱۰- پس ای پروردگار من، تو ولایت آنکس را داشته باش که او ولایت او را دارد، و دشمن آنکس باشد که او با علی دشمنی می‌نماید، و غضب و خشم خود را بر بدخواه و بدگوی علی قرار بده!
- باری عید غدیر را عید گویند، به جهت آنکه آن خاطرات و مسائل مهمّه که در آن روز در خمّ غدیر به وقوع پیوست، و آن خطبه رسول الله، و گرفتن دو بازوی علی را بطوری که سیدی زیر بغل هر دو معلوم شد، و نشان دادن و معرفی نمودن به مردم، و سپس امر به تسلیم به لفظ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ به پیرو نصب آن حضرت را به خلافت رسول الله، و إعطاء ولایت کلیّه الهیه، و نزول آیه اِکْمَالِ دین و اِتْمَامِ نِعْمَتِ، و آیه تَبْلِیغِ و انقیاد و تسلیم مخالفان در برابر آن عظمت و اُبّهت و شکوه واقعی و ظاهری، و سپس مخالفت کردن آنها به مجرد رحلت رسول-

خدا، و بالأخره آن پی آمدهای سریع و غیرها، همگی در روز عید غدیر برمی گردد، و عَوْد می کند، و خود را نشان می دهد، و آن برکات نازله پیوسته بر اهلش فرو می آید و می ریزد.

زیرا که کلمه عید از ماده عَوْد است یعنی بازگشتن. در «أقرب الموارد» گوید: عید به موسم و هر روزی که در آن اجتماعی و یا تذکار و یادبودی از صاحب فضیلتی بوده باشد، گفته می شود، و بعضی گفته اند: برای هر حادثه مهمی. ابن اعرابی گوید: برای آنکه در هر سالی آن واقع و حادثه، با فرح و سرور مجددی عود می کند.

أصل کلمه عید، عَوْد بود، چون و لو ساکن بود، و ماقبلش مکسور بوده، آنرا به یاء قلب نمودند، عید شد، و جمع آن اعیاد و تصغیر آن عیید آید، که از واحد إعلال شده بنا کرده اند، یا به جهت آنکه مفردش عید شده است، و یا به جهت فرق میان آن و میان کلمه عود که به معنای چوب است، و جمع آن اَعْوَاد و تصغیر آن عَوِید می آید. و در أصل ماده گوید: عَادَ إِلَى كَذَا يُعَوِدُ عَوْدًا و عَوْدَةً و مَعَادًا یعنی برگشت، و به سوی آن چیز شد. و گفته شده است: بعد از إعراض و انصراف بازگشت کرد.

و نظیر همین گفتار را در «صَحَاحُ اللُّغَةِ» و در «مُصْبَاحُ المُنِيرِ» ذکر کرده است، و در مصباح اضافه کرده است که: و عَيَّدْتُ تُعَيِّدًا یعنی من در مراسم عید حضور پیدا کردم.

حال که معنای عید را در لغت دانستیم، ببینیم در اصطلاح مردم و طوائف و مَلَل و نَحَل کلمه عید را به چه معنی استعمال می کنند؟ و برای وضوح این مطلب می گوئیم: در نزد هر طائفه و جماعت، و هر ملت و مذهبی، یک چیز مخصوص دارای اهمیت است که چون سالگرد آن واقعه و حادثه، و یا آن خاطره برسد، به جهت بزرگداشت و تجلیل از روح و معنای آن، آن خاطره را تجدید می کنند، و به سرور و فرح در یادبود آن واقعه می گذرانند و با آنکه نفس آن حادثه گذشته است، ولی با یادبود و خاطره موجود باقیمانده از آن در ذهن، خود را به روح و جان آن حادثه نزدیک می کنند، و نفس و روح خود را از یادبود آن اشراب و متمتع

می سازند.

دنیاپرستان چون وصول به منافع دنیوی فقط مورد نظر و هدف آنهاست، در وقت بروز و ظهور حادثه دنیوی عید می گیرند، پادشاهان پس از لشکرکشی و خونریزی و غلبه بر حریف و سلطه بر اقوام مورد نظر جشن می گیرند، و طاق نصرت می بندند، و آن خاطره پیروزی را همه ساله اعاده می کنند.

ایرانیان قدیم نوروز را عید می گرفتند، به جهت آنکه سبزه از زمین می روید و درختها سبز می شود و فصل خرمی و شادابی زمین است، فصل خزان و زمستان سپری شده، و اینک زمین رو به رشد و نمو است.

این منطق کسانی است که ابداً با معنویات و روحانیات سروکار ندارند، و ارزشهای انسانی را فقط در ماده و سبزه می جویند، و در حقیقت با عید بهائم که آنها در فصل بهاران شاد و شادابند، و در مرغزارها و مراتع می چرند، و در فصل زمستان افسرده و کسل و خزیده هستند، چه تفاوتی دارد؟ آنها بدان صورت، انسان هم بدین صورت. حقیقت و واقعیت یکی است، برای آنها بدان شکل، و برای این انسان دو پا بدین شکل.

سید ابن طاوس در کتاب «کشف المحجّة» روز تولد پسرش را عید نمی گیرد، بلکه روز بلوغ و به شرف تکلیف درآمدن او را عید می گیرد که قابل خطاب خداوندی شده و قلم تکلیف بر او جاری شده است. او در فصل صد و سوم گوید: ای فرزند من: محمد! چون به زمانی رسیدی که خداوند جلّ جلاله تو را به کمال عقل مشرف کرد، و خداوند جلّ جلاله در استصلاح حال تو برای همنشینی و گفتگوی با خودش و برای دخول در محضر مقدس خودش برای اطاعت او مفاخره و با فرشتگان ملاعنه می کند، آن وقت را تاریخ زده و محفوظ بدار! زیرا که از افضل اوقات اعیاد است. و در هر سالی از سالها که خداوند عمر با برکت تو را به آن تاریخ برساند، شکر خداوند را تجدید کن، و صدقات و خدمات برای خداوند بخشنده عقل و خرد بجای آور، که او تو را بر شرف دنیا و آخرت دلالت کرده است، و بدان که من خواهر تو را (شرف الأشراف) کمی پیش از آنکه به سنّ بلوغ برسد در نزد خود خواندم و آنچه می دانستم از احوال او که خداوند

جلّ جلاله به او اجازه داده است که در خدمت او به کم و بسیار قیام کند، برای او شرح دادم و آنرا در کتاب *الْبَهْجَةُ لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ* ذکر کرده‌ام.

فصل صد و چهارم: و اگر خداوند همانطور که مرا عادت داده است که در رحمت و عنایت او بسر برم، زنده باقی گذارد، من روز بلوغ تو را که مشرف به شرف تکلیف می‌شوی عید می‌گیرم و یکصد و پنجاه دینار تصدّق می‌دهم که در مقابل هر سال از عمر تو ده دینار واقع شود، اگر بلوغ تو بر حسب سال باشد، و با این مال من در خدمت خداوند اشتغال ورزم زیرا که مال مال اوست، و من مملوک او هستم و تو هم بنده او هستی! پس ما این مال را مصرف می‌کنیم در آن جائی که خداوند جلّ جلاله دوست دارد در آنجا مصرف شود!

ولی اَدیان الهی برای پیروان خود بر اساس ارزش‌های انسانی، و وصول به اهداف ایمانی و خروج از شرک و آزادی از دست جباران و طاغیان زمان که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتع می‌شده‌اند، اعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند.

در دین مقدّس اسلام روز فطر و روز قربان، عید است. أمّا در فطر به جهت

۱- فصل ۱۰۳ و ۱۰۴ از طبع سنگی ص ۱۲۴ و ص ۱۲۵. سید ابن طاوس همانطور که در فصل سیزدهم از این کتاب می‌گوید، نام آن را *كشَفُ الْمَحْجَةِ لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ وَ يَا إِسْعَادَ ثَمَرَةَ الْفُؤَادِ عَلَى سَعَادَةِ الدُّنْيَا وَالْمَعَادِ* و یا *كشَفُ الْمَحْجَةِ بِأَكْفِ الْحُجَّةِ* گذارده است، و همچنانکه در فصل نهم از این کتاب می‌گوید: عمر او داخل در سنه ۶۴۹ هجریه قمریه شده است، و چون روز نیمه ماه محرم قبل از ظهر در سنه ۵۸۹ در شهر *حِلَّةِ سَيْفِيَّهِ* متولد شده است بنابراین در نیمه محرم سنه ۶۴۹، داخل در شصت و یک سالگی شده است، و در این وقت سن پسر بزرگ او محمد شش سال تمام، و داخل در هفت سال شده است و سن پسر کوچکش علی دو سال تمام و داخل در سه سال شده است. این کتاب را بصورت وصیتنامه‌ای برای دو فرزندش محمد و علی و آن کسان از اهل او و از جماعت او که امید انتفاع آنها را از این کتاب دارد، و برای صاحبان مودت و محبت خود نوشته است، گرچه خطابات در این کتاب با نام و خطاب و کدی محمد است. فلذا شیعیان به این کتاب ارج کامل می‌نهند و علماء عامل و طلاب فاضل پیوسته آن را در جیب خود نگه می‌داشتند و در حضر و سفر با خود داشتند و مرحوم آیه الله میرزا محمد طهرانی دای پدر حقیر توصیه به حقیر می‌نمود که همیشه این کتاب را در جیب داشته باشم.

آنکه در یکماه تمام مردم دست از زیاده‌روی در شهوات برداشته، روزها روزه، و شب‌ها به قیام مشغول، و با بهره‌هایی بیش از سایر آیام همچون انفاق در راه خدا، و تلاوت بیشتری از کلام خدا، و چشم‌پوشی از محرّمات و مکروهات، نفس اماره خود را تزکیه و تطهیر نموده‌اند، حالت روحانیت و معنویت در ایشان بالا رفته است، و سبکی و تجرّد و امکان عروج به عوالم قدس برای آنها امکان بیشتری پیدا کرده است، زیرا طعام و شهوت و غضب کلید جهنم و سلطه شیطان است. و در این ماه که خداوند مائده آسمانی میهمانان خود را جوع و گرسنگی قرار داده است معلوم می‌شود که بهترین تحفه از جانب ربّ الأرباب است.

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی

در این موقع که موقع گرفتن نتیجه و مزد است، آن روز را باید عید گرفت، و از خداوند کریم و رحیم عیدی دریافت کرد. اما عید گرفتن نه به معنای ساز و دهل زدن است، و نه به معنای شیرینی خوردن و رنگارنگ پوشیدن، و تفریح و تفرّج بهیمنانه کردن، بلکه به معنای یک درجه از تزکیه و تطهیر بالاتر، و یک صیقل بهتر به نفس دادن تا آماده برکات و نزول موآئد آسمانی گردد.

شب عید فطر دو غسل دارد: یکی در اوّل شب، و یکی در آخر شب، و آن شب احیاء و زنده‌داری است یعنی تا به صبح به عبادت و قیام و ذکر و یاد محبوب و معشوق ازلی و حبیب سرمدی مشغول بودن، و در روز عید نیز غسل دارد.

و رفتن برای نماز عید، و با تمام مردم در صحرا بجای آوردن، و آنرا با کیفیتی خاص، در دو رکعت و با نه قنوت بجای آوردن، و زبان به ذکر تهلیلات گشودن که: **اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا.**

و اما در قربان، به جهت آنکه مردم به عشق لقاء و دیدار وجه الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب و کار و شهرت و جاه و جمیع علائق شسته، و به سوی بیت الله الحرام من کُلِّ فَجِّ عَمِيقٍ روان شده، و طواف و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است، بجای آورده سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب را به إذن دخولی که از حضرت او دریافت کرده است، در مزدلفه آرمیده، و

سپس به منی آمده، و شیطان را هفت بار سنگ زده، و قربانی کرده، و سر تراشیده، و در این مدت پای و سر برهنه به دنبال حبیب در جستجو و در تکاپو بوده است.

اینک جای آن دارد که موقع خروج از إحرام است، به شکرانه قبولی اعمال و پذیرش این اعمال سخت، و در عین حال شیرین و لذت‌بخش عید بگیرد، و الحمدلله بگوید، و به مراسم عید که آنهم باز ذکر خدا و تطهیر بیشتری است، مهیا گردد، نماز عید بخواند، و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند، و از محاسن و زیبایی‌های او اعلان وحدت و توحید ذات و اسماء و صفات و افعال را در عالم منتشر کند و بگوید: **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقْنَا مِنْ بِهيمَةِ الْأَنْعَامِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُبْلَاْنَا.**

و نه تنها خود حُجَّاج، بلکه جمیع مسلمین در سراسر بقاع عالم بدین موهبت عظمائی که نصیب برادرانشان در آن مواقع کریمه شده است، عید بگیرند، و به دنبال اعمالیکه در ذوالقعدة و ده روز از ذوالحجّه به جای آورده‌اند، قربانی کنند، و نماز عید بخوانند، و برای جماعت با امام، پای برهنه به صحرا روند.

روز **جُمُعَه** عید است، چون روز اجتماع مردم به نماز جمعه و شنیدن خطبه‌ها و تطهیر است. و بهمین جهت اسلام نام آنرا **جُمُعَه** گذارد، یعنی روز اجتماع و بهم پیوستگی **أُمَّتِ** مسلمان، و در قبل از اسلام آن را **يَوْمُ الْعُرُوبَةِ** می‌گفتند. اسلام نماز جمعه را واجب کرد، به وجوب عینی تعیینی در هر زمان تا روز قیامت و تارک آنرا لعنت فرستاد. ولیکن شرط **صَحَّتْ** آن با جماعت و در تحت نظر و امامت امام عادل و یا منصوب از ناحیه اوست. در زمان حضور امام، خودش اقامه می‌کند، و در زمان غیبت بر فقیه عادل جامع شرایط که به **أَدْلُهُ** نیابت عامّه، متکفل و وظائف امام است واجب است اقامه کند.

نماز جمعه واجب است به وجوب مطلق، نه به وجوب مشروط، مانند حج نسبت به استطاعت، بلکه مانند نماز ظهر است نسبت به طهارت و غسل و وضوء. و بنابراین امام و حاکم شرع، شرط انعقاد و **صَحَّتْ** و شرط واجب است نه شرط

و جوب. فلہذا اگر امام در غیبت بود و فقیہ جامع الشرائط قدرت بر حکومت نداشت، و در تقیہ بسر می برد، بواسطہ ترک نماز جمعہ، ہمہ مردم گنہکارند بہ جهت ترک نماز عینی تعیینی کہ حائز اہمیت سرشاری است.

و بر ہمہ آنها واجب است قیام کنند و تشکیل حکومت اسلامی دهند، تا آن امام غائب ظہور کند، و یا فقیہ مقبوض الید، مبسوط الید گردد، و بتواند اجراء حدود کند، و منع از ثغور اسلام بنماید، و از جملہ وظائف حاکم، تشکیل نمازهای جمعہ در قلمرو حکومت اوست.

افرادی کہ در زمان حکومت جائزہ نماز جمعہ نمی خوانند، معذب می شوند کہ: چرا تشکیل حکومت اسلامی نداده اید؟! کہ بتوانید نماز جمعہ بخوانید، گرچہ با نداشتن حاکمی چنین، نماز از آنها صحیح نیست و مردود است.

و بہمین جهت کہ روز جمعہ، روز عید و اجتماع است، و مردم پاک و پاکیزہ می شوند، و از خطاها و گناہان یک ہفتہ گذشتہ بیرون می آیند، دعاہا در آن روز مستجاب، و شب جمعہ نیز دارای اہمیت و خصوصیتی برای تہیئو و آمادگی وظائف روز می شود، کہ از سایر شبہا ممتاز می گردد.

أما عید غدیر، کہ أشرف و أفضل أعیاد است، بہ جهت ربط اُمت با امام، و وحدت دلہای آنان با ولایت، و ورود در سلک سالکان راہ، و روندگان طریق مودت و محبت و ایثار و إنفاق، و عقل و شعور، و گسترش نور ربّانی، و نفحات قدسیہ سبحانی، و ارتباط مُلک با ملکوت است.

عید غدیر، روز عبودیت و تسلیم در برابر حقّ، و خروج از فرعونیت نفس امارہ، و انداختن ریسمان ذلّ رقیّت حضرت سبحان است، و إقرار و اعتراف بہ یگانہ خاصہ از خواصّ درگاہ با عظمت او، و قدم در صراط مستقیم ایقان نهادن، و گام استوار و راستین در ترک تجاملات نمودن، و بدون شائبہ و تعارف بہ حقّ و حقیقت و واقعیت در آمدن، و از زمرہ بہائم خارج شدن، و بہ صفّ انسان پیوستن است.

عید غدیر، ندای حضرت قُدّوس و سُبّوح را: بہ حصر ولایت در قرآن کریم بہ **أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا نُنزِّلُ عَلَيْكَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا نَزَّلْنَاكَ بِهِ مِنْ قَبْلُ وَأَنْتَ عَلِيمٌ بِالْمَقْصُودِ** و گفتار حضرت پیامبر اعظمش را بہ: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ** با جان و دل پذیرفتن، و در تحت دعای اللّٰهُمَّ وَالْمَنْ

وَالْأَهَّ قَرَارَ گِرفتن، و از نفرین خانمان سوز و عَادٍ مَن عَادَاهُ بیرون شدن، و استقبال از وَاَنْصُرُ مَن نَصْرَهُ، و استدبار از وَاَخَذَلُ مَن خَذَلَهُ نمودن است.

عید غدیر، تماشای جمال ملکوتی مولى الموالى أميرالمؤمنين عليه السلام را بر روی دو دست پیغمبر معظم، در فراز منبر برآمده بر پالانهای اشتران، در زیر درختان سَمَرَاتِ وادی جُحْفَه در غدیر خم، و نمایش دادن ولایت را به کافه مردم، و نزول ملکوت و جبروت در این عالم مُلک است که: هان ای دشمنان علی و ای مخالفان اهل بیت که پیوسته رسول خدا را با شکایت‌هایی که از علی می‌کردید، آزار و اذیت می‌رسانیدید، اینک بدانید که: علی سزاوار شکایت نیست، و در خور اذیت و آزار نیست.

او والی ولایت، و یگانه شاهباز بلند پرواز سیدره‌نشین کاخ عرفان است. او از خود شما به جان‌های شما نزدیکتر است، و ولایتش بیشتر است. او تکویناً و تشریحاً سیّد و سالار و سرور و سپهسالار شماست!

پیغمبر علی را به اطراف بگردانید، تا همه ببینند، همچون زلیخا که یوسف را به زنان مصری نشان داد که ای زنانیکه مرا در عشق این جوان، مورد ملامت قرار داده‌اید، و می‌گویید: تو که ملکه عزیز مصر هستی، ملکه و جاهت و زیبایی، آخر حیف نیست که مفتون یک جوان گمنام که بنده شما و زر خرید شماست شده‌ای؟!

زلیخا زنان مصر را دعوت کرد، و در یک خانه دودر قرار داد، و به هر یک از آنها یک ترنج و یک کارد داد که: یوسف می‌آید، و از اینجا عبور می‌کند، شرط ادب شما اینست که همین که او را دیدید، با این کارد یک قطعه از ترنج، ترنج خوشبو و معطر ببرید، و به او به رسم هدیه تعارف کنید!

زلیخا یوسف را از یک‌دَر وارد کرد، از جلوی زنان مصری عبوری نموده، و از در دیگر خارج شد. همینکه زنان چشمشان به آن جمال که نمونه‌ای از جمال حضرت حق بود افتاد، و خواستند ترنج را ببرند، و به یوسف تقدیم کنند، سر از پا شناختند، و دست از ترنج شناختند، دستهای خود را بجای ترنج بردند، و خون جاری شد، و نفهمیدند.

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را
یوسف که خارج شد زلیخا زنان مصری را گفت: این چه وضعی است؟ این
چه کیفیتی است؟! چرا لباسهای سپید خود را خونین کرده‌اید؟ چرا دستهایتان
را بریده‌اید؟

زنان نگاهی به دست‌ها و به دامن‌های خود نمودند، و یکبارہ گفتند: حَاشَ لِلَّهِ
مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ؛^۱ سُبْحَانَ اللَّهِ این جوان نیست مگر فرشته‌ای بلند پایه!
زلیخا گفت: فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ.^۲ این همان جوان زر خرید و بنده
ماست، که شما مرا درباره او به ملامت و سرزنش کشیده بودید!

پیامبر هم علی را به روی دست بلند کرد، تا همه مردم ببینند، و بدانند که آن
جوانی که از او بدگویی می‌کردند، و بغض و کینه و احقاد بدریئه و حنیئیه و
شرف و منزلت عظیم او، از جهت شجاعت و علم و عرفان و ایشار، و حالات
روحی، و جذبات سبحانی و غیرها به آنها اجازه نمی‌داد، در مقابل او خاضع باشند
و اُبّهت و جلالت او را گردن نهند، و حَسدهای دیرین، مانع می‌شد که بَنَد طوع
او را بر گردن نهند، اینک بر روی دستهای پیامبر خاتم الأنبياء والمرسلین سَیِّد
وُلْدِ آدَم، شفیع پیغمبران سَلَف و شاهد آنها در پیشگاه موقف الهی، ارائه
می‌شود، که اسلام و ایمان در او منطوی است، و عملی مقبول نیست مگر
به پیروی از او، و از منهاج او و سُنَّت او. اوست قسیم بهشت و دوزخ. اوست میزان
عدل و نَصْفَت. اوست مخزن اسرار و گنجینه معرفت. اوست از هر مؤمنی به او
أولتر و نزدیکتر. اوست حامل قرآن. اوست فرقان بین حق و باطل. اوست مأمور
به جنگ بر تأویل کتاب خدا، همچنانکه پیامبر مأمور بود به جنگ بر تنزیل آن.
اوست لوادار دفع و قلع و قمع ناکثین و قاسطین و مارقین. اوست شهید در محراب
عبادت در بیت خدا همانطور که میلادش در کعبه و بیت خدا بود.

عید غدیر نمایشگر این تجلیات، و بروز و إبراز و ظهور و إظهار این واقعیات
است.

۱-۲- قدری از آیه ۳۱ و ۳۲، از سوره ۱۲: یوسف.

و بهمین جهت عنایت خداوندی بر آن شد که حدیث غدیر شهره آفاق گردد، و در زبان‌ها ساری و جاری شود. و روز غدیر، موسم پر اهمیت گردد، تا حجّتی قائم برای متابعان امام حقّ و مقتدای اُمت شود. فلهدا پیوسته ائمه طاهرین سلام الله علیهم، این واقعه را زنده نگه می‌داشته‌اند، و با مخالفان به آن احتجاج می‌نمودند، و اصحاب بزرگوار و گرامی و تابعین ذوی العزّه والاحترام و علماء سلف، خَلْفاً عن خَلْف در مجالس و محافل، و در مجتمعات با ذکر اشعار و قصائد آبدار، به رغم مرور دهور و گردش ایام، این واقعه را تازه و جدید و طریّ به نسل‌های آینده می‌سپرده‌اند.

امامان معصومین سلام الله علیهم أجمعین، شیعیان خود را امر به شادی و سرور و تهنیت و تبریک و تسلیم و روزه و إنفاق در این روز نموده، و با عنوان عید، و نام و نشانه عید با آن رفتار می‌نمودند.

و بالأخص طائفه امامیه در این روز، اجتماع عظیمی در کنار مرقد مطهّر مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف دارند، و زیارتی غدیر از زیارتی‌های مخصوصه آن حضرت است. رجال شیعه از قبائل و شهرهای دور و نزدیک، گرداگرد قبر آن حضرت اجتماع دارند، و زیارت مخصوصه او را که از ائمه طاهرین روایت شده، و حاوی جمیع کمالات و بیانگر همه مقامات و درجات اوست می‌خوانند، و از کتاب و سنّت آنچه را برای دفع مخالفان است، با حجّت‌های دامغه بازگو می‌کنند.

و در تمام شهرها و حتّی قرآء و قصبّات، روز غدیر، روز عید رسمی است، و میلیون‌ها مرد و زن مسلمان اعم از شیعه و سنّی، این روز را محترم می‌شمارند، و به آداب عبادی و امور حسیبی و قُربی مشغول می‌شوند.

سنّت عید گرفتن در روز غدیر، به این داستان، خلود و دوام بخشیده است، و متن غدیر را ثابت و محقّق، و گذشتگان آن را به آیندگان می‌سپارند. بیداری به عبادت در شب غدیر، و صلّه ارحام و ضعفاء و توسعه بر عیال، و زینت بستن، و لباس‌های نو و جامه‌های پاک و پاکیزه پوشیدن، و إحسان و برّ و گسترش خیرات و مبرّات در این روز، همه و همه از موجبات بقآء این اثر جاوید است، تا مردم

به دنبال ریشه و سرچشمه غدیر بروند، و تفحص و تجسس از اصل قضیه بنمایند، و شاخه‌های ایمان در دل‌های ایشان رشد کند و قوی گردد.

و چقدر زیباست که ایرانیان امروزه که در اثر غرب‌زدگی مبتلا به آداب و رسوم ملی باستانی، و عیدهای مجوسی و زردشتی شده‌اند، و غالباً در ایام نوروز برای خود و خانواده خود لباس نو تهیه می‌کنند و جشن و سرور دارند، این بدعت زشت را ترک نموده، و عید غدیر را که ستون ایمان است به عنوان تعطیل رسمی تا چند روز برای دیدن‌ها و سرورها، و تجدید لباس‌های کهنه به لباس‌های نو قرار دهند، تا یکسره دیو زشت طبیعت جای خود را به فرشته رحمت دهد، و شیعه که پیوسته کارهایش از روی تعقل و حساب بوده است، در این مقطع نیز بی حساب و غافلگیر در دام نیفتد.

عید غدیر، سلسله مکتب تشیع را در هر سال، گذشته را به آینده متصل می‌کند و رشته را دوام می‌بخشد، و پیوسته دیو شوم و غول استکبار و خودسری را منکوب، و مبارزه با آنرا جاودان می‌کند.

در اینجا ذکر دو نکته لازم است:

أول آنکه این عید، اختصاص به شیعه ندارد، گرچه در شیعه مزید عنایت و علاقه خاصی به آنست، امّا از نقطه نظر اصل احترام و عید قرار دادن، سایر افراد مسلمین غیر از نواصب و خوارج، این روز را محترم می‌شمارند، و عید می‌گیرند، و روی همین اصل است که مسعودی گفته است: پیامبر اکرم درباره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) در غدیر خم گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و این در روز هجدهم از ماه ذوالحجه بوده است. و غدیر خم نزدیک آبی است که معروف است به خرار در ناحیه جحفه، و وُلِدَ عَلِيٌّ وَ شَبِعَتْهُ يُعَظَّمُونَ هَذَا الْيَوْمَ.^۱ و اولاد علی و شیعیان او این روز را معظّم می‌دارند.

و محمد بن طلحه شافعی گوید: تَرَمَدِيٌّ در صحیح خود، با اسناد خود از زید بن أرقم روایت کرده است که: رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ

۱- «التَّنْبِيْهِ وَ الْإِشْرَافِ» ص ۲۲۱ و ص ۲۲۲.

مَوْلَاهُ و با این لفظ فقط ترمذی آورده و چیزی بر آن نیفزوده است. ولی غیر ترمذی نیز روزی را که این جمله را رسول خدا گفت، و موضعی را که در آن بیان کرد آورده‌اند، و آن هنگام بازگشت رسول خدا از حِجَّةِ الْوَدَاعِ بود، در روز هجدهم از ذوالحِجَّة، و موضع ما بین مکه و مدینه در محلی که به آن خَمّ می‌گفتند، در غدیری که آنجا بود. و به همین مناسبت آن را روز را غدیرخَمّ نام نهادند. و خود امیرالمؤمنین در شعری که سروده‌اند، و ما در گذشته آوردیم، نام غدیرخَمّ را برده‌اند. و این روز عید شد، و موسم و محلّ اجتماع مردم قرار گرفت، چون وقتی بود که رسول خدا ﷺ علی را به این منزلت رفیع تخصیص و تشریف داد، و احدی از مردم را در این منزله و مرتبه با علی شریک نگردانید.^۱

و ابن خَلِّکان در ترجمه احوال الْمُسْتَعْلَى پسر الْمُسْتَنْصِرِ بالله آورده است که:

بُوعِ فِي عِيدِ غَدِيرِ خَمٍّ وَ هُوَ الثَّمَانِ عَشْرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سَبْعِ وَ ثَمَانِينَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ.^۲
«مُسْتَعْلَى در روز عید غدیرخَمّ، مردم با او به خلافت بیعت کردند، و آن روز روز هجدهم از شهر ذو الحِجَّة سنه ۴۸۷ از هجرت بود».

و علامه امینی گوید که: ابن خَلِّکان نیز در ترجمه الْمُسْتَنْصِرِ بِاللَّهِ عِبْدِي آورده است که: او در شب پنجشنبه، دوازده شب مانده به آخر ماه ذو الحِجَّة سنه ۴۸۷ وفات یافت.

آنگاه ابن خَلِّکان گوید: این شب همان شب غدیر است، یعنی شب هجدهم از ذوالحِجَّة، و آن غدیر، غدیرخَمّ است (با ضمّ حَاء و تشدید میم) و من جماعت کثیری را دیده‌ام که می‌پرسند: این شب در چه موقع از ذوالحِجَّة بوده است؟ و این مکان بین مکه و مدینه است و در آنجا غدیر آبی (برکه و آبگیر) است و گفته می‌شود که در آنجا نیزاری هم بوده است. و چون پیغمبر اکرم ﷺ از مکه شَرَفَهَا اللهُ تَعَالَى در سال حِجَّةِ الْوَدَاعِ باز می‌گشتند، و به این مکان رسیدند، بین خود و علی بن ابیطالب عقد برادری بستند و گفتند: عَلِيُّ مِنِّي كَهَارُونَ مِنِّي

۱- «مَطَالِبُ السُّؤْلِ»، ص ۱۶.

۲- «وَفِيَاتُ الْأَعْيَانِ» طبع بیروت، ج ۱، ص ۱۸۰.

مُوسَى. اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالْآهَ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

و شیعیان به این روز تعلق و وابستگی بزرگ دارند. و حازمی گوید: غدیر خم یک وادی است بین مکه و مدینه در جُحْفَه که در آنجا غدیری است و پیامبر در آنجا خطبه خواندند و آن وادی معروف است به شدت و خامت و ترس، و زیادی حرارت. الخ کلام ابن خلکان.

وَ ثَعَالِبِيّ در «شمار القلوب» بعد از آنکه شب غدیر را از شبهای مشهوره و معروفه در نزد اُمّت شمرده است، گوید: و آن شب شبی است که فردای آن رسول - خدا ﷺ بر روی جهاز اشتران خطبه خواندند، و در آن خطبه گفتند: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالْآهَ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. و شیعه این شب را بزرگ می‌دارد، و به قیام و عبادت تا به صبح می‌گذرانند.^۱

و از مؤیدات این عید، تبریک و تهنیتی است که شیخین و اُمّهات - المؤمنین (زنهای رسول خدا) و دیگران از صحابه، به امر رسول خدا به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: و معلوم است که تهنیت از خواص عید و ایام سرور است.

دوم: آنکه تاریخ زمان این عید، به زمانی دور دست برمی‌گردد، که همین طور متصلاً تواریخ نشان می‌دهد، تا می‌رسد به زمان و عصر رسول خدا که ابتدایش همان روز عید غدیر سنه دهم از هجرت بعد از حجّة الوداع است، که رسول خدا برای بر پا کردن این مراسم در بیابان وسیع، و در حضور جماعت مُعْظَم از مسلمین، مقرر و مستقر حکومت خود را بعد از خود، از جهت وجهه دنیویّه و دینیّه معین کرد، و برای حضار از آنها مستوای شامخ و ممشای واضح جیلاً بَعْدَ جِلِّ وَ نَسْلاً بَعْدَ نَسْلِ مشخص نمود، و فرمود: فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ بَايِدَ حَضَارَ بِهِ غَائِبِينَ بَرَسَانِدًا، و این مشهد عظیم را بعد از ورود خود در اوطان بازگو کنند، و علیهذا آن روز موسم عظیم و روز مشهودی بود، که هر شخص متحل و متعلق

۱- «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۶۸ و ص ۲۶۹.

به اسلام را در برابر چنین بنیانگذاری متین برای امامت و خلافت مسلمانان مسرور و فرحمنند می‌ساخت، و بدین موهبت کبری، مبتهج و خوشحال می‌نمود، که راه شریعت و انوار احکام آن ادامه می‌یافت، بطوری که آراء فاسده و أهواء کاسده نتوانند آن را منحرف کنند، و نفوس مشتاق و ارواح شائق به وصول معنویات بتوانند با این منهج تا روز بازپسین در مسیر خود حرکت کنند، و به کمال نفسانی و تمامیت خود از قوه و استعداد به فعلیت نائل آیند.

و کدام روزی در خور آن است که از غدیر، أعظم و اکبر و أشرف باشد؟ با آنکه اكمال دین و اتمام نعمت، و بیان شاهراه طریق، و تمسک به عروة الوثقی حق، در این روز مقرر شد. پس عیدی أعظم است که قرآن کریم به توسط جبرئیل، حامل امین وحی الهی با زبان ارشاد و خطابه و امر و انشاء حضرت رسول الهی، آن را پایه‌ریزی کرده، و بر این اساس متین، استوار ساخته است.

اگرچه امروزه شاهان به خطا و زلت، و جفا و غفلت، روز قرار بر آریکه سلطنت و بر عریشه حکومت خود را عید می‌گیرند، و محفل و محافلی پر از سرور و خُبور و چراغانی و نُقل پاشی، و اِلْقَاء خطبه‌ها و سرودن قصائد و شعرها، و گستردن سفره‌های رنگین طعام، تشکیل می‌دهند و در بین اقوام و اُجیال این رویه مرسوم است، ولیکن سزاوار و شایسته است که دیگر دست از این اعتباریات بردارند، و از این مجازها عبور کنند، و همگی مجتمعاً و متفق‌الکلمه، روز غدیر را که روز حکومت عدل، و اِمارت انصاف، و روز پیشوائی حق و ولایت عظمای خداوندی است عید بگیرند، و مردم و اُمَّت را به این راه و روش دعوت کنند. فَنَعْمَ الْمُنْهَجُ الْقَوِيمُ.

در آن روزیکه نصّ از جانب رسول خدا که: لَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ می‌باشد، آمد که عید بگیرند، و به تمام معنی الکلمه تبجیل و تجلیل و تکریم آن را به عمل آرند، و چون عید دینی و مذهبی و الهی است، در زیادهای کارهای مُقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ از روزه، و نماز، و دعا، و ملاقات برادران دینی و تبریک و تهنیت گفتن خودداری نکنند، و کف دست راست خود را بر کف دست راست برادران ایمانی قرار داده، مصافحه کنند و با شکر و سپاس حضرت اینزد مَنان

به پاس چنین موهبتی بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ.

«حمد و سپاس، اختصاص به خداوندی دارد که ما را از تمسک کنندگان

به ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام قرار داد.»

و همچنین از انواع وجوه برّ و إحسان، از قبیل اعطاء انگشتری و خلعت و لباس، و هدیه عطر و عود و عبیر و إطعام برادران مؤمن بالأخصّ ضعفاء و فقرا و ارحام و أهل علم و طلاب توأم با عمل، و سلاک راه خدا از شوریدگان و عاشقان مؤلی الموالی علیهم السلام بنحو اتمّ و اکمل، بجای آورند.

و بر همین اصل بود که پس از پایان خطبه، حضرت رسول خدا امر کردند برای امیرالمؤمنین چادری و خیمه‌ای آفراشتند و امر کردند که مؤمنین بیایند، و به خود آن حضرت تبریک و تهنیت گویند، بر اثر تمامیت نعمت، و کمالیت دین که با پیوند ولایت به نبوت ثمر بخشیده، و میوه تر و تازه حیات را ارزانی داشته است.

و امر کردند که بزرگان قریش و شیوخ أنصار و مهاجرین و سرشناسان آنها بیایند و به امیرالمؤمنین علیهم السلام تهنیت گویند و به عنوان اِمَارَتِ مؤمنین به لفظ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سلام کنند، و اِمَارَتِ و ولایت او را گردن نهند، همچنانکه به شیخین: ابوبکر و عُمر و زوجات خود امر کردند که: بر امیرالمؤمنین وارد شوند و تهنیت گویند، و سلام به امامت و حکومت بنمایند، در برابر این مقام عظیمی که حائز شده است، و مصدر امر و نهی در اداره امور مسلمانان به عنوان خلافت رسول الله قرار گرفته است.

علامه امینی گوید: مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ طَبْرِيٌّ در کتاب الْوِلَايَةِ، حدیثی را با اِسْنَادِ خود از زید بن اَرْقَمِ تَخْرِيجِ کرده است که مقداری از آن را بیان کردیم، و در آخرش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! قُولُوا: أُعْطِينَاكَ عَلَى ذَلِكَ عَهْدًا عَنْ أَنْفُسِنَا وَمِيثَاقًا بِالْأَسْتِنَانَا
وَصَفْقَةً بِأَيْدِينَا، تُؤَدِّيهِ إِلَى وُلَادِنَا وَأَهَالِينَا، لَا تَبْغِي بِذَلِكَ بَدَلًا وَأَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْنَا
وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. قُولُوا مَا قُلْتُ لَكُمْ! وَسَلِّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ!

وَقُولُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَحَائِثَةٍ كُلِّ نَفْسٍ. فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.^۱

قُولُوا مَا يُرِضِي اللَّهَ عَنْكُمْ فَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنَىٰ عَنْكُمْ.^۲

«ای جماعت مردم! بگوئید: ما از جانب نفوس خودمان، عهد و پیمان دادیم و با زبان‌های خود میثاق نهادیم، و با دست‌های خود مصافحه به بیعت و پذیرش، با تو ای پیغمبر داده‌ایم که: این ولایت علی را به اولادمان و به اهل و عشیره‌مان برسانیم و آداء حق کنیم که هیچگاه به جای ولایت علی، بدل و عوضی نجوئیم، و بر این عهد استوار باشیم! و تو ای پروردگار، شاهد و گواه بر ما هستی! و کافی است که خداوند شهید حاضر و گواه باشد.

آنچه را که من به شما گفتم، بگوئید! و بر علی به عنوان امیر و پیشوای مؤمنین سلام کنید، و بگوئید:

سپاس و حمد مختص خداوندی است که ما را بدینجا و بدین امر ولایت هدایت کرد، و اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، هیچگاه ما چنان نبودیم که بتوانیم هدایت شویم.

خداوند از هر سر و صدائی خبر دارد، و هر نفس خائن را می‌شناسد، پس هرکس که این عهد و میثاق را بشکند، شکست بر نفس خودش وارد ساخته است، و هرکس که وفا کند به آنچه که خداوند با او پیمان نهاده است، پس خداوند البته به او اجر و پاداش عظیمی عنایت می‌کند.

بگوئید، آنچه را که خداوند را از شما راضی می‌کند، و اگر کفران نمائید، پس خداوند از شما بی‌نیاز است!»

زیدبن أرقم گوید: در اینجا مردم مبادرت کردند به گفتار سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا «شنیدیم، و با جانهایمان امر خدا و رسولش را پذیرفتیم و

۱- آیه ۱۰، از سوره ۴۸: فَتْح.

۲- آیه ۷، از سوره ۳۹: زَمَر.

گردن نهادیم».

و ولین کسی که با پیغمبر ﷺ مصافقه کرد (دست داد به عنوان بیعت و پذیرفتن پیمان) ابوبکر و عمر و عثمان و طلحة و زبیر، و سپس باقی مهاجران و انصار بودند، و سپس باقی مردم پیوسته بیعت می کردند، تا نماز ظهر و عصر را با هم در یک زمان به جای آوردند، و این مصافقه و بیعت مردم به طول انجامید، تا آنکه پیامبر نماز مغرب و عشاء را با هم در یک زمان به جا آوردند، و تا ثلث از شب که سپری شد پیوسته بطور پی در پی بیعت و مصافقه صورت می گرفت.

و أحمد بن محمد طبری شهیر به خلیلی در کتاب مناقب علی بن ابیطالب که در سنه ۴۱۱ در قاهره تألیف شده است، از طریق شیخ خود محمد بن ابی بکر بن عبدالرحمن این روایت را آورده است، و در آن روایت گوید: مردم برای بیعت نمودن با علی بر یکدیگر پیشی می گرفتند و می گفتند:

سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا لِمَا أَمَرَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ بِقُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَالسِّتِّتِنَا وَجَمِيعِ جَوَارِحِنَا
ثُمَّ انْكَبُّوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى عَلِيٍّ بِأَيْدِيهِمْ.

«شنیدیم، و با جانهایمان، و دل هایمان، و زبانهایمان، و با تمام اعضا و اجزاء بدنمان اطاعت کردیم، و پذیرفتیم آنچه را که خداوند و رسول او به ما امر کردند. و سپس با دست های خود خود را به روی رسول خدا، و به روی علی می انداختند برای بیعت».

و ولین کسانی که به عنوان پیمان و بیعت دست دادند با رسول خدا، ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر بودند و پس از آنها باقی مهاجرین، و مردم بنا بر اختلاف طبقات، و مقدار منزلت آنها، تا جائیکه نماز ظهر و عصر در وقت واحد خوانده شد، و نماز مغرب و عشاء نیز در وقت واحد خوانده شد، و پیوسته تا ثلث از شب در بیعت و مصافقه پی در پی می آمدند، و رسول خدا هر وقتی که فوجی بعد از فوج دیگر می آمدند می گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ «سپاس و حمد، اختصاص به خداوندی دارد که ما را بر همه اهل عالم برتری داد».

و این مصافقت و بیعت از آن به بعد، رسم و سنت شد، و کسانی که حقی در این امر نداشتند آن را برای خود به عمل آوردند.

و در کتاب التَّشْرُوهِ الطَّيِّبَةِ گوید: و مردم مبادرت می کردند به بله بله گفتن که نَعَمْ نَعَمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا أَمْرَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، آمَنَّا بِهِ بِقُلُوبِنَا. و بر پیغمبر و علی هجوم می آوردند و ازدحام می نمودند، تا نماز ظهر و عصر در یکجا خوانده شد، و باقی آن روز نیز به بیعت اشتغال داشتند، تا نماز مغرب و عشاء نیز با هم خوانده شد، و هرگاه دسته‌ای برای بیعت می آمدند رسول خدا می گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى الْعَالَمِينَ.

و مَوْلَى وَكَلِيٍّ اللَّهُ لَكَهْنُوى در کتاب مِرَاتُ الْمُؤْمِنِينَ در ذکر حدیث غدیر گوید: عمر پس از این با علی دیدار کرد و گفت: هَنِيئاً يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ أَصَبِحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ «گوارا باشد ای پسر ابوطالب! صبح کردی و شب کردی، در حالی که آقای من و آقای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای هستی». وَ كَانَ يُهْتَىُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كُلِّ صَحَابِيٍّ لَأَقَاهُ «و هر صحابی که امیرالمؤمنین را دیدار می کرد، به او تبریک و تهنیت می گفت».

و مورخ ابن خاوند شاه متوفی در ۹۰۳ در رَوْضَةُ الصَّفَا در جزء دوم، از ج ۱ ص ۱۷۳ بعد از بیان داستان غدیر گوید: سپس رسول خدا در خیمه‌ای مختص به خودش نشست، و امر کرد تا امیرالمؤمنین علی عليه السلام در خیمه دیگر بنشیند، و امر کرد تا کافه مردم علی را در خیمه خودش تهنیت گویند، و چون مردان از تهنیت گفتن فارغ شدند، پیامبر زنهای خود را (أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ) را امر کرد تا اینکه به نزد علی در خیمه او بروند، و تهنیت گویند. آنها رفتند و تهنیت گفتند. و از کسانی که از صحابه که علی عليه السلام را تهنیت گفت، عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ بود که گفت: هَنِيئاً لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصَبِحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ.

و مورخ غیاث الدین متوفی در سنه ۹۴۲ در حَبِيبُ السَّيْرِ، در جزء سوم، از ج ۱، ص ۱۴۴ گوید: و پس از آن امیرالمؤمنین به امر پیغمبر صلى الله عليه وآله در خیمه دیگری مختص به خودش نشست، مردم برای ملاقات و زیارت او می رفتند، و او را تهنیت می گفتند، و در میان آنها عمر بن خطاب بود که گفت:

بَخُّ بَخُّ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصَبِحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! و سپس پیغمبر زنهای خود را (أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ) را امر کرد تا بر علی وارد شوند، و

تهنیت گویند.^۱

روایات وارده در تهنیت شیخین: عمر و ابوبکر بسیار است، بزرگان حدیث و تفسیر تاریخ از اهل تسنن در کتب خود آورده‌اند، و جماعت راویان و مورخان این حدیث به قدری است که نمی‌توان آن را سبک شمرد، بعضی به طور ارسال مسلم روایت کرده‌اند، و بعضی با مسانید صحیحه، و رجال موثقی که متتهی به صحابه‌ای مانند ابن عباس و برآء بن عازب و ابوهزیره و زید بن لقم می‌شود. و مرحوم علامه امینی آن روایات را در کتاب شریف الغدیر از شصت کتاب معتبر و مشهور آنان که مؤلفان آنها از مشاهیر و اعظم مشایخ عامه هستند آورده است.^۲

و ما در اینجا فقط از چند کتاب نقل می‌کنیم:

۱- ابواسحق ثعلبی در تفسیر الکشف والبیان با سند متصل خود از برآء بن عازب روایت کرده است که او گفت: ما چون با رسول خدا در حجة الوداع در غدیر خم فرود آمدیم، رسول خدا اعلان کرد که: الصلوة جامعة. و در زیر دو درخت، زمین را برای رسول خدا جارو کردند، پیامبر دست علی را گرفت، و گفت: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. پیامبر گفت: هَذَا مَوْلَىٰ مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ! اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! و به دنبال این، عمر علی را دیدار کرد و گفت: هَيْبًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!

۲- شیخ الإسلام حموی در فرآند السمطين، با سند متصل خود از شهر بن حوشب از ابوهزیره آورده است که: هرکس در روز هجدهم ذوالحجه روزه بگیرد، خداوند برای او اجر شصت سال روزه را می‌نویسد. و آن روز، روز غدیر خم است، در آن هنگامی که رسول خدا ﷺ دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ!

در این حال عمر بن خطاب به علی گفت: بَخٌّ بَخٌّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ.^۳

۱- «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۷۰ تا ص ۲۷۲.

۲- «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۷۲ تا ص ۲۸۳.

۳- «فرآند السمطين» ج ۱، باب سیزدهم، ص ۷۷.

۳- خطیب خوارزمی با یک سند متصل خود از برآء بن عازب روایت کرده است که: ما با رسول خدا از حجّ مراجعت می کردیم. آنگاه عین متن روایتی را که ما از ثعلبی در «کشف و بیان» آوردیم، آورده است، و در پایان نیز گوید: عمر بن خطاب، علی را دیدار کرد و گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! و با سند دیگر متصل خود، از أَبُوهُرَيْرَةَ، متن روایتی را که ما را از حَمَوْنِي در «فرائد السّطين» آوردیم، روایت کرده است، و در پایان نیز گوید: فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.^۱

۴- أحمد بن حنبل، در «مسند» خود با سند متصل، از عدی بن ثابت، از برآء بن عازب آورده است، که او گفت: ما با رسول خدا در سفری بودیم، و در غدیر خم فرود آمدیم، و در میان ما ندا داده شد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، و در زیر دو درخت را برای رسول خدا جارو زدند، و نماز ظهر را به جای آورد و دست علی را گرفت و گفت: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي لَوْلِي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ گفتند: آری و در حالیکه دست علی را گرفته بود گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. و پس از این عمر با علی ملاقات کرد و گفت: هَنِيئًا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!^۲

۵- حافظ ابوبکر خطیب بغدادی، از حَبَشُون بن موسی بن ایوب^۳ با سند

۱- «مناقب خوارزمی»، طبع سنگی و طبع حروفی، ص ۹۴.

۲- «مسند أحمد حنبل» ج ۴، ص ۲۸۱.

۳- خطیب در «تاریخ بغداد» پس از ذکر این روایتی که در آن ثواب روزه شصت ماه برای روز عید غدیر وارد شده است گوید: این روایت به حدیث حبشون معروف است، و اینطور گفته شده است که او متفرد به این روایت است، و به تحقیق که در ذکر این روایت، أحمد بن عبدالله نیری از حَبَشُون متابعت کرده است. و خطیب بعد از ذکر این روایت که در ترجمه احوال حَبَشُون در باب حاء ذکر کرده است گوید: حبشون ثقه است، و در بصره - از بغداد - ساکن بوده است و همچنین گوید: زُهری به ما خبر داده است که علی بن عمر حافظ به او گفته است که: حَبَشُون بن موسی بن ایوب صدوق است. و این روایت را از حَبَشُون، ابن کثیر دمشقی در «الْبَدَايَةُ وَ النِّهَايَةُ» ج ۵، ص ۲۱۴ روایت کرده است و گفته است

متصل روایت می‌کند که از شهرین حوشب، از ابوهریره که او گفت: کسی که روز هجدهم از ماه ذوالحجه را روزه بگیرد، ثواب روزه شصت ماه برای او نوشته می‌شود، و آن روز غدیر خم است که پیغمبر ﷺ دست علی را گرفت و گفت: **أَلَسْتُ وَوَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؟** گفتند: بلی یا رسول الله!

پیامبر گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**. پس از این عمر بن خطاب گفت: **بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ!** و در این حال خداوند نازل کرد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ. و کسی که روز بیست و هفتم از ماه رجب را روزه بدارد، ثواب روزه شصت ماه برای او نوشته می‌شود، و آن روز اولین روزی است که جبرائیل علیه السلام بر محمد ﷺ نازل شد. و این روایت به نام روایت حبشون مشهور است.^۱

۶- حافظ ابن عساکر دمشقی، با دو سند از برآء بن عازب روایت می‌کند که: ما با رسول خدا حج کردیم، و پس از آنکه داستان نزول و خطبه را در غدیر خم شرح می‌دهد، در یک روایت می‌گوید: عمر بن خطاب گفت:

هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ الْيَوْمَ وَوَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ!^۲ و در روایت دیگر می‌گوید: عمر به او گفت: **هَنِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ!**^۳

و با دو سند دیگر از ابوهریره روایت می‌کند: سند اول همان روایتی است که ما از «تاریخ بغداد» به روایت حبشون نقل کردیم^۴ و سند دوم روایتی است که از ابوبکر بن مرزقی ذکر می‌کند، و در پایان آن عمر می‌گوید: **بَخُّ بَخُّ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.**^۵

←

علاوه بر حبشون، احمد بن عبدالله بن احمد نیری آن را روایت کرده است. و احمد بن عبدالله نیری و حبشون هر دو نفر صدوق هستند، و هر دو نفر از علی بن سعید رملی از ضمیره روایت کرده‌اند.

۱- «تاریخ بغداد»، ج ۸، ص ۲۹۰. و وفات خطیب بغدادی در سنه ۶۶۳ بوده است.

۲ و ۳- «تاریخ دمشق»، ج ۲، ص ۴۷ و ص ۴۸ حدیث شماره ۵۴۶ و شماره ۵۴۷.

۴ و ۵- «تاریخ دمشق»، ج ۲، ص ۷۶ و ص ۷۷ حدیث شماره ۵۷۶ و شماره ۵۷۷.

و همچنین در تفسیر گفتار شافعی که ولاء را به معنای ولاء اسلام گرفته است، قول عمر را ذکر کرده است. ابن عساکر با سند خود از ربیع بن سلیمان روایت می‌کند که من از شافعی شنیدم، که در معنای گفتار پیغمبر ﷺ به علی بن ابیطالب: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ مِی گفتم: مراد ولاء اسلام است، همانطور که خداوند عزوجل می‌گوید: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ.^۱

و اما گفتار عمر بن خطاب به علی: أَصْبَحْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ! می‌گوید: وَلِيَ كُلِّ مُسْلِمٍ.^۲

باری از آنچه ما مفصلاً در معنای ولاء ذکر کردیم، همچون آفتاب روشن شد که: این تفسیر شافعی غلط است، و مراد از ولاء ایمان، ولایت به همان معنای إمارت و امامت و سروری و پیشوائی است که ملزوم قرب، و آن ملزوم معنای اول و واقعی آن است که: الْوَلَاءُ حُصُولُ الشَّيْئَيْنِ فَرَأَيْدًا حُصُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا. و علی کل تقدیر، شاهد ما از گفتار شافعی استشهاد به حدیث عمر در تهنیت است.

۷- حافظ ابولقاسم حسکانی در «شواهد التنزیل» در تحت روایات وارده در آیه مبارکه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً شش روایت ذکر کرده است، که در دوتای آنها تهنیت عمر ذکر شده است.

اول از حاکم پدرش، از ابوحفص شاهین، با سند خود از ابوهریره، نیز که در آن ثواب روزه روز غدیر آمده است، و در پایان دارد که عمر بن خطاب گفت: بَخِّ بِخِّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ.^۳

دوم از ابوبکر یزدی، با سند خود از ابوهریره نیز که در آن اجر و پاداش

۱- آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد: ای پیغمبر مطلب از این قرار است که خداوند مولای کسانی است که ایمان آورده‌اند، و حقاً که کافران مولائی ندارند.

۲- «تاریخ دمشق»، ج ۲، ص ۸۷ حدیث شماره ۵۸۸.

۳- «شواهد التنزیل» ج ۱، ص ۱۵۶، حدیث شماره ۲۱۰.

شصت ماه روزه در روز غدیر ذکر شده است. و پس از قضیة خطبۀ رسول خدا و اعلان ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، عمر بن خطاب گفت: بَخُّ بَخٍّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ كُلِّ مُؤْمِنٍ! و خداوند نازل نمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.^۱

۸- فخر رازی در ذیل آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ گوید: وجه دهم آن است که: این آیه در فضیلت علی بن ابیطالب نازل شده است، و چون این آیه فرود آمد پیغمبر دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. پس عمر علی را ملاقات کرد و گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! این قول ابن عباس، و برآء بن عازب، و محمد بن علی است.^۲

۹- شهرستانی در «مِلِّ وَنَحْلٍ» گوید: و مثل آنچه جاری شده است در کمال اسلام و انتظام حال، در وقتی که گفتار خداوند تعالی نازل شد به: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، و چون رسول خدا به غدیر خم رسید، امر فرمود زیر درخت‌ها را پاک کنند، و ندا دادند: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ. و پس از آن در حالی که بر روی جهاز اشتران قرار گرفت، گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ! وَ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ. و سه بار گفت: هَلْ بَلَّغْتُ؟ آیا تبلیغ کردم؟

امامیه مدعی هستند که این نص صریح است و ما تأمل و دقت می‌کنیم که به چه کیفیت و به چه معنایی پیامبر ﷺ مولای کسی بوده است، همانگونه ولایت را درباره علی عمومیّت می‌دهیم. و صحابه از معنای تولیت همان را فهمیده‌اند که ما فهمیده‌ایم، حتی اینکه عمر در وقتیکه با علی روبرو شد، گفت:

۱- «شواهد التنزیل» ج، ص ۱۵۸، حدیث شماره ۲۱۳.

۲- «تفسیر فخر رازی»، طبع دارالطباعة العامرة، که درهامش آن «تفسیر أبوالسعود» است، ج ۳،

طُوبَى لَكَ يَا عَلِيُّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.^۱

۱۰- ابن حجر هیتومی متوفی در سنه ۹۷۳، بعد از بیان حدیث: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيُّ مَوْلَاهُ که در جواب بریده فرمود، که أولاً گفتم: يَا بُرَيْدَةُ أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! چنین گوید که: ما بر فرض تسلیم بر اینکه مراد از مَوْلَى، وُلَى باشد، ولیکن تسلیم نمی‌شویم که مراد اولوایت در امامت است، بلکه مراد اولوایت در پیروی و متابعت و قُرب به رسول خداست، مثل گفتار خداوند: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ. و ما هیچگاه دلیل قطعی و یا دلیل ظنی بر نفی این احتمال نداریم، بلکه همین احتمال متعین است، زیرا که ابوبکر و عُمَر همین معنی را فهمیده‌اند.

و بهترین دلیل برای این احتمال، فهم ابوبکر و عمر است که آنها چون حدیث را شنیدند به علی گفتند: أَمْسَيْتَ يَا ابْنَ أَبِيطَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. و این حدیث را دارقطنی تخریج کرده است.^۲

منظور ما از روایت شهرستانی و ابن حجر هیتومی، استشهاد به تهنیت شیخین بود به حضرت مولى الموالى أمير المؤمنين عليه السلام، نه به معنی و مرادی که آنان در معنای ولایت از نزد خود آورده‌اند، و آن معنی را بر فهم ابوبکر و عمر تحمیل کرده‌اند. زیرا ما در طی دوره «امام شناسی» در مجلد پنجم و هفتم به وضوح به اثبات رسانده‌ایم، که ولایت یک معنی بیشتر ندارد، و آن عبارت است از رفع حجاب بین دو چیز، بطوری که غیر از ذات آن دو چیز، چیز دیگری در بین نباشد، و لازمه این معنی، قرب و سیطره و امامت و اِمَارَت از جانب خداوند است، در وقتی که ولایت بین بنده و خدا تحقق پذیرد. و همه صحابه بدون استثناء همین معنی را فهمیده‌اند زیرا ایشان عرب بوده‌اند، و به حاق معنای آن علم داشته‌اند.

عمر و ابوبکر نیز همین معنی را فهمیده‌اند، و بر همین اساس با علی سلام کرده، و بیعت نموده و تهنیت گفته‌اند، ولیکن بعداً عملاً از التزام بدین معنی

۱- «الولل و النخل» که در حاشیه «الفصل» طبع شده است، ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱.

۲- «الصواعق المخرقة»، ص ۲۶.

تجاوز و عدول کرده‌اند، و امامت الهیه را به دسائس از آن اهل بیت، و علی بن ابیطالب سلب کرده، و به خود اختصاص داده‌اند، و غاصب این مقام گردیده‌اند.

شیعه می‌گوید: شیخین خیانت کرده‌اند، و عالم‌اً عامداً خلافت و امامت را از اهل بیت رسول خدا بیرون برده‌اند، و در این صورت کجا می‌توان به فهم آنها استدلال کرد؟ آیا این استدلال غیر از مصادره به مطلوب است؟ و هیچیک از اهل تسنن و عامه نمی‌توانند، فهم این دو نفر را به دلیل عملشان دلیل بگیرند، زیرا عمل آنها صراحةً تجاوز و تعدی بوده است.

غزالی^۱ در کتاب *سِرُّ الْعَالَمِينَ* از این حقیقت پرده بر می‌دارد و صریحاً می‌گوید: عمر در جواب رسول خدا به حدیث ولایت: *مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ* پاسخ مثبت داد، و با تسلیم و رضایت به امامت و ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام *بِحُجَّتِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ* گفت. و این الفاظ دلالت بر تسلیم و رضا و تحکیم امارت علی دارد، ولیکن به واسطه غلبه هوای نفس اماره، در اثر محبت به ریاست، و بر دوش گرفتن بار خلافت، و بر افراشتن پرچم‌های بزرگ، و نیز به علت به حرکت در آمدن اشتیاق قلبی آنها در صدای بهم خوردن پرچم‌های لشکر و در هم ریختن اسبان تازی با مردان جنگی، در فتح شهرها و گشودن کشورها، ایشان را از جام شراب هوای نفس اماره مست کرد، تا به همان خلاف دیرین جاهلیت خود بازگشتند، و حق را به پشت سر انداختند، و با ثمن بخس و بهای بی ارزشی، پیمان خداوند را فروختند و چه معامله بد و زیانباری کردند.

و رسول خدا پیش از آنکه مرگ او فرا رسد، گفت: دوات و کاغذی بیاورید، برای آنکه إشکال امر شما را از بین ببرم، و برای شما بگویم که چه کسی بعد از من استحقاق خلافت را دارد.

عمر گفت: این مردک را رها کنید که هجر می‌گوید و اختلاط بهم رسانده است! و یا بواسطه غلبه مرض، هذیان می‌گوید و گفتارش نامعقول است!^۱

۱- «سِرُّ الْعَالَمِينَ» طبع نجف، مطبعة نعمان، سنة ۱۳۸۵، ص ۲۱، و ما درج ۸ از

شیعه یکایک کردار ایشان را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد، و علی العمیاء و کورکورانه به عنوان مارک سَلَفِ صالح، و برچسب صحابی پیغمبر، با آنها معامله عدالت و تقوی نمی‌کند، بلکه با ذرّه‌بین‌های قوی تجزیه و جرح و تعدیل به عمل می‌آورد، و هر صحابی را که سخنش با عملش مطابق نباشد، ردّ می‌کند، و هر صحابی را که طبق قرآن و سنّت رسول خدا عمل نکند، مردود می‌شمرد، و تمام کتابهایی را که عامّه از فضائل و مناقب شیخین و همراهان و دست اندرکارانشان نوشته‌اند، با دیده شک و تردید و إبهام می‌نگرد، و قبول نمی‌کند، و نمی‌تواند قبول کند، زیرا با این تاریخ وسیع و گسترده‌ای که در روایت سازی در مناقب شیخین و معاویه و عثمان و أمثالهم داریم، کجا می‌توان به یک منقبت از آنها یقین حاصل کرد. و نویسندگان این صحاح و مسانید و سائر کتب، چون از وُعَاظ السُّلَاطین هستند، و بر طبق مرام و عقیده خود، و طبق مذهب و مَمَشای خود، این کتب را گردآوری کرده‌اند، از درجه اعتبار ساقط است. و ما که از کتب عامّه روایاتی را که در فضائل اهل بیت و در مثالب اعداء آنها ذکر می‌کنیم از جهت حجّیت است، بلکه از جهت فنّ جدال و محکوم کردن و مُفَحَم نمودن خصم است، با مسلماتی که خود بر آنها اعتراف دارند. و خلاصه مکتب تشیّع مکتب حقّ و بررسی واقعیات است و کنار زدن اباطیل و موهومات.

در اینجا مناسب است داستان تشیّع یک فقیه سنی مذهب را که از مستنصریّه

←

«امام شناسی»، درس ۱۱۸ تا ۱۲۰ در ص ۲۴۸ - ۲۴۹ به اثبات رسانده‌ایم که سرّ العالمین از غزالی است. و علیهذا به تشکیکی که جناب دانشمند محترم آقای سیّد جعفر مرتضی عاملی در نسبت این کتاب به غزالی کرده‌اند - در مجله‌ای که به نام «تراثنا» منتشر می‌شود، در شماره دوم، سال اول، پائیز ۱۴۰۶، ص ۹۷ و ص ۹۸ - نباید توجه کرد، زیرا اولاً عدم اجتماع غزالی با مُعَرّی در حیات، دلیل بر تصرفی در این خصوص می‌شود نه در اصل کتاب و همه ابواب آن. و ابوحامد نیز ممکن است در نسخه با این حامد اشتباه نوشته شده باشد، و کتبی را که نام برده‌اند و در آن کتاب، غزالی بخود نسبت داده است و در صورت کتب غزالی نیست، در صورتی که عین این کتب با مطالب محتویّه در آن، انتسابش به مصنف دیگری محقّق نشود نمی‌توان از غزالی بشمار نیآورد، زیرا ممکن است از کتبی باشد که خود او تصنیف کرده و بعد از مردنش مفقود شده باشد و کم لها من نظیر.

بوده است، به دست عالم جلیل و فقیه نبیل: سید ابن طاووس رحمة الله علیه، در اینجا ذکر کنیم تا کیفیت ورود شیعه، و مکتب شیعه در بحث روشن شود، و دانسته شود که همه عالم تسنن به ناچار باید به حق اعتراف کند، و دست از پیروی خلفاء غاصب بردارد، به ناچار باید از مکتب اهل بیت پیروی کند زیرا که

مَا وَرَاءَ الْعِبَادَانَ قَرِيبَةٌ^۱.

سید علی بن طاووس در کتاب «كَشْفُ الْمَحْجَةِ لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ» در فصل نود و هشتم می گوید:

بدان ای فرزند من! من در حرم مطهر مولانا حضرت موسی بن جعفر و حضرت امام محمد تقی علیه السلام بودم که یک فقیهی سنی از مدرسه مستنصریه بغداد، بدانجا آمد. و این فقیه پیش از این نیز با من تردد داشت و گاهی به سراغ من می آمد. در این وقت چون دیدم جای آن دارد که در مذهبش با او معارضه کنم، گفتم: ای فلان!

نظر تو چیست درباره اسبی که از تو گم شود، و به من متوسل شوی در پیدا کردن آن، و یا آنکه اسبی از من گم شود، و برای پیدا کردن و رد آن به تو متوسل شوم! آیا پیدا کردن و رد کردن این اسب، کار خوبی و یا کار واجبی است؟! گفتم: آری!

گفتم: اینک هدایت گم شده است، یا از من و یا از تو! و مصلحت در آن است که بنشینیم و انصاف دهیم، و در نفس های خود بنگریم، ببینیم که این هدایت از چه کسی گم شده است، تا آن را به او برگردانیم! گفتم: آری.

گفتم: من با تو احتجاج نمی کنم و استدلال نمی نمایم با آنچه أصحاب من از شیعه نقل کرده اند، زیرا که آنها در نزد تو متهم هستند، تو هم احتجاج و استدلال مکن به آنچه أصحاب تو از عامه نقل کرده اند، زیرا که آنها در نزد من و یا بنابر عقیده من متهم هستند، ولیکن ما احتجاج و استدلال به قرآن می کنیم، و یا به

۱- مثالی است که در عرب مشهور است. یعنی آن سوی آبادان، قریه ای دیگر نیست. کتابه از آنکه مطلب در اینجا تمام است و راه گریزی نیست.

آنچه بین اصحاب من و اصحاب تو إجماعی و اتّفاقی است، و در آن خلاف نیست، یا به آنچه اصحاب من برای تو، و اصحاب تو برای من روایت کرده‌اند! گفت: این عین انصاف است!

گفتم: نظر تو درباره روایات بخاری و مسلم در دو کتاب صحیح خودشان چیست؟! گفت: حق است بدون شک!

گفتم: آیا می‌دانی که مسلم در صحیح خود، از زید بن ارقم روایت کرده است که پیغمبر ﷺ ما را در خمّ مخاطب قرار داد و در خطبه گفت: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ وَإِنِّي مُخْلِيفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي!

«ای مردم من بشری هستم و نزدیک است که از طرف خدا مرا بخوانند، و من اجابت کنم و بمیرم. و من در میان شما دو چیز نفیس و گرانقدر از خود باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند! من خدا را درباره اهل بیتم به یاد شما می‌آورم! من خدا را درباره اهل بیتم به یاد شما می‌آورم!» گفت: این مطلب صحیح است!

گفتم: می‌دانی که مسلم در صحیح خود، در مسند عائشه روایت کرده است از رسول اکرم ﷺ که چون آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.

«خداوند حقاً اراده کرده است که فقط از شما اهل بیت هرگونه پلیدی و رجس را بزدايد، و به مقام طهارت و پاکی مطلق برساند» نازل شد، آن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را جمع کرد و گفت: اینها اهل بیت من هستند؟

گفت: آری! این مطلب صحیح است.

گفتم: آیا می‌دانی که بخاری و مسلم، در دو صحیح خود روایت کرده‌اند که: طائفة أنصار بعد از رحلت رسول خدا در سقیفه بنی ساعده جمع شدند، تا با سعد بن عباده بیعت کنند، و آنها در پی ابوبکر و عمر نفرستادند، و در پی هیچیک از مهاجرین نفرستادند، تا اینکه چون خبر اجتماع انصار به ابوبکر و عمر و

أبوعبیده رسید، آنها به سقیفه آمدند، و أبوبکر به آنها گفت: من برای خلافت بر شما یکی از این دو نفر: عمر و أبوعبیده را می‌پسندم! عمر گفت: من مقدم بر تو نمی‌شوم! و عمر با أبوبکر به خلافت بیعت کرد، و آن افرادی که از انصار بیعت کردند، با ابوبکر بیعت کردند، و علی و بنی‌هاشم تا شش ماه از بیعت امتناع کردند.

و دیگر اینکه بُخاری و مُسلم گفته‌اند، در آنچه را که حمیدی از صحیح آن دو در یک جا گرد آورده است که: در زمان حیات فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام در بین مردم منزلت و مکانتی بود، و همین که پس از شش ماه از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله، فاطمه رحلت کرد، وجوه مردم از علی علیه السلام انصراف نمودند.

و چون علی علیه السلام دید که: مردم از او برگشته‌اند، خارج شد و با أبوبکر مصالحه کرد؟

گفت: این سخن، صحیح است.

گفتم: نظر تو چیست درباره بیعتی که از آن، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف کرده‌اند؟ آن اهل بیته که رسول خدا آنها را جانشین و خَلَف بعد از خودش قرار داده است، و درباره آنها مردم را مخاطب ساخته و گفته است: آیه تَطْهیر نازل شده است؛ و آنها هم نه تنها در یک مدّت کوتاهی از بیعت با أبوبکر تخلف ورزیده‌اند، تا اینکه بتوان گفت بواسطه بعضی از مشاغل شخصی بیعت را به تأخیر انداخته‌اند، بلکه این تأخیر بیعت، بعَلّت طعن و وارد کردن اشکال در خلافت أبوبکر بدون شک بوده است، آنهم در مدّت شش ماه. و اگر کسی از بیعت بواسطه غضبی که بر خلیفه دارد، و یا بواسطه شبهه‌ای که برای او پیدا شده است، تخلف ورزد، آن غضب در زمان کوتاهی برمی‌گردد، و آن شبهه نیز در زمان کوتاهی زائل می‌شود، و نیازی بدین مدّت طولانی یعنی شش ماه ندارد.

و به مقتضای حدیث بخاری علی با أبوبکر بیعت نکرد، مگر پس از آنکه فاطمه علیها السلام رحلت کرده بود، و دیده بود که: وجوه مردم از او برگشته‌اند. و در این صورت و کیفیت برای مصالحه با أبوبکر بیرون رفت.

و این صورتِ حالی است که بیانگر آن است که او در حال اختیار و رضایت

بیعت نکرده است.

و بخاری و مسلم نیز در این حدیث، روایت کرده‌اند که: اُحدی از بنی‌هاشم بیعت نکردند تا زمانی که علی عَلِيٍّ بیعت کرد.

گفت: من در هیچیک از کارهایی که سلف و صحابه انجام داده‌اند، طعن و اِشکال وارد نمی‌کنم!

گفتم: این است قرآن که گواهی می‌دهد که آنها در زمان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کارهایی را به جا آورده‌اند که به هیچ وجه نمی‌توانند و توانائی آن را ندارند که ورود طعن و اِشکال را بر خودشان اِنکار کنند - و این در حالی بود که پیغمبر حیات داشت، و مردم به او امید داشتند، و از او می‌ترسیدند، و وحی خداوندی بر او نازل می‌شد، و اَسرار و مخفیّات آنها را برای پیغمبر بیان می‌کرد - .

و چون جائز باشد برای آنها مخالفت با پیغمبر در زمان زندگی پیغمبر که مورد رجاء و مورد خوف آنهاست، بنابراین در حال مرگ پیغمبر که نه امید دارند، و نه ترسی دارند، و دیگر وحی هم نازل نمی‌شود که از نیّات مخفی، و کارهای سر پوشیده، و اَسرار ایشان به پیغمبر خبر دهد. در این صورت مخالفت آنها با پیغمبر اَقرب است و نزدیکتر.

گفت: در کجای قرآن، مخالفت آنها ذکر شده است؟

گفتم: در مخالفت ایشان در حال خوف، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ فَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ
الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وُلِّيْتُمْ مُدْبِرِينَ^۱

«(و خداوند شما را یاری کرد) در روز حُنَین، در آن وقتی که بسیاری لشکر و سپاه شما، شما را به شگفت در آورد، و هیچ آن بسیاری و کثرت سپاه شما، کاری برای شما نکرد. و زمین با این فراخی آن بر شما تنگ شد، و سپس شما پشت کرده، و رو به فرار گذاشتید!»

أصحاب تواریخ گفته‌اند که در آنحال همه گریختند، و با پیغمبر نماند مگر

۱- آیه ۲۵، سوره ۹: توبه.

هشت تن: علیؑ و عباس و فضل بن عباس و ربیعہ و ابوسفیان: دو پسران حارث بن عبدالمطلب و اسامه بن زید و عبیده پسر ام ایمن. و نیز روایت شده است: ایمن پسر ام ایمن. و خداوند درباره مخالفت آنها در حال امن گفته است:

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ^۱

«و زمانی که کار لَهوی را ببینند، و یا تجارتی را بنگرند، به سوی آن می‌شتابند و تو را در حال نماز هنگام قیام تنها می‌گذارند! بگو: آنچه در نزد خداست از لَهو و تجارت، بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگانست.»

جمعی از مورخان ذکر کرده‌اند که: پیامبر در روز جمعه مشغول خواندن خطبه بود، که به مردم خبر رسید که: شترانی زینت شده که متعلق به بعض صحابه بود، آورده است. مردم برای تماشای آنها شتافتند، و پیامبر را به حال قیام تنها گذاشتند، در حالی که در آن اشتران چیزی نبود که به ایشان منفعتی بخشد. حالا گمان و پندار تو چیست اگر خلافتی برای آنها حاصل شود که امید منفعت در آن و ریاست در آن را داشته باشند؟!

و خداوند راجع به بدی معاشرت آنها با پیغمبر گفته است:

وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ^۲

«و اگر تو سخت رفتار و سنگین دل باشی، از طرف تو پاشیده می‌شوند، و متفرق می‌گردند، بنابراین از گناهانشان بگذر، و برای آنان مغفرت طلب کن، و در امور با آنها مشورت کن!»

و اگر در سوء صحبت و بدی برخوردشان با پیغمبر، معذور بودند، خداوند نمی‌فرمود: از گناهانشان بگذر و برای آنها آمرزش بخواه! و تو می‌دانی که در صحیح مسلم و بخاری وارد است که: آنها با پیغمبر معارضه کردند، در وقتی که

۱- آیه ۱۱، از سوره ۶۲، جمعه.

۲- آیه ۱۵۹، از سوره ۳: آل عمران.

غنیمتی آمده بود و پیغمبر سهمیه مؤلفه قلوبهم^۱ را از سهمیه آنان بیشتر قرار داد. و معاوضه کردند با پیغمبر که چرا در حال فتح مکه، اهل مکه را عفو نمود، و از ایشان انتقام نگرفت.

و معارضه کردند با پیغمبر که چرا می‌خواهی کعبه را تغییر دهی؟ فلماذا پیغمبر که می‌خواست ساختمان کعبه را به همان حدود زمان ابراهیم علیه السلام برگرداند، از خوف معارضه ایشان، دست از این اقدام برداشت.

و معارضه کردند با پیغمبر در هنگامی که برای تبرئه صفوان بن معطل که عائشه را قذف کرده بود، خطبه می‌خواند، به طوری که پیغمبر نتوانست خطبه را به پایان برساند.

گفتم: آیا می‌دانی که تمام این مطالب در صحیح مسلم و بخاری است؟!
گفت: صحیح است!

گفتم: درباره اینکه ایشان چیز کمی را از دنیا بر پیغمبر ترجیح دادند، و بر پیامبر انتخاب و اختیار کردند، خداوند می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نُجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ.^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، زمانی که بخواهید با پیغمبر به تنهایی سخن گوئید، و نجوی کنید، قبل از این راز گفتن صدقه‌ای باید بدهید» و تو می‌دانی که آنها از محاذثه و نجوای با پیامبر، امتناع کردند، برای آنکه به دادن یک گرده نان و یا کمتر از آن مبتلا نشوند. و علی بن ابیطالب علیه السلام ده درهم صدقه داد، برای ده بار نجوایی که با پیغمبر کرده بود، و سپس این حکم نسخ شد، بعد از اینکه عار و فزاحت و رسوائی را برای ایشان تا روز قیامت بجای گذارد، زیرا خداوند آیه فرستاد:

۱- مؤلفه قلوبهم جماعتی از کفار هستند که به جهت آنکه دست از جنگ و معارضه با مسلمین بردارند و یا به جهت تألیف قلوب و نرم شدن دلهایشان به اسلام تا آنکه بالأخره اسلام بیاورند، سهمیه‌ای از زکوة برای آنها در قرآن کریم مقرر شده است.

۲- آیه ۱۲، از سوره ۵۸: مجادله.

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ^۱.

« آیا از اینکه پیش از راز گفتن با پیغمبر صدقه دهید، از فقر ترسیدید؟! پس حالا که صدقه نداده‌اید، و خدا هم شما را خواهد بخشید، اینک نماز را بپای دارید... »
 بنا بر آنچه گفته شد، اگر در روز قیامت، در موقف عرض در پیشگاه خداوند جلّ جلاله، حاضر شوی، و در محضر رسولش حاضر شوی، و از تو پرسند: چطور از گروهی تقلید کردی در اعمالشان و کردارشان، و حال آنکه مثل این امور وحشت‌زا را از آنها دیده بودی؟ کدام عذری و کدام حجّتی برای تو در نزد خدا و رسولش باقی ماند، در اینکه از این گروه تقلید و تبعیت نموده‌ای؟!
 فقیه مستنصریّه مهوت شد، و در حیرت عظیمی فرو رفت.

من به او گفتم: آیا ندانسته‌ای که در صحیح بخاری و مسلم در مسند جابر بن سمرّه و غیر او وارد است که: پیغمبر ﷺ در احادیث بسیاری گفته‌اند:
 لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَا وَلَاهُمْ مَا وَ لَأَ هُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

« پیوسته این دین استوار و ثابت است، تا وقتی که دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند، که همگی از قریش می‌باشند. » و در بعضی از احادیث آن حضرت عليه السلام که در صحیحین وارد است، بدین عبارت است:

لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلَاهُمْ مَا وَ لَأَ هُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

« پیوسته امر مردم در جریان و گردش است، تا زمانی که دوازده خلیفه بر آنها حکومت کنند، که همگی آنان از قریش می‌باشند » و امثال این عبارات، همگی متضمن این عدد دوازده می‌باشد.

آیا تو در اسلام سراغ داری طائفه‌ای را که معتقد به ولایت این عدد دوازده باشند، غیر از طائفه امامیه؟! پس اگر این احادیث صحیح است، همانطور که خودت بر عهده گرفتی که آنچه را که بخاری و مسلم روایت می‌کنند صحیح است، پس این احادیث مصحح عقیده امامیه است، و شاهد بر صدق روایات اسلاف

۱- آیه ۱۳، از سوره ۵۸: مُجَادَلَه.

و گذشتگان ایشانست! و اگر دروغ است، پس به چه علت شما آنها را درکتب صحاح خود روایت کرده‌اید؟!

گفت: من چکنم با آنچه را که بخاری و مسلم، درباره پاکي و تزکیه ابوبکر و عمر و عثمان، و درباره پاکي و تزکیه پیروان و متابعان آنها روایت کرده‌اند؟!

گفتم: تو می‌دانی که در صدر بحث، من با تو شرط کردم که احتجاج نکنی و استدلال نمائی به آن احادیثی که أصحاب تو از عامه در بیان آنها متفرد هستند! و تو می‌دانی که انسان گرچه در اعلا درجه و بزرگترین مقام عدالت باشد، و برای خودش به یک درهم و کمتر از آن شهادت دهد، شهادت او قبول نیست؛ و اگر در همان حال شهادت دهد بر علیه بزرگترین اهل عدالت، به هرچه شهادت دهد، از اموری که شهادت امثال او در آن امور پذیرفته می‌شود، شهادتش مقبول است؟!

بخاری و مسلم، اعتقاد به امامت این قوم دارند؛ و بنابراین شهادت آنها بر نفع قوم شهادتی است بر اساس اعتقاد نفوس آنها، و بر اصل معتقداتشان، و به جهت تقویت ریاستشان و منزلتشان در قلوب مردم.

فقیه مستنصریه گفت: سوگند به خداوند که میان من و میان حق، عداوتی نیست، نیست این گفتار تو مگر واضح و آشکارا که هیچ شبهه‌ای در آن نیست، و من از آن عقیده‌ای که داشته‌ام به سوی خداوند تعالی توبه می‌کنم، و بازگشت می‌نمایم.

و چون این فقیه مستنصریه از شروط توبه فارغ شد، ناگهان مردی از پشت سر من آمد، و خود را به روی دست‌های من انداخت، و هی می‌بوسید و گریه می‌کرد.

گفتم: تو کیستی؟! گفت: به اسم من چکار داری؟! من در پرسش از نام او جدیت کردم، تا این حد که به او گفتم: تو اینک صدیق من هستی! و یا صاحب حقی بر من هستی! و برعهده من است که پاداش دهم و جزا و کفایت کنم! آن مرد از بیان اسم خود امتناع کرد.

من از آن فقیه مستنصریه پرسیدم: این مرد کیست؟! گفت فلان بن فلان از

فقه‌های مدرسه نظامیه بغداد است، که الآن من نام او را به خاطر ندارم.^۱ و مرحوم سید ابن طوس رضوان الله علیه در «إقبال» راجع به عید غدیر گفته است: فَصْلٌ در آنچه ذکر می‌کنیم از فضل خداوند جلّ جلاله، و عنایتی که به عید غدیر دارد که بیش از سایر اعیاد است، و در آن متّی که در این عید، بر بندگان خود نهاده است.

بدان که هر عید جدیدی که خداوند جلّ جلاله مقداری از جود و احسان خود را بر عبّد سعیدش افاضه کند، حقّاً إفاضه و إطلاق این احسان از طرف خداوند جلّ جلاله، برای کسی است که به معرفت خداوند و معرفت رسول او ﷺ و معرفت إمام زمانش ظفر یافته باشد، و ایمانش صحیح باشد، چون به نقل متظافر و مستفیض از صاحب شریعت نبویه رسیده است که: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

«کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

و این عید غدیر، در هجدهم ذوالحجه است، که در آن خداوند و رسول او از راه روشن و طریق واضح پرده برداشتند، برای آن کسی که او را برای امامت اختیار نموده بودند، تصریح به عمل آوردند.

و بدان که: مَنْت و إحسان خداوندی بر کشف این مهم، و سختی مشکلاتی که به لطف او در تحقّق امر ولایت صورت گرفت، نزدیک است که از امتحانی را که به صاحب نبوت عظیم الشان نمود، زیاده‌تر گردد.

زیرا که پیغمبر مبعوث صلوات الله و سلامه علیه، در ابتدای امرش در مکه مبعوث شد، برای قومی که چوب و سنگ را می‌پرستیدند، که نه این چوبها و سنگها می‌توانستند ضرری را از خود دفع کنند، و نه منفعتی برسانند، و نه خطاب کسی را گوش فرا دارند، و نه پاسخی بدهند. و تمامی عقل‌های اهل عالم وجود گواهی می‌دهد که: کسانی که بت‌ها را خدایان خود آتخاذ کنند، و خداوند

۱- «كشْفُ الْمُحْجَةِ»، فصل ۹۸، طبع سنگی، ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵.

معبود را رها کنند، مردمی جاهل و نادان می‌باشند.

این از یکسو، و از سوی دیگر میان اهل مکه و رسول خدا ﷺ قبل از رسالت او عداوتی نبوده است، و بین آنها و بین او کشتاری واقع نشده، و خونی ریخته نشده بود که ریزنده آن رسول خدا باشد، که طبعاً اینگونه امور، و عقلاً از پذیرش نبوت او مانع می‌شد.

و اما مؤلاتنا امیرالمؤمنین علیه أفضل السلام که خداوند جلّ جلاله، بر زبان رسولش، در روز عید غدیر تنصیح و تصریح به امامت او نمود، اهل اسلام در وضعیتی و موقعیتی بودند که شبهات عقول، و اندیشه‌ها بر مردم گسترش یافته بود، و راه تأویل چیزهایی را که توان تأویل آن را نداشتند، باز شده بود.

و امیرالمؤمنین علیه السلام بطوری بود که در راه خداوند جلّ جلاله، و در راه پیروی و متابعت از پیامبر با جلالش، با بسیاری از مردم مخاصمه نموده بود، و خون‌های بسیاری از نیاکان و اسلاف آنها، و از بزرگان آنها، و از امثال آنها ریخته بود. و با رسول خدا ﷺ در مسیر واحدی گام برمی‌داشت در دشمنی با کسی که با رسول خدا دشمنی کند. و این رویه او بود از اول امرش تا به آخر، بدون مراعات آنکه دل‌های دشمنان را از مردانشان نگهداری کند. و آنقدر برای او از کرامات و عنایات پدید آمده بود که اقتضا می‌کرد که صاحبان مقامات نسبت بدو حسد ورزند و بالنتیجه نسبت به دشمنی‌هایی که برای امامت او داشتند، و حسدی که بر زندگی و حیات او می‌کردند، و بواسطه تنفر طباع مردم از اینکه او عمل نمی‌کند مگر به سیره رسول خدا، و بدون سستی و مداهنه در همان سیره و خط مشی رسول خدا گام برمی‌دارد، دشمنی‌ها و عداوت‌های بیشتری برای او به وقوع پیوست، که به مراتب بزرگتر و بیشتر بود از دشمنی‌هایی که در وقت بعثت رسول خدا علیه افضل الصلوات می‌نمودند، و بالأخره دشمنی‌ها به حدی رسید که ما در فصل سابق مفصلاً آوردیم. آنگاه گوید:

فصل أبوهِلال عسکری که از مخالفین و معاندین است در کتاب الأوائل کلام جلیلی را در سبب عداوت مردم با مولانا علی بن ابیطالب علیه السلام آورده است:

او در مدح أبوالهیثم بن التیهان^۱ گوید: او اولین کسی است که با رسول خدا ﷺ در ابتداء امر نبوتش بیعت کرده است. و پس از آن با اسناد خود از أبوالهیثم بن تیهان روایت کرده است که: إِنَّهَ قَامَ حَطِيبًا بَيْنَ يَدَيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: إِنَّ حَسَدَ قُرَيْشٍ إِيَّاكَ عَلَيَّ وَجَهَيْنِ: أَمَا خِيَارُهُمْ فَتَمَمُوا لَنْ يَكُونُوا مِثْلَكَ مُنَافِسَةً فِي الْمَلَاءِ وَ لِرْتِفَاعِ الدَّرَجَةِ. وَأَمَّا شِرَارُهُمْ فَحَسَدُوا حَسَدًا أَثْقَلَ الْقُلُوبَ وَأَحْبَطَ الْأَعْمَالَ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَأَوْا عَلَيْكَ نِعْمَةً قَدَّمَهَا إِلَيْكَ الْحِظُّ وَأَحْرَهُمْ عَنْهَا الْحِرْمَانُ فَلَمْ يَرْضَوْا لَنْ يَلْحَقُوا حَتَّى طَلَبُوا لَنْ يَسْتَقُوكَ فَبَعْدَتْ وَاللَّهِ عَلَيْهِمُ الْعَايَةُ وَسَقَطَ الْمِضْمَارُ. فَلَمَّا تَقَدَّمْتَهُمْ بِالسَّبْقِ وَعَجَزُوا عَنِ اللَّحَاقِ بَلَّغُوا مِنْكَ مَا رَأَيْتَ، وَ كُنْتَ وَاللَّهِ أَحَقَّ قُرَيْشٍ بِشُكْرِ قُرَيْشٍ، نَصَرْتَ نَبِيَّهُمْ حَيًّا وَ قَضَيْتَ عَنْهُ الْحُقُوقَ مَيْتًا. وَاللَّهِ مَا بَعِيَهُمْ إِلَّا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَا نَكُتُوا إِلَّا بِيَعَةِ اللَّهِ، يَدُلُّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا. وَ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ أَيْدِينَا وَ أَلْسِنَتُنَا مَعَكَ! فَأَيْدِينَا عَلَيَّ مَنْ شَهِدَ وَأَلْسِنَتُنَا عَلَيَّ مَنْ غَابَ.

«أبوالهیثم بن التیهان در برابر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب به خواندن خطبه بپاخاست و گفت: حَسَدَ قُرَيْشٍ با تو بر دو قسم است:

أَمَّا خِيَارُهُمْ أَنَّهُمْ آرَزُوا مِثْلَكَ مَا بَدَأْتَهُمْ بِهَا، وَأَمَّا شِرَارُهُمْ فَحَسَدُوا حَسَدًا أَثْقَلَ الْقُلُوبَ وَأَحْبَطَ الْأَعْمَالَ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَأَوْا عَلَيْكَ نِعْمَةً قَدَّمَهَا إِلَيْكَ الْحِظُّ وَأَحْرَهُمْ عَنْهَا الْحِرْمَانُ فَلَمْ يَرْضَوْا لَنْ يَلْحَقُوا حَتَّى طَلَبُوا لَنْ يَسْتَقُوكَ فَبَعْدَتْ وَاللَّهِ عَلَيْهِمُ الْعَايَةُ وَسَقَطَ الْمِضْمَارُ. فَلَمَّا تَقَدَّمْتَهُمْ بِالسَّبْقِ وَعَجَزُوا عَنِ اللَّحَاقِ بَلَّغُوا مِنْكَ مَا رَأَيْتَ، وَ كُنْتَ وَاللَّهِ أَحَقَّ قُرَيْشٍ بِشُكْرِ قُرَيْشٍ، نَصَرْتَ نَبِيَّهُمْ حَيًّا وَ قَضَيْتَ عَنْهُ الْحُقُوقَ مَيْتًا. وَاللَّهِ مَا بَعِيَهُمْ إِلَّا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَا نَكُتُوا إِلَّا بِيَعَةِ اللَّهِ، يَدُلُّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا. وَ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ أَيْدِينَا وَ أَلْسِنَتُنَا مَعَكَ! فَأَيْدِينَا عَلَيَّ مَنْ شَهِدَ وَأَلْسِنَتُنَا عَلَيَّ مَنْ غَابَ.

أَمَّا خِيَارُهُمْ أَنَّهُمْ آرَزُوا مِثْلَكَ مَا بَدَأْتَهُمْ بِهَا، وَأَمَّا شِرَارُهُمْ فَحَسَدُوا حَسَدًا أَثْقَلَ الْقُلُوبَ وَأَحْبَطَ الْأَعْمَالَ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَأَوْا عَلَيْكَ نِعْمَةً قَدَّمَهَا إِلَيْكَ الْحِظُّ وَأَحْرَهُمْ عَنْهَا الْحِرْمَانُ فَلَمْ يَرْضَوْا لَنْ يَلْحَقُوا حَتَّى طَلَبُوا لَنْ يَسْتَقُوكَ فَبَعْدَتْ وَاللَّهِ عَلَيْهِمُ الْعَايَةُ وَسَقَطَ الْمِضْمَارُ. فَلَمَّا تَقَدَّمْتَهُمْ بِالسَّبْقِ وَعَجَزُوا عَنِ اللَّحَاقِ بَلَّغُوا مِنْكَ مَا رَأَيْتَ، وَ كُنْتَ وَاللَّهِ أَحَقَّ قُرَيْشٍ بِشُكْرِ قُرَيْشٍ، نَصَرْتَ نَبِيَّهُمْ حَيًّا وَ قَضَيْتَ عَنْهُ الْحُقُوقَ مَيْتًا. وَاللَّهِ مَا بَعِيَهُمْ إِلَّا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَا نَكُتُوا إِلَّا بِيَعَةِ اللَّهِ، يَدُلُّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا. وَ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ أَيْدِينَا وَ أَلْسِنَتُنَا مَعَكَ! فَأَيْدِينَا عَلَيَّ مَنْ شَهِدَ وَأَلْسِنَتُنَا عَلَيَّ مَنْ غَابَ.

۱- در «إصابة» ج ۴ ص ۲۰۸ گوید: أبوالهیثم بن التیهان با فتح دو نقطه‌ای فوقانی و با کسر آن، ابن مالک بن عتیک بن عمرو است و بعضی گفته‌اند: اسم او مالک است. در غزوة بدر حضور داشته و در بیعت عقبه حاضر بوده است. پیغمبر بین او و عثمان بن مظعون عقد اخوت بستند. و اکثر گفته‌اند که در جنگ صفین شهید شده است.

شوند. و سوگند به خدا که: در این میدان مسابقه، هدف و غایت از ایشان دور شد، و میدان و مسابقه ساقط شد و فرو ریخت.

و چون در این مسابقه از همه آنها مقدم شدی و پیشی گرفتی، و ایشان فرو ماندند و عاجز شدند از آنکه به تو برسند، آنچه دیدی درباره تو دریغ نکردند! و سوگند به خدا که سزاوارترین کسی بودی از قریش که قریش شکر و سپاس تو را بجای آورند! پیامبرشان را در حال حیات یاری کردی! و حقوقی را که بر عهده او بود در حال ممات ادا کردی! و سوگند به خدا این ستم و ظلمی که بر تو می کنند، بر نمی گردد مگر به خود آنها، و نشکستند مگر عهد و پیمان خداوند را، و در این بیعت و پیمان دست خدا بالای دست آنهاست. و ما گروه انصار چنین هستیم که دست هایمان و زبان هایمان با توست! با دستهایمان می جنگیم با هرکس که بر علیه تو حضور داشته باشد، و با زبانهایمان با هرکس که غائب باشد، و در اینجا نباشد!^۱

و همچنین مرحوم سید ابن طاوس گوید: مُصَنَّفُ كِتَابِ التَّشْرُوطِ يَكُونُ: أَوْسَعُ حُدُورِي كَفْت: مَا بَارِسُولِ خَدَا از غدیر خم بیرون نیامده بودیم که این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَثَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۲ و بر اثر این آیه پیغمبر ﷺ فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كَمَالِ الدِّينِ وَتَمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. و این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ يَبَسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ.^۳
صاحب کتاب «نشروطی» می گوید: حضرت صادق عليه السلام گفته اند: يَبَسَ الْكُفْرَةُ وَطَمَعَ الظَّالِمَةُ: «کافران مأیوس شدند، و ظالمان طمع بستند».

و من می گویم: مُسَلِّمٌ در صحیح خود با اسنادش به طَارِقُ بْنُ شَهَابٍ روایت می کند که: جماعت یهود به عمر گفتند: اگر بر جماعت یهود این آیه نازل می شد:

۱- کتاب «إقبال» ابن طاوس، ص ۴۵۹ تا ص ۴۶۱.

۲ و ۳- آیه ۳، از سوره ۵ مائده.

أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا
آن روزی که نازل شده بود، تاریخ می گذاردیم، و آن روز را عید
می گرفتیم.^۱

و نزول این آیه را در روز غدیر جماعتی از مخالفین (سُنّی‌ها) روایت کرده‌اند، و ما در کتاب «طرائف» ذکر کرده‌ایم. و مصنف کتاب «نشروطی» گوید: و روایت شده است که خداوند در روز مباحله، علی را بر دشمنان عرضه کرد، همه از عداوت برگشتند، و در روز غدیر او را بر دوستان عرضه کرد، همه دشمن شدند، چقدر ما بین این دو مرحله تفاوت است!^۲

باری تمام این مزایا و خصوصیات و نزول آیات، به روز غدیر اهمیت و جلالی می‌بخشد که رسول اکرم صاحب الرّسالة الخاتمیّه، و ائمه طاهرین: خلفای به حق او را، و بدنبال آنها مؤمنان را مسرور و شاد می‌نماید، و این همان حقیقت و معنایی است که ما از عید در نظر داریم.

فُرَات بن اِبْرَاهِيمَ كُوفِيّ از مُحَمَّد بن ظَهْر، از عَبْدِ اللَّهِ بن فَضْل هَاشِمِيّ، از حضرت إمام جعفر صادق از پدرش، از پدرانش عليه السلام روایت کرده است که:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي
أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِنَصْبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ
مِنْ بَعْدِي، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ، وَأَتَمَّ عَلَيَّ فِيهِ النُّعْمَةَ
وَ رَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۳

«رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: روز غدیر خرم با فضیلت‌ترین عیدهای اُمت من است، و آن روزی است که خداوند تعالی ذکره، مرا امر کرد به نصب برادرم علی بن ابیطالب را شاخص و پیشوا برای اُمتم، تا به او پس از من هدایت یابند. و آن

۱- این روایت طارق بن شهاب را همانطور که در «تیسیر الوصول» ص ۲۲۲ آورده است، مُسَلَّم و بخاری و ترمذی و نسائی و مالک در کتب خود آورده‌اند.

۲- اقبال، ص ۴۵۸.

۳- «تفسیر فرات بن ابراهیم».

روزی است که خداوند در آن دین را کامل نمود، و نعمت را بر اُمَّت من تمام کرد، و پسندید و راضی شد که اسلام دین آنها باشد.»

و برأساس همین عید و معنای عید است که رسول خدا فرمود: هَتُّونِی! هَتُّونِی! به من تبریک بگوئید، به من تهنیت بگوئید! زیرا تهنیت و تبریک از مختصات عید است، آنهم چنین عیدی.

أَبُو سَعِيدٍ خِرْغُوشِي نِشَابُورِي با إسناد خود از برآء بن عازب از أحمد بن حنبل و از أبوسعید خُدْرِي روایت کرده است که: ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَتُّونِی! هَتُّونِی! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَصَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَ حَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ. فَلَقِيَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: طُوبَى لَكَ يَا أَبَاحَسَنِ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!

«و پس از بیان خطبه پیامبر فرمود: به من تهنیت گوئید! به من تبریک گوئید! زیرا که حقاً خداوند تعالی، مرا به نبوت اختصاص داده است، و اهل بیت مرا به ولایت اختصاص داده است. و به دنبال آن عمر بن خطاب با امیرالمؤمنین دیدار کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای ابوالحسن! صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای هستی!»

و به پیروی از رسول خدا، امیرالمؤمنین عليه السلام روز غدیر را عید گرفتند، همچنانکه در خطبه آن حضرت که از کتاب «مصباح المتهدج» نقل شد، یافتیم، و ائمه طاهرين عليهم السلام این روز را شناختند، و آن را عید نام نهادند، و تمام مسلمین را امر کردند که عید بگیرند، و فضائل آن روز را منتشر کنند، و ثواب‌هائی که برای اعمال برّ و حسنات و خیرات در آن روز بطور اضعاف مضاعف است، برای مردم بازگو کنند.

فرات بن ابراهیم نیز با سند متصل خود، از فرات بن احنف، از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که گفت به آن حضرت گفتم: فدایت گردم! برای مسلمانان عیدی هست که از عید فطر و قربان و روز جمعه و روز عرفه، افضل

باشد؟!

حضرت فرمود: آری افضل اعیاد و اعظم اعیاد و اشرف اعیاد، در نزد خداوند از جهت قدر و منزلت، روزی است که خداوند در آن روز، دین را کامل نموده، و بر پیامبرش محمد این آیه را فرستاد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

من گفتم: آن روز، چه روزی است؟

حضرت فرمود: انبیاء بنی اسرائیل رویه‌شان اینطور بود که: چون می‌خواست یکی از آنها عقد و وصیت و امامت را برای کسی بعد از خودش ببندد، و این کار را انجام می‌داد، آن روز را عید می‌گرفتند.

و بنابراین افضل اعیاد، روزی است که در آن رسول الله ﷺ علی بن ابی‌طالب را به عنوان شاخص و امام نصب کرد، و در آن روز نازل کرد آنچه را نازل کرد، و در آن روز دین کامل شد، و نعمت بر مؤمنان تمام شد.

من گفتم: کدام روزی است آنروز در سال؟!

حضرت فرمود: روزها جلو و عقب می‌روند، و چه بسا روز شنبه است و یکشنبه و دوشنبه تا آخر ایام هفته.

من گفتم: بنابراین چه کاری سزاوار است که ما در آن روز بجا آوریم؟!

حضرت فرمود: آن روز عبادت، و نماز و شکر و حمد خداوند است، و روز سرور است، به جهت آنکه خداوند به واسطه ولایت ما بر شما منت گذارده و احسان نموده است، و بنابراین من دوست دارم که شما در آن روز، روزه بگیرید!^۱

محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که او گوید: به حضرت گفتم: فدایت شوم! آیا مسلمانان عیدی غیر از عیدین (فطر وضحی) از

۱- «تفسیر فرات بن ابراهیم»، سوره مائده، و «بحارالانوار» ج ۹، ص ۲۱۵.

دارند؟

گفت: آری ای حسن! عیدی است که از آن دو عید، اعظم و اشرف است!

گفتم: کدام روز است آن عید؟!

گفت: روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن، به عنوان عَلم و شاخص و امام

برای مردم نصب شد!

گفتم: فدایت شوم! چه کاری سزوار است که ما در آن روز انجام دهیم؟!

گفت: ای حسن! در آن روز، روزه بگیر و بر محمد و آل محمد بسیار

صلوات بفرست، و به سوی خداوند از آن کسانی که به آنها ستم نموده‌اند، برائت

و بیزاری بجوی! چون پیغمبران صلوات الله علیهم ستشان این بوده است که به اوصیای خود

امر می‌کرده‌اند که: روزی را که در آن، وصی به مقام وصایت نصب می‌شود، عید

بگیرند.

گفتم: پاداش کسی که در آن روز، روزه بدارد چیست؟!

گفت: ثواب روزه شصت ماه! و تو روزه روز بیست هفتم از شهر رجب را

نیز وامگذار! زیرا آن روزی است که نبوت برای مُحَمَّد صلوات الله علیه نازل شده است،

و ثواب آن مثل روزه شصت ماه است برای شما.^۱

و همچنین کُلَیْتی، از سَهْل بن زیاد، از عبدالرحمن بن سالم، از پدرش

روایت کرده است که او گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای

مسلمین، عیدی غیر از جمعه وضحی و فطر، هست؟!

گفت: آری! از جهت احترام عیدی هست که از آنها اعظم است!

گفتم: فدایت شوم! آن عید، کدام عید است؟!

۱- «فروغ کافی» طبع مطبعة حیدری، کتاب صیام، باب صیام الترغیب، ج ۲، ص ۱۴۸ و ص ۱۴۹، و این روایت را سید بن طاووس در «إقبال» از روایت علی بن حسن فضال در کتاب صیام از حسن بن راشد روایت کرده است، و در آن وارد است که آن روز روز هجدهم ذوالحجه است و مستحب است انسان در آن روز روزه بگیرد و به انواع اعمال خیریه سوی خداوند عزوجل تقرب بجوید. (ص ۴۶۵) و دیگر در «مصباح المتجهد»، شیخ طوسی روایت کرده است ص ۵۱۲ و ص ۵۱۳. و دیگر در «بحار الانوار»، ج ۹ ص ۲۱۵ وارد است.

گفت: روزی است که رسول خدا ﷺ در آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب نمود، و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ!^۱
گفتم: آن روز چه روزی است؟!

گفت: چکار داری به روزش؟ چون سال پیوسته در گردش است.^۱ ولیکن روز هجدهم از ماه ذوالحجّه است. گفتم: چه کاری سزاوار است که ما در آن روز بجای آوریم؟!

گفت: ذکر خداوند عَزَّ ذِكْرُهُ را بنمائید، با روزه و عبادت، و ذکر محمد و آل محمد! چون رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین علیه السلام را وصیت کرد که: این روز را عید بگیرد، و همچنین انبیاء علیهم السلام این کار را می کردند که به اوصیای خود سفارش می کردند که عید بگیرند، و لهذا اوصیای انبیاء نیز روز عید غدیر را عید می گرفتند.^۲

سید ابن طاوس بعد از نقل این دو روایتی که ما از «کافی» نقل کردیم گوید:
از جمله کسانی که در فضل غدیر روایت کرده اند: شَيْخُ مَعْظُمُونَ: أَبُو جَعْفَرٍ

۱- در اینجا چون سائل می خواهد روز غدیر را بر حسب فصول و ماههای شمسی بداند، حضرت او را منع می کنند و می گویند: مناط حساب و تعیین روزها و اعیاد و غیرها، با شهور قمریه است نه شمسیه و عید غدیر روز هجدهم ذوالحجّه است ولیکن به حسب شهور شمسیه روز مشخصی نیست، زیرا پیوسته روزها در گردش است، و هر روز ماه قمری در یک روز خاص از ماه شمسی قرار نمی گیرد بلکه پیوسته دور می زند و گردش می کند، یک روز عید غدیر مثلاً در بهار و ماه حَمَل است و یک روز در جَوْزَا و یکروز در تابستان است و ماه سَرَطَان، و هکذا، و چون مدار امور شرعیّه و حساب با شهور قمریه است دانستن و تطبیق آن با شهور شمسیه فائده ای ندارد و لهذا به سائل گفتند: وَمَا تَصْنَعُ بِالْيَوْمِ إِنَّ السَّنَةَ تَدُورُ؟ و این روایت و همچنین روایتی را که اخیراً از فرات بن ابراهیم نقل کردیم که حضرت در آن می فرماید: روزها جلو می افتد و عقب می افتد دلیل است بر عدم جواز استناد به شهور شمسیه، زیرا در آن روایت نیز سائل می گوید: قلت: و آي يَوْمِ هُوَ فِي السَّنَةِ فَقَالَ لِي: إِنَّ الْأَيَّامَ تَتَقَدَّمُ وَتَتَأَخَّرُ وَرَبَّمَا كَانَ فِي السَّبْتِ الْخ. و ما درج ۶ از «امام شناسی» در مجلس ۸۳ تا ۹۰ ص ۱۴۷ تا ص ۲۱۵، و نیز در رساله مستقلی به عنوان «رساله نوین در بناء اسلام بر سال و ماه قمری» بطور کافی در این موضوع بحث کرده ایم.

۲- «فروع کافی»، طبع حیدری ج ۲، ص ۱۴۹، و کتاب «اقبال» ص ۴۶۵، و «مصباح المتهجد» ص ۵۱۲، و «بحار الأنوار» ج ۹ ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶.

مُحَمَّدُ بْنُ بَابُوَيْهٍ، وَ مُفِيدُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ، وَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ طُوسِي هَسْتَنْدَ كَهْ جَمِيعاً بِإِسْنَادِشَانِ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدَه‌آند كَه: **إِنَّ الْعَمَلَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ: ثَامِنَ عَشْرَ ذِي الْحِجَّةِ يَعْدِلُ الْعَمَلَ فِي ثَمَانِينَ شَهْرًا**^۱.
«تحقیقاً كه عمل در روز عيد غدیر كه هجدهم ماه ذی حجه است، معادل با عمل در هشتاد ماه است».

و در حدیث دیگری همگی ایشان با إسنادشان از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدَه‌آند كَه: **صَوْمُ يَوْمِ غَدِيرِ حُمٍّ كَفَّارَةٌ سِتِّينَ سَنَةً**^۲.
«روزه گرفتن روز غدیر حُمٍّ، كفاره گناهان شصت ساله است».

و از جمله راویان در فضیلت غدیر، مصنف کتاب النشروالطبی می باشد كه، با إسناد خود از حسن بن محمد بن سعید هاشمی كوفی، از فرات بن ابراهیم كوفی، از محمد بن ظهیر، از عبدالله بن فضل هاشمی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرانش رَوَايَتِ كَرْدَه‌آست كه **قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَوْمُ غَدِيرِ حُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي، هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَنِي اللَّهُ فِيهِ بِنَصَبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِيهِ عَلِمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ بَعْدِي. وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ وَأَتَمَّ عَلَيَّ أُمَّتِي فِيهِ النُّعْمَةَ وَ رَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**.

«پیامبر فرمود: روز غدیر افضل عیدهای اُمت من است، و آن روزی است كه خدا مرا امر كرد كه در آن روز علی بن ابیطالب را شاخص و مقتدای اُمت قرار دهم، و نصب كنم، تا پس از من بواسطه او هدایت یابند. و آن روزی است كه خداوند در آن دین را كامل كرد، و نعمت را بر اُمت من تمام نمود، و راضی شد كه برای آنها اسلام، دین باشد».

و سپس فرمود: **مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ خُلِقَ مِنْ طِبْتِي وَهُوَ بَعْدِي يُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ سُنَّتِي. وَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْعُرِّ**

۱- «إقبال»، ص ۴۶۵.

۲- «إقبال» ص ۴۴۶ و در «مصباح المتهدج»، ص ۵۱۲، از مفضل بن عمر از حضرت صادق رَوَايَتِ كَرْدَه‌آست.

الْمُحَجَّلِينَ وَيَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَزَوْجُ سَيِّدَةِ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ
وَأَبُو الْأَيْمَةِ الْمَهْدِيِّينَ.^۱

«ای جماعت مردم! علی از من است، و من از علی هستم، از سرشت من آفریده شده است، و او پس از من در آنچه از سنت من اختلاف کنند، سنت مرا میین می‌کند و روشن می‌سازد و حقّ و واقع را واضح می‌نماید. و اوست امیر و سالار مؤمنان، و پیشوای وضو سازندگان سفید پیشانی که آثار نورانیت مسح برناصیه، و پاهایشان مشهود است (و یا پیشوای فروزنده چهرگان در غرفه‌های بهشت) و رئیس مؤمنان، و بهترین اوصیای پیامبران، و شوهر سیده زنان عالمیان، و پدر امامان راه یافتگان».

و از جمله راویان فضیلت غدیر، محمد بن علی بن محمد طرازی در کتاب خودش است که با اسناد متصل خود روایت می‌کند از مُفضَّل بن عَمَر از حضرت صادق علیه السلام که: چون روز قیامت شود، چهار روز را به سوی خداوند عزوجل هدیه می‌برند، همچنانکه عروس را به سوی حجله خود می‌برند: روز فطر و روز اضحی و روز جمعه و روز غدیر خمّ. و روز غدیر خمّ در بین روز فطر و اضحی و روز جمعه، مانند ماه در بین ستارگان.

و خداوند به غدیر خمّ می‌گمارد فرشتگان مقرب خود را که رئیس آنها در آن روز جبرئیل علیه السلام است. و می‌گمارد پیامبران خود را که رئیس آنها در آن روز مُحَمَّد صلی الله علیه و آله است. و می‌گمارد اوصیای انتخاب شده خود را که رئیس آنها در آن روز امیر المؤمنین است. و می‌گمارد اولیای خود را که رؤسای آنها در آن روز سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هستند.

و اینها غدیر را به بهشت وارد می‌کنند، همچنانکه چوپان گوسپندان خود را به آب و گیاه وارد می‌کند.

مُفضَّل می‌گوید: من گفتم: ای آقای من! تو مرا امر می‌کنی که در آن روز، روزه بگیرم؟ حضرت به من گفت: ای وَاللّهِ! ای وَاللّهِ! ای وَاللّهِ!

عید غدیر روزی است که خداوند توبه آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را پذیرفت، و به سپاس آن روزه گرفت. و روزی است که خداوند تعالی ابراهیم را از آتش نجات بخشید، و شُكْرًا لِلَّهِ تعالی روزه گرفت. و روزی است که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ هارون را مقتدا و پیشوا ساخت، و به جهت سپاس خداوند، آن روز را روزه گرفت. و روزی است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وصی خود شمعون صفا را معرفی کرد، و شُكْرًا لِلَّهِ عزوجل، آن روز را روزه گرفت. و آن روز روزی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را پیشوا و امام مردم قرار داد، و در آن روز رسول خدا وصی خود را معین کرد، و تحقیقاً که آنروز، روز روزه، و قیام نماز، و إطعام، و صلۀ برادران دینی است، و در آن روز وسائل رضای خداوند رحمن، و موجبات به خاک مالیده شدن بینی شیطان موجود است.^۱

سید ابن طاوس پس از بیان این روایات، فَصَلَّى را در عِلَل و موجبات فضل عید غدیر آورده است، و چنین گوید: فَصَلُّ در پاسخ کسی که پرسیده است: چرا روز غدیر این همه دارای فضیلت است؟ و چون فهمش کوتاه بوده است، نتوانسته است از این روایات وارده، حقیقت آن را إدراک کند.

بدان برای دانستن اینکه چرا در عید غدیر شرافتی است که برای هیچ یک از اوصیای پیامبران، و اعیان و رجال مردم، در طیّ زمانها و مرور دهور گذشته نبوده است، جهاتی است:

جهت اول اینکه: خداوند جلّ جلاله نفس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نفس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده است، در آیه مباهله و چنین فرموده است:

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ.^۲

۱- «إقبال»، ص ۴۶۶.

۲- آیه ۶۱ از سوره ۳: آل عمران: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ «پس هر کس با تو مجادله کند و محاجّه نماید، درباره عیسی بن مریم که او خداست و یا پسر خداست، پس از آنکه از جانب خدا

و ما در کتاب «طرائف» آورده‌ایم که: مخالفین ما از اهل سنت آورده‌اند که: **أُبْنَاءُ حَسَنٍ وَ حَسِينٍ، وَ نِسَاءُ فَاطِمَةَ، وَ أَنْفُسَنَا: عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ** می‌باشند.

جهت دیگر، از جهت تعظیم و تکریم علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** در مجرای تعظیم و تکریم رسول خدا جاری شده است. پس مولانا علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** داخل است در هر چه رسول خدا داخل است، از آن مقام رفیع. و اگر ما فقط از همین یک نقطه نظر به علی بنگریم، کافی است که در تعظیم روز غدیر، اکتفا کنیم.

جهت دیگر، ما را در «طرائف» از مخالفین روایت آورده‌ایم که نور علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** در اصل خلقت، از نور پیغمبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** است و این بینه و برهانی است برای تعظیم منزلت آن دو بزرگوار.

جهت دیگر اینکه مولانا علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** در اُمت رسول خداست.^۱

جهت دیگر، آنکه به هر مقدار، احترام منصوص^۲ علیه به خلافت محفوظ باشد، این امر تعظیم آن کسی است که این خلیفه نایب از طرف اوست: **وَ مَوْلَانَا عَلِيٌّ** **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نایب است از جانب خدا و رسول خدا، در هر رحمت و رأفتی، و امان است از هر آفت و مخافتی.

جهت دیگر، آنکه خداوند جلّ جلاله می‌فرماید:

←

علم و اطلاع به حقیقت مطلب و مخلوق بودن او برای تو حاصل شد، پس بگو: بیائید و ما و شما پسران و زنان و نفس‌های خودمان را بخوانیم و مباحله کنیم، و در حق یکدیگر نفرین و دعای به هلاکت بنمائیم، و از خدا بخواهیم تا لعنت و دور باش از رحمت خدا را برای دروغگویان قرار دهیم».

۱- حضرت استاد ما علامه طباطبائی رضوان الله علیه در جلد ۱ از «المیزان» ص ۳۲۲ تا ص ۳۲۷ بحث جامع و مشبعی دارند، در اینکه مراد از اُمتِ وَسَطٍ در آیه شریفه ۱۴۳ از سوره ۲: بقره: **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا** شامل یکایک از افراد اُمت نیست. زیرا عنوان **شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ** اطلاع بر اعمال دنیاست و اسرار آنهاست که تا چنین عملی برای کسی نباشد، مورد عنوان شاهد و شهید بر مردم در روز قیامت نمی‌توان بوده باشد. و لامحاله اُمتِ وَسَطٍ باید افرادی خاص از اُمت بوده باشند که به اسرار و نیات مردم از باطن مطلع بوده و تحمل شهادت کنند و در روز قیامت اداء شهادت نمایند و این درباره خصوص اُتمه اطهار **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** و اولیای خداست که بر اعمال مردم گواه و پیغمبر بر اعمال آنها گواه است.

فعلیهذا روی این بیان امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** حقاً از اُمت رسول الله است، و داخل در زمرة این دسته و بس.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ.^۱

و علی علیه السلام به مقتضای این وصف امر به معروف، و نهی از منکر، آنچنانکه ابداً قابل انکار نیست، و قابل دفع نیست، رئیس است از طرف خدا و رسول خدا بر این امتی که بهترین امت‌هاست. و ریاست او اعظم است از هر رئیسی، در شرافت قدمت کار، و در بلندی همّت و اراده استوار، و در کمال نصیب و بهره‌ای که داشته است.

جهت دیگر آنکه: به نصّ خداوند جلّ جلاله، و رسول او صلوات الله علیه، امتحاناتی که برای مَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام پیش آمده است، می‌یابیم آنها را که اعظم است، از هر امتحانی که برای اوصیای پیغمبران سراغ داریم، از بسیاری حسودان، و دشمنان دین: آنانکه علی با ایشان مخاصمه نمود، و در راه خداوند ربّ العالمین جهاد نمود، و در یاری و نصرت سید المرسلین قیام کرد؛ و عقل‌های با انصاف گواهی می‌دهند که: درجات منازل در فضل، منوط و مربوط به زیادی امتحاناتی است که از جانب خداوند مالک الاسباب مقرر می‌گردد.

جهت دیگر آنکه: مَوْلَانَا عَلِيُّ علیه السلام در حفظ اسلام و مسلمین، و در صیانت رسول خدا صلی الله علیه و آله در بسیاری از مقامات، چنان کرد که کثیری از قوای مردم جهان، از آن فرو ماندند.

و بنابراین خداوند جلّ جلاله و رسول او صلی الله علیه و آله به شرف این فضل آشکار، او را در تمکین این مقام مکین پاداش دادند، مثل آنکه در فراش و رختخواب رسول خدا در مکه خوابید، و شب را به روز درآورد، و از این کار عاجز بودند تمام افرادی که با پیغمبر نزدیک بودند، زیرا یک دسته از این عمل‌گریزان بودند، و یک دسته ناتوان و فرومانده، و لهذا تمام شهادت‌هایی که در دنیا و آخرت به واسطه مهاجرت تحقق یافت، مولانا علی، چون روح و خون پاک قلب خود را در راه رسول الله فدا کرد، او اصل و بنیاد این نتایج و ثمراتی است که به واسطه نبوت رسول خدا در عالم پیدا شد.

و جهت دیگر آنکه: علی علیه السلام سوره برائت از مشرکین، و طرح و إلغاء عهد

۱- آیه ۱۱۰، از سوره ۳: آل عمران.

آنها را برای آنها خواند، و ادای این مهم نمود، چون به خاتم النبیین چنین نازل شد که: **إِنَّهُ لَا يُؤَدِّيْهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِّنْكَ** «این آداء پیغام و قرائت سوره برائت و إلغاء عهد مشرکین، را برای مشرکین، یا باید تو خودت انجام دهی، یا مردی که از تو باشد!» و آن کسی که قائم مقام نبوت بود **مَوْلَانَا عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** بود.

و جهت دیگر آنکه: مقامات **مَوْلَانَا عَلِيٌّ** در بدر و خیبر و حنین و اُحُد و یکایک از موافقی بود که از شدت و سختی به حدی بود که: ممکن بود پدر فرزند خود را تنها گذارد و فرار کند.

و جهت دیگر آنکه: کشتن **مَوْلَانَا عَلِيٌّ** بود **عَمْرَوْبِنُ عَبْدِودِّ** را که او بسیار عظیم الشان بود، و ما در کتاب «طرائف» از مخالفین خود از عامه مردم روایت کرده ایم که پیغمبر گفت: **لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرَوْبِنِ عَبْدِودِّ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** «ضربه ای که علی به عمروبن عبدود زد، از جمیع اعمال امت من تا روز قیامت افضل است». و در حدیث دیگر است:

لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْحُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ.

«ضربه ای که علی در روز غزوه خندق زد، افضل است از عبادت جن و انس». و نیز در وقتی که **مَوْلَانَا عَلِيٌّ** در مقابل عمروبن عبدود قرار گرفت، پیغمبر گفت: **بَرَزَ الْإِسْلَامَ كُلَّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ** «تمام اسلام در برابر تمام کفر ظاهر شده است».

حالا پندار تو چیست درباره مردی که پیغمبر **ﷺ** او را تمام اسلام می بیند؟! آیا می توان إدراک او را به بیان و تبیان نمود؟ و به فضل و مقام او پی برد؟

و خداوند بر گوینده این بیت رحمت خود را بریزد که گفت:

يَفْتَى الْكَلَامَ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِهِ أَيُّحِيطُ مَا يَفْتَى بِمَا لَا يُنْفَدُ

«آنچه در حیطه سخن و گفتار است تمام می شود، و هنوز به وصف او نرسیده است. آیا می شود چیزی که فانی است و تمام می شود، محیط بر چیز باقی و غیرقابل فنا گردد؟»

و جهت دیگر آنکه: نص و تصریح از خداوند **جَلَّ جلاله**، و رسول او **ﷺ** بر

خلافتِ عَلِيِّ الْكَافِلِ کرده‌اند، که قائم مقام جمیع فضائل نبوت است، و این مقام و درجه‌ای است که توصیف من نمی‌تواند به حقیقت آن برسد. و خداوند جلّ جلاله گفته است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.^۱

«ای پیامبر درباره‌ی علی آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است، ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، اصلاً رسالت خود را نرسانیده‌ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند». و ما در کتاب «طرائف» و در همین کتاب «إقبال» از مخالفین، روایاتی نقل کرده‌ایم که مراد از این آیه، تبلیغ ولایت علی الْكَافِلِ است، در روز غدیر، بدون شک.

و جهت دیگر آنکه: عنایات خداوند جلّ جلاله به مَوْلَانَا عَلِيِّ الْكَافِلِ به واسطه‌ی مکرر شدن آیات و معجزات و کرامات به پایه‌ای رسید که خلق عظیمی که تا به حال هم باقی هستند، درباره‌ی او اعتقاد نمودند همان را که بعضی از مسیحیان درباره‌ی عیسی الْكَافِلِ معتقد بودند، به اینکه او خداوند ربّ العالمین است، و واجب است، که عبادت‌ها را برای او انجام داد.

و جهت دیگر آنکه: مَوْلَانَا عَلِيِّ الْكَافِلِ عذاب کرده است کسانی را که درباره‌ی او مدّعی خدائی و ألوهیّت بوده‌اند، همانطور که صاحب نبوت ربّانیّه او را امر به چنین عذابی نموده است، ولیکن معذک این تعذیب چیزی از اعتقاد آنها نکاسته است، بلکه آنها ملتزم شده‌اند که او ربّ العالمین است.

و هیچ گاه ندیده‌ایم که معبودی عذاب کند عبادت کنندگان خود را به چنین عذابی، در حالی که آن عبادت کنندگان از روی جدّ و اجتهاد، مقیم بر عبادت او بوده‌اند. و این دلیل است بر اینکه ظهور فضلِ علی الْكَافِلِ، عقل‌ها و بصیرت‌ها را پاره کرده است، تا به سرحدّیکه بدین پایه‌ی روشن رسیده است.

و ما قدرت نداریم که شرح فضائل مولانا علی الْكَافِلِ را تفصیلاً بدهیم. و در کتاب «طرائف» شمه‌ای که دلالت بر مقام ارزشمند و بزرگ او می‌نمود، بیان

۱- آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

کردیم، و قرآن شریف به نعمت‌هایی که خداوند بر بندگانش بطور إطلاق و سریان بر اساس صفت جمال خود ارزانی داشته است، گویاست، آنجا که گوید:

وَإِنْ تُعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا^۱ و این نعمت ولایت و امامت او، از آن نعمت‌هایی است که به شمارش و إحصاء در نمی‌آید. چون امیرالمؤمنین علیه السلام رئیس و پیشوای قومی است که بدان نعمت‌ها ظفر یافتند، و برای خود تحصیل کردند و به دست آوردند.^۲

و شیخ طوسی در «مصباح المتهجد» از داودبن کثیررقی، از ابی‌هارون: عمّاربن حرّیز عبدی روایت کرده است که گفت: وارد شدم در روز هجدهم از ماه ذوالحجّه بر حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت روزه بود، فلهاذا به من گفت: هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ عَظَّمَ اللَّهُ حُرْمَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَكْمَلَ لَهُمْ فِيهِ الدِّينَ، وَ تَمَّمَ عَلَيْهِمُ النُّعْمَةَ وَ جَدَّدَ لَهُمْ مَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْعَهْدِ وَ الْأَمِيثَاقِ.

«این روز عظیمی است که خداوند احترامش را بزرگ شمرده است بر مؤمنین، و دین را برای آنها کامل کرده است، و نعمت را بر آنان تمام کرده، و آن عهد و پیمانی را که از آنها گرفته است، در این روز تجدید کرده است.

در آن مجلس از آن حضرت پرسیده شد: ثواب روزه، در این روز چیست؟! حضرت فرمود: يَوْمٌ عِيدٍ وَ فَرَحٍ وَ سُرُورٍ، وَ يَوْمٌ صَوْمٌ شُكْرًا لِلَّهِ «روز عید و سرور و شادمانی، و روز روزه گرفتن است به شکرانه آن برای خداوند» و روزه در این روز، معادل شصت ماه روزه از ماههای حرام است.

و هرکس دو رکعت نماز بخواند در این روز، هر وقت بخواهد، و أفضل آن نزدیک زوال و ظهر است - و این ساعت، همان موقعی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیرختم، امام و پیشوای مردم شد، و این به جهت آن بود که

۱- آیه ۳۴، از سوره ۱۴: إبراهيم: و اگر نعمتهای خداوند را بشمارید، به تعداد آنها دست

نخواهید یافت!

۲- «إقبال»، ص ۴۶۶ و ص ۴۶۷.

در آن ساعت نزدیک به منزل بودند، - پس هرکس نماز گزارد در این وقت دو رکعت، و پس از آن سجده کند، و صدمرتبه شُکراً لِلَّهِ بگوید، و به دنبال آن، دعائی را که خواهد آمد بخواند^۱ بعد از آنکه سر از سجده برداشت، و سپس سجده کند و صد بار حمد خدا را بجای آورد، و شکر خدا را بجای آورد، و این حمد و شکر را در سجده انجام دهد؛ کسی که این اعمال را انجام دهد، مانند کسی است که در روز غدیر حاضر بوده، و با رسول خدا بر ولایت امیرالمؤمنین بیعت کرده است، و مقام و درجه او مثل کسی است که از صَادِقین بوده باشد، آنانکه در موالات مولایشان، با خدا و رسول او به صدق رفتار کردند در آن روز غدیر، و مثل کسی است که با رسول خدا ﷺ و با امیرالمؤمنین علیه السلام و با حسن و حسین علیهما السلام، به مقام شهادت رسیده است، و مثل کسی است که در چادر و خیمه حضرت قائم علیه السلام از نجباء و نقباء بوده، و در تحت لوای آن حضرت باشد.^۲

و شیخ صدوق با سند متصل خود، از حسن بن راشد، از مُفَضَّل بن عُمَر روایت کرده است که: او گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: مسلمانان چند عید دارند؟ گفت: چهار عید.

گفتم: من عیدین (فطر و اضحی) و جمعه را می دانم.

حضرت گفت: أعظم و أشرف از این اعیاد، روز هجدهم از ذوالحجّه است، و آن روزی است که رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان مقتدا و پیشوا و شاخص برای مردم نصب کرد. من گفتم: در آن روز بر ما چه لازم است که انجام دهیم؟ حضرت گفت: لازم است بر شما که روزه بگیرید، شُکراً لِلَّهِ و حَمْداً لِلَّهِ با آنکه خداوند در هر ساعت سزاوار شکر است. و همچنین انبیاء به اوصیای خود امر می کردند که: روزی را که در آن وصی به وصایت منصوب می شود، عید بگیرند. و کسی که روزه بدارد، أفضل است از عمل شصت سال.^۳

۱- این روایت را تا اینجا در «مصباح المتهجد» ص ۵۱۳ آورده است.

۲- این تنمه را در «إقبال» در ص ۴۷۳ و ص ۴۷۴، آورده است.

۳- «خصال»، طبع مطبعة حیدری، باب الأربعة، ص ۲۶۴.

سید در «اقبال آورده» است از محمد بن علی طرازی در کتاب خود با اسنادش به عبدالله بن جعفر حمیری که او گفت: روایت کرد برای ما هارون بن مسلم، از ابوالحسن کئی از ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام که به حضار خود، از موالیان و شیعیان خود گفت: آیا می‌شناسید روزی را که خداوند اسلام را به آن مُشید نمود، و علائم و آیات دین را بدان ظاهر کرد، و آن روز را عید برای ما و موالی و شیعه ما قرار داد؟!

گفتند: خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند. آیا روز فطر است آن روز، ای آقای ما؟! گفت: نه.

گفتند: آیا روز عید قربان است؟!

حضرت گفت: نه! آن دو روز، بزرگ و شریف هستند، ولیکن روز امناء دین از آن دو اشرف است، و آن روز هجدهم ذوالحجه است. رسول خدا چون از حجة الوداع فارغ شد، و به غدیر خم رسید، خداوند عزوجل جبرائیل را امر نمود، تا در آستان قرب ظهر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز فرود آید، و او را امر کند تا قیام به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بنماید، و او را به عنوان رئیس و سید قوم برای مردم پس از خود منصوب کند، و او را بعد از خود خلیفه و جانشین خود قرار دهد.

جبرائیل به نزد پیامبر آمد، و به او گفت: **یا حَبِیبِی!** خداوند تو را سلام می‌رساند، و می‌گوید: امروز باید قیام کنی به ولایت علی علیه السلام، برای آنکه پس از خودت برای اُمّت سید و رئیس باشد، تا مردم به عنوان شاخص در امور خود به او رجوع کنند، و به منزله خود تو، نسبت به اُمّت بوده باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: **یا حَبِیبِی جَبْرَائِیل!** من می‌ترسم از دگرگونی اصحاب خودم، که به او ظلم و ستم کنند، و او را به مهلکه و شدت بیفکنند، و آنچه را که از بغض و کینه و حسد، از او در دل پنهان دارند ظاهر سازند!

جبرائیل عروج کرد، و درنگی نکرد که به امر خدا هبوط نمود، و گفت:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ!

پیغمبر صلی الله علیه و آله از روی وحشت و ترس و دهشت (دَعِرًا مَرْعُوبًا خَائِفًا) برخاست

در حالی که ریگهای بیابان به شدت داغ بود، و دو قدم مبارک از حرارت آفتاب سوخته بود، و امر کرد تا آن مکان را نظیف کنند، و آنچه از خار در زیر چند درخت است پاک کنند، و این کار انجام شد.

پس از این ندا داد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ مسلمین مجتمع شدند، و در ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و سایر مهاجر و انصار هم بودند، و به خطبه برخاست، و داستان ولایت را ذکر کرد، و همه مسلمین را در پذیرش آن مُلْزَم ساخت، و به آنها اعلام نمود که: خداوند او را به چنین قیامی و اقدامی امر کرده است.

جماعتی گفتند با خود آنچه را که گفتند، و با خود به رازگوئی و نَجْوَى پرداختند.

چون صبح روز عید غدیر شود، لازم است که ابتدای روز (صَدْرُ نَهَار) غسل کرد، و اینکه مؤمن نظیف‌ترین لباس‌های خود را بپوشد، و فاخرترین آنها را در بر کند، و عطر و طیب استعمال کند، و دست به دعا بگشاید و بگوید: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي شَرَّفْتَنَا فِيهِ بِوَلَايَةِ وَلِيِّكَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَجَعَلْتَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمْرَتَنَا بِمُؤَالَاتِهِ وَطَاعَتِهِ وَ لَنْ نَتَمَسَّكَ بِمَا يُقَرِّبُنَا إِلَيْكَ وَ يُزِلُّنَا لَدَيْكَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ!

اللَّهُمَّ قَدْ قَبَلْنَا أَمْرَكَ وَ نَهْيَكَ وَ أَطَعْنَا لِرَبِّكَ وَ سَلَّمْنَا وَ رَضِينَا فَتَحْنُ مَوَالِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَوْلِيَاءَهُ كَمَا أَمَرْتَ تُوَالِيَهُ، وَ نَعَادِي مَنْ يُعَادِيهِ، وَ تَبْرَأُ مَنْ يَبْرَأُ مِنْهُ وَ نَبْغِضُ مَنْ أَبْغِضَهُ، وَ نَحِبُّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ عَلِيُّ السَّلَامُ مَوْلَانَا كَمَا قُلْتَ وَ إِمَامُنَا بَعْدَ نَبِيِّنَا ﷺ كَمَا أَمَرْتَ.^۱

۱- بار پروردگارا! امروز روزی است که تو ما را به ولایت ولی خودت، علی علیه السلام مُشَرَّف کردی! و او را امیرمؤمنان قرار دادی! و تو ما را به موالات و اطاعت او امر نمودی! و به ما امر کردی که به آنچه ما را بتو نزدیک می‌کند، و امر و نهی علی ما را مقرب درگاه تو می‌سازد، تمسک کنیم! بار پروردگارا! ما امر تو را و نهی تو را پذیرفتیم! و اطاعت از پیغمبر تو کردیم! و تسلیم شدیم و راضی گشتیم! پس ما از موالیان علی علیه السلام هستیم، و از موالیان اولیاء او هستیم همانطور که به ما امر فرمودی تا ولایت او را داشته باشیم، و با کسی که با او دشمنی می‌کند دشمن باشیم، و بیزار و متنفر باشیم از آن کسی که از او بیزار است، و مبعوض داشته باشیم کسی را که علی را مبعوض دارد و دوست داشته باشیم آنکس را که علی را دوست دارد. و علی علیه السلام همچنانکه تو گفتی مولای ماست، و همچنانکه امر کردی بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله امام ماست.

و چون وقت ظهر فرا رسید، با بصیرت و سکون و وقار و هیبت و خشوع، در جای خود قرار گیر و بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَمَا فَضَّلَنَا فِي دِينِهِ عَلَيَّ مَنْ جَحَدَ وَعَنَدَ وَفِي نَعِيمِ الدُّنْيَا مِمَّنْ عَمَدَ وَهَدَانَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ ﷺ وَشَرَفَنَا بِوَصِيِّهِ وَخَلِيفَتِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَمَاتِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ نَبِينَا كَمَا أَمَرْتَ وَعَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلَانَا كَمَا أَقَمْتَ وَنَحْنُ مَوَالِيهِ وَوَلِيَّآؤُهُ^۱.

و پس از آن برخیز و دو رکعت برای خدا نماز شکر بجای آور: در رکعت اول حمد و سوره قدر، و در رکعت دوم حمد و سوره توحید را بخوان، و قنوت بگیر و رکوع بنما و نماز را تمام کن و سلام بده، و پس از نماز خود را به سجده بیفکن و در حال سجده بگو:

اللَّهُمَّ إِنَّا إِلَيْكَ نُوجُّهُ وَجُوهَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا الَّذِي شَرَفْتَنَا فِيهِ بِوَلَايَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ؛ عَلَيْكَ تَتَوَكَّلُ، وَبِكَ تَسْتَعِينُ فِي أُمُورِنَا.

اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَجُوهُنَا، وَأَشْعَارُنَا، وَأَبْشَارُنَا، وَجُلُودُنَا، وَعُرُوقُنَا، وَأَعْظُمُنَا، وَأَعْصَابُنَا، وَلُحُومُنَا، وَدِمَائُنَا.

اللَّهُمَّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ، وَلَكَ تَخَضَعُ، وَلَكَ تَسْجُدُ عَلَيَّ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ، وَوَلَايَةِ عَلِيِّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، حُنْفَاءَ مُسْلِمِينَ، وَمَا نَحْنُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا مِنَ الْجَاهِلِينَ.

اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجَاهِلِينَ الْمُعَانِدِينَ الْمُخَالِفِينَ لِأَمْرِكَ وَأَمْرِ رَسُولِكَ ﷺ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْمُبْغِضِينَ لَهُمْ لَعْنًا كَثِيرًا لَا يَنْقَطِعُ أَوْلُهُ وَلَا يَنْفَدُ آخِرُهُ.

۱- حمد و سپاس مختص خداوندی است که ما را در دین خود، برتری و فضیلت بخشید، بر آن کسی که انکار کرده و از جاده حق انحراف ورزیده است، و در نعمت‌های دنیوی بر بسیاری از آن کسانی که آنان را مبتلا به رنج و تعب و درد ساخته است، و ما را به محمد پیامبر خود که درود بر او و آل او باد هدایت بخشیده است، و ما را به وصی او و خلیفه او در زمان حیات و مماتش امیرالمؤمنین علی علیه السلام رهبری نموده است. بار پروردگارا! محمد ﷺ همانطوریکه تو امر کردی پیغمبر ماست، و علی علیه السلام همانطور که تو او را اقامه نمودی و بپا داشتی، مولای ماست. و ما از موالیان و اولیاء او می‌باشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَثَبِّثْنَا عَلَى مُوَالَاتِكَ، وَمُؤَالَاتِ رَسُولِكَ وَآلِ رَسُولِكَ وَمُؤَالَاتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.
اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَأَحْسِنُ مُتَقَلِّبِنَا يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا.^۱

و سپس بخور و بیاشام و اظهار سرور و شادمانی کن، و برادرانت را إطعام کن و در برّ و إحسان به آنها زیاده روی کن! و به جهت إعظام و بزرگداشت این روزت، در برآوردن حاجات برادرانت إقدام کن! و به جهت خلاف با آنانکه در این روز، اظهار غمّ و حُزن و أندوه کردند، ضَاعَفَ اللَّهُ حُرَّتَهُمْ وَ غَمَّهُمْ، تو به برادرانت پیوند، و در قضاء حوائج آنها کوشا باش!^۲

و علامه امینی آورده است: با إسناد کُلینی، از حسین بن حسن حسینی، از محمد بن موسی همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن حسین عبّدی، که او گفت از حضرت ابا عبدالله علیه السلام شنیدم که می گفت:

صِيَامُ يَوْمِ غَدِيرِ حُمٍّ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ فِي كُلِّ عَامٍ مِائَةَ حِجَّةٍ وَ مِائَةَ عُمْرَةٍ

۱- بار پروردگارا! ما در این روز عیدمان که تو ما را به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام شرف بخشیدی، چهره‌ها و صورتهای خود را متوجه تو می‌کنیم، و به تو توکل می‌نمائیم، و در امور خود از تو یاری می‌طلبیم! بار پروردگارا برای تو سجده کرده است چهره‌های ما، و موهای ما، و پوست‌های ما، و رگ‌های ما، و استخوان‌های ما، و اعصاب ما، و گوشت‌های ما، و خون‌های ما، بار پروردگارا! ما فقط تو را می‌پرستیم، و برای تو خضوع داریم و برای تو سجده می‌نمائیم بر ملت ابراهیم و دین محمد و ولایت علی که درود تو بر تمام آنها باد! ما پیوسته از باطل به سوی حق می‌گراییم و از تسلیم شدگان و اسلام آوران می‌باشیم، و از مشرکان و منکران نمی‌باشیم! بار پروردگارا! دور باش نفرت و لعنت خود را بفرست برای منکران و متجاوزان و مخالفان امرت و امر رسولت صلی الله علیه و آله. بار پروردگارا! دور باش نفرت و لعنت خود را بفرست برای دشمنان و بغض داران ایشان، لعنت بسیاری که اول و آخر نداشته باشد. بار پروردگارا! درود خود را بر محمد و آل محمد بفرست و ما را بر مؤالات خودت و بر مؤالات رسولت و آل رسولت و مؤالات امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت بدار. بار پروردگارا! در دنیا بما حسنه عنایت بفرما و در آخرت بما حسنه عنایت بفرما و آینده ما را نیکو بگردان ای آقای ما، و ای مولای ما.

۲- «إقبال» ص ۴۷۴ و ص ۴۷۵.

مُبْرُورَاتٍ مُتَّبَلَاتٍ، وَ هُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ - الْحَدِيثُ^۱.

«حضرت صادق علیه السلام می گفت: روزه گرفتن در روز غدیر خم، معادل است در هر سالی که انجام داده شده، در نزد خداوند، با صد حجّ مبرور و با صد عمره مبروره پذیرفته و قبول شده، و آن روز بزرگترین عید خداوند است.»

و در «مختصر بصائر الدرجات» با إسناد خود از محمد بن علاء همدانی واسطی، و یحیی بن جریح بغدادی روایت نموده است که آن دو نفر گفتند: ما با یکدیگر به قصد ملاقات و دیدار أحمد بن اسحق قمی: صاحب و راوی از امام اَبی مُحَمَّد عَسْكَرِیّ، و متوفی در ۲۶۰ در شهر قم، روان شدیم، و در را کوفتیم، دخترکی عراقیه از منزل به سوی ما آمد، و ما از او پرسیدیم که می خواهیم أحمد بن اسحق را زیارت کنیم!

دخترک گفت: او مشغول انجام اعمال عید است، زیرا که امروز روز عید است!

ما تعجب کردیم و با خود گفتیم: سُبْحَانَ اللَّهِ! اعیاد شیعه چهار است: قربان و فطر و جمعه و غدیر - الحدیث^۲.

و از کتاب «النشر و الطی» از حضرت رضا علیه السلام، در ضمن حدیث طویلی آمده است که: روز غدیر روز تهنیت است، و چون مؤمنی برادرش را ببیند، بگوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ^۳.

«حمد و سپاس مختص خداوند است که ما را از چنگ زدگان، و در آویختگان به ولایت امیرمؤمنان و امامان طاهرين عليهم السلام قرار داد.»

و از کتاب محمد بن علی طرازی، از حضرت صادق علیه السلام، در ضمن حدیثی آمده است که: چون برادر مؤمن را در روز غدیر دیدی، بگو:

۱-۲ «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۸۶ و ص ۲۸۷.

۳- «إقبال»، ص ۴۶۴.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِهَذَا الْيَوْمِ، وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَجَعَلَنَا
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَهُ الَّذِي عَاهَدَهُ إِلَيْنَا وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقْنَا بِهِ مِنْ وَايَاتِهِ وَوَلَاةِ أَمْرِهِ
وَ الْقَوَامِ بِقِسْطِهِ وَ لَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ الْجَاهِلِينَ وَ الْمَكْذِبِينَ يَوْمَ الدِّينِ.^۱

«حمد و سپاس مختص خداوندی است، که ما را بدین روز مکرّم و گرامی
داشت، و ما را از مؤمنین قرار داد، و ما را از وفا کنندگان به عهد خود که با ما عهد
نمود، و به میثاق خود که ما را بر آن ملتزم ساخت، از ولایت و ایان آمرش و برپا
دارندگان آئین قسط و عدلش قرار داد، و ما را از منکران و ردّ کنندگان روز
پاداش ننمود.»

و در روز غدیر، دعاهای مختصر و مطوّل وارد شده است، و ادعیه مطوّلّه را
مرحوم سیّد ابن طاووس، اعلی الله تعالی درجته، از حضرت صادق، و از بعضی از
کتب عتیقه، و روایت شیخ مفید آورده است.^۲

و در آن روز، زیارت مخصوصه مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که
آن حضرت را از نزدیک و یا از دور زیارت کنند، از جمله زیارتی است که از
حضرت صادق علیه السلام وارد شده است، و ابن طاووس از عده‌ای از مشایخ شیعه، از
أبو عبد الله محمد بن أحمد صفوانی، در کتاب خود، با اسنادش به آن حضرت آورده
است که: اگر در روز غدیر، در مشهد مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام بودی، بعد از نماز و
دعا به قبر آن حضرت نزدیک شو! و اگر دور بودی اشاره و ایما کن! و این دعا را
بخوان: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَ أَخِي نَبِيِّكَ وَ وَزِيرِهِ وَ حَبِيبِهِ وَ خَلِيلِهِ وَ مَوْضِعِ سِرِّهِ
وَ خَيْرِيهِ مِنْ أَسْرِيهِ وَ وَصِيِّهِ - الخ.^۳

و از جمله زیارات، زیارت امین الله معروف است، که ابن طاووس، در زیارت
غدیر آورده است. سیّد گوید: فَصَلُّ در آنچه ما ذکر می‌کنیم در تعیین زیارت مولانا
علی علیه السلام در روز غدیر.

۱- «إقبال»، ص ۴۷۶.

۲- «إقبال»، ص ۴۷۶ تا ص ۴۹۳.

۳- «إقبال»، ص ۴۹۳ و ص ۴۹۴.

بدانکه ما در کتاب **مِصْبَاحُ الزَّائِرِ وَ جَنَاحُ الْمُسَافِرِ** بسیاری از روایات طویل‌ه را که از انجام آن خصوص چنین میقاتی یعنی روز غدیر تنگ است، آورده‌ایم، چون در روز غدیر بخصوصه، زیارت‌هائی وارد شده است که در کتاب **مَسْرَّة** از کتاب «مَزَار» **ابن اَبی قُرَّة** وارد است. و آنها زیارت‌های روز غدیر است که ما آنها را از جماعتی تا برسد به ابن اَبی قُرَّة روایت می‌کنیم:

از جمله آنکه ابن اَبی قُرَّة می‌گوید: به ما خبر داد محمد بن عبدالله که: به ما خبر داد پدرم که: به ما خبر داد حسن بن یوسف بن عمیره که: به ما خبر داد پدرم که: به ما خبر داد جابر بن یزید بن جُفَی، از حضرت **أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** خانه مسکونی خود را، چادری از مُو قرار داد، و در بیابان سکنی گزید، و چندین سال در بیابان درنگ کرد، زیرا که کراهت داشت در میان مردم باشد، و مخالطه و ملابسه و رفت و آمد داشته باشد.

و دأبش این بود که: از محلّ اقامت خود در بیابان برای زیارت پدرش و جدش **عليه السلام** به عراق می‌رفت، و کسی را از این کارش آگاه نمی‌کرد. حضرت **مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ** فرمود: پدرم که سلام خدا بر او باد، برای زیارت **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** متوجه عراق شد، و من فقط و فقط با او بودم، و جانداري همراه ما نبود، جز دو ناقه‌ای که بر آن سوار بودیم.

و چون به نجف که از بلاد کوفه است، رسید، و در نجف به محلّ دفن **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ** رسید، آنقدر گریست، که بر محاسنش از اشکهای چشمانش جاری شد و پس از آن گفت: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي رُضِيهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَ تَا رَسِيدَ بِهِ جَمَلَةٌ: مَشْعُوْلَةٌ عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ تَنَائِكَ.** در این حال گونه خود را به روی قبر گذاشت و گفت: **اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُحِبِّينَ إِلَيْكَ وَالْهَتَّةُ تَا رَسِيدَ بِهِ جَمَلَةٌ: وَ غَايَةُ رَجَائِي، فِي مُتَقَلَّبِي وَ مَثْوَايَ.**

جابر جُفَی گوید: حضرت باقر **عليه السلام** به من گفتند: این کلام را کسی نمی‌گوید، و بدین دعا احدی از شیعه ما در نزد قبر **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ**، و یا قبور

یکی از ائمه علیهم السلام دعا نمی کند مگر آنکه دعای او در طی محفظه ای از نور نوشته می شود، و به خاتم محمد صلی الله علیه و آله مهر می خورد، و همین طور محفوظ می ماند تا آن را به قائم آل محمد علیهم السلام بسپارند، و قائم آل محمد با او به بشارت و تحیت و کرامت ملاقات می کنند. انشاء الله.^۱

جابر گوید: من این حدیث را از حضرت باقر برای حضرت صادق علیهم السلام نقل کردم، آن حضرت فرمود: این را اضافه کن که: چون خواستی از یکی از امامان وداع کنی بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ! أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَعَلَيْكَ
السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ! أَمَّا بِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمْ بِهِ وَبِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ! اللَّهُمَّ
لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي وَلِيَّكَ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنِي ثَوَابَ مَزَارِهِ الَّذِي
أَوْجَبْتَ لَهُ وَيَسِّرْنَا الْعُودَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ!^۲

ابن طاوس پس از نقل این زیارت معتبره، از کتاب «مزار» ابن ابی قرة می گوید: من می گویم: حضرت صادق علیهم السلام هم قبر امیرالمؤمنین علیهم السلام را به نحو همین زیارت، با نظیر همین عبارات، زیارت کرده اند و به جهت خوف اطلاع، من از ذکر آن خودداری می کنم.

و جدّ من أَبُو جَعْفَرٍ طُوسِيٍّ^۳ این زیارت را برای روز غدیر از جابر جعفی از

۱- این زیارت را تا اینجا در «مصباح المتهدج» ص ۵۱۴، و ص ۵۱۵ مرسلأ از جابر جعفی روایت کرده است.

۲- سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد ای امام! من تو را به خدا می سپارم و سلام و رحمت خدا برای تو باشد! ما به رسول خدا ایمان آوردیم، و به آنچه شما ایمان آورده اید و به آن دعوت کرده اید ایمان آورده ایم! بار پروردگار! از ثواب زیارت مزار او که بر ما واجب کردی، ما را محروم منما و بازگشت به این زیارت را برای ما آسان بنما انشاء الله تعالی.

۳- علی بن طاوس از طرف پدر از اولاد طاوس است، و طاوس از اولاد حضرت امام حسن مجتبی است، بدین ترتیب: علی بن موسی بن جعفر بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد الطاوسی بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن المثنی بن الإمام المجتبی الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام (الکنی و الألقاب) ج ۳، ص ۲۹۹ و تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۱۱) و از طرف مادر نوه دختری ابن ادريس، پسر نوه دختری شیخ طوسی است و برادر پدری و مادری سیّد أحمد بن طاوس است (ریحانه الأدب، ج ۸، ص ۷۶).

حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: **مَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام** امیرالمؤمنین را با این زیارت در روز غدیر، زیارت کرده‌اند، و در ألفاظ آن اختلافی است، و وداع نیز ذکر نشده است.^۱

و از جمله اعمال عید غدیر، روزه داشتن است که: در طی مطالب این بحث بسیاری از روایات خاصه و عامه در فضیلت روزه این روز، گذشت، و ثواب شصت ماه روزه، و هشتاد ماه روزه، و شصت سال روزه، و شصت ماه روزه در ماههای محرم، در آنها ذکر شده بود.

اینک روایتی نقل می‌کنیم از ابن طاووس از کتاب محمد بن علی طرازی از ابوالحسن عبدالقاهر که دربان حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام بوده است که او می‌گوید: حدیث کرد برای من ابوالحسن: علی بن حسان واسطی، در شهر واسط، در سنه سیصد، و او می‌گوید: حدیث کرد برای من علی بن حسن عبّودی، و او گفت: شنیدم از **أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ** بر او و بر پدران و پسران او درود باد که می‌گفت:

صَوْمُ يَوْمِ غَدِيرِ حُمٍّ يَعْدِلُ صِيَامَ عُمَرِ الدُّنْيَا لَوْ عَاشَ إِنْسَانٌ عُمَرَ الدُّنْيَا ثُمَّ لَوْ صَامَ مَا عُمِّرَتِ الدُّنْيَا لَكَانَ لَهُ ثَوَابٌ ذَلِكَ. وَصِيَامُهُ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِائَةَ حِجَّةٍ وَ مِائَةَ عُمْرَةٍ وَ هُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ.

وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا وَ تَعَيَّدَ فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَ عَرَفَ حُرْمَتَهُ وَ اسْمَهُ فِي السَّمَاءِ يَوْمَ الْعَهْدِ الْمُعْهُودِ، وَ فِي الْأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُودِ وَ الْجَمْعِ الْمَشْهُودِ - الحديث.^۲

«روزه داشتن در روز غدیر حرم معادل است با روزه داشتن عمر دنیا، اگر فرضاً انسانی بقدر عمر دنیا، عمر کند، و به اندازه عمر دنیا روزه بگیرد، در این صورت ثواب این روزه‌ها برای او خواهد بود.

روزه داشتن در روز غدیر، در نزد خداوند عزوجل بقدر ثواب صد حج و صد

۱- «إقبال» ص ۴۷۰ و ص ۴۷۱.

۲- «إقبال»، ص ۴۷۶، و «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۲۰، ص ۳۱۴.

عمره است و در روز عید غدیر بزرگترین عید است. و خداوند عزوجل پیغمبری را مبعوث نکرده است، مگر آنکه در این روز مراسم عید گرفتن را بپا داشته است، و حرمت این روز را شناخته است. اسم روز غدیر در آسمان روز عَهْدِ مَعْهُود است و در زمین روز مِيثَاقِ مَأْخُود و روز جَمْعِ مَشْهُود است.»

و از جمله مَثُوبات و قُرْبَات، در روز غدیر، افطار دادن مؤمنین است که در آن تأکید شده است.

سیدابن طاووس از کتاب «النَّشْرُ وَالطِّي» روایت مفصّلی را در فضیلت روز غدیر ذکر می‌کند، که از جمله فقرات آن، این است که حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: وَ يَوْمٌ تَنْطِيرُ الصَّائِمِينَ، فَمَنْ فَطَّرَ فِيهِ صَائِمًا مَوْمِنًا كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ فِتَامًا^۱ وَ فِتَامًا إِلَى أَنْ عَدَّ عَشْرًا، ثُمَّ قَالَ لَوْ تَدْرَى مَا الْفِتَامُ؟ قَالَ: لَا! قَالَ: مِائَةُ أَلْفٍ وَ هُوَ يَوْمُ التَّهْنِئَةِ يُهْتَى بِبَعْضِكُمْ بَعْضًا.^۲

«روز غدیر روز افطار دادن روزه داران است. پس کسی که در آن روز یک روزه دار را که مؤمن باشد، افطار دهد، مانند آن است که یک فِتَام، و یک فِتَام دیگر، تا آنکه آن حضرت ده فِتَام را شمردند، اطعام کرده باشد. و پس از این سخن حضرت فرمود: می‌دانی فِتَام چیست؟! گفتم: نه! حضرت فرمود: یک فِتَام، صد هزار نفر است.

و روز عید غدیر، روز تهنیت و مبارک باد گفتن است، و از شما بعضی بعض دیگر را تهنیت می‌گوید!»

باری بر اساس آنچه را که در «معادشناسی» آورده‌ایم^۳ که ثواب و پاداش عمل بر حقیقت و باطن عمل است، و بر نیت و درجه خلوص و ربطی که عمل با خدا پیدا می‌کند، و رفع حجاب و پرده می‌نماید، و تقرّب واقعی به خدا می‌آورد، روشن

۱- فِتَام در لغت به معنای جماعت از مردم است و در اینجا بخصوص حضرت می‌فرماید که: این جماعت از مردم را که ثواب روزه دادن دارد، منظور یکصد هزار نفر است.

۲- «إقبال» ص ۴۶۴.

۳- در مجلس نهم و دهم از جلد اول، و در مجلس شصت و سوم از جلد نهم.

می شود که: چگونه این ثنوبات عظیم و جزاهای گرانقدر بر اعمال روز غدیر مرتب می گردد، زیرا تا عمل از روی إخلاص نباشد، و شائبه ریا و سُمعه و سایر أغراض باشد، ارزشی ندارد. پس حقیقت صِحّت اعمال منوط و مربوط به عدم إنکار خدا، و پیامبر خدا، و از جمله ولایت است، که چون طبق خط مشی الهی در صراط مستقیم قرب، راه را می پیماید، مورد قبول واقع می شود. و بهر اندازه که عمل از چاشنی محبّت و خلوص و صفا و وفا و واقعیت بیشتر إشراب شده باشد، قیمتش افزون تر می شود.

روز غدیر که روز تمایز حقّ از باطل، و روز تشکیل صفوف جنود الهی، در برابر تشکیل جنود شیطانی است، روز امتحان و بلاء عظیم است، و روز جدا شدن ظاهر و صورت، از حقیقت و واقع و معنی و باطن است.

روز غدیر که روز محاربه و لشکرکشی شیطان با خداست، و روز تجلّی ولایت است، هر کس در صفّ مؤمنین قرار گیرد، و فرمایش رسول خدا را صحّه بگذارد، و آیات نازلّه در قرآن را بپذیرد، و ولایت علی را طوعاً و رَغْبَةً بدون إکراه و إجبار بر طوق گردن نهد، و طوع و تبعیت را به جان و دل در آغوش روان و روح خود بگیرد، معلوم می شود که چقدر ارزش و بها دارد. و بنابراین این روز غدیر روز امتحان نهائی است، روز قبول شدن و مردود شدن است. و همه می دانند که زحمات یکسال، و یا یکدوره، و یا یک عمر، عمر محصل، در یک روز امتحان تجلّی می کند. پس هر ساعتی از روز امتحان ارزش ساعتها را دارد، و شاگرد مدرسه اگر در اوقات عادی یک هفته و یا بیشتر هم اگر أحياناً به مدرسه نرود، قابل جبران است، ولی تعطیل یک ساعت در روز امتحان مساوق و مساوی با خطّ باطل کشیدن بر روی تمام رنجها و تعبها و تحمّل مشکلات سالانه است.

حالا اگر کسی روز غدیر را محترم بدارد، کلام خدا و رسول خدا و خلیفه خدا را محترم داشته است. پس یک روز غدیر معادل با عمر دهر، و یک ساعت آن معادل با روزها و ماهها، و یک دقیقه و لحظه آن مساوی با روزهای دیگر است و هَلُمَّ جَرّاً.

و علیهذا اگر کسی بدون إزام و إکراه، یک روز غدیر را با روزه مستحبی به مهر

علی و به محبت ولایت، و به پاسخ مثبت دادن به ندای حق، لبیک گوید، هر لحظه از تشنگی و گرسنگی را که می‌برد، مساوق با روزها و ماهها از سایر ایام است و لذا هیچ تعجیبی که ندارد هیچ، بلکه طبق موازین عقلیه و فطریه، این پاداش‌های عظیم برای عاملان، در روز عید غدیر که بدون شک ناشی از پذیرش ولایت و ربط با آن حضرت است، صحیح و ثابت است.

این است مکتب شیعه، و این است سعه و گشایش و واقعیت و أوج محبت و مودت و ایثار و حقیقتی که از آن موج می‌زند، و همچون فواره فوران دارد. اما بیچاره و مسکین مکتب عامه است که خشک و بدون محتوی، چون برسند به روایتی صحیح که از رسول خدا رسیده است بر آنکه: روزه در روز غدیر معادل با شصت ماه روزه است، خود را گم می‌کنند، و می‌گویند: چطور می‌شود روزه یک روز آنهم مستحب نه واجب، ثواب شصت ماه روزه را داشته باشد؟!

ابن کثیر دمشقی روایتی را که ما سابقاً از «تاریخ بغداد» آوردیم - و ذکر کردیم که خطیب تصریح به عدالت و وثوق راوی آن: حبشون خلال، و أحمد بن عبدالله بن أحمد نیری دارد - در کتاب «البدایة والنهایة» خود آورده است. و چون در آن از رسول خدا مذکور است که روزه روز غدیر ثواب شصت ماه روزه را دارد، آن را انکار می‌کند، و عبارت ابن کثیر این طور است:

قَالَ لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِ عَلِيٍّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَهُوَ يَوْمُ غَدِيرِ حُمٍّ. مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانَ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كُتِبَ لَهُ صِيَامُ سِتِّينَ شَهْرًا.

«أبوهریره گفت: چون رسول خدا ﷺ دست علی را گرفت، گفت: هر کس که من مولای او و سرپرست و رئیس او هستم، اینک علی مولای اوست، و خداوند این آیه را فرستاد: در امروز من، دین شما را برای شما کامل کردم، و نعمت خودم را برای شما تمام نمودم. أبوهریره گفت: مراد از آن روز، روز

غدیر خم است؛ هر کس روز هجدهم از ذوالحجّه را روزه بگیرد، برای او ثواب شصت ماه نوشته می‌شود».

ابن کثیر در اینجا گوید: این حدیث جداً منکر است، بلکه کذب است، چون مخالف است با آنچه را در صحیحین از عمر بن خطاب آورده است که: این آیه در روز جمعه روز عرفه نازل شده است، در حالی که رسول خدا ﷺ در موقف عرفات وقوف داشتند. و همچنین گفتار او که روزه هجدهم ذوالحجّه که روز غدیر خم است، معادل با روزه شصت ماه است، نیز صحیح نیست، زیرا که در حدیث صحیح بدین مضمون روایت شده است که: روزه ماه رمضان معادل ده ماه است، چگونه روزه یک روز معادل شصت ماه می‌شود؟ این کلام باطل است.

و شیخ ما حافظ أبو عبدالله ذَهَبی بعد از ذکر این حدیث گفته است: هَذَا حَدِيثٌ مُنْكَرٌ جَدًّا.

و این حدیث را حَبَشُونِ خَلَّالٌ و أحمد بن عبدالله بن احمد نیری - و این دو نفر در نقل حدیث صادق و صدوق هستند - عَلِيُّ بْنُ سَعِيدٍ رَمَلِيّ از ضمیره روایت می‌کنند.

ذهبی گفته است: متن این حدیث را از روایت عمر بن خطاب و مالک بن حُوَيْرِث و أنس بن مالک و أبوسعید و غیرهم به آسانید واهیه روایت کرده‌اند. و نیز ذهبی گفته است:

و صدر حدیث متواتر است، و من یقین دارم که رسول خدا ﷺ آن را گفته است. و اَمَّا اللّٰهُمَّ وَالْمَنْ وَالْآلَهُ زِيَادِيّ است که اسناد آن قوی است. و اَمَّا رَوْضَهُ، صحیح نیست، و سوگند به خدا، این آیه نازل نشده است مگر در روز عرفه قبل از چند روز به غدیر خم مانده، واللّه تعالی اعلم.^۱

این بود یکایک از عبارات ابن کثیر، که ما عین ترجمه آنرا ذکر کردیم، تا در نقل عبارت رعایت امانت شود.

و در پاسخ ذهبی و شاگرد دنباله روآش می‌گوئیم: طبق قاعده و قانون باب

۱- «الْبَدَائِيَّةُ وَالنَّهَائِيَّةُ» ج ۵ ص ۲۱۳ و ص ۲۱۴.

تبادل و تراجیح در علم اصول، دو روایت صحیحه اگر در متن با هم معارضه کنند، در صورت فقدان مرجّحات، در اثر تعارض، هر دو ساقط می‌شوند و باید رجوع به دلیل دیگری نمود.

روایت وارد از عمر بن خطّاب، که در صحیحین آمده است بر فرض صحّت سندش، باید معارضه کند با روایت خطیب بغدادی، زیرا که آنهم صحیح السّند است. به چه دلیل و به چه مرجّحی شما آن را اصل قرار دادید؟ و روایت خطیب را به واسطه اختلاف متن آن، با آن، ساقط نمودید؟!

روایات روایت خطیب عبارتند از: أبوهُرَیْرَه و شَهْر بن حوْشَب أَشْعَریّ و مطربن طهمان و رَاقِ أَبُورِجَاءِ خراسانی و أبو عَبْدِ الرَّحْمَنِ شَوذَب و ضَمْرَة بن رَبِیعَه قُرَشیّی و أبونصر علی بن سعید رَمْلِیّ و حَبْشُون بن موسی بن آیوب خَلَّال و حَافِظُ أَبُوالْحَسَنِ عَلی بن عمر دَارِقَطَنیّ. و این افراد در نزد عامّه همگی عدول و ثقات و اَعْلَا درجه شرايط قبول خبر را حائزند، و روایتی را که آورده‌اند در اصطلاح، روایت صحیحه است، و بدلخواه نمی‌توان آن را مردود شمرد، و از آنجا که در مضمونش با روایت عمر بن خطّاب مخالفت دارد، آن را نادیده گرفت.

و از اینجا بدست می‌آوریم که در کتب عامّه، چون بنای صحّت و وثاقت و قبول و ردّ، بر اساس مذهب آنهاست، نه بر اساس قاعده تراجیح، فلذا این روایات بکلی از اعتبار ساقط می‌شود، زیرا روی اصل بناء مذهب و طرفداری از خلفاء، روایت وارده از آنها، مورد اتهام و همانند شخص مدّعی است که خود را گواه و شاهد بر دعوای خود قرار دهد.

و ثانیاً نزول آیه الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ در روز عید غدیر چنانکه در سابق مفصّلاً روی آن بحث کردیم. مؤیّد است به روایاتی دیگر که ابن مردویه، و طبری، و خطیب، و أبونعیم و سجستانی و حسّکانی و ابن عساکر و غیرهم در کتب خود روایت نموده‌اند. و این روایات مؤیّد و مرجّح روایت حَبْشُون است، در مقابل روایت عمر.

و ثالثاً همانطور سابقاً گفتیم، ممکن است آیه در دو بار نازل شده باشد، در روز عرفه به نحوی، و در روز غدیر به نحوی، زیرا که در روز عرفه هم همانطور که

از خطبه رسول الله پیداست، قضیه ولایت به میان آمده، و روی آن تأکید شده است.

ابن کثیر می‌گوید: چون در روایت آمده است که: روزه عید غدیر، معادل روزه شصت ماه است، و این گفتار باطل است، این بطلان نیز موجب ضعف اصل روایت می‌شود.

باید به او گفت: چرا روزه غدیر، معادل شصت ماه نباشد؟ جواب می‌دهد: چون روزه مستحبی است، و از روزه ماه رمضان که واجب است مهمتر نیست، و ثواب یک ماه رمضان ثواب ده ماه است. در همین امسال که به حج مشرف بودیم شبی در مسجد الحرام با یکی از علمای وهابیه بحث به میان آمد، و درباره روزه غدیر عین کلام ابن کثیر را دیکته شده، حفظ کرده بود و گفت: چون این روایت روزه یک روز را پاداش شصت ماه می‌دهد، و این نامعقول است، پس این روایت حجیت ندارد.

یک جوان شیعه از اهل بحرین در پهلوی ما نشسته بود به او گفت: این سقاهائی که تو اینک می‌بینی در مسجد الحرام می‌گردند، و با این رنج و زحمت، ظرف‌های سنگین آب را به نقاط مختلف مسجد می‌رسانند، در هر ماه حقوقشان چقدر است؟! گفت: حداکثر پانصد ریال سعودی!

جوان گفت: اگر یک روز ملک (پادشاه سعودی) برای زیارت و طواف در مسجد آید، و یک نفر از این سقاها، ظرف تمیزی را آب کند، و مقداری گلاب در آن بزند، و با یک شاخه گل، و یا یک برگ سبزی با کمال احترام و ادب به او تقدیم کند، و ملک یک اسکناس هزار ریالی به او بدهد، آیا ملک کار زشتی کرده است؟

گفت: نه! جوان گفت: مطلب از این قرار است: که اجرت ماهیانه و شهریه سقا که به حسب توزیع بر روزها، هر روز بیست و شش ریال و کسری می‌افتد، و اجرت او در تمام مدت یکساعتی که ملک در مسجد است، دو سه ریال بیشتر نمی‌شود، و آن را هم اتفاقاً روی شهریه عمومی خود می‌گیرد، چطور عطای یک هزار ریال بلاعوض در قبال کار غیر واجب او صحیح است، و ممدوح عقلاء؛

همین طور است روزه غدیر که موهبتی از طرف مالک و مَلِک الملوک و ربّ الأرباب است، نسبت به بنده مخلص و مؤمنی که به محبت و ولایت علی علیه السلام، در این آستان خواسته است با یک روز روزه، عرض ادب کند. آن مرد وهابی هیچ پاسخی نداشت که بگوید، و به سکوت فرو رفت. فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ^۱

فخر رازی در ذیل آیه: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ كَذَلِكَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^۲

گوید: أصحاب ما به این آیه احتجاج و استدلال نموده‌اند بر اینکه: ثواب که از جانب خدا می‌رسد، از باب تفضّل و احسان است نه از باب استحقاق. چون خداوند تعالی بعد از آنکه اقسام ثواب متّقیان را شمرده است مبین ساخته است که تمام این پاداش‌ها بر سیل فضل و احسان حاصل شده است، از جانب خداوند تعالی. و پس از این گفته است: این است فوز عظیم و پیروزی بزرگ. و أصحاب ما به این آیه استدلال کرده‌اند که: تفضّل و احسان، درجه بالاتری دارد از پاداشی که از روی استحقاق باشد، زیرا خداوند بعد از آنکه از این ثواب‌ها و پاداش‌ها تعبیر به فضل کرده است، گفته است: این فضل و احسان، فوز عظیم است.

و نیز بر همین مطلب دلالت دارد، که اگر پادشاهی عظیم المنزله به اجیری أجرش را بدهد، و به شخصی دیگر لباسی را به عنوان خلعت بدهد، آن خلعت از

۱- آیه ۲۵۸، از سوره ۲: بقره: پس مات و مبهوت شد کسی که کفر ورزیده است.

۲- آیه ۵۱ تا ۵۹، از سوره ۴۴: دخان: تحقیقاً مردمان با تقوی و خداترس در مقام امن و امان منزل دارند، در بهشت‌ها و زیر درختان سر بهم آورده، و در کنار چشمه‌ها آرمیده‌اند، و بر تن خود لباس‌هایی از استبرق و سندس که حریر و نازک و سبز رنگ است کرده‌اند، و بر روی تخت‌ها روبروی هم نشسته و به تماشای یکدیگر اشتغال دارند. از هر میوه‌ای که بخواهند در کمال امنیت برایشان حاضر می‌کنند، و غیر از یک بار مُردنی که در دنیا بمرزند، دیگر به هیچگونه طعم و مزه مرگ را نمی‌چشند، و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ محفوظ داشته است، تمام این پاداش‌ها به عنوان فضل و احسان و رحمت خدای تست، و تحقیقاً اینست فوز عظیم و پیروزی بزرگ.

آن اجرت، گرانقدرتر است.^۱

و ابن کثیر خودش در تفسیر این آیه کریمه گفته است: در روایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد است که چنین گفته است: **إِعْمَلُوا وَ سَدِّدُوا وَ قَارِبُوا وَ اعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا لَنْ يَدْخُلَهُ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ! قَالُوا: وَ لَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: وَ لَا أَنَا إِلَّا لَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ.**^۲

«عمل کنید! و کارهایتان را از روی احکام و سداد و متانت انجام دهید! و خود را به خدایتان نزدیک کنید! و بدانید که: عمل هیچ فردی او را داخل در بهشت نمی‌نماید! گفتند: ای رسول خدا عمل تو هم، ترا داخل بهشت نمی‌کند؟ گفت: و نه من! مگر آنکه پروردگار مرا در رحمت و فضل خود بپوشاند، و فضل و رحمتش مرا فراگیرد.»

و از اینجا بدست می‌آوریم که: ثواب و پاداش خداوندی به مقدار انکشاف عمل از حقیقت ایمان است. هر چه ایمان و خلوص بیشتر باشد، مثبت افزون‌تر است. و معلوم است که ایمان و إخلاص که از صفات و حالات نفسی است، از اعمال بدنی و خارجی که مشهود است، از واجبات و محرّمات و مستحبات و مکروهات، دقیق‌تر و لطیف‌تر و ظریف‌تر است برای إرائه بنده در مقام امتثال، و نمایشگر مقدار محبت و واقعیت اوست. و همین اعمال مستحبی و نوافلی است که بنده از روی طُوع و رَغْبَت انجام می‌دهد، بدون إلزام و ایجاب، و او را به بارگاه قرب می‌کشاند، و در حرم آمن و امان الهی جا می‌دهد، و جلیس و آنیس و کلیم و حبیب خدا می‌کند. و در این صورت دیگر، عنوان ثواب شصت ماه روزه نیست. بلکه شصت سال است، و یا به اندازه عمر روزگار و دهر است، چنانچه در بعضی از روایات دیگر آمده است، و بطور کلی وقتی که بنده در عمل و نیت از حدود و

۱- «تفسیر فخر رازی»، طبع مطبعه سعادت، ج ۷، ص ۴۷۷.

۲- «تفسیر القرآن» ابن کثیر، طبع دارالفکر، ج ۶، ص ۲۶۲. و این روایت را در «صحیح بخاری» طبع بولاق سنه ۱۳۱۲، ج ۸، کتاب رفاق، ص ۹۸ و ص ۹۹ از أبوهریره و عائشه روایت کرده است. و در روایت أبوهریره، این جمله را اضافه دارد که: **سَدِّدُوا، وَ قَارِبُوا وَ اغْدُوا، وَ رَوْحُوا، وَ شَيْءٌ مِنَ الدَّلْجَةِ، وَ التَّصَدَّ وَ التَّصَدَّ تَبْلُغُوا!**

تعین خارج شود، و به لاتعیّن پیوندد، آنجا جز خداوند و جمال او و جلال او و دریای بی کران عظمت او، و اقیانوس بی منتهای علم و حیات و قدرت او چیزی نیست. آنجا دیگر حدّ و مقدار و اندازه و کمّ و کیف و این و متّی و جدّه و فعل و انفعال نیست. آنجا عالم توحید لم یزلی و لایزالی است. آنجا دریای ژرف و عمیق ایقان و ایمان و گم شدن در جلّوات ربّانیّه و نفحات سبحانیّه است.

در «صحیح بخاری» با سند متصل خود از ابوهریره روایت می‌کند که

رسول خدا ﷺ گفت:

إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنَنِي بِالْحَرْبِ. وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْتَّوَافُلِ حَتَّىٰ أَجِبَهُ فَإِذَا أَجَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِن سَأَلَنِي لِأَعْطِيَتْهُ وَلَئِن اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيذَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْفُرُهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ^۱.

۱- «صحیح بخاری» طبع بولاق، ج ۸، کتاب رفاق ص ۱۰۵. صدر این حدیث را تا جمله و إن سألتی أعطیته در ص ۶۸ از کتاب «کلمة الله» آورده است و در ص ۵۱۹ از همین کتاب گفته است: اصل این حدیث اول در «محاسن» برقی از عبدالرحمن بن حماده از حنان بن سدیر از حضرت صادق علیه السلام و دیگر در کتاب «کافی» جلد دوم ص ۳۵۲ با سه سند آمده است: اول از ابوعلی اشعری از محمد بن عبدالجبار و از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی که هر دوی آنها از ابن فضال، از علی بن عقبه، از حماد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است. دوم از جماعتی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد برقی از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قمّاط، از ابان بن تغلب از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است. سوم از عده‌ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد از حسن بن محبوب از هشام بن سالم از معلى بن خنیس از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است. و این حدیث را در بسیاری از کتب آورده‌اند، و عامّه با ألفاظ مختلفی روایت کرده‌اند. آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رضوان الله علیه در کتاب لقاء الله گوید: این حدیث قدسی متفق علیه بین جمیع اهل اسلام است و غزالی در «احیاء العلوم» در کتاب محبت و شوق به خدا در ج ۴ ص ۲۶۳ آورده و عراقی در ذیل صفحه آن را از حدیث بخاری از ابوهریره شمرده است. و ما در مجلس نهم از دوره «معادشناسی» در جلد اول آورده‌ایم.

«خداوند حقاً گفته است: که هر کس با یکی از اولیاء و دوستان من دشمنی ورزد، من با او إعلان جنگ می‌دهم. و هیچگاه بنده من به چیزی که محبوب‌تر باشد، در نزد من، از آنچه را که بر او واجب کرده‌ام، تقرّب نجسته است. و پیوسته و بطور مُدام بنده من به واسطه نوافل و مستحبات به من تقرّب می‌جوید، تا سرحدی که من او را دوست می‌دارم، و چون او را دوست داشتم، من گوش او هستم که با او می‌شنود، و چشم او هستم که با او می‌بیند، و دست او هستم که با او می‌گیرد، و پای او هستم که با او راه می‌رود. و اگر از من چیزی بخواهد، حقاً من به او عطا می‌کنم، و اگر از چیزی به من پناه آورد، او را البته پناه می‌دهم. و من در کاری که خودم فاعل و بجا آورنده آن بودم، هیچوقت تردّد و درنگ نکردم مانند توقّف و تردّدی که درباره گرفتن نفس مؤمن نمودم، زیرا که او مرگ را دوست نداشت، و من دوست نداشتم او را رنجیده کنم.»

و در روایات، پاداش‌های فراوان برای اعمال مستحب بسیار است، مانند روزه داشتن در دهه ذوالحجّه که ثواب روزه یکسال دارد، و هر شب آن مساوق شب قدر است.^۱

و مانند روایت عبدالله بن عمر که می‌گفت: ما با رسول خدا ﷺ چنین بودیم که: روزه روز عرفه را معادل دو سال روزه می‌دانستیم.^۲

و درباره روزه بیست و هفتم از ماه رجب آمده است که: ثواب شصت ماه روزه

←

و ذیل این حدیث را یعنی عبارت ما تُرَدِّدَتَ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ را با اختلاف ألفاظ در «أمالی» شیخ طوسی طبع نجف سنه ۱۳۸۴ ج ۲ ص ۲۹ و در «بحار الأنوار» طبع حروفی ج ۶ ص ۱۵۲ از «أمالی» طوسی نقل کرده است، و همچنین در «محاسن» برقی با دو سند دیگر یکی از فضیل از أبو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام. دوم از ابن فضال از أبو جمیل از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق علیه السلام آورده است (محاسن برقی کتاب الصّفوة و النور و الرحمة من المحاسن، باب الانفراد ص ۱۶۰) و ما در مجلس هشتم از جلد اول دوره «امام شناسی» ذکر کرده‌ایم.

۱- «سنن ابن ماجه» طبع دار إحياء الكتب العربيّة ج ۱ ص ۵۵۱ باب صيام العشر، و «إحياء العلوم» ج ۱ ص ۲۱۳.

۲- «الغدیر» ج ۱، ص ۴۰۷ از طبرانی در «أوسط».

را دارد.^۱

و امثال این روایات که کتب عامه مشحون از آنهاست.

آری ابن کثیر و امثاله باید بدانند که گناه از روایت نیست، گناه از لفظ غدیر، و روز عید و نزول آیهٔ اِکْمَال، و لفظ عَلِيٍّ و مَوْلَى و امثالهاست که در این روایت آمده است، و این ألفاظ هم گناهی ندارد، جز آنکه عالم بشریت را به سعادت مطلقه و توحید و کمال نفسانی و دوری از بهیمیت و شیطنت دعوت می‌کند: وَمَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.^۲

«آنها چیزی را علت انتقام قرار ندادند، مگر ایمان به خداوند عزیز حمید که در

مؤمنان بود.»

وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ.^۳

«و آنها انتقام نکشیدند مگر به علت اینکه خدا و رسولش آنها را از فضل خود

بی‌نیاز و غنی کرده بود.»

وَكَلْتُ الْأَمْرَ إِلَى حَيْدَرٍ	سَوَدَّتْ صَحِيفَةَ أَعْمَالِي
وَشَفِيعِي فِي يَوْمِ الْمَحْشَرِ	هُوَ كَهْفِي مِنْ تَوْبِ الدُّنْيَا
نَعَمْ جَمَّتْ عَنِّي أَنْ تُشْكِرَ	قَدْ تَمَّتْ لِي بَوْلَايَتِهِ
وَأُحْصَى بِالسَّهْمِ الْأَوْفَرِ	لَأُصِيبَ بِهَا الْحَظَّ الْأَوْفَى

۱- «سیرهٔ حلبیه» ج ۱ ص ۲۷۲ از دمیاطی در سیره‌اش.

۲- آیهٔ ۸، از سورهٔ ۸۵: بروج.

۳- آیهٔ ۷۴، از سورهٔ ۹: توبه.

۴- آبیاتی است از قصیدهٔ کوثریهٔ مرحوم سیدرضا هندی عرب رحمة الله علیه، و تمام قصیدهٔ او را

در درس ۱۰۲ تا ۱۰۷، از ج ۷، از دورهٔ «امام شناسی» آورده‌ایم.

درس صدوسی و پنجم

عمامه بستن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر سر امیر المؤمنین علیه السلام در روز عید غدیر

درس صدوسی وینجم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین؛ ولعنة الله
علی أعدائهم أجمعین، من الآن إلى قیام یوم
الدین؛ ولا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم.
قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا - أُولَئِكَ
لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ
ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ
مُرْتَفَقًا^۱.

«تحقیقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و اعمال شایسته و نیکو به جای
می‌آورند، البته ما پاداش و مزد کسی را که کار شایسته و نیکو بجای آورد، ضایع
نخواهیم نمود - از برای ایشان بهشت‌های عدن است که در زیر درختان سر بهم
آورده آنها نهرهایی در جریان است. آنها در این بهشت‌ها به زیورهایی از
دستبندهای طلا آراسته می‌شوند، و لباس‌های سبزفام از سندس و استبرق
(عالی‌ترین نوع از دیبا و حریر) می‌پوشند، و بر روی تخت‌ها تکیه می‌زنند، خوب
پاداشی است، و نیکو محلّ تکیه زدن بر مرفق، و آرمیدن بر آریکه و تخت».
در این آیه مبارکه لباس بهشتیان را سبز رنگ، و از نوع سندس و استبرق که
بهترین انواع حریر است، قرار داده است.

۱- آیه سی‌ام و سی و یکم، از سوره کهف: هجدهمین سوره از قرآن کریم

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ - فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ - يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ
وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ^۱

«حَقًّا که مردم با تقوی و خدا ترس که در وقایه و حفظ و عصمت خداوندی هستند، در مقامی امن و محلی که هیچ گزندی و خاطره‌ای در آن وجود ندارد، قرار دارند - در بهشت‌های سرپوشیده شده از درخت، و در کنار چشمه سارها و جویبارها - از سندس و استبرق بر تن می‌پوشند، و روبروی یکدیگر می‌نشینند».

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ
مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ^۲

«تحقیقاً خداوند داخل می‌کند آنان را که ایمان آورده‌اند، و کارهای نیکو و شایسته انجام داده‌اند، در بهشت‌های برین، که درختان آنها از کثرت درخت سر بهم آورده است، و در زیر آن درختان نه‌رئانی جاری است. ایشان در آن بهشت‌ها از دستبندهائی که از طلاست آراسته می‌شوند، و همچنین به لؤلؤ آراسته می‌شوند. و لباس آنها در آن بهشت‌ها حریر است. و به سوی گفتار طیب و سخن پاک و پاکیزه هدایت می‌شوند، و به سوی صراط پسندیده، و راه شایسته و مورد ستایش و تعریف و تمجید، هدایت می‌شوند».

در این آیات مبارکات نیز لباس اهل بهشت را از سندس و استبرق و حریر شمرده است.

این نوع لباس، جزا و پاداش و یا تجسم لباسهای تقوی و پوشش‌های ساده و بدون آلایشی است که در دنیا داشته‌اند. چون زینت کردن به طلا و پوشیدن لباس حریر و ابریشم خالص در شرع اسلام بر مردان حرام است. مردان و زنان مؤمن و با تقوی که در خط مشی اصالت و تحقیق و ولایت گام برمی‌دارند، و لباس‌های آنان ساده و اقتصادی است، در روز قیامت به چنان لباسهای استبرق و

۱- آیه ۵۱ تا ۵۳، از سوره ۴۴: دُخان.

۲- آیه ۲۲ و ۲۳، از سوره ۲۲: حجّ.

حریر ملبس می‌گردند.

امیرمؤمنان علیه افضل التَّحِيَّةِ و السَّلَام، در خطبه همام در صفات متقیان، در مورد لباسهایشان می‌فرماید: وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ یعنی لباس آنها اقتصادی است. و ایشان در قضاء شهوات و میول نفسانیّه خویشتن، فقط بقدر حاجت در ضرورت زندگی و ادامه حیات اکتفا می‌کنند.

و علیهذا انفاق در امور شخصیّه، همانند لباسی است که فقط قامت آنها را می‌پوشاند، ولیکن در خیرات و مبرات و ایثار، توسعه می‌دهند، و تا شعاع وسیعی را زیر پوشش می‌گیرند.

در «مَصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ» گوید: قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: زینت بخش‌ترین لباس برای مؤمن، لباس تقوی است. و نرم و ملایم‌ترین آن، ایمان است. قال الله تعالی: وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ^۲ «و لباس تقوی، آن لباس پسندیده و اختیار شده است.» و اما لباس ظاهر، نعمتی است از جانب خداوند تعالی که بدان عورت‌ها و قبائح بنی آدم پوشیده می‌شود. و آن کرامتی است که خداوند بدان فقط اولاد بنی آدم را مکرّم و گرامی داشته است، آن کرامت و بهره‌ای که دیگر از سایر موجودات را بدان مکرّم و گرامی نداشته است. و لباس برای مؤمنان آلت و سببی است برای بجا آوردن آنچه خداوند بر آنها واجب کرده است.

و سپس می‌گوید: وَ خَيْرَ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْعُوكَ عَنِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ، بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنْ ذِكْرِهِ وَ شُكْرِهِ وَ طَاعَتِهِ، وَ لَا يَحْمِلُكَ عَلَى الْعُجْبِ وَ الرِّيَاءِ وَ التَّزْيِينِ وَ التَّفَاخُرِ وَ الْحِيَلِ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَ مَوْرَثَةُ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ.^۳

«و بهترین لباس تو آن لباسی است که تو را از خداوند عزوجلّ به غیر خدا مشغول نکند! بلکه تو را به یاد او و شکر او، و طاعت او نزدیک کند! و تو را بر خودپسندی، و ریاء، و زینت‌بندی، و تفاخر، و استکبار، و بلندپروازی نیندازد،

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۹۱.

۲- آیه ۲۶: از سوره ۷: أعراف.

۳- «مصباح الشریعة»: باب هفتم.

زیرا که اینها از آفت‌های دین است، و به جای گذارنده سستی و قساوت در دل.»
در اینجا می‌بینیم که حضرت صادق علیه السلام بهترین لباس را آن شمرده است که: انسان را از خدا به غیر خدا مشغول نکند. و این گفتار جامع و کاملی است که می‌توان از آن فروعات کثیره‌ای را متفرع نمود.

زیرا از نقطه نظر جنس لباس، و نوع آن، و از جهت کهنگی و نُوی، و از جهت ارزش و کم قیمتی، و از سایر جهات فقط این میزان را داده است که: انسان را از خدا به غیر خدا مشغول نکند. و این کلام کلی و عامی است که به حسب مصادیق مختلف، لباس‌های متفاوتی را شامل می‌شود.

زیرا بعضی اگر لباس متجمل و نو بپوشند، از یاد خدا غافل می‌شوند، اینها نباید بپوشند. بعضی اگر لباس کهنه و وصله‌ای بپوشند، پیوسته نظر و توجهشان به آن کهنگی و پینگی است، آنها نباید بپوشند، زیرا همینکه توجه ایشان به لباس مشغول شد، خواه از جهت زیبایی، و خواه از جهت کهنگی، این توجه، توجه به غیر خداست.

لباس باید طوری باشد که: عادی باشد، و برای پوشنده آن تفاوتی نیاورد، و کهنه و یا نو، وصله‌دار و یا بدون وصله، کاملاً عادی باشد، و توجه پوشنده را به خود جلب نکند، و إلا این جلب توجه ممدوح نیست.

و همچنین به تنقیح مناط قطعی از این عبارت می‌توان استنتاج کرد که: **حَيْرٌ مَعَاشِكَ مَا لَا يَشْعُوكَ عَنِ اللَّهِ. وَ حَيْرٌ دَارُ سُكْنَاكَ مَا لَا يَشْعُوكَ عَنِ اللَّهِ، وَ حَيْرٌ رَفِيقِكَ مَنْ لَا يَشْعُوكَ عَنِ اللَّهِ، وَ حَيْرٌ زَوْجَتِكَ مَنْ لَا يَشْعُوكَ عَنِ اللَّهِ! وَ حَيْرٌ بَنِيكَ مَنْ لَا يَشْعُوكَ عَنِ اللَّهِ! وَ حَيْرٌ وَطَنِكَ! وَ حَيْرٌ عُمْرِكَ! وَ حَيْرٌ عِلْمِكَ! وَ حَيْرٌ عَمَلِكَ! وَ هَلُمَّ جَرًّا!**

«بهترین کسب و کار تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین عیش تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین خانه مسکونی تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین رفیق و دوست آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین زن تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین پسران تو آناند که تو را از خدا مشغول نکند، و همچنین بهترین وطن ... و بهترین عمر ...»

و بهترین علم . . . و بهترین عمل . . .».

محدث قمی از شیخ ابراهیم بیجوری، شارح شمائل محمدیه نقل کرده است که: او در باب لباس رسول خدا ﷺ گوید: مصطفی ﷺ لباس های کهنه را اختیار می نمود، و اکثراً لباس او از جنس خشین و زبر و درشت بود، و چون لباس می پوشید بر یک نوع واحد اقتصار نمی نمود، بلکه لباسهای متنوع می پوشید، و هیچ گاه نفس او طلب لباس گرانبیقیمت نمی کرد، بلکه اقتصار می نمود بر حسب آنچه ضرورت اقتضا کند. و گاهی نیز لباس سنگین و بلندپایه می پوشید. یک بار برای او خُله ای را به رسم هدیه آوردند که به سی و سه شتر و یا ناقه خریداری کرده بودند، و حضرت آن را فقط یک مرتبه پوشیدند.

تا آنکه می گوید: سابقین از ما در کهنگی لباس، و کم ارزش بودن آن، به جهت کوچک شمردن آنچه را که خداوند کوچک شمرده است، از پیغمبر اکرم تبعیت می کردند، چون می دیدند که: اهل لَهو و غفلت با لباس و زینت بر همدیگر تفاخر می جویند، ولیکن الآن دلها سخت شده، و آن حقیقت در بوتۀ نسیان سپرده شده است، و مردم غافل، کهنگی و بی ارزشی لباس را شبکه و دامی برای صید دنیا قرار داده اند، و کاملاً مطلب به عکس شده است.

مردی ژنده پوش، بر جمال و هیئت لباسِ شاذلی ایراد گرفت، او در جواب گفت: ای مرد! این هیئت و لباس من می گوید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**، ولیکن هیئت و لباس تو می گوید: ای مردم به من چیزی بدهید!

و در «نهج البلاغه» است که چون امیرالمؤمنین **علیه السلام** را دیدند که لباس کهنه پینه زده پوشیده است، و از علت آن پرسیدند، در جواب گفت: این لباس قلب را خاشع می کند، و نفس را ذلیل می کند، و مؤمنان بدین لباس اقتدا می کنند.

و در روایت از حضرت صادق **علیه السلام** آمده است که: لباس امیرالمؤمنین **علیه السلام** عبارت بود از پیراهنی تا بالای مچ پا، و شلواری تا میانه ساق پا، و ردائی که از جلو تا پستانها و از پشت تا رانها را پوشانیده بود، و همه را مجموعاً به یک دینار خریده بود، و چون بر تن کرد دست به سوی آسمان بلند نموده عرض کرد: بار پروردگارا حمد تو را به جای می آورم، بر این لباسی که عنایت کردی! و پیوسته

مشغول حمد بود تا داخل منزل خود شد، و پس از آن گفت: این لباسی است که سزاوار است مسلمین مثل این را بپوشند.^۱

و معلوم است که تأسی به این بزرگواران، و اقتدا به سنت این رادمردان از اولیای خداوند متعال، چقدر برای سعادت دنیا و آخرت مفید است، و دور بودن از این نهج راستین چقدر افراد بشر را در منجلاب غفین آراء و أهواء گرفتار و غرق می کند، که امید رهایی از آن بعید به نظر می رسد.

أمیرالمؤمنین علیه السلام پس از شرح احوال پیامبرانی همچون حضرت موسی، و داود، و عیسی علیه السلام، پس از آنکه دعوت به تأسی به رسول الله کرده بود، دوباره دعوت به تأسی آن حضرت می کند.

در ابتدا می فرماید: **وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : كَافٍ لَكَ فِي الْأُسُوءَةِ، وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا وَ كَثْرَةِ مَخَازِبِهَا وَ مَسَاوِيهَا.**

«و تحقیقاً در رسول خدا صلی الله علیه و آله حقیقت و واقعیتی است که برای تو در تأسی کردن، و اقتدا کردن به او کفایت می کند، و راهنمای توست برای مذمت دنیا و عیب آن، و بسیاری از مواردی که دنیا انسان را خوار و زشت و بی مقدار و پست می سازد، و بد و کریه و خراب و فاسد می کند.»

و پس از شرح مقداری از منهاج رسول الله می فرماید:

فَتَأْسُ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ ﷺ : فَإِنَّ فِيهِ أُسُوءَةً لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَى، وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسِي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ.

«پس تو ای مرد مسلمان تأسی کن به پیغمبر خودت، که از همه پیامبران پاک تر و پاکیزه تر، طیب و طاهرتر است - که درود باد بر او و بر آل او - زیرا که در او الگو و نشانه و ماده تأسی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد.»

و باز پس از شرح مقداری از حالات و روش رسول خدا در خضوع و خشوع و

۱- «سفينة البحار»، ج ۲ ص ۵۰۳ و ص ۵۰۴.

تواضع و إعراض از دنیا و زینت‌های آن که حتی از دل و چشم خود دور کرده بود، و دوست نداشت که ذکری و یادی از دنیا کند می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا، إِذْ جَاعَ مَعَ خَاصَّتِهِ وَزُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ بِذَلِكَ مُحَمَّدًا أَمْ أَهَانَهُ؟!

فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَالْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَزَوَّاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ.

فَتَأَسَّى مُتَأَسِّ بَنِيهِ، وَأَقْتَصَّ أَثَرَهُ، وَوَلَّجَ مَوْلَجَهُ، وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَمًا لِلسَّاعَةِ، وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَمُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ.^۱

«و تحقیقاً در رسول خدا ﷺ چیزی است که راهنمای توست بر بدی‌های دنیا، و عیوب و زشتی‌های دنیا، زیرا که با آن خصوصیتی که داشت در نزد خداوند متعال، معذک در دنیا گرسنه ماند، و با وجود آن منزلت و تقرب عظیمی که داشت، زینت‌ها و زخارف دنیا از او دور شد، و به کنار رفت.

حالا بر شخص بصیر و متدبّر است که با عقلش بسنجد، و با درایتش تأمل و تفکر کند که: آیا خداوند با اینگونه معامله‌ای که با مُحَمَّد نمود، آیا می‌خواست او را گرامی بدارد، و یا آنکه او را إهانت کند؟

اگر بگویند: خداوند دوست داشت مُحَمَّد را إهانت کند، و پست و خوار به شمار آورد، سوگند به خداوند بزرگ که دروغ گفته است. و اگر بگویند: خداوند دوست داشت او را مکرم و محترم و معزز و گرامی دارد، پس باید بداند که خداوند غیر مُحَمَّد را که دنیا را بر او گسترش داده است، إهانت کرده و خوار

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۵۸. و این خطبه را تماماً در کتاب «مکارم الأخلاق»، شیخ رضی الدین ابونصر حسن بن فضل طبرسی، که از بزرگان و اعیان علماء شیعه است، و در قرن ششم می‌زیسته است، در ابتدای کتاب آورده است، و کتاب «مکارم الأخلاق» خود را بر این اساس پایه‌ریزی کرده است. «مکارم الأخلاق» از کتب نفیس و حاوی مطالب مهمه می‌باشد، و علمای راستین سابقین، آن را در سفر و حضر پیوسته همراه خود داشته‌اند.

شمرده است؛ آن دنیائی را که از نزدیکترین و مقرب‌ترین افراد به سوی خود، بر کنار زده است.

و بنابراین باید شخص پیروی کننده، و تأسی نماینده، به پیامبر خودش اقتدا کند و تأسی نماید و دنباله‌رو راه و خطّ مشی او باشد، و هر جا که او رفته است و داخل شده است، برود و داخل شود، و گرنه از خطر هلاکت روحی و معنوی مصون نخواهد بود، زیرا که خداوند محمّد را امام و پیشوا و رئیس و رهبر و رایت و نشانه قیام قیامت قرار داده است، و بشارت دهنده بهشت، و ترساننده از عقوبت شمرده است.»

و در قرآن کریم داریم:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا^۱

«و حقّاً و تحقیقاً از برای شما در رسول خدا، ماده تأسی و جهت پیروی و تبعیت است، ماده تأسی نیکویی، برای کسی که آرزوی لقاء و دیدار خدا را داشته باشد، و روز بازپسین را، و یاد خدا را زیاد بنماید.»

و از آنچه گفته شد بدست می‌آید که از هر جهت رسول خدا، الگو و نمونه بارز و شاخص و قابل تأسی نیکوست، چه در امور دنیوی و چه آخروی، چه ظاهری و چه باطنی، چه فردی چه اجتماعی، چه در لباس و مسکن، و چه در غذا و خوراک، و چه در نکاح و امور زناشویی، و چه در جنگ و صلح.

و تا وقتی که مسلمین در این امور از آن شاخص حقّ و متحقّق به حقیقت پیروی داشتند، کلاه ایشان ساده بود، و یا عمامه بر سر داشتند، و لباسشان گشاد بود، و کوتاه نیز نبود، و فرانشان ساده و بدون تجمل بود، و خانه و عیالشان نیز طبق آن منهای بود، چه زندگانی‌های گوارا و توأم با عیش هنیئ، و آرامش دل و سکینه خاطر داشتند، و عمری را با صحّت و سلامت روح و عزّت و اطمینان فکر و ایقان و ایمان می‌گذرانیدند.

۱- آیه ۲۱، از سوره ۳۳: أحزاب.

و درست از هنگامی که بواسطه سیطره غرب و غلبه کفار بر مسلمین، آن رسوم و آداب را از دست دادند، کلاه شاپو بر سر گذاشتند، و کراوات و زُنار که صلیب و علامت مختص مسیحیان است، بر گردن آویختند، و لباس‌های خود را تنگ و کوتاه کردند، بطوری که لباس مردان تا زیر کمر آنها قرار گرفت، و چون خم شوند، همه بدن آنها از زیر پارچه نمودار می‌شد، و بجای إزار و سرداری و قبا، کت و شلوار پوشیدند،^۱ و محاسن خود را تراشیدند، و بطور کلی چه مردان، و چه زنان، از رسوم کفر تقلید کردند، و از روی ژورنال‌های ایشان لباس دوختند، و تعیین نوع دوخت و مُدِ آن را نمودند، و بجای انگشتری نقره فیروزه و یا عقیق در دست راست، حلقه و یا انگشتری طلا در دست چپ نمودند، لباس ذُلّت و إسارت پوشیدند، و در تحت سیطره فکری دولت کفر، یک برده و اسیر شدند، و

۱- طبری و ابن اثیر جزری در تواریخ خود آورده‌اند و محدث قمی نیز از آنها نقل کرده است که: وَ لَمَّا بَقِيَ الْحُسَيْنُ فِي ثَلَاثَةِ أَوْ أَرْبَعَةٍ دَعَا بِسَرَاوِيلٍ مَحْقَقَةٍ يَلْمَعُ فِيهَا الْبَصْرُ يَمَانِيٍّ مُحَقَّقٍ فَفَزَّرَهُ وَ نَكَّهَ لِكَيْلَا يُسَلِّبَهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَوْلَيْسَتْ تَحْتَهُ التُّبَّانُ! قَالَ: ذَلِكَ ثَوْبٌ مَذَلَّةٌ وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَلْبَسَهُ. فلما قتل سَلْبَهُ بِحَرْبٍ كَعَبِ فِتْرِكِهِ مُجْرَدًا. «چون از اصحاب حسین بن علی عليه السلام غیر از سه چهار نفری بیشتر نماندند، یک شلواوری که بافت آن محکم بود طلب کرد، آن شلوار بقدری جالب بود که چشم در آن خیره می‌شد، و از بافته‌های یمن بود بدون شک، حضرت آن را شکافتند و علاوه با سر انگشتان خود آن را به قطعاتی خرد و پاره کردند که مبادا بعد از شهادت، آن را از پایش بیرون کنند و به غارت برند. بعضی از اصحاب گفتند: چه خوب است که در زیر آن یک تُبَّان می‌پوشیدی؟! (تُبَّان و تُبَّان شلوار کوتاهی را گویند که درازای لنگه‌های آن بقدر یک و جب است) حضرت گفتند: این لباس کوتاه، لباس اهل ذُلّت است، و برای من سزاوار نیست که بپوشم. و چون آن حضرت به درجه رفیع‌ه شهادت رسیدند، یَحْرُ بن کَعْبِ روی آورده و آن را به غارت برد، و آن حضرت را عریان گذارد. (تاریخ الأمم و الملوک طبری طبع مطبوعه استقامت قاهره سنه ۱۳۵۸، ج ۴ ص ۲۴۵، و طبع دارالمعارف مصر طبع دوم ج ۵ ص ۴۵۱ و الکامل فی التاریخ طبع بیروت ۱۳۸۵ ج ۴ ص ۷۷ و نفس المهموم ص ۲۲۴ و ص ۲۲۵) و ایشان سراویل مُخَفَّفَه با فاء ضبط کرده‌اند، و این اشتباه است زیرا مُخَفَّف به معنای سبک است و مناسبت معنایش در اینجا کم است بخلاف محققه با قاف یعنی محکم و بافت قوی. باری منظور از بیان این حدیث آن است که حضرت شلوار کوتاه را لباس ذُلّت شمرده و از پوشیدن آن امتناع کردند. بر اساس همین سیره اسلامیّه است که امت مسلمان از پوشیدن لباس کوتاه مطلقاً خودداری می‌کنند بخلاف کفار که لباس کوتاه در میان آنها امر رایجی است.

همه گونه سعادت خود را از دست دادند، و برایگان مَحُو و نابود نمودند، و خاک نکبت و بدبختی و عسرت معیشت و زندگی ضَنک و مذَلَّت بار را با دست خود بر سر خود ریختند.

آخر به کدام مَلَّت و مذهب، و به کدام روش و آئین، و منطق عقل، و وجدان پاک، شخص به خود اجازه می‌دهد که هر روز ریش خود بتراشد؟! آیا در کتاب طب، مصلحتی در آن دیده شده است؟ و یا در کتاب آداب از آن علامت و نشانه‌ای هست؟ و یا در کتاب اقتصاد شرحی در ثمرات آن نگاشته شده است؟ به کدام منطق و حکمی شخص به خود اجازه می‌دهد، لباس تنگ بپوشد؟ و خود را به انواع امراض دچار کند؟ کراوات که زُنار و صلیب است، و در پارسی آنرا چلیپا گویند، و تا قبل از جنگ‌های صلیبی عیسویان بر کمر می‌آویختند، و بعد از آن در گردن آویختند، و آویختن آن از محرّمات اسلام، و از لباسهای مختصّه کفر است، که موجب بطلان نماز نیز می‌شود، آیا دارای منطق و برهانی است؟

انگشتی طلا و زینت ظاهر به طلا کردن، برای مردان که در حرمت آن شکی نیست، و موجب بطلان نماز نیز می‌گردد، دارای برهان و شاهی است؟ این نگین‌های زیبا و پرارزش را که اسلام جایز دانسته است همچون فیروزه، و یاقوت، و عقیق، و دُرّ، و زبرجد، و لؤلؤ و زمرد، را اگر در نقره بنشانند، و درست کنند، به مراتب زیباتر از پوشیدن انگشتی طلا نیست؟ آخر به چه حساب کورکورانه و علی‌العمیاء شخص مسلمان باید به خود اجازه دهد که چنین کارهایی را بکند، و فقط و فقط از روی صرف تقلید، و پیروی از کسانی که نه فرهنگ دارند، و نه دین، و نه شرف و فضیلت، و نه علم و تقوی، و نه ایشار و حَمِیت، و نه ناموس و غیرت، عمل کند؟!

آیا آیه و لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ کافی برای بیداری نیست؟ آری بحمدلله کافی است. و امروز می‌نگریم که جوانان باهوش و درایت از اُمت اسلام، همه آن آداب و رسوم پیران سالخورده استعمار زده را به دور ریخته، و بر آن منهاج لبخند تمسخر می‌زنند، و با چشمی باز، و بصیرتی تیز، و هوشی سرشار، و تفحص و تجسّسی قابل تقدیر، به فرهنگ

اصیل اسلام روی آورده، و هیچ رادع و مانعی را در جلوی پای نمی‌یابند، مگر آنکه با یورش‌های قوی و پی در پی، آن سد را درهم می‌شکنند، و بهمان نقطه هدف و نشانه پیامبر گرامی نزدیکتر می‌گردند، و از آن جام شراب بهشتی می‌نوشند، و به آن منهاج راستین و برنامه اساسی زندگی دلبستگی دارند، و روز به روز به آن واقعیت و إدراک وصول به حقایق اصیل، و زدودن اعتباریات پوچ، و افکار و اوهام بی‌پایه و اساس، بهتر واقف می‌گردند.

شَكَرَ اللّٰهُ مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ وَ بَلَغَهُمْ غَايَةَ مَنَاهُمْ عَلَى التَّهَجُّةِ الْمَرْصِيَّةِ.

رسول خدا ﷺ عمامه بر سر می‌گذاشتند، و گاهی نیز کلاه قَلَنْسُوه^۱ و یا بُرْطَلَه^۲ بر سر داشتند. و بهترین سَرَبُند ایشان عمامه بوده است که از آن تحسین می‌کرده‌اند، و آن را تاج فرشتگان و تاج عرب می‌شمردند.

مجلسی در «بحار الأنوار» گوید: بعضی اوقات آن حضرت قَلَنْسُوه بر سر می‌گذاشتند و به روی آن عمامه می‌بستند، و بعضی اوقات قَلَنْسُوه بدون عمامه بر سر داشتند، و بعضی اوقات عمامه بدون قَلَنْسُوه می‌بستند، و گاهی بُرْطَلَه بر سر می‌گذاشتند، و گاهی قَلَنْسُوه تَبِيَّهٔ يَمَنِيَّة، و گاهی قَلَنْسُوه سفید مصریّه (مضربه نسخه بدل) و گاهی در جنگ‌ها قَلَنْسُوه‌ای که در دو طرف آن مانند دو گوش آویزان بود، بر سر داشتند. و گاهی آن قَلَنْسُوه از جنس ساج^۳ سبز رنگ بود.

چه بسا رسول خدا قَلَنْسُوه را از سر برمی‌داشت، و او را به عنوان حاجز و حجاب در مقابل خود قرار می‌داد و نماز می‌خواند.^۴

و در بسیاری از اوقات آن حضرت عمامه بر سر داشت از جنس خَزَّ سیاه

۱- قَلَنْسُوه و قَلَنْسِيَّة نوعی است از کلاه‌های سر، که به شکل‌های مختلف است. و جمع آن قَلَانِس و قَلَانِيس و قَلَاس و قَلَاسِيْ آید.

۲- بُرْطَلُ بر وزن قَنْغذ و اَرْدُن نوعی از قَلَنْسُوه می‌باشد، و بُرْطَلَة چیزی است که بر سر می‌گذاشتند و مانع از تابش آفتاب بود.

۳- ساج درختی است بزرگ، و چوب آن از سخت‌ترین اقسام چوب است.

۴- این مطالب را در «کنز العُمَال»، ج ۷، ص ۷۲ و ص ۷۳. از طبع دوم، حیدرآباد سنه ۱۳۷۸، آورده است.

رنگ؛ چه در سفرهایش و چه در غیر آن، و آن عمامه را بر سر خود می‌پنجید. و چه بسا عمامه نداشت و دستمالی را بر سر خود و یا بر پیشانی خود می‌بست، و بسیار دیده می‌شد که آن حضرت دستمال بر سر و یا پیشانی خود بسته است.

و یک عمامه‌ای داشت که آن را بر سر خود می‌بست، و نام آن سَحَاب بود. پس آن را بر سر علی بست، و به او بخشید که دیگر عمامه‌ی علی بود. و چه بسا علی با آن عمامه بیرون می‌آمد، و پیغمبر ﷺ می‌گفت: أَتَاكُمُ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ يَعْنِي عَلِيٌّ بِأَعْمَامَةِ سَحَابٍ بِه سَوِي شَمَا أَمَد!

و عائشه گفت: رسول خدا ﷺ جَبَّهٔ پشمین در تن می‌کرد و عمامهٔ پشمین بر سر می‌بست، و سپس از منزل بیرون می‌رفت و برای مردم خطبه می‌خواند برفراز منبر.

و من هیچکدام از خلایق را ندیده‌ام که خدا آفریده است، از او نیکوتر در آن لباس و عمامه.^۱

در روز عید غدیر، رسول خدا ﷺ بر سر امیرالمؤمنین عَلِيٍّ عمامه بستند، و این قضیه به جهت خصوص انتصاب او به مقام خلافت و امامت و ولایت بوده است، زیرا در این روز صاحب خلافت برای رسول خدا معین و مشخص شد، و عنوان اِمَارَت و حکومت و خلافت مقام نبوت و حمل اعباء ولایت بدو سپرده شد، و طبعاً باید در آن روز تاجگذاری کرد، ولیکن نه مانند تاجگذاری شاهان جائر و سلاطین جایر، که از آشک چشم ارامل و ایتام، و بیوه‌زنان، و خون دل اطفال یتیم و محرومان، عقیق و یاقوت و درّ و برلیان ساخته، و بر کلاه زرین خود می‌نهند.

بلکه به عنوان علامت و نشانهٔ فخر و شرف فضیلت امامتِ حَقِّهِ الهیّه و ولایت کبرای حَقِیقِیَّهِ ربوبیّه، رسول اکرم خاتم السُّفَرَاءِ المَکْرَمِیْنَ، أَفْضَلُ الْأَنْبِیَاءِ و المرسلین، یگانه جانشین و قائم مقام خود را که همچون نفس خود دارای ارزش و

۱- «بحار الأنوار»، طبع کمپانی ج ۶، ص ۱۵۵، و طبع حروفی، ج ۱۶، ص ۲۵۰ و ص ۲۵۱، از

کتاب نبوت نقل کرده است که از انس بن مالک روایت می‌کند.

مقام و منصب است، به جلو می‌طلبید، و عمامه سحاب خود را بر سر او می‌بندد، بطوری که دارای دو طرف می‌باشد، یکی از جلو آویزان است که کوتاه‌تر است، و دومی از پشت سر آویزان است، که بلندتر است. و این عمامه چند دور بر سر علی پیچیده شده و بدین صورت مُتَوَجِّح به تاج کرامت، و علامت ولایت گردیده است. آنهم عمامه سحاب که از مختصات عمائم رسول الله بوده است. مانند نگین‌انگشتی که سلطان از دست درآورد و در انگشت جانشین خود کند، و یا تاج را از سر خود بردارد، و بر سر او گذارد، و یا ردآء و عبا و لباس خاص خود را که بر تن دارد بر او بپوشاند، اینها همه علامت إعطاء منصب است.

باری عمامه در عرب، یکنوع لباس محترم و معظمی بوده است که اشراف و بزرگان آنها بر سر می‌نهادند، و به منزله تاجی بوده است که ملوک پارس بر سر می‌نهادند.

ابن اثیر جَزَری مَجْد الدین، در حدیث قُتَّاده آورده است که: رسول خدا ﷺ فرموده است: **الْعَمَائِمُ تَبْجَانُ الْعَرَبِ** «عمامه‌ها، تاجهای عرب است».

آنگاه در شرح و تفسیر این عبارت گفته است: تبجان جمع تاج است، و آن عبارت است از چیزی که برای شاهان از طلا و جواهر می‌ریزند. و معنای این که بگوئی: **وَقَدْ تَوَجَّهْتُهٗ** این است که: من تاج را بر او نهادم. و مراد و مقصود رسول خدا از این کلام آن است که عمامه برای عرب، به منزله تاج است برای پادشاهان، چون عرب‌ها غالباً در بیابان که هستند، یا سر برهنه هستند، و یا قلنسوه بر سردارند، و عمامه در میان آنها کم است.^۱

و سیوطی در «جامع الصغیر» آورده است که رسول خدا ﷺ گفته است:

الْعَمَائِمُ تَبْجَانُ الْعَرَبِ، فَإِذَا وَضَعُوا الْعَمَائِمَ وَضَعُوا عِزَّهُمْ.^۲

«عمامه‌ها، تاجهای عرب می‌باشند، و بنابراین هر وقت آنها را کنار بگذارند، عزت خود را کنار زده‌اند». سیوطی این روایت را از امیرالمؤمنین العظیم روایت کرده

۱- «النهاية»، مادة تَوَجَّحَ، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲- «جامع الصغیر» طبع چهارم، جلد دوم، ص ۷۰ و «کنز العمال» ج ۱۹ ص ۲۲۲.

است، و آنرا حدیث صحیح شمرده است.
و عبدالرؤف مَنَاوِی در حاشیه «جامع الصغیر» آورده است که: رسول خدا
فرمود:

الْعَمَائِمُ تَبْجَانُ الْعَرَبِ إِذَا وَضَعُوهَا وَضَعَ اللَّهُ عِزَّهُمْ^۱

«عمامه‌ها، تاجهای عرب هستند، و چون آن تاج‌ها را کنار بگذارند، خداوند
عزت آنها را کنار می‌زند».

و زبیدی در «تاج العروس» گوید: تاج به معنای اِكْلِيل است، و به معنای نقره و
عمامه آمده است، و در این قسم که به معنای عمامه آید از باب تشبیه است، و
جمع آن تَبْجَان و اَتْوَاج آید. و عرب عمامه را تاج نام می‌نهد. و سپس حدیث رسول
الله را آورده و آنچه را که ما در اینجا از جَزَری در نهاییه ذکر کردیم، آورده است،
آنگاه گفته است: وَتَوَجَّهْ، أَيْ سَوَّدَهُ وَعَمَّمَهُ یعنی او را رئیس و سیّد نمود
و عمامه بر سرش نهاد.^۲

و نیز زبیدی در مادهٔ عَمَمَ گوید: وَعِمَامَهَ با کسره، عبارت است از مِعْفَر و
بَيْضَه^۳ که با لفظ عمامه از آن دو چیز بطور کنایه آورده می‌شود. شیخ ما گفته
است که: بعضی از شارحین کتاب شمایل، با فتحه ذکر کرده‌اند، و آن غلط
است. و اصل معنای آن چیزی است که بر سر می‌پیچند، و جمع آن عَمَائِم، و
عِمَام با کسره آید. تا آنکه گوید:

و از باب مجاز است که عُمَمَ با ضمّه به معنای سیادت یافته و آقا شده استعمال نمایند،
به عنایت آنکه تاجهای عرب عمامه‌هاست. و هر گاه در لغت عجم دربارهٔ
تاجگذاری مادهٔ تاج استعمال شود، در بین عرب می‌گویند: عِمَامَه بر سر بسته

۱- «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق» که درهامش «جامع الصغیر» سیوطی طبع شده است،

طبع چهارم، حرف العین، ص ۲۱.

۲- «تاج العروس»، مادهٔ تَوَجَّحَ، ج ۲، ص ۱۲.

۳- مِعْفَر، کلاه بافتگی است از حلقه‌های فولاد که همچون شب کلاه، رزمندگان در زیر کلاه و
قلنسوه خود می‌گذارند. و بَيْضَه با فتحه باء به معنای کلاه خود است.

است. و شاعر گوید: وَ فِيهِمْ إِذْ عَمَّمَ الْمُعَمَّمُ.

و هر گاه عرب بخواهند کسی را به عنوان سیادت و پیشوائی تعیین کنند، بر سر او عمامه حمرآء (قرمز رنگ) می‌بندند، و پارسیان چون به شاهان خود تاج گذارند بدان مُتَوَجَّح گویند، همچنانکه عرب مُعَمَّم گوید: وَ عَمَّمَ رَأْسَهُ يَعْنِي بَرِ سِرِّ او عمامه بست مانند عُمَّ بَا ضَمَّة.^۱

و شیخ شَبْلَنْجِي گوید: از جمله لقب‌های رسول خدا ﷺ صَاحِبُ التَّاج است، و مراد از تاج در اینجا عمامه است، چون همانطور که در حدیث وارد شده است اَلْعَمَائِمُ تَيْجَانُ الْعَرَبِ.^۲

و بر همین قاعده و اصل بود که رسول خدا ﷺ در روز غدیر عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ را پس از آنکه به ولایت منصوب کرد، و مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ فرمود و او را با لقب امیرالمؤمنین نام نهاده و به سمت امارت آنان منصوب نمود، و فرمود تا اصحاب و زنان خود به او با لفظ امارت به السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سلام کنند و تهنیت گویند، او را با عمامه که هیئت مخصوصی است و حکایت از جلال و عظمت می‌کند، مُعَمَّم نمود، و بدین تاج مُتَوَجَّح ساخت و به این اِكْلِيل مُكَلَّل فرمود، و با دست مبارک خود عمامه سَحَاب را بر سرش بست، و در آن مجتمع عظیم بدین عمل نشان داد که: او دارای امارت و ولایت و حکومتی است، همانند خود رسول اکرم ﷺ با این تفاوت که رسول خدا اصل است و او فرع، و او قائم مقام و جانشین پس از اوست.

شیخ الإسلام حَمَوِي پس از بیان دو روایت درباره غدیر خم، و آوردن اشعار حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ، با سند متصل خود از ابوراشد از علی بن ابیطالب عَلِيٌّ روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ أَيَّدَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ حَيَّيْنِ بِمَلَائِكَةٍ مُعْتَمِّينَ هَذِهِ الْعِمَامَةَ. وَ الْعِمَامَةُ [هِيَ] الْحَاجِزُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ.

قَالَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَلِيِّ لَمَّا عَمَّمَهُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ بِعِمَامَةٍ سَدَلَ طَرْفَهَا عَلِيٌّ

۱- «تاج العروس»، مادة عَمَّمَ، ج ۸، ص ۴۱۰.

۲- «نور الأبصار»، ص ۲۵.

مِنْكِبِهِ^۱

«رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند در روز غزوهٔ بدر، و غزوهٔ حُنین، با فرشتگانی که بدین عمامهٔ معمم شده بودند مرا یاری کرد، و عمامهٔ حَدِّ فاصل میان مسلمین و مشرکین است.

این گفتار را رسول خدا به علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در حالی گفت که در روز غدیر خم، او را به عمامه‌ای که طرف آن را بر دوش علی انداخته بود معمم کرد.»

و نیز حَمُوئِي با سند متصل دیگر از احمد بن عیسی بن عبد الله معروف به اَبی طاهر، از پدرش از جدش از حضرت جَعْفَر بن مُحَمَّد عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت کرده است که گفت: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِمَامَتَهُ السَّحَابَ، فَأَرَاَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ ثُمَّ قَالَ [لَهُ]: أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ [فَ] قَالَ: هَكَذَا جَاءَتْنِي الْمَلَائِكَةُ^۲.

«روایت کرد برای من پدرم، از جدّم که: رسول خدا ﷺ علی بن ابیطالب را با عمامهٔ سحاب خود مُعَمَّم نمود، و دو طرف آن را از جلو و پشت آویزان کرد، و پس از این به او گفت: رو بیاور! علی رو آورد. و سپس گفت: پشت کن! علی پشت کرد. رسول خدا ﷺ گفت: این طور ملائکه به نزد من آمدند.»

و نیز حَمُوئِي با سند متصل دیگر، از ابوراشد خَرَّانِي، از علی بن ابیطالب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت کرده است که او گفت: عَمَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَدِيرَ خُمٍّ بِعِمَامَةٍ فَسَدَلَ طَرْفَهَا عَلَيَّ مِنْكِبِي، وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَيَّدَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَحُنَيْنٍ بِمَلَائِكَةٍ مُعْتَمِنِينَ بِهَذِهِ الْعِمَامَةِ^۳.

«رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم بر سر من عمامه‌ای بست، و کنار آن را بر دوش من انداخت و گفت: خداوند مرا در روز جنگ بدر و حُنین به ملائکه‌ای که بدین شکل از عمامهٔ معمم شده بودند، تأیید کرد و نصرت نمود.»

و علامهٔ امینی گوید که: حافظ عبدالله بن ابی شیبّه، و ابوداود طیالسی، و

۱-۲- «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۱۲، ص ۷۵ و ص ۷۶ حدیث شماره ۴۱ و ۴۲.

۳- «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۱۲، ص ۷۶ حدیث ۴۳.

ابن منیع بَعَوَى، و ابوبکر بیهقی، همانطور که در «کنز العمال» آمده است از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده اند که:

عَمَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِعِمَامَةٍ فَسَدَلَهَا خَلْفِي وَفِي لَفْظٍ: فَسَدَلَتْ طَرْفَهَا عَلَيَّ مِنْ كِبَى) ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَدَّتْ يَوْمَ بَدْرٍ وَحُيْنٍ بِمَلَائِكَةٍ يَعْتَمُونَ هَذِهِ الْعِمَّةَ. وَقَالَ: إِنَّ الْعِمَامَةَ حَاجِزَةٌ بَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ.^۱

«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم مرا به عمامه ای معمم نمود که کنارش را بر پشتم آویخت، (و در عبارت دیگری آمده است که: کنارش را بر دو شم آویخت) و سپس گفت: خداوند مرا در روز بدر و حنین، به فرشتگانی که اینگونه عمامه بر سر بسته بودند تأیید کرد». و پیامبر گفت: «عمامه، حد فاصل و حاجز بین ایمان و بین کفر است».

آنگاه امینی گوید: این روایت را سَیِّدُ أَحْمَدُ قَشَاشِي در کتاب السَّمَطُ الْمَجِيدُ، از طریق سُيُوطِي از اعلام اربعه روایت کرده است.

و در «کنز العمال» از مسند عبدالله بن شخیر، از عبدالرحمن بن عدی بحرانی، از برادرش عبدالاعلی بن عدی روایت کرده است که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَعَمَّمَهُ وَرُحِي عَذْبَةَ الْعِمَامَةِ مِنْ خَلْفِهِ. (الدیلمی)

«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی بن ابیطالب را فرا خواند، و او را معمم کرد، و کنار عمامه را از پشت سرش آویخت».

و از حافظ دیلمی از ابن عباس آمده است که قَالَ: لَمَّا عَمَّمِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا بِالسَّحَابِ، قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ! الْعِمَامَةُ تَيْجَانُ الْعَرَبِ.

«چون رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی را به عمامه سحاب عمامه بست، به او گفت: ای علی عمامه تاج عرب است».

و از ابن شاذان، در «مشیخه» او از علی بن ابیطالب آمده است که: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمَّمَهُ بِيَدِهِ فَذَنَّبَ الْعِمَامَةَ مِنْ وَرَائِهِ وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ

۱- این حدیث را در «کنز العمال» طبع دوم حیدرآباد، ج ۱۹ ص ۲۲۲، از طیالسی و بیهقی، از

علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است.

النَّبِيُّ ﷺ : أَدْبِرْ فَادْبِرْ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ.

وَ أَقْبِلْ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : هَكَذَا تُكُونُ تَيْجَانُ الْمَلَائِكَةِ.

«رسول خدا ﷺ با دست خود عمامه بر سر علی بن ابیطالب بست، و برای آن عمامه، دو دنباله، یکی را از پشت، و دیگری را از پیش رو قرار داد، و سپس فرمود: پشت کن! علی پشت کرد. و پس از آن فرمود: رو کن! علی رو کرد. رسول خدا رو به أصحاب خود نموده و گفت: تاجهای ملائکه اینگونه است.»

و حافظ أبو نعیم در کتاب مَعْرِفَةُ الصَّحَابَةِ و محبُ الدِّينِ طَبْرِي در الرِّيَاضُ النَّصْرِيَّةُ از عبدالاعلی بن عدی نهروانی روایت کرده است که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَا عَلِيًّا يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ فَعَمَّمَهُ وَ لَزَحِي عَذْبَةَ الْعِمَامَةِ مِنْ حُلْفِهِ.

«رسول خدا ﷺ علی را در روز غدیر خم فرا خواند، و عمامه بر سرش بست، و کنار عمامه را از پشت سرش آویخت.»

و این روایت را علامه زرقانی در «شرح المواهب» آورده است.^۱ و مولی علی متقی هندی روایاتی را در فضیلت عمامه از رسول خدا ذکر کرده است، که بعضی از آنها از این قرار است: باوردی از رکانه آورده است که: الْعِمَامَةُ عَلَى الْقَلَسُوسَةِ فَضْلٌ مَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ، يُعْطَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِكُلِّ كَوْرَةٍ يَدُورُهَا عَلَى رَأْسِهِ نُورًا.

«عمامه را چون بر روی کلاه قلنسوه (فینه و مشابه آن) ببندند، علامت شناسائی ما از مشرکان خواهد بود. بهر دوری که عمامه را بر سرش بپیچد، در روز قیامت نوری به او داده می شود.»

و از «مُعْجَم كَبِير» طبرانی از ابن عباس آورده است، و نیز از طبرانی از أسامه آورده است که: اِعْتَمُوا تَزْدَادُوا حِلْمًا!

«عمامه بر سر خودتان بپیچید! زیرا حِلْم و بردباری شما را زیاد می کند.»
و از بیهقی در «شعب الإيمان» از خالد بن معدان مرسلأ آورده است که:

۱- الغدير، ج ۱، ص ۲۹۱.

اعْتَمُوا خَالِفُوا الْأُمَّمَ قَبْلَكُمْ!

«عمامه بر سرتان ببندید! و بدین صورت با اُمّت‌هائی که قبل از شما بوده‌اند خلاف کرده‌اید».

و از دیلمی در «مسند الفردوس» جابر آورده است که:

رَكَعَتَانِ بِعِمَامَةٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِلَا عِمَامَةٍ.

«دو رکعت نماز خواندن، با عمامه بهتر است، از هفتاد رکعت بدون عمامه».

و از ابن عساکر از عبدالله بن عمر آورده است که:

صَلَاةٌ تَطْوَعُ أَوْ فَرِيضَةٌ بِعِمَامَةٍ تُعَدُّلُ خُمْسًا وَعِشْرِينَ صَلَاةً بِلَا عِمَامَةٍ
وَجُمُعَةٌ بِعِمَامَةٍ تُعَدُّلُ سَبْعِينَ جُمُعَةً بِلَا عِمَامَةٍ.

«یک نماز مستحبی و یا واجبی گزاردن با عمامه، برابر است با بیست و پنج نماز بدون عمامه. و خواندن نماز جمعه با عمامه برابر است با هفتاد نماز جمعه بدون عمامه».

و از طبرانی از ابن عمر، و از بیهقی در «شعب الایمان» از عباده آورده است که:

عَلَيْكُمْ بِالْعَمَائِمِ، فَإِنَّهَا سِيْمَا الْمَلَائِكَةِ. وَارْحُوا لَهَا خَلْفَ ظُهُورِكُمْ!

«بر شما باد به بستن عمامه، چون عمامه داشتن نشانه و علامت فرشتگان است، و کناره آن را به پشت‌هایتان رها کنید، تا آزاد باشد».

اِثْنُوا الْمَسَاجِدَ حَسِرًا وَمُعَصِّبِينَ! فَإِنَّ الْعَمَائِمَ تَبْجَانُ الْمُسْلِمِينَ!

«به مساجد بیائید با صورت‌های باز بدون لثام، و سرهای خود را بپیچید؟ زیرا که عمامه‌هائی که بر سر دارید، تاجهای مسلمانان است».

و از دیلمی از عمران بن حصین آورده است که:

الْعَمَائِمُ وَقَارٌ لِلْمُؤْمِنِ، وَعِزٌّ لِلْعَرَبِ، فَإِذَا وَضَعْتَ الْعَرَبُ عَمَائِمَهَا وَضَعَتْ
عِزَّهَا.

«عمامه وقار مؤمن و عزت عرب است، و چون عرب عمامه را کنار زند، عزت خود را کنار زده است».

و نیز از دیلمی از رکانه آورده است که:

لَا تَزَالُ أُمَّتِي عَلَى الْفِطْرَةِ مَا لَبَسُوا الْعَمَائِمَ عَلَى الْقَلَانِسِ.^۱

«پیوسته اُمّت من بر فطرت اسلام هستند، تا وقتی که بر روی فینه‌های خود

عمامه ببندند».

باری همانطور که در این احادیث کثیره دیدیم، سنّت اُکید است که مسلمین عمامه بر سر ببندند، و آن عزّت و شرف است، و موجب قبولی نماز و پاداش آن بأضعاف مضاعفه، زیرا این لباس پیامبر و امیرالمؤمنین است. ولیکن باید دانست که آن عمامه‌ای که در شرع مطهّر وارد است، مانند عمامه‌های فعلی معمولی نیست، زیرا اولاً دو سه دور بیشتر نمی‌پیچد، و ثانیاً باید دو طرف آن از جلو و عقب رها باشد، نه آنکه داخل لفافه‌ها کنند.

و همچنین مستحب است که انسان مطلقاً و بالأخص در حال نماز، و در حال خطبه جمعه و عیدین ردا بر دوش بگیرد. و ردا غیر از عبائی است که امروزه معمول است بلکه حُلّه‌ای است به شکل لباسِ إحرام که آنرا بر دوش می‌افکنند. امید است با توجّه به حقایق اسلام، گرایش‌ها از عادات و رسوم به همان حقیقت بازگشت کند.

چقدر بیدار و باهوش، استعمار کفر بر مسلمین یورش برد، و در کودتای فرهنگی و ادبی با اصرار، و ابرام و شکنجه، و زندان، اولاً عمامه‌ها را از سرها برداشت. سابقاً عمامه لباس خاصّ فقهاء و علماء نبود، بلکه تمام طبقات مردم عمامه بر سر داشتند، یا بدون فینه، و یا روی فینه می‌بستند.

استعمار مردم را به کُمیساریا می‌برد، و عمامه‌ها را از سر برمی‌داشت، و قبایح را می‌بُرد، و عباها را می‌گرفت، و می‌گفت: لازم است متحدالشکل شوید! کدام شکل؟ شکل اروپائی‌ها. شابگاه بر سر بگذارید و کت و شلوار بپوشید. در ادارات دولتی هم تراشیدن ریش، و آویختن زُنار و کراوات از واجبات بود. می‌گفتند: شرف انسان به لباس نیست، به علم است، و علم در هر جا علم

۱- همان کتاب، ص ۲۲۳.

است، و عالم در هر لباس عالم است.

غلط می‌گفتند، و مغالطه می‌نمودند. شرف انسان به لباس پیامبر است، و به طرز عمامه مولی امیرمؤمنان است. عالم اگر در لباس پیامبر باشد، عالم دین است، لباس کفر، نماینده مکتب کفر و نمایشگر الحاد و انحراف است. سربازان هر کشوری را از شکل لباس و رنگ و آرم آن می‌شناسند. در زمان پهلوی که عمامه‌ها را از سر برمی‌داشتند و بهیچوجه اجازه عمامه نمی‌دادند، از یکی از علمای تبریز نقل شد که می‌گفت: روزی رئیس نظمیه (رئیس شهربانی امروز) در منزل من آمد که بمن ابلاغ کند که باید عمامه‌ام را بردارم، و من ایبا می‌نمودم. او گفت حضرت آقا علم به عمامه و لباس نیست، و انسان شخصیتش تفاوت نمی‌کند در لباس عمامه باشد، و یا در غیر آن، عمامه چه اثری دارد؟! من در جواب او گفتم: ما هم تا بحال خیال می‌کردیم عمامه تأثیری در شخصیت و علم ندارد، و عالم در همه لباس‌ها عالم است، اما از این اصرار و ایبرام شما برای برداشتن عمامه برای ما شبهه‌ای پیدا شده است که مبادا عمامه تأثیر داشته باشد فلهدا در نگهداری عمامه خودمان کوشا هستیم. لله الحمد و له المنة که اینک آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.

باری ما در اینجا بحث از غدیر خم را که تا جای امکان، در شرح ابحاث آن کوتاهی نکردیم، و له الشکر که به اینطرز نفیس از خامه برون ریخت، خاتمه می‌دهیم و به سائر ابحاث باقیمانده از دوره دروس امام شناسی می‌پردازیم. و له الحمد فی الأولى و الآخرة، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. عصر روز بیستم شهر ربیع المولود یکهزار و چهارصد و شش هجریه قمریه در مشهد مقدس علی شاهدها آلاف التحية و الإکرام پایان پذیرفت.

